

**تأثیر شاهنامه  
بر شعر مقاومت افغانستان**

**صالح محمد خلیق**

سال ۱۳۹۵/۲۰۱۶

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



شمارهٔ پی‌هم: ۸۲

• مشخصات کتاب
• نام کتاب: تأثیر شاه‌نامه بر شعر مقاومت افغانستان
• نویسنده: صالح محمد خلیق
• ناشر: انجمن نویسندگان بلخ
• طرح روی جلد از: مهدی نیازی
• برگ‌آرا: سید علی موسوی کوروشیان
• نوبت چاپ: یکم
• شماره‌گان: ۱۰۰۰ نسخه
• سال چاپ: بهار ۱۳۹۵ هجری خورشیدی / ۵۶۹۵ آریایی جمشیدی / ۲۰۱۶ میلادی
• جای چاپ: تهران
• حق چاپ برای نویسندهٔ کتاب محفوظ است.

## فهرست مطالب

۱۱	چکیده
۱۳	۱: مقدمه
۱۳	۱ - ۱: تعریف مسأله و بیان سؤال‌های اصلی تحقیق
۱۴	۱ - ۲: پیشینه و ضرورت انجام‌دادن تحقیق
۱۴	۱ - ۳: فرضیه‌ها
۱۵	۱ - ۴: هدف‌ها
۱۵	۱ - ۵: کاربردهای متصور از تحقیق
۱۶	۱ - ۶: مراجع استفاده‌کننده از نتیجه پایان‌نامه
۱۶	۱ - ۷: روش انجام‌دادن تحقیق و روش و ابزار گردآوری اطلاعات
۱۷	۱ - ۸: جامعه آماری و روش نمونه‌گیری تحقیق
۲۱	۲: شاه‌نامه فردوسی و پیوند آن با کشور و مردم افغانستان
۲۲	۲ - ۱: نگاهی به شاه‌نامه فردوسی
۲۲	۲ - ۱ - ۱: ادبیات حماسی و اهمیت آن
۲۶	۲ - ۱ - ۲: انواع حماسه
۲۷	۲ - ۱ - ۳: حماسه‌های معروف جهان
۳۰	۲ - ۱ - ۴: حماسه‌های آریایی
۳۲	۲ - ۱ - ۵: فردوسی، آفرینش‌گر شاه‌نامه
۳۳	۲ - ۱ - ۶: منابع شاه‌نامه
۳۵	۲ - ۱ - ۷: درون‌مایه شاه‌نامه و بخش‌بندی آن
۳۷	۲ - ۱ - ۸: شاه‌نامه و سه اثر دیگر حماسی جهان

- ۲ - ۱ - ۹: روی کرد جهان به شاهنامه..... ۳۸
- ۲ - ۲: افغانستان یا ایران شاهنامه ..... ۴۲
- ۲ - ۲ - ۱: افغانستان، خاستگاه شاهنامه و بستر رخ دادهای پهلوانی آن..... ۴۲
- ۲ - ۲ - ۲: ایران، نام کهن افغانستان..... ۴۳
- ۲ - ۲ - ۳: نام ایران و خراسان به جای افغانستان در آثار متأخر این کشور..... ۴۵
- ۲ - ۳: جایگاه شاهنامه در فرهنگ مردم افغانستان..... ۴۶
- ۲ - ۳ - ۱: نامهای جایها و بناها:..... ۴۶
- ۲ - ۳ - ۲: نامهای شاهنامه‌یی در میان شهروندان افغانستان..... ۴۹
- ۲ - ۳ - ۳: ضرب‌المثل‌ها، فرازها و افسانه‌ها و حکایت‌ها..... ۴۹
- ۲ - ۳ - ۴: آیین شاهنامه‌خوانی در افغانستان..... ۵۰

**۳: تأثیر شاهنامه بر شعر حماسی فارسی افغانستان..... ۵۷**

- ۳ - ۱: تأثیر شاهنامه بر شعر کهن فارسی دری..... ۵۷
- ۳ - ۱ - ۱: استقبال شاعران و نویسندگان پیشین از فردوسی و شاهنامه..... ۵۷
- ۳ - ۱ - ۲: حماسه‌سرایی پس از شاهنامه..... ۵۹
- ۳ - ۲: تأثیر شاهنامه بر شعر معاصر فارسی پیش از دوره مقاومت در افغانستان..... ۶۴
- ۳ - ۲ - ۱: جنگ‌نامه‌سرایی در افغانستان..... ۶۴
- ۳ - ۲ - ۲: شعر آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه..... ۷۱
- ۳ - ۲ - ۳: شعر اعتراض و پرخاش‌گرانه..... ۸۰

**۴: شعر مقاومت جهان و افغانستان..... ۸۷**

- ۴ - ۱: شعر مقاومت در جهان ..... ۸۸
- ۴ - ۱ - ۱: چستی شعر مقاومت..... ۸۸

- ۴ - ۱ - ۲: شعر مقاومت فلسطین..... ۹۲
- ۴ - ۱ - ۳: شعر مقاومت یا دفاع مقدس ایران..... ۹۸
- ۴ - ۱ - ۴: شعر مقاومت کشورهای دیگر جهان..... ۱۰۱
- ۴ - ۲: نگاهی به شعر مقاومت افغانستان..... ۱۰۷
- ۴ - ۲ - ۱: دوره‌های شعر مقاومت..... ۱۰۷
- ۴ - ۲ - ۲: حوزه‌های سرایش شعر مقاومت..... ۱۰۹
- ۴ - ۲ - ۳: شناسه‌های شعر مقاومت افغانستان..... ۱۱۵
- ۴ - ۲ - ۴: دفترهای شعر مقاومت..... ۱۱۸

## ۵: جلوه‌هایی از تأثیر گذاری شاهنامه بر شعر مقاومت افغانستان..... ۱۲۷

- ۵ - ۱: شاعران شعر مقاومت افغانستان..... ۱۲۷
- ۵ - ۱ - ۱: محمدنبی مفتون (۱۲۸۳ - ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۰۴ - ۱۹۷۸ میلادی) ۱۲۸
- ۵ - ۱ - ۲: استاد خلیل‌الله خلیلی (۱۲۸۶ - ۱۳۶۶ هجری خورشیدی / ۱۹۰۷ - ۱۹۸۷ میلادی) ۱۲۸
- ۵ - ۱ - ۳: برات‌علی فدایی هروی (۱۳۰۷ هجری خورشیدی / ۱۹۲۸ میلادی) ۱۳۲
- ۵ - ۱ - ۴: عبدالکریم تمنا (۱۳۱۸ هجری خورشیدی / ۱۹۳۹ میلادی) ۱۳۳
- ۵ - ۱ - ۵: دکتر اسدالله حبیب ( ۱۳۲۰ هجری خورشیدی / ۱۹۴۱ میلادی) ۱۳۳
- ۵ - ۱ - ۶: واصف باختری (۱۳۲۱ هجری خورشیدی / ۱۹۴۲ میلادی) ۱۳۴
- ۵ - ۱ - ۷: خلیل‌الله رؤوفی (۱۳۲۱ هجری خورشیدی / ۱۹۴۲ میلادی) ۱۳۶
- ۵ - ۱ - ۸: لطیف ناظمی (۱۳۲۵ هجری خورشیدی / ۱۹۴۶ میلادی) ۱۳۶
- ۵ - ۱ - ۸: محمدآصف فکرت (۱۳۲۵ هجری خورشیدی / ۱۹۴۶ میلادی) ۱۳۷
- ۵ - ۱ - ۹: غلام‌یحیا جواهری (۱۳۲۷ هجری خورشیدی / ۱۹۴۸ میلادی) ۱۳۸

- ٥ - ١ - ١٠: سرور آذرخش (١٣٢٧ هجری خورشیدی / ١٩٤٨ میلادی)..... ١٣٩
- ٥ - ١ - ١١: نظام‌الدین شکوهی (١٣٢٨ هجری خورشیدی / ١٩٤٩ میلادی)..... ١٤٠
- ٥ - ١ - ١٢: دکتر عبدالرازق رویین (١٣٢٩ هجری خورشیدی / ١٩٥٠ میلادی)..... ١٤٠
- ٥ - ١ - ١٣: محمدعاقلم بی‌رنگ کوه‌دامنی (١٣٣٠ - ١٣٨٦ هجری خورشیدی / ١٩٥١ - ٢٠٠٧ میلادی)..... ١٤١
- ٥ - ١ - ١٤: سید ضیاءالحق سخا (١٣٣٠ هجری خورشیدی / ١٩٥١ میلادی)..... ١٤١
- ٥ - ١ - ١٥: نصرالله پرتونادری (١٣٣١ هجری خورشیدی / ١٩٥٢ میلادی)..... ١٤٢
- ٥ - ١ - ١٦: احمدوحید مژده (١٣٣٢ هجری خورشیدی / ١٩٥٣ میلادی)..... ١٤٣
- ٥ - ١ - ١٨: عبدالرحمان پرویز (١٣٣٣ هجری خورشیدی / ١٩٥٤ میلادی)..... ١٤٤
- ٥ - ١ - ١٧: جلیل شب‌گیر پولادیان (١٣٣٤ هجری خورشیدی / ١٩٥٥ میلادی)..... ١٤٤
- ٥ - ١ - ١٩: محمدیونس طغیان ساکایی (١٣٣٥ هجری خورشیدی / ١٩٥٦ میلادی)..... ١٤٥
- ٥ - ١ - ٢٠: عبدالقهار عاصی (١٣٣٦ - ١٣٧٣ هجری خورشیدی / ١٩٥٧ - ١٩٩٤ میلادی)..... ١٤٦
- ٥ - ١ - ٢١: میرویس موج (١٣٣٦ هجری خورشیدی / ١٩٥٧ میلادی)..... ١٤٧
- ٥ - ١ - ٢٢: لیلا صراحت روشنی (١٣٣٧ - ١٣٨٣ هجری خورشیدی / ١٩٥٨ - ٢٠٠٤ میلادی)..... ١٤٨
- ٥ - ١ - ٢٣: صبورالله سیاه‌سنگ (١٣٣٧ هجری خورشیدی / ١٩٥٨ میلادی)..... ١٤٩
- ٥ - ١ - ٢٤: فیاض مهرآیین (١٣٣٨ هجری خورشیدی / ١٩٥٩ میلادی)..... ١٥٠
- ٥ - ١ - ٢٥: عبدالقیوم ملک‌زاد (١٣٣٨ هجری خورشیدی / ١٩٥٩ میلادی)..... ١٥١
- ٥ - ١ - ٢٦: حمیرا نکته دست‌گیرزاده (١٣٣٩ هجری خورشیدی / ١٩٦٠ میلادی)..... ١٥٢
- ٥ - ١ - ٢٧: راحله یار (١٣٤٠ هجری خورشیدی / ١٩٦١ میلادی)..... ١٥٣

- ۵ - ۱ - ۲۸: اسدالله عقیف باختری (۱۳۴۱ هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی) ..... ۱۵۳
- ۵ - ۱ - ۲۹: محمدحسن حسین زاده (۱۳۴۱ هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی) ..... ۱۵۴
- ۵ - ۱ - ۳۰: سید فضل الله قدسی (۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی) ..... ۱۵۴
- ۵ - ۱ - ۳۱: شجاع الدین خراسانی (۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی) ..... ۱۵۵
- ۵ - ۱ - ۳۲: لطیف پدرام (۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی) ..... ۱۵۵
- ۵ - ۱ - ۳۳: محمد آصف رحمانی «پارسی» (۱۳۴۳ هجری خورشیدی / ۱۹۶۴ میلادی) ..... ۱۵۶
- ۵ - ۱ - ۳۴: سید نادر احمدی (۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی) ..... ۱۵۷
- ۵ - ۱ - ۳۵: سید ابوطالب مظفری (۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی) ..... ۱۵۷
- ۵ - ۱ - ۳۶: خالد لهیب نیازی (۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی) ..... ۱۵۸
- ۵ - ۱ - ۳۷: احمد ضیا رفعت (۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی) ..... ۱۵۹
- ۵ - ۱ - ۳۸: محمد کاظم کاظمی (۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی) ..... ۱۵۹
- ۵ - ۱ - ۳۹: عبدالفهیم فرند (۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی) ..... ۱۶۰
- ۵ - ۱ - ۴۰: عبدالقدیر روستا (۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی) ..... ۱۶۱
- ۵ - ۱ - ۴۳: کاوه آهنگ شفق (۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی) ..... ۱۶۱
- ۵ - ۱ - ۴۲: محمد شریف سعیدی (۱۳۴۸ هجری خورشیدی / ۱۹۶۹ میلادی) ..... ۱۶۲
- ۵ - ۱ - ۴۴: عبدالسمیع حامد (۱۳۴۸ هجری خورشیدی / ۱۹۶۹ میلادی) ..... ۱۶۳
- ۵ - ۱ - ۴۵: قنبر علی تابش (۱۳۴۹ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ میلادی) ..... ۱۶۴
- ۵ - ۱ - ۴۶: محمد حسین فیاض (۱۳۴۹ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ میلادی) ..... ۱۶۴
- ۵ - ۱ - ۴۷: شهباز ایرج (۱۳۵۰ هجری خورشیدی / ۱۹۷۲ میلادی) ..... ۱۶۵
- ۵ - ۱ - ۴۸: خالد فروغ (۱۳۵۱ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی) ..... ۱۶۵

- ۱ - ۵ - ۴۹: محمدصادق عصیان (۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۴ میلادی)..... ۱۶۶
- ۱ - ۵ - ۵۰: علی یعقوبی شاهد (۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی)..... ۱۶۷
- ۱ - ۵ - ۵۱: محمدتقی اکبری (۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی)..... ۱۶۷
- ۱ - ۵ - ۵۲: سید حمید حسینی (۱۳۵۳ هجری خورشیدی / ۱۹۷۴ میلادی)..... ۱۶۸
- ۱ - ۵ - ۵۳: فایقه جواد مهاجر «ژمی» (۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی)..... ۱۶۸
- ۱ - ۵ - ۵۴: علی حیدر وحید وارسته (۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی)..... ۱۶۸
- ۱ - ۵ - ۵۵: عبدالوهاب مجیر (۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی)..... ۱۶۹
- ۱ - ۵ - ۵۶: محمود جعفری (۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی)..... ۱۷۰
- ۱ - ۵ - ۵۷: حکیمه عارفی (۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی)..... ۱۷۲
- ۱ - ۵ - ۵۸: پرویز آرزو (۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی)..... ۱۷۲
- ۱ - ۵ - ۵۹: زهرا حسین زاده (۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۹ میلادی)..... ۱۷۲
- ۲ - ۵ - ۲: در گستره آرمانی شاهنامه..... ۱۷۳
- ۲ - ۵ - ۲: در گستره واژه گانی..... ۱۹۵
- ۲ - ۵ - ۱: اشاره به خود «شاهنامه» و «فردوسی» در شعر مقاومت..... ۱۹۵
- ۲ - ۵ - ۲: کاربرد نمادهای استوره‌ی شاهنامه در شعر مقاومت..... ۱۹۹
- ۲ - ۵ - ۳: کاربرد نام‌های جنگ‌افزارهای آمده در شاهنامه..... ۲۰۵
- ۲ - ۵ - ۴: کاربرد واژه‌گان دیگر شاهنامه:..... ۲۰۷
- ۳ - ۵ - ۳: تلمیحات و اشارات بر داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه..... ۲۱۲
- ۳ - ۵ - ۱: ضحاک ماردوش و کاوه آهن‌گر..... ۲۱۲
- ۳ - ۵ - ۲: زال زر (دستان) و رودابه کابلی..... ۲۱۸
- ۳ - ۵ - ۳: رستم، پهلوان اصلی شاهنامه..... ۲۲۳



۲۲۹ ..... ۵ - ۳ - ۴: رخش رستم.

۲۳۴ ..... ۵ - ۳ - ۵: رستم و افراسیاب.

۲۳۶ ..... ۵ - ۳ - ۶: هفت خوان رستم.

۲۴۳ ..... ۵ - ۳ - ۷: تهمینه و رستم و جنگ رستم و سهراب.

۲۵۳ ..... ۵ - ۳ - ۸: کشته شدن سیاوش و کین خواهی رستم.

۲۶۱ ..... ۵ - ۳ - ۹: آرش کمان گیر و تیر او.

۲۶۵ ..... ۵ - ۳ - ۱۰: منیژه و بیژن.

۲۶۶ ..... ۵ - ۳ - ۱۱: رستم و اسفندیار.

۲۷۲ ..... ۵ - ۳ - ۱۲: رستم و چاه شغاد.

۲۸۱ ..... ۵ - ۳ - ۱۳: اشاره‌هایی بر روی داده‌های دیگر شاهنامه در شعر مقاومت.

۲۸۳ ..... **۶: نتیجه‌گیری و پیش‌نهادها.**

۲۸۷ ..... **۷: فهرست منابع و مآخذ.**

۲۸۷ ..... ۷ - ۱: فهرست کتاب‌ها.

۲۹۶ ..... ۷ - ۲: فهرست نشریه‌ها.

۲۹۹ ..... ۷ - ۳: فهرست سایت‌های اینترنتی.

۳۰۱ ..... **۸: فهرست نام‌های کسان و جای‌ها.**

۳۰۱ ..... ۸ - ۱: فهرست نام‌های کسان.

۳۱۸ ..... ۷ - ۱: فهرست نام‌های جای‌ها.

۳۲۸ ..... Preface

۳۲۹ ..... **درباره نویسنده این کتاب.**



## چکیده

افغانستان امروز (آریانای کهن)، خاستگاه فرهنگ و تمدن بیش از شش هزارساله آریایی است. بسیاری از باورها، آیین‌ها، استوره‌ها و حماسه‌های کهن اقوام آریایی در همین سرزمین شکل گرفته اند که عصاره همه آنها در ادبیات فارسی دری، شاهنامه، اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی، سراینده فرزانه سده چهارم و پنجم هجری قمری/ دهم و یازدهم میلادی خراسان، است. این اثر ماندگار که دربرگیرنده تمام فراز و فرودهای تاریخ اقوام آریایی از کهن‌ترین روزگاران تا آغاز دوره اسلامی و بیش‌ها و روش‌ها و آرمان‌های آنان و نبردهای آنان با دشمنان برای پاس‌داری از مرزهای میهن است؛ هم‌چون سرچشمه و الگوی آفرینش منظومه‌های حماسی دیگر زبان فارسی دری بر تمام حماسه‌های ملی پس از خود، اثرگذار بوده مورد استقبال گسترده سراینده‌گان پیشین و امروزمین فارسی‌زبان به‌ویژه در سرایش سروده‌هایی با جان‌مایه‌های آزادی‌خواهی، بی‌دادستیزی و میهن‌دوستی، قرار گرفته است. یکی از گستره‌های مهم شعر معاصر فارسی دری در افغانستان که بیش‌ترین تأثیرپذیری را از شاهنامه داشته است، شعر مقاومت این کشور است که در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۱ میلادی در فاصله زمانی نزدیک به دو و نیم دهه در جریان پیکارها و نبردهای برحق مردم مسلمان، مجاهد و آزاده این سرزمین در برابر تهاجم نیروهای ارتش سرخ اتحاد شوروی وقت و نظام دست‌نشانده آنها و سپس در برابر هراس‌افکنان جهانی پدید آمده است. تأثیر شاهنامه بر شعر مقاومت افغانستان موضوع محوری و اساسی‌یی است که در این پژوهش بدان پرداخته می‌شود.

در این پژوهش کوشش شده است تا درباره شاهنامه و پیوند آن با مردم و سرزمین افغانستان و تأثیر آن بر شعر حماسی فارسی دری افغانستان روشنی انداخته شود و سپس با پیش‌درآمدی درباره شعر مقاومت جهان و افغانستان، جلوه‌های گوناگون تأثیرگذاری شاهنامه بر شعر مقاومت افغانستان در گستره آرمانی چون آزادی‌خواهی، بی‌دادستیزی و میهن‌دوستی و هم‌چنان در گستره واژه‌گانی مانند کاربرد نمادهای استوره‌یی، نام‌های جنگ‌افزارها و واژه‌گان دیگر آمده در شاهنامه در شعر مقاومت و به‌همین‌گونه تلمیح‌ها و اشاره‌ها بر داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه در شعر مقاومت بررسی گردند.

شعر مقاومت افغانستان، که بخش بزرگی از شعر معاصر فارسی دری را در تاریخ ادبیات این کشور تشکیل می‌دهد، با آن که پدیده‌ی است نو، اما ریشه در ژرفای شعر کهن این سرزمین دارد. متأسفانه تا کنون در راستای شناخت همه‌جانبه این گنجینه گران‌ارج ادبیات کشور کدام کار بنیادینی انجام نیافته است و تنها در حد چاپ و نشر چند دفتر جداگانه از این شعر و یا مقاله‌هایی پراکنده درباره آن در نشریه‌های علمی و ادبی بسنده شده و بیم آن می‌رود که با گذشت روزگار آن‌همه جان‌مایه‌های معنوی نهفته در آن، یا مانند دستاوردهای دیگر جهاد و مقاومت مردم افغانستان ناشناخته باقی بمانند و به دست فراموشی سپرده شوند و یا هم‌حداً در اثر ازخودبیگانه‌گی‌ها با ملاک‌هایی وارونه ارزش‌یابی گردند. بنابراین، پژوهش در ابعاد گوناگون شعر مقاومت افغانستان به‌ویژه کندوکاو برای ریشه‌یابی و پرده‌برداری از پیوندهای ناپیدای آن با بزرگ‌ترین اثر حماسی ملی ما، شاه‌نامه، یک نیاز جدی برای پاس‌داری از این میراث پربار و اصالت آن و انتقال ارزش‌های آن به گونه دست‌نخورده به نسل‌های آینده است. این پژوهش نشان می‌دهد که با توجه به این که افغانستان کنونی بخشی از جای سرایش شاه‌نامه و بستر بیش‌ترین روی‌دادهای حماسی و خاست‌گاه پهلوانان استوریه‌ی، داستانی و تاریخی آن است؛ در پهلوی این که آیین شاه‌نامه‌خوانی از گذشته‌های بسیار دور تا امروز در بسیاری از مناطق این کشور رواج دارد، شاه‌نامه مورد استقبال گسترده شاعران در همه دوره‌ها قرار گرفته و انگیزه‌ی برای سرایش منظومه‌های حماسی ملی دیگر تا جنگ‌نامه‌ها، شعر آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه و شعر اعتراض و پرخاش‌گرانه بوده است.

سرانجام در این پژوهش با معرفی دوره‌های شعر مقاومت و حوزه‌های سرایش آن و جست‌وجوی شناسه‌های این شعر با مراجعه به سرچشمه‌های دست‌اول آن و مقایسه آن با شاه‌نامه، نشان داده شده است که شاه‌نامه تأثیر مستقیم، گسترده و ژرفی بر شعر مقاومت افغانستان داشته است و سرایش‌گران متعهد و رسالت‌مند گستره مقاومت، با آگاهی ژرف ملی، تاریخی و فرهنگی وارد این کارزار ادبی شده و سنگر به سنگر رزمندگان راه آزادی میهن را هم‌راهی کرده‌اند.

### واژه‌گان کلیدی:

شاه‌نامه فردوسی، شعر مقاومت افغانستان، شاه‌نامه، مقاومت، شعر، افغانستان (آریانا).

## ۱: مقدمه

### ۱ - ۱: تعریف مسأله و بیان سؤال‌های اصلی تحقیق

افغانستان امروز، بخشی از خراسان بزرگ دی‌روز و آریانا (ایران) کهن است که پیشینه تاریخی بیش از شش‌هزارساله دارد. این سرزمین باستانی گهواره تمدن و فرهنگ آریایی و خاستگاه زبان و ادبیات فارسی دری و از بسترهای مهم پیدایی و شگوفایی ادبیات حماسی است.

جغرافیای این کهن‌بوم‌بر، بخش گسترده‌یی از قلمرو ایران شاه‌نامه فردوسی و بستر بیش‌ترین روی‌دادهای حماسی این شاه‌کار ماندگار جهانی را می‌سازد. مردم افغانستان شاه‌نامه را شناس‌نامه ملی خود می‌دانند و سده‌ها است که آیین شاه‌نامه‌خوانی را در جای جای این سرزمین برپا می‌دارند.

شاه‌نامه نه تنها یکی از سرچشمه‌های زلال و سرشار الهام این ملت آزاده در جنبش‌ها و نبردهای دادخواهانه و آزادی‌خواهانه آنان بوده، بل که در شکل‌گیری شعر مقاومت افغانستان نیز اثرگذاری ژرفی داشته است.

پژوهش در بازشناسایی گوشه‌های گوناگون این اثرگذاری یکی از نیازهای گسترده شعر معاصر فارسی دری افغانستان است که اثر کنونی بدان پرداخته است.

در این اثر کوشش شده است تا به پرسش‌های اصلی زیرین پاسخ ارائه شود:

- شاه‌نامه فردوسی با کشور و مردم افغانستان چه پیوندی دارد؟  
- شاه‌نامه و شاه‌نامه‌خوانی بر زنده‌گی مردم افغانستان و شعر حماسی آن چه تأثیری داشته است؟

- شعر مقاومت افغانستان چیست و چه جای‌گاهی در شعر مقاومت جهان دارد؟  
- تأثیر شاه‌نامه بر شعر مقاومت افغانستان چه‌گونه بوده و در کدام گستره‌های شعری متجلی است؟

## ۱ - ۲: پیشینه و ضرورت انجام دادن تحقیق

شعر مقاومت، از مباحث‌ها و مدخل‌های نو در ادبیات معاصر افغانستان است که پیشینه چندان زیادی ندارد. اگرچه شعر مقاومت در برابر نظام مارکسیستی و تهاجم ارتش سرخ اتحاد شوروی وقت، در داخل افغانستان پدید آمده است، اما اصطلاح شعر مقاومت برای نخستین بار در حوزه شعر مهاجران افغانستان در ایران، به میان آمد و به سروده‌هایی با درون‌مایه جهاد و مقاومت از شاعران مهاجر افغانستان در آن کشور، اطلاق شد.

از آن زمان تا کنون دفترهای متعددی از شعر مقاومت افغانستان و نیز نقدها و پژوهش‌هایی در باره این بخش مهم شعر معاصر فارسی دری کشور، چاپ و منتشر شده‌اند، اما به نظر می‌رسد تحقیق جداگانه و کاملی که نشان‌دهنده اثرپذیری شعر مقاومت افغانستان از شاه‌نامه فردوسی باشد در دسترس نیست. از این رو این تحقیق می‌تواند در نوع خود بی‌پیشینه و منحصر به فرد باشد.

در برهه زمانی کنونی، روی‌کرد به شاه‌نامه و شاه‌نامه‌خوانی و شناخت ژرف و ارزش‌یابی شعر مقاومت و جست‌وجوی پیوندهای میان سروده‌های ماندگار حماسی دی‌روز و امروز و بررسی اثرگذاری حماسه‌های کهن بر سروده‌های رزمی و میهنی تازه، نه تنها برای بلندبردن سطح بیداری و خودآگاهی و خودشناسی ملی، تاریخی و فرهنگی ملت افغانستان یک نیاز جدی‌ست، بل که زمینه‌ساز پیدایی شعرهای تازه‌یی در ادبیات امروز این سرزمین نیز است.

## ۱ - ۳: فرضیه‌ها

- بستر سرایش شاه‌نامه آریانای کهن یا خراسان بزرگ دی‌روز و افغانستان امروز بوده است و بسیاری از روی‌دادهای حماسی آن نیز در همین قلمرو اتفاق افتاده‌اند.

- شاه‌نامه و شاه‌نامه‌خوانی در فرهنگ مردم افغانستان جای‌گاهی بلند و در پدیدآمدن شعر حماسی و بالابردن روحیه میهن‌دوستی و آزادی‌خواهی مردم افغانستان نقش سازنده‌یی داشته است.

- شعر مقاومت افغانستان، شعری است که در آن آرمان‌ها، آماج‌ها و ارزش‌ها و روی‌دادهای جهاد و مقاومت ملت افغانستان در برابر متجاوزان بیرونی و نظام‌های دست‌نشانده آنان بازتاب یافته‌اند.

- حوزه‌های مهم شعر مقاومت افغانستان، کشورهای افغانستان، ایران، پاکستان، فرارودان و روسیه‌اند.

- تأثیر شاهنامه بر شعر مقاومت افغانستان در گستره‌های آرمانی چون میهن‌دوستی، آزادی‌خواهی، بی‌دستیزی و در گستره زبانی و واژه‌گانی چون کاربرد نمادهای استوره‌یی، نام‌های جنگ‌افزارها و واژه‌گان دیگر و اشاره‌ها، تلمیح‌ها، استعاره‌پردازی، نمادسازی و آرایه‌های گوناگون دیگر لفظی و معنوی آن بوده است.

## ۱-۴: هدف‌ها

این تحقیق برای برآوردن هدف‌های زیرین انجام داده شده است:

- پی‌بردن به پیوند شاهنامه با مردم و کشور افغانستان؛  
- روشن‌ساختن جای‌گاه شاهنامه در فرهنگ و زنده‌گی مردم افغانستان و اثرگذاری آن بر شعر مقاومت این کشور؛  
- شناخت بیش‌تر و ژرف‌تر از شعر مقاومت افغانستان و جای‌گاه آن در شعر مقاومت جهان؛

- تشویق و ترغیب ملت افغانستان به شاهنامه‌خوانی برای بلندرفتن سطح خودآگاهی ملی، تاریخی و فرهنگی آنان؛

- انگیزه‌دادن به سخن‌وران افغانستان به حماسه‌سرایی و سرایش شعر میهنی؛  
- نشان‌دادن ارزش پرداختن به شعر حماسی و شعر میهنی در سمت‌وسودهی ملت.

## ۱-۵: کاربردهای متصوّر از تحقیق

کاربردهای متصوّر از این تحقیق عبارت‌اند از:

۱ - به دست آوردن معلومات در باره ابعاد گوناگون اثرگذاری شاهنامه بر شعر مقاومت

افغانستان؛

۲ - آشنایی با نمونه‌های برجسته شعر مقاومت افغانستان و آفرینش گران آن؛

۳ - شناخت حوزه‌های سرایش شعر مقاومت افغانستان.

## ۱ - ۶: مراجع استفاده‌کننده از نتیجه پایان‌نامه

مراجع استفاده‌کننده از نتیجه این پایان‌نامه عبارت اند از دانش‌مندان، محققان، دانش‌پژوهان، فرهنگیان، استادان دانش‌گاه‌ها، اعضای فرهنگستان‌ها، آموزگاران، دانش‌جویان، دانش‌آموزان، ادیبان، شاعران و نویسندگان و دل‌بسته‌گان شعر و ادب فارسی دری.

## ۱ - ۷: روش انجام‌دادن تحقیق و روش و ابزار گردآوری اطلاعات

روش انجام‌دادن این تحقیق، شیوه سندکاوی و تحلیل محتوایی است. روش گردآوری اطلاعات در این تحقیق، فیش‌برداری است و ابزار گردآوری اطلاعات عبارت اند از کتاب‌ها و مقاله‌های منتشرشده.

## ۱ - ۷ - ۱: روش تجزیه و تحلیل داده‌ها

روش تجزیه و تحلیل داده‌ها در این تحقیق، به گونه‌ی است که نمونه‌هایی از شعر مقاومت افغانستان گزیده شده، سپس واژه‌ها و نام‌واژه‌ها، اشاره‌ها، تلمیح‌ها، استعاره‌ها، نمادها و هر نکته‌ی را که به نحوی با متن شاهنامه هم‌خوانی، نزدیکی و یا پیوندی داشته‌اند یادداشت و دسته‌بندی شده و سرانجام هر کدام از این هم‌گونی‌ها زیر عنوانی ویژه به تجزیه و تحلیل و تحقیق و بررسی گرفته شده و نشان داده شده‌اند.

## ۱ - ۷ - ۲: قلمرو تحقیق

- قلمرو زمانی این تحقیق دربرگیرنده دو زمان است: ۱- زمان سرایش شاهنامه، سده‌های چهارم تا نیمه پنجم هجری قمری/ دهم تا نیمه سده یازدهم میلادی؛ ۲- دوره‌های جهاد و مقاومت افغانستان، از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۱ میلادی.



- قلمرو مکانی تحقیق مشمول آریانای کهن یا خراسان بزرگ دیروز و افغانستان امروز می‌شود.

- قلمرو موضوعی تحقیق، گستره شعر مقاومت افغانستان است.

## ۱ - ۸: جامعه آماری و روش نمونه‌گیری تحقیق

در این تحقیق شعرهای ۵۹ تن از شاعران شناخته‌شده مقاومت افغانستان از نگاه تأثیرپذیری از شاهنامه فردوسی در بعدها‌های آرمانی و واژه‌گانی به بررسی گرفته شده اند که این شاعران به ترتیب سال تولد شان عبارت اند از: محمدنبی مفتون (۱۲۸۲ - ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۰۳ - ۱۹۷۸ میلادی)، استاد خلیل‌الله خلیلی (۱۲۸۶ - ۱۳۶۶ هجری خورشیدی / ۱۹۰۷ - ۱۹۸۷ میلادی)، برات‌علی فدایی هروی (۱۳۰۷ هجری خورشیدی / ۱۹۲۸ میلادی)، عبدالکریم تمنّا (۱۳۱۸ هجری خورشیدی / ۱۹۳۹ میلادی)، دکتر اسدالله حبیب (۱۳۲۰ هجری خورشیدی / ۱۹۴۱ میلادی)، محمدشاه واصف باختری (۱۳۲۱ هجری خورشیدی / ۱۹۴۲ میلادی)، خلیل‌الله رؤوفی (۱۳۲۱ هجری خورشیدی / ۱۹۴۲ میلادی)، لطیف ناظمی (۱۳۲۵ هجری خورشیدی / ۱۹۴۶ میلادی)، محمدآصف فکرت (۱۳۲۵ هجری خورشیدی / ۱۹۴۶ میلادی)، غلام‌یحیا جواهری (۱۳۲۷ هجری خورشیدی / ۱۹۴۸ میلادی)، سرور آذرخش (۱۳۲۷ هجری خورشیدی / ۱۹۴۸ میلادی)، نظام‌الدین شکوهی (۱۳۲۸ هجری خورشیدی / ۱۹۴۹ میلادی)، دکتر عبدالرزاق رویین، (۱۳۲۹ هجری خورشیدی / ۱۹۵۰ میلادی)، محمدعادل بی‌رنگ کوه‌دامنی (۱۳۳۰ - ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۱۹۵۱ - ۲۰۰۷ میلادی)، سید ضیاءالحق سخا (۱۳۳۰ هجری خورشیدی / ۱۹۵۱ میلادی)، نصرالله پرتو نادری (۱۳۳۱ هجری خورشیدی / ۱۹۵۲ میلادی)، احمدوحید مزده (۱۳۳۲ هجری خورشیدی / ۱۹۵۳ میلادی)، عبدالرحمان پرویز (۱۳۳۳ هجری خورشیدی / ۱۹۵۴ میلادی)، جلیل شب‌گیر پولادیان (۱۳۳۴ هجری خورشیدی / ۱۹۵۵ میلادی)، محمدیونس طغیان ساکایی (۱۳۳۵ هجری خورشیدی / ۱۹۵۶ میلادی)، عبدالقهار عاصی (۱۳۳۶ - ۱۳۷۳ هجری خورشیدی / ۱۹۵۷ - ۱۹۹۴ میلادی)، میرویس موج (۱۳۳۶ هجری خورشیدی / ۱۹۵۷ میلادی)، لیلا صراحت روشنی (۱۳۳۷ - ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۱۹۵۸ - ۲۰۰۴ میلادی)، صبوره‌الله سیاه‌سنگ (۱۳۳۷ هجری خورشیدی / ۱۹۵۸ میلادی)، فیاض مهرآیین (۱۳۳۸ هجری خورشیدی / ۱۹۵۹ میلادی)،

عبدالقیوم ملک‌زاد (۱۳۳۸ هجری خورشیدی / ۱۹۵۹ میلادی ـ)، حمیرا نگهت دست‌گیرزاده (۱۳۳۹ هجری خورشیدی / ۱۹۶۰ میلادی ـ)، راحله یار (۱۳۴۰ هجری خورشیدی / ۱۹۶۱ میلادی ـ)، اسدالله عقیف باختری (۱۳۴۱ هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی ـ)، محمدحسن حسین‌زاده (۱۳۴۱ هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی ـ)، سید فضل‌الله قدسی (۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی ـ)، شجاع‌الدین خراسانی (۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی ـ)، لطیف پدرام (۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی ـ)، محمدآصف رحمانی (۱۳۴۳ هجری خورشیدی / ۱۹۶۴ میلادی ـ)، سید نادر احمدی (۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی ـ)، سید ابوطالب مظفری (۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی ـ)، خالد لهیب نیازی (۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی ـ)، احمدضیا رفعت (۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی ـ)، محمدکاظم کاظمی (۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی ـ)، عبدالفہیم فرند (۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی ـ)، عبدالقدیر روستا (۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی ـ)، کاوہ آہنگ «شفق» (۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی ـ)، محمدشریف سعیدی (۱۳۴۸ هجری خورشیدی / ۱۹۶۹ میلادی ـ)، عبدالسمیع حامد (۱۳۴۸ هجری خورشیدی / ۱۹۶۹ میلادی ـ)، قنبرعلی تابش (۱۳۴۹ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ میلادی ـ)، محمدحسین فیاض (۱۳۴۹ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ میلادی ـ)، شہباز ایرج (۱۳۵۰ هجری خورشیدی / ۱۹۷۱ میلادی ـ)، خالدہ فروغ (۱۳۵۱ هجری خورشیدی / ۱۹۷۲ میلادی ـ)، محمدصادق عصیان (۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی ـ)، علی یعقوبی شاہد (۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی ـ)، محمدتقی اکبری (۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی ـ)، سید حمید حسینی (۱۳۵۳ هجری خورشیدی / ۱۹۷۴ میلادی ـ)، فایقہ جواد مہاجر «ژمی» (۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی ـ)، علی حیدر وحید وارستہ (۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی ـ)، عبدالوہاب مجیر (۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی ـ)، محمود جعفری (۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی ـ)، حکیمہ عارفی (۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی ـ)، پرویز آرزو (۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی ـ)، زہرا حسین‌زادہ (۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۹ میلادی ـ).

این تحقیق با تکیہ بر ۴۶ دفتر شعری ذیل از شاعران یادشده انجام داده شدہ است: «در امتداد کوچہ فریاد» (بلخ، ۱۳۶۴ / ۱۹۸۵) از محمدنہی مفتون؛ «... و آفتاب نمی‌میرد» (کابل،

۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)، «مویه‌های اسفندیار گم‌شده» (پیشاور، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰) و «سفالینه‌یی چند بر پیش‌خوان بلورین فردا» (کابل، ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹) از محمدشاه واصف باختری؛ «سایه و مرداب» (کابل، ۱۳۶۵ / ۱۹۸۶) از لطیف ناظمی؛ «شهر هزارچهره من» (کابل، ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹) از غلام‌یحیا جواهری؛ «یسناى تلخ حجم مصیبت» (پیشاور، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷)، «در اوج نقای رگ و خنجر» (پیشاور، ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹) و «انگاره بر آینه چرخشت» (پیشاور، ۱۳۸۰ / ۲۰۰۱) از سرور آذرخش؛ «سیمرغ‌های بی‌آشیانه البرز» (کابل، ۱۳۹۱ / ۲۰۱۲) از عبدالرزاق روین؛ «سورنامه‌یی در سوگ» (هرات، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴)، «غزلی در باد» (هرات، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴) و «در لحظه‌های آتش و باروت» (هرات، ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷) از سید ضیاء‌الحق سخا؛ «قفلی بر درگاه خاکستر» (کابل، ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰)، «تصویر بزرگ، آینه کوچک» (پیشاور، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰)، «دهان خون‌آلود آزادی» (تهران، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵) و «... و گریه صد قرن در گلو دارم» (کابل، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸) از نصرالله پرتو نادری؛ «ستیز با توفان» (پیشاور، ۱۳۷۱ / ۱۹۹۲) از احمدوحید مژده؛ «سرود آزادی» (کابل، ۱۳۷۳ / ۱۹۹۴) از عبدالرحمان پرویز؛ «دیوان عاشقانه باغ» (کابل، ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰) و «کلیات اشعار قهار عاصی» (کابل، ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹) از عبدالقهار عاصی؛ «شهر بند واژه‌ها» (بلخ، ۱۳۶۶)، «در سوگ سپیداران» (لاهور، ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱) و «... تا گریستن بویحیی» (پیشاور، ۱۳۷۲ / ۱۹۹۳) از میرویس موج؛ «و شب دوباره شب» (بی‌جا، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸) از لیلا صراحت روشنی؛ «دعای سبز علف» (کابل، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴) از عبدالقیوم ملک‌زاد؛ «دریا چرا ز ماتم ما دم نمی‌زند؟» (بوشهر، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴) از راحله یار؛ «آوازهای خاکستری» (بلخ، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴) از اسدالله عقیف باختری؛ «ستاره و سیاهی» (کابل، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴) از شجاع‌الدین خراسانی؛ «یک‌سره بدخشانم با تو» (تهران، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴) از لطیف پدرام؛ «سیب و فریب» (هرات، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸) از محمد آصف رحمانی «پارسی»؛ «کنار خیابان» (کابل، ۱۳۸۲ / ۲۰۰۳) از احمدضیا رفعت؛ «سوگ‌نامه بلخ» (تهران، ۱۳۷۲ / ۱۹۹۳) از سید ابوطالب مظفری؛ «پیاده آمده بودم...» (تهران، ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱) و «قصه سنگ و خشت» (تهران، ۱۳۸۵ / ۲۰۰۶) از محمدکاظم کاظمی؛ «اعدام ماه» (کابل، ۱۳۸۵ / ۲۰۰۶) از عبدالفهیم فرند؛ «با دعای گل انجیر» (بی‌جا، ۱۳۸۰ / ۲۰۰۱) از عبدالقدیر روستا؛ «شیشه‌های تشنه» (بلخ، ۱۳۷۱ / ۱۹۹۲)، «از دوزخ اردیبهشت» (بلخ، ۱۳۷۲ / ۱۹۹۳)، «بگذار شب همیشه بماند!» (پیشاور، ۱۳۷۷ / ۱۹۹۸)، «رنگین‌کمان بر فراز مرداب» (پیشاور، ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹) و «شب‌نامه آفتاب» (پیشاور، ۱۳۷۸ /

۱۹۹۹) از عبدالسمیع حامد؛ «سرنوشت دست‌های نسل فانوس» (پیشاور، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰) و «عبور از قرن قابیل» (پیشاور، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰) از خالد فروغ؛ «همه سو حصار و زندان» (پیشاور، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰) از عبدالوهاب مجیر؛ «نامه‌یی از لاله کوهی» (تهران، ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷) از زهرا حسین‌زاده؛

افزون بر این‌ها در این پژوهش شعرهای شاعران یادشده با تکیه بر ۶ دفتر مشترک زیرین که دربرگیرنده شعر مقاومت اند نیز بررسی شده اند: «شعر مقاومت افغانستان» (تهران، ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱) به کوشش محمدکاظم کاظمی و محمدآصف رحمانی؛ «شعر مقاومت افغانستان - دفتر دوم» (تهران، ۱۳۷۲ / ۱۹۹۳) به کوشش سید ابوطالب مظفری و سید نادر احمدی؛ «شانه‌های زخمی پامیر» (تهران، ۱۳۷۱) به کوشش محمدحسین ملک جعفریان؛ «ترانه‌های غربت» (پیشاور، ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹) به کوشش محمدنصیر مهرین؛ «افغانستان در غربت» (تهران، ۱۳۸۲ / ۲۰۰۳) به کوشش حسن انوشه و حفیظ‌الله شریعتی «سحر» و «تبر و باغ گل سرخ» (کابل، ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳) به کوشش محمدجاوید جاوید. پنج نشریه ادواری: «درّ دری»، نشریه مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان؛ «مجله شعر»، «خط سوم»، نشریه مرکز فرهنگی درّ دری؛ «ژوندون»، نشریه انجمن نویسندگان افغانستان؛ «فرخار»، نشریه تاک؛ و نشریه ویژه «پی‌اف‌گندم از نظم کاخی بلند»، در بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی از دانشگاه فردوسی مشهد، نیز از منابعی اند که در لابه‌لای آن‌ها شعرهای مقاومت این ۵۹ شاعر افغانستان جست‌وجو شده و به بررسی گرفته شده اند.

روش نمونه‌گیری تحقیق به گونه‌یی است که در آغاز شعرهای شاعران یادشده در دفترهای شعری و نشریه‌هایی که از آن‌ها نام بردیم برخوانده شدند و بیت‌هایی را که نشان‌دهنده اثرپذیری از شاه‌نامه فردوسی و مؤید فرضیه‌های این پژوهش بودند نمونه‌گیری و یادداشت شدند و در فرجام، این نمونه‌ها نظر به موضوع دسته‌بندی و سپس هر کدام از آن‌ها به صورت جداگانه به تحلیل و بررسی گرفته شده و در آن‌ها موارد تأثیر شاه‌نامه نشان داده شده اند.

## ۲: شاهنامه فردوسی و پیوند آن با کشور و مردم افغانستان

ادبیات حماسی، آثار منشور و منظومی اند که سرگذشت پیدایی و داستان‌های پایداری و ایستاده‌گی و پهلوانی‌ها و دلیری‌های قوم و ملّتی را برای پاس‌داری از میهن و آیین و همه ارزش‌های اعتقادی و فرهنگی در برابر دشمنان شان بیان می‌دارند. سرچشمه اصلی حماسه‌های هر قوم و ملّتی را استوره‌هایی می‌سازند که در سپیده‌دمان تاریخ یا در دوردست‌ترین دوره‌های پیش‌ازتاریخ به نیروی تخیل آنان پدید آمده‌اند. این حماسه‌ها به تدریج با روی‌دادهای تاریخی آمیخته شده و پس از روزگارانی دراز، با گذار از گفتار به نوشتار، به نثر و نظم درآمده‌اند. آثار حماسی را از نگاه خاست‌گاه به سه دسته استوره‌یی، تاریخی و آیینی؛ و از نگاه داشتن و نداشتن پیشینه به دو دسته طبیعی یا ملّی و مصنوع یا تاریخی بخش‌بندی می‌شوند.

خاست‌گاه حماسه‌های آریایی را ته‌نشین‌های ذهنی آریاییان از سپیده‌دمان پیدایی شان تشکیل می‌دهند که در دوره‌های بعدی در سروده‌های ویدی و اوستا با انسجام بیش‌تری ارائه شدند. افزوده‌شدن یادهای دوره‌های آغازین تاریخی به این ته‌نشین‌های ذهنی روزگاران باستان، پیدایی آثار حماسی دیگری چون یادگار زیریران، کارنامه اردشیر بابکان و خدای‌نامک و امثال آن‌ها را به دنبال داشت که بعداً در آغاز دوره اسلامی از منابع مهم آثار حماسی به زبان فارسی بودند.

شاه‌نامه، بزرگ‌ترین اثر حماسی استوره‌یی و ملّی اقوام آریایی و یکی از مهم‌ترین اثر حماسی جهان است که توسط حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاعر فرزانه خراسان، در سده چهارم و پنجم هجری قمری/دهم و یازدهم میلادی به زبان فارسی سروده شده است و شاه‌نامه منشور ابومنصوری و گشتاسپ‌نامه منظوم دقیقی بلخی و شماری از آثار دیگر از منابع آن بوده‌اند. این اثر حماسی که از زمان سرایش تا کنون مورد استقبال بسیاری از نویسندگان و سخن‌وران زبان فارسی دری قرار گرفته و به بیش‌ترین زبان‌های جهان برگردان شده است پیوندهای ژرفی با

کشور و مردم افغانستان دارد. بستر سرایش، بن‌مایه‌ها و روی‌دادهای شاه‌نامه و در حقیقت بیش‌ترین بخش ایران شاه‌نامه را افغانستان امروز، که از کهن‌ترین روزگاران تا سال‌های نخستین پس از تعیین مرزهای سیاسی نو در تمام متن‌های منثور و منظوم به نام ایران (آریانا) یا خراسان نامیده می‌شد، تشکیل می‌دهد. از همین رو شاه‌نامه بیش‌ترین اثرگذاری را بر فرهنگ مردم افغانستان داشته است که جلوه‌هایی از آن را می‌توان در نام‌های جای‌ها، بناها و اشخاص و نیز در ضرب‌المثل‌ها، فرازاها و افسانه‌ها و حکایت‌ها و به‌ویژه در زنده‌بودن آیین شاه‌نامه‌خوانی در میان مردمان مناطق گوناگون این کشور به روشنی مشاهده کرد.

## ۲-۱: نگاهی به شاه‌نامه فردوسی

### ۲-۱-۱: ادبیات حماسی و اهمیت آن

حماسه در لغت به معنی دلاوری، دلیری و شجاعت است و ادبیات حماسی به آثار منثور و منظومی گفته می‌شود که در آن‌ها جلوه‌های گوناگون پایداری و ایستاده‌گی و رخ‌دادهای پهلوانی و دلاوری‌های قهرمانان ملّتی یا آیینی در راه تکوین کشورداری و پاس‌داری از میهن، آزادی، کیش و آیین و دادگستری و همه ارزش‌های انسانی، ملّی، فرهنگی و تاریخی در برابر دشمنان شان، به تصویر کشیده می‌شوند.

آبشخور تمام حماسه‌های ملّت‌های دیرین‌سال جهان استوره‌هایی اند که در سپیده‌دمان تاریخ آنان یا در دوردست‌ترین دوره‌های پیش از تاریخ به نیروی تخیل آنان آفریده شده‌اند. این حماسه‌ها با گذشت روزگاران با عناصر تاریخی آمیخته شده و روزگاران درازی به گونه شفاهی از نسلی به نسلی دیگر به یادگارمانده‌اند تا سرانجام با خامه سرایش‌گران توانایی به رشته نظم کشیده شده‌اند. (۴۴، ج ۱، ۲۳ - ۲۴)

چون خاست‌گاه و زیرساخت حماسه‌های ملّی را استوره‌ها تشکیل می‌دهند، از این‌رو برای شناخت درست حماسه باید استوره را شناخت.

دانش‌مندان از استوره‌ها تفسیرهای گوناگونی ارائه می‌دارند. دکتر سهیلا قسیم‌ی ترشیزی (۱۳۹۰، ۶۰ - ۶۳) استاد دانش‌گاه آزاد تهران، در مقاله خود زیر عنوان «مبانی نظری تفسیر اساطیر شاه‌نامه»، تفسیر استوره‌ها را به گونه‌های تمثیلی، تاریخی، زبان‌شناختی، آیینی، روان‌شناختی و کهن‌الگویی بخش‌بندی کرده و به بررسی گرفته است. به گفته او از میان این

گونه‌ها، تفسیرهای تمثیلی و تاریخی در یونان باستان مطرح شدند. بر مبنای تفسیر تمثیلی، استوره «نوعی تمثیل اخلاقی یا قصه خیال‌انگیز و شاعرانه است که تصویر شاعرانه‌یی از واقعیت‌های عالم بیرون و جهان درونی انسان به دست می‌دهد»؛ در تفسیر تاریخی، که به اومیروس<sup>۱</sup>، نویسنده یونانی معاصر اسکندر، نسبت داده می‌شود، واقعیت شخصیت‌های استوره‌یی را شخصیت‌های تاریخی می‌دانند؛ در تفسیر زبان‌شناختی که از سوی ماکس مولر<sup>۲</sup> ارائه گردیده است، استوره فراورده نارسایی زبان و ابهام و ابهام پنداشته می‌شود؛ در تفسیر آیینی، که توسط جیمز فریزر<sup>۳</sup>، استوره‌شناس انگلیسی، مطرح شده است، استوره تصویر دوره گذار انسان‌ها از مرتبه جادو به دین گفته شده است؛ در تفسیر روان‌شناختی، که برخاسته از دیدگاه فروید<sup>۴</sup> است، استوره تصویر مسموخ آرزوهای سرکوفته ملت‌ها دانسته می‌شود؛ و بالاخره در تفسیر کهن‌الگویی که توسط میرچا الیاده<sup>۵</sup> (۱۲۸۵ - ۱۹۰۷ / ۱۳۶۵ - ۱۹۸۶) به میان آمده است، استوره گزارش‌گر سرگذشتی قدسی و مینوی است.

از میان این تعریف‌های گوناگونی که از استوره ارائه شده اند، میرچا الیاده (۱۲۸۵ - ۱۹۰۷ / ۱۳۶۵ - ۱۹۸۶) (به نقل از منبع ۱۰۶، ۱۷) استوره‌شناس رومانی تبار شناخته‌شده جهان، از استوره این تعریف را فراگیرتر می‌داند: «استوره نقل‌کننده سرگذشتی قدسی و مینوی است؛ راوی واقعیهی است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است. به بیانی دیگر، استوره حکایت می‌کند که چه گونه از دولت سر و به برکت کارهای نمایان و برجسته موجودات مافوق طبیعی، واقعیتی ... پا به عرصه وجود نهاده است.»

دکتر مهوش واحد دوست (۱۰۶، ۱۸) در مورد استوره می‌گوید: «با وجود انبوهی و گسترده‌گی تعریف‌هایی که در باره استوره شده، همان‌گونه که ایلیاده نیز بازگو کرده است، پاره‌یی از تعریف‌ها کامل‌کننده پاره‌یی دیگر استند، زیرا گروهی از تعریف‌ها، تنها سویه‌یی از استوره را بازگو کرده اند به گونه‌یی که نمی‌تواند پاسخ‌گوی همه پرسش‌های این مقوله باشد. به هر حال در یک جمع‌بندی می‌توان گفت:

Evhemere -<sup>۱</sup>  
 Max Muller -<sup>۲</sup>  
 Jimz Frazier -<sup>۳</sup>  
 Froyd -<sup>۴</sup>  
 Mircea Eliade -<sup>۵</sup>

- ۱ - استوره روایت غیر عادی و فراطبیعی و مینوی است.
  - ۲ - بیش‌ترین درون‌مایه استوره‌ها در پیوند با آفرینش است.
  - ۳ - استوره فرهنگ جامعه نخستین بشری است.
  - ۴ - استوره تاریخ مینوی انسان‌های پیشین است.
  - ۵ - استوره باورهای راستین مردمان پیش از تاریخ است.
  - ۶ - درون‌مایه استوره‌ها، چهره‌های نمادین و اشیای فراطبیعی و مینوی استند و اگر گیتیانه هم باشند، صفت‌هایی که می‌گیرند، بیش‌تر فراطبیعی و مینوی است.
  - ۷ - استوره با آیین و مراسم پیوسته‌گی دارد و گونه شفاهی آن‌هاست.
- هر کدام از این تفسیرها و تعریف‌ها از استوره در میان دانش‌مندان جهان طرف‌داران خود را دارد و در تفسیر استوره‌های شاه‌نامه فردوسی نیز مورد کاربرد قرار گرفته‌اند.
- دکتر ذبیح‌الله صفا (۶۲، ۳ - ۴) حماسه را نوعی از سروده‌های وصفی می‌داند که بر بنیاد توصیف پهلوانی‌ها، دلاوری‌ها، افتخارها و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد به گونه‌یی که همه مظاهر زنده‌گی آنان را در بر بگیرد. او می‌گوید: «موضوع سخن در این جا امر جلیل و مهمی است که سراسر افراد ملتی در اعصار مختلف در آن دخیل و ذی‌نفع باشند (مانند مشکلات و حوایج مهم ملی از قبیل مسأله تشکیل ملیت و تحصیل استقلال و دفاع از دشمنان اصلی و امثال این‌ها چنان‌که در شاه‌نامه و حماسه‌های ملی جهان ملاحظه می‌شود) و یا مشکلی فلسفی (مانند مسأله خیر و شر در قطعاتی از اوستا و منظومه‌های «بهشت گم‌شده» و «بهشت مردود» میلتون)<sup>۱</sup> که جهانیان همه‌گی آن را ارج و بهایی نهند.
- در شعر حماسی دسته‌یی از اعمال پهلوانی خواه از یک ملت باشد و خواه از یک فرد به صورت داستان و یا داستان‌هایی درمی‌آید که ترتیب و نظم از همه جای آن آشکار است؛ از نقطه یا نقاطی آغاز می‌شود و به نقطه یا نقاطی پایان می‌پذیرد، ناقص و ابتر نیست و خواننده می‌تواند با خواندن آن داستان از مقدماتی آغاز کند و به نتایجی دست یابد.
- در یک منظومه حماسی، شاعر هیچ‌گاه عواطف شخصی خویش را در اصل داستان وارد نمی‌کند و آن را به پیروی از امیال خویش تغییر نمی‌دهد و به شکلی تازه چنان که خود بپسندد



یا معاصران او بخواهند در نمی‌آورد و به همین منوال در سرگذشت و یا شرح قهرمانی‌های پهلوانان و کسانی که توصیف می‌کند هرگز دخالتی نمی‌ورزد و به نام خود و آرزوی خویش در باب او داوری نمی‌کند.»

از این که قهرمانان آثار حماسی، رزمندگان راه و آرمان‌های برین انسانی و ملی و پاس‌داران آزاده‌گی، دادگستری و ارزش‌های دیگر معنوی و از نگاه جهان‌بینی، باورها، و آیین‌ها نماینده‌گان کامل و راستین ملت‌های خویش اند، ادبیات حماسی در رقم‌زدن سرشت و سرنوشت ملت‌ها از اهمیت فراوانی برخوردار است و می‌تواند الهام‌بخش و برانگیزنده‌ غرور ملی، احیاگر افتخارات، سازنده‌ خودبوده‌گی، و تعیین‌کننده‌ جای‌گاه بلند تاریخی و فرهنگی‌شان باشد. ادبیات حماسی با بلندبردن سطح خودآگاهی ملی، تاریخی و فرهنگی ملت‌ها نقشی بنیادینی را در هم‌بسته‌گی، یک‌پارچه‌گی و یگانه‌گی و وحدت ملی ایفا می‌کند و روحیه‌ اعتماد به خود، میهن‌پرستی، آزاده‌گی و ستم‌ستیزی را در آن‌ها می‌پرورد و زنده نگه‌می‌دارد و آن‌ها را به بالنده‌گی بیش‌تر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی وامی‌دارد.

رمز جاویدانه‌گی و پایایی و پویایی بسیاری از ملت‌های دیرین‌سال جهان همانا در برخورداری آنان از فرهنگ پربار به‌ویژه آثار ماندگار حماسی نهفته است؛ زیرا مشکوی بشکوه امروز و فردای هر کشور و ملتی بر سنگ‌بنای دی‌روز و گذشته آن استوار است و با توجه به همین نقش ادبیات حماسی‌ست که در جهان در درازای تاریخ حتّا ملت‌های بی‌پیشینه و کشورهای نو‌بنیاد برای بقا و بالنده‌گی خود دست به ساختن حماسه‌هایی می‌زنند که فاقد پشتوانه‌ استوره‌یی و حتّا تاریخی و آیینی اند.

حماسه‌ها ملت‌ها را در بحرانی‌ترین و حسّاس‌ترین برهه‌های تاریخ‌شان یاری می‌کند تا از پراکنده‌گی، فروپاشی و نابودی رهایی یابند.

با درنظرداشت این که تمام حماسه‌های جهان در دوران هبوط ارزش‌های معنوی و فراگیرشدن زشتی‌ها و پلشتی‌ها و برای رویارویی با ستم‌باره‌گان، دژخیمان، متجاوزان و اشغال‌گران و دشمنان انسانیت، شرافت، آزادی و آزاده‌گی آفریده شده اند؛ آثار حماسی نقش و رسالت ذاتی خود را در همه‌ دوره‌های تاریخی در راستای بیداری و خودآگاهی و پاس‌داری از اصالت‌ها و ارزش‌ها انجام می‌دهند و ملت‌هایی که به آثار حماسی خویش چنگ می‌زنند از

خطرات سستی، ستم‌پذیری، انقیاد از نیروهای متجاوز و اشغال‌گر، پراکنده‌گی و نابودی در امان می‌مانند.

## ۲-۱-۲: انواع حماسه

آثار حماسی را از نگاه زمینه‌های پیدایی و درون‌مایه آن‌ها به سه نوع دسته‌بندی می‌کنند: حماسه‌های استوره‌یی که برخاسته و برگرفته از استوره‌های کهن ملّتی و قومی باشند؛ حماسه‌های تاریخی که در آن‌ها رخ‌دادهای تاریخی و زنده‌گانی برخی از جهان‌گشایان و قهرمانان به تصویر کشیده شده‌اند و حماسه‌های آیینی که بازتاب‌گر باورهای دینی و رخ‌دادهای پیش‌آمده در زنده‌گی پیام‌بران و پیشوایان مذهبی و دلاوری‌ها و از خودگذری‌ها برای پاس‌داری و یا گسترش باورها و بینش‌های دینی‌اند. حماسه‌های عرفانی را نیز می‌توان از حماسه‌های آیینی دانست. (۴۴، ج ۱، ۳۱-۳۲)

حماسه‌ها از نگاه داشتن و یا نداشتن خاست‌گاه‌های شفاهی و یا مکتوب قبلی می‌توانند دو نوع باشند: حماسه‌های طبیعی و ملّی که منابع آن‌ها استوره‌ها و رخ‌دادهای دوره‌های کهن پهلوانی‌اند و حماسه‌پرداز در اصل داستان‌ها دخالتی ندارد، مانند ایلید<sup>۱</sup> و اودیسه<sup>۲</sup> هومر<sup>۳</sup>، رامایانا<sup>۴</sup> و مهابهاراتای<sup>۵</sup> هندوان و شاه‌نامه فردوسی و بسیاری از حماسه‌های آریانا؛ و حماسه‌های مصنوع که با تخیل حماسه‌سرا ساخته و پرداخته می‌شوند و بیش‌تر در ادبیات اروپایی وجود دارند، مانند منظومه «هانریاد»<sup>۶</sup> ولتر<sup>۷</sup>، نویسنده و شاعر فرانسه‌یی. (۴۴، ج ۱، ۳۲-۳۳)

در یک دسته‌بندی دیگر، حماسه‌ها از نظر نوعیت خاست‌گاه خود باز هم به دو نوع اند: حماسه‌های استوره‌یی و پهلوانی که به دوره‌های باستانی و داستانی متعلق‌اند و در واقع همان حماسه‌های طبیعی و ملّی می‌باشند، مانند ایلید و اودیسه، حماسه آلمانی نی‌بلونگن<sup>۸</sup>، مجموعه

<sup>۱</sup> Elyade -

<sup>۲</sup> Odessa -

<sup>۳</sup> Homer -

<sup>۴</sup> Ramayana -

<sup>۵</sup> Mahabharata -

<sup>۶</sup> Henriad -

<sup>۷</sup> Welter -

<sup>۸</sup> Niebelungen -

حماسه‌های کهن فرانسه‌یی «شانسون دوژست» و بهشت گم‌شده «میلتون» و مسیاد<sup>۱</sup> «کلوپشتک»<sup>۲</sup>؛ و حماسه‌های تاریخی که برخاسته از رخ‌دادهای تاریخی یا آمیزه‌یی از رخ‌دادهای تاریخی و تخیل خود حماسه‌پرداز اند، مانند «اورشلیم آزاد»<sup>۳</sup> اثر تاسه<sup>۴</sup>، «گاه‌نامه‌ها»<sup>۵</sup> اثر انیوس<sup>۶</sup>، برخی از جاهای «انه‌اید»<sup>۷</sup> اثر ویرژیل<sup>۸</sup> و «کمیدی الهی»<sup>۹</sup> اثر دانته الیگیری<sup>۱۰</sup>؛ و ظفرنامه<sup>۱۱</sup> حمدالله مستوفی و امثال آن‌ها در زبان فارسی دری. (۶۲، ۶ - ۷)

در دسته‌بندی اخیر حماسه‌های آیینی نیز می‌توانند از حماسه‌های تاریخی به شمار آیند.

## ۲-۱-۳: حماسه‌های معروف جهان

کهن‌ترین حماسه‌های جهان در سرزمین‌های میان‌رودان، آریانا (ایران کهن)، هند، یونان و روم باستان پدید آمده اند و سپس فرایند حماسه‌سرایی در کشورهای دیگر ادامه یافته است. در زیر حماسه‌های معروف جهان به ترتیب زمان پیدایی آن‌ها به گونه فشرده به معرفی گرفته می‌شوند.

حماسه گیلگامش<sup>۱۱</sup> پادشاه اوروک<sup>۱۲</sup>: کهن‌ترین منظومه حماسی در جهان است و در سرزمین اوروک در جنوب بابل در میان‌رودان سروده شده است و پیشینه آن به ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد. این اثر دربرگیرنده دوازده لوح بزرگ گلی به خط میخی است که با گذشت روزگار پارچه پارچه شده و اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. درون‌مایه این حماسه را عشق، تربیت، ستایش طبیعت و نبرد انسان با روی‌دادهای طبیعی چون سیل، توفان و زمین‌لرزه و یافتن راز زاد و مرگ تشکیل می‌دهند.

Messiad - <sup>۱</sup>

Klopstock - <sup>۲</sup>

Jerusalem delivree - <sup>۳</sup>

Tasse - <sup>۴</sup>

Annales - <sup>۵</sup>

Ennius - <sup>۶</sup>

Eneide - <sup>۷</sup>

Virgil - <sup>۸</sup>

Divine Comedy - <sup>۹</sup>

Dante Alighiri - <sup>۱۰</sup>

Gilgamesh - <sup>۱۱</sup>

Uruk - <sup>۱۲</sup>

در این حماسه گیلگامش که رادمردی در گستره دانش است و می‌تواند وقوع توفان‌ها را پیش‌بینی کند، به جست‌وجوی جاویدانه‌گی به سفری دراز می‌پردازد و چون چیزی به دستش نمی‌آید برمی‌گردد و رنج‌هایی را که کشیده بر کتیبه‌یی می‌نگارد و سپس دیوارهای شهر اوروک و نیایش‌گاه ایزد «ایشتر»<sup>۱</sup> را در آن می‌سازد؛ اما در فرجام از راه راست بدر می‌رود؛ تا این که باشنده‌گان شهر از مادرخدایان «اورو» آفرینش رقیبی را برای او آرزو می‌کنند و این حماسه با شرح نبردهای آن دو باهم، به پایان می‌رسد. (۴۴، ج ۱، ۲۷ - ۲۸)

رامایانا: از حماسه‌های هند باستان است که توسط شاعری به نام «والمیکی»<sup>۲</sup> در سده پنجم پیش از میلاد در باره جنگ‌های «رام»<sup>۳</sup>، پادشاه استوره‌یی هند باستان و هم‌سر او «سیته»<sup>۴</sup> در چهل و هشت هزار بیت سروده شده است. (۴۴، ج ۱، ۲۸)

حماسه مهابهاراتا: مشتمل بر هژده کتاب و در بیش از صد هزار بیت در باره جنگ‌های دو خاندان کوروها<sup>۵</sup> و پاندوها<sup>۶</sup> بر سر فرمان‌روایی بر کشور «بهارات» و کشورگشایی‌های کریشنا<sup>۷</sup>، خدای هندوان، و ارجونا<sup>۸</sup> است. سرایش این حماسه منسوب است به ویاسا<sup>۹</sup>، فرزانه‌یی هندی؛ و اما از دیدگاه برخی از پژوهش‌گران این حماسه را نزدیک به صد شاعر در درازای چندین سده سروده‌اند و از همین رو تاریخ سرود آن را از ۲۰۰ پیش از میلاد تا ۳۰۰ میلادی و برخی از ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلادی نوشته‌اند. (۴۴، ج ۱، ۲۹)

حماسه ایلیاد: منظومه‌یی است از هومر شاعر یونان باستان که در سده هفتم پیش از میلاد سروده شده است و در بردارنده ۲۴ سرود در باره دلاوری‌های یونانیان در جنگی که میان مردم یونان و شهر تروا<sup>۱۰</sup> واقع در آسیای کوچک رخ می‌دهد می‌باشد. هنگامی که «پاریس»<sup>۱۱</sup> فرزند

۱ - Ichter  
 ۲ - Valmiki  
 ۳ - Ram  
 ۴ - Syta  
 ۵ - Kourous  
 ۶ - Pandous  
 ۷ - Krishna  
 ۸ - Arjuna  
 ۹ - Vyasa  
 ۱۰ - Trawa  
 ۱۱ - Paris

پادشاه تروا، «هلن»<sup>۱</sup>، شاه‌دخت زیبای یونانی، را از نزد شوهرش می‌رباید، یونانیان بر سر خشم می‌آیند و دلاوران یونانی برای گشودن شهر تروا<sup>۲</sup> می‌جنگند. (۴۴، ج ۱، ۲۹)

حماسه اودیسه: نیز سروده دیگریست از هومر، شاعر یونانی، دربردارنده ۲۴ سرود در باره بازگشت اولیس<sup>۳</sup>، پادشاه استوره‌یی ایتاک<sup>۴</sup> و پهلوان نام‌دار جنگ تروا. اولیس در این جنگ گرفتار سرگشته‌گی‌ها و روی داده‌های ناگواری می‌شود و برای رهایی زن وفادار خود، پنلوب<sup>۵</sup>، و پسرش، تلماک<sup>۶</sup>، به کارهای دلاورانه‌یی دست می‌یازد. (۴۴، ج ۱، ۲۹)

حماسه انه‌اید<sup>۷</sup>: توسط ویرژیل (۷۰ - ۱۹ پیش از میلاد)، شاعر رومی، در دوازده بخش سروده شده و درون‌مایه آن سرگذشت «انه»، شاهزاده تروایی و زاده «ونوس»<sup>۸</sup> است که از جنگ تروا جان سالم بدر می‌برد و امپراتوری روم را بنیاد می‌گذارد. (۴۴، ج ۱، ۳۰)

افزون از حماسه‌های یادشده که برخاسته از استوره‌ها اند، حماسه‌های دیگری نیز در گوشه و کنار جهان پدید آمده اند که بیش‌ترین جنبه تاریخی یا صرفاً ادبی دارند که به گونه فشرده به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

حماسه فرانسه‌یی «شانسون دوزست»: اثر «تورولدوس»<sup>۹</sup>، در سال‌های ۴۷۹ تا ۵۰۳ هجری خورشیدی / ۱۱۰۰ تا ۱۱۲۵ میلادی سروده شده است و چهار بخش دارد. مهم‌ترین بخش آن به نام «سرود رولان» یاد می‌شود و درباره جنگی است که در سال ۱۵۷ هجری خورشیدی / ۷۷۸ میلادی میان گروهی از باسک‌های<sup>۱۰</sup> اسپانیا با شارلمانی<sup>۱۱</sup>، پادشاه فرانسه (۱۵۱ - ۱۹۳ هجری خورشیدی / ۷۷۲ - ۸۱۴ میلادی)، در دوره «رونسرو»<sup>۱۲</sup> رخ می‌دهد و به شکست شارلمانی و کشته‌شدن «رولاند»<sup>۱۳</sup>، سردار او، می‌انجامد. (۴۴، ج ۱، ۳۰)

- ۱ - Helen
- ۲ - Troie
- ۳ - Ulysse
- ۴ - Ithaque
- ۵ - Penelope
- ۶ - Telemaque
- ۷ - Eneide
- ۸ - Wenus
- ۹ - Tuoldus
- ۱۰ - Baskes
- ۱۱ - Sheryl Many
- ۱۲ - Roncero
- ۱۳ - Roland

حماسه آلمانی نی بلونگن: در حدود سال ۵۷۹ هجری خورشیدی / ۱۲۰۰ میلادی در باره جنگ‌هایی که میان ژرمن‌ها و هون‌ها در سال ۴۳۶ میلادی رخ داده است سروده شده و افسانه «زیگفرد»<sup>۱</sup>، پهلوان رویین تن ژرمن، با آن درآمیخته است. (۴۴، ج ۱، ۳۰)

کمیدی الهی: اثر دانته الیگیری (۶۴۴ - ۷۰۰ هجری خورشیدی / ۱۲۶۵ - ۱۳۲۱) معروف‌ترین منظومه حماسی در ادبیات ایتالیا است. این اثر دربردارنده سه بخش به نام‌های دوزخ، برزخ و بهشت می‌باشد. (۴۴، ج ۱، ۳۱)

بهشت گم‌شده:<sup>۲</sup> اثر جان میلتون، شاعر انگلیسی، (۹۸۷ - ۱۰۵۳ هجری خورشیدی / ۱۶۰۸ - ۱۶۷۴ میلادی) در باره هبوط آدم و حوا از بهشت به زمین و تلاش آنان برای به دست آوردن سعادت ازدست‌رفته شان است. (۴۴، ج ۱، ۳۱)

حماسه آلمانی مسیاد: اثر کلویشتک، شاعر بزرگ آلمانی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۱ هجری خورشیدی / ۱۷۲۴ - ۱۸۰۳ میلادی)، در باره حضرت مسیح (ع) است. (۴۴، ج ۱، ۳۰)

به همین‌گونه حماسه روسی «ایلیای شکست‌ناپذیر» و حماسه سریلانکایی «مهاوسه» از آثار حماسی دیگر در جهان می‌باشند.

## ۲-۱-۴: حماسه‌های آریایی:

پیشینه حماسه‌های آریایی برمی‌گردد به سپیده‌دم زنده‌گانی آریاییان که از اقوام هندواروپایی و از شاخه هندوایرانی آن می‌باشند در سرزمین بومی شان به نام ائیرین‌ویجه یا آریاناویژه و ایران‌ویج که بسیاری از دانش‌مندان آن را کناره‌های رود آمو دانسته‌اند.

این حماسه‌ها ریشه در استوره‌ها، داستان‌ها و روایت‌های بسیار کهنی از روزگاران باستان زنده‌گانی آنان در ساختار یگانه شاخه هندوایرانی دارند و از همین‌رو همانندی‌ها و حتاً یگانه‌گی‌های فراوانی در روایت‌های کهن‌ترین آثار ادبی به‌جامانده از دو تیره هندی و ایرانی یعنی وداها و اوستا دیده می‌شوند.

ته‌نشین‌های ذهنی آریاییان از یاد‌های پایداری‌های نیاکان شان در برابر رخ‌دادهای طبیعی، تلاش‌های آنان در راستای ساختن و قوام تمدن، کشورداری و فرهنگ و نیز جنگ‌های آنان در برابر مهاجمان بیگانه و خودی به‌ویژه چادرنشینان آریایی که به تورانیان تعبیر شده‌اند و

همچنان آمیزه‌یی از باورها و بینش‌های آنان از کهن‌ترین روزگاران تا آستانه دوران تاریخی در باره دست‌گاه آفرینش و پیدایی جهان و انسان و آفاق و انفس همه و همه دست به دست هم داده شالوده حماسه‌های آریایی را گذاشتند که بعداً در سروده‌های ویدی و کتاب اوستا به گونه منسجم‌تری بازتاب یافتند. از همین رو در حماسه‌های استوره‌یی آریایی به تمام داستان آفرینش جهان و انسان پرداخته می‌شود.

محور جهان‌بینی آریایی را همانا نبرد اهورا با اهریمن، روشنی با تیره‌گی و نیکی در برابر پلستی و زشتی یا خیر در برابر شر و پیروزی نهایی حق بر باطل تشکیل می‌دهد و این موضوع در حماسه‌های ملی آریایی در تمام گستره‌ها: در طبیعت و جهان، در میان انسان‌ها و از جمله در جامعه آریایی، بازتابی گسترده دارد.

با این روایت‌های حماسی، در آینده برخی از خاطره‌های پهلوانی و دلآوری‌های آریاییان در دوره‌های نخستین تاریخی نیز افزوده شدند و آنچه امروز به نام ادبیات حماسی آریایی پیش از اسلام می‌شناسیم افزون از سروده‌های ویدی و اوستایی آثار مکتوبی اند که با بهره‌گیری از آن روایت‌ها و اندیشه‌ها بخصوص در دوران ساسانیان نگاشته شده اند. در این جا مهم‌ترین این آثار که بعداً در ادبیات حماسی زبان فارسی دری بیش‌ترین تأثیر را داشته اند به شناسایی گرفته می‌شوند:

**یادگار زریر یا «ایاتکار زیران»:** مهم‌ترین کتابی است که پس از اوستا دربردارنده روایت‌های حماسی آریایی است و دارای نزدیک به ۳۰۰۰ واژه می‌باشد. این اثر متعلق به اوایل سده ششم میلادی، سال ۵۰۰ میلادی یا اندکی پس از آن، است و بنا بر پژوهش بنونیست<sup>۱</sup>، خاورشناس معروف فرانسه‌یی، نسخه دست‌خورده‌یی است از یک منظومه متعلق به عهد اشکانیان یعنی پیش از سده سوم میلادی که خود برگرفته شده از منظومه کهن دیگری است. این منظومه نخستین بار توسط گیگر<sup>۲</sup> به زبان آلمانی در سال ۱۲۶۹/۱۸۹۰ م. برگردان شده است.

(۶۲، ۴۲)

**کارنامه اردشیر بابکان:** در باره سرگذشت اردشیر بابکان و بازمانده‌گان او در ۵۶۰۰ واژه در حدود سال ۶۰۰ میلادی نگاشته و تئودور نلدکه<sup>۱</sup> در سال ۱۲۵۷ هجری خورشیدی / ۱۸۷۸ میلادی آن را به زبان آلمانی برگردانده است. (۶۲، ۴۴)

افزون بر این آثار، کتاب‌های دیگری نیز به زبان پهلوی وجود داشته اند که برخی از آن‌ها مانند داستان بهرام چوبین و داستان رستم و اسفندیار در الفهرست ابن‌الندیم، داستان پیران و یسه در لغت‌نامه اسدی، کتاب سکسیکین که به باور استاد صفا (۶۲، ۴۶) سگزیان بوده و کتاب پیکار در باره رخدادهای عهد کیانیان در مسعودی یاد شده اند و برخی دیگر نیز کتاب‌هایی در تاریخ و یا سنت‌ها و رواج‌ها و موضوع‌های دینی بوده و موجود اند که از یادکرد آن‌ها صرف نظر می‌شود. (۶۲، ۴۳ - ۵۸)

یگانه اثر درخور یادکرد از این کتاب‌ها خدای‌نامه یا «خوتای‌نامک» است که مهم‌ترین اثر تاریخی و داستانی در زمان ساسانیان بوده و بر بنیاد منابع اسلامی، اعم از فارسی دری و تازی؛ برگردان‌های متعددی از آن به زبان تازی صورت گرفته بود. این کتاب که متن اصلی پهلوی و برگردان‌های آن از میان رفته و تنها پاره‌های ناقصی از آن در برخی از منابع باقی مانده اند، ظاهراً سرچشمه بسیاری از کتاب‌های موجود در تاریخ دوره‌های باستانی بوده است.

## ۲-۱-۵: فردوسی، آفرینش‌گر شاه‌نامه

حکیم ابوالقاسم فردوسی، سرایش‌گر شاه‌نامه، بزرگ‌ترین، مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اثر حماسی جهان به زبان فارسی دری، و از دهگانان خراسان است. نام او را منصور (یا حسن یا احمد) و نام پدرش را حسن (علی یا اسحاق و یا احمد) پسر شرف‌شاه دانسته اند. لقبش، فردوسی، برگرفته شده از باغی است که او در طابران توس داشته و در آن‌جا می‌زیسته و هم در آن‌جا به خاک سپرده شده است.

فردوسی به اختلاف روایت‌ها در ۳۲۳ - ۳۲۶، ۳۲۹ یا ۳۳۰ هجری قمری / ۹۳۴ - ۹۳۷، ۹۴۰ یا ۹۴۱ میلادی در روستای پاژ، باژ یا فاز در دو فرسنگی شهر طابران کهن در توس که در کنار کوهی به نام اژدرکوه واقع است زاده شده است. پدرش از کارگزاران عمید خراسان، سوی پسر مغیره، بوده و از همین راه روزگار می‌گذرانده است. فردوسی بانویی باسواد و هنرمند را به



همسری گرفت و از وی یک پسر و یک دختر به جهان آمدند که پسرش در سی و هفت ساله‌گی، هنگامی که فردوسی شصت و پنج سال داشت در گذشت.

فردوسی بنا بر تحقیق دکتر ذبیح‌الله صفا، (۶۲، ۱۷۴ - ۱۷۵) در حدود ۳۷۰ - ۳۷۱ هجری قمری / ۹۸۰ - ۹۸۱ میلادی در چهل و یک ساله‌گی خود به سرایش شاهنامه آغاز کرد و در حدود ۴۰۱ - ۴۰۲ هجری قمری / ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ پس از سی و یک سال و یا سی و دو سال آن را به پایان برد و به نام امین‌الملّه و یمین‌الدوله ابوالقاسم محمود بن ناصرالدین سبکتگین غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱ هجری قمری / ۹۸۸ - ۱۰۳۰ میلادی) درآورد و به غزنین بُرد و به او پیش‌کش کرد، اما چون از او بهره‌ی نگرفت با خاطری آزرده به تبرستان نزد سپه‌بد شهریار از آل باوند رفت و از آن‌جا به خراسان برگشت و تا سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری قمری / ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۵ میلادی که با زنده‌گی پدرود گفت در زادگاه خود می‌زیست. (۶۲، ۱۷۴ - ۱۷۵)

عارفان بزرگی چون شیخ‌احمد جام (۴۴۰ - ۵۳۶ هجری قمری / ۱۰۴۸ - ۱۱۴۱ میلادی)، امام احمد غزالی (درگذشته در ۵۲۰ هجری قمری / ۱۱۲۶ میلادی) و سنایی غزنوی (درگذشته در ۵۴۵ هجری قمری / ۱۱۵۰ میلادی) فردوسی را با القاب و صفاتی مانند «حکیم»، «استاد» و «دانا» ستوده‌اند.

فردوسی در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری قمری / ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۵ میلادی دیده از جهان فرو بست. (۴۴، ج ۲، ۹ - ۱۴)

به گفته شجاع‌الدین خراسانی، (۱۲۹، ۴۷) «اگر فردوسی استوره نیست، تجدید حیات صوری استوره‌ی چون آرش است که تمامی جانش را در بازوانش خلاصه کرد و با پرتاب تیری مرز هستی‌اش را در قبال جانش تعیین نمود.»

## ۲-۱-۶: منابع شاهنامه

یکی از منابع مهم و اساسی شاه‌نامه فردوسی، شاه‌نامه منثور ابومنصوری است که فردوسی از آن در جای جای شاه‌نامه به نام‌های دفتر، نامه، نامه خسروان، نامه شاه‌وار، نامه پارسی، نامه نامور، نامه شهریار و نامه شهریاران پیش یاد کرده است. این کتاب به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی (کشته‌شده در ۳۵۰ هجری قمری / ۹۶۱ میلادی)، سپه‌سالار خراسان توسط ابومنصور المعمری، پیش‌کار او، به هم‌کاری چند تن از دانش‌وران آریانا از جمله موبدان زردشتی، مانند ماخ (سیاح) از هرات، یزدان‌داد پسر شاپور از سیستان، ماهوی (شاهوی)

خورشید پسر بهرام از نیشاپور و شاذان پسر برزین از توس که از گوشه‌های گوناگون فرا خوانده شده بودند از منابع دوره ساسانی چون خدای‌نامک‌ها و هم‌چنان از روایات شفاهی مردم گردآوری و نگاشته شده است. از شاه‌نامه ابومنصوری امروز جز مقدمه آن باقی نمانده است. (۴۴، ج ۲، ۱۳۸)

شاه‌نامه فردوسی، افزون بر شاه‌نامه ابومنصوری، در شماری از داستان‌ها از جمله نبرد رستم با اکوان دیو، جنگ بیژن با گرازان، جنگ رستم و اسفندیار و سرگذشت اسکندر مقدونی و بهرام گور منابع مکتوب و یا شفاهی ناشناخته دیگری نیز داشته است؛ چنان‌که راوی داستان بیژن و منیژه هم‌سر فردوسی بوده است.

فردوسی هم‌چنان متن کامل گشتاسپ‌نامه را که توسط دقیقی بلخی پیش از سرایش شاه‌نامه در هزار بیت به وزن شاه‌نامه درباره رخ‌دادهای دوران پادشاهی لهراسپ و گشتاسپ و ظهور زردشت در بلخ، سروده شده بود با یادکردی در شاه‌نامه خود نقل کرده است.

برخی از پژوهش‌گران، منابع شاه‌نامه را تنها منابع مکتوب می‌دانند و قایل به بهره‌گیری فردوسی در سرایش شاه‌نامه از روایت‌های شفاهی نیستند، اما بسیاری از آن‌ها با تکیه بر سخن خود فردوسی که در جای جای شاه‌نامه آمده است بدین باورند که در شاه‌نامه هم‌زمان از هر دو نوع منبع استفاده شده است.

در یک جمع‌بندی کلی، منابع مهمی را که فردوسی در سرایش شاه‌نامه از آن‌ها به گونه مستقیم و یا غیر مستقیم استفاده کرده است، به شرح زیر می‌توان برشمرد:

۱ - اوستا به ویژه بخش‌های یشتها و وندیداد و یسنا که ریشه بسیاری از رخ‌دادهای داستان‌های شاه‌نامه و دیدگاه اخلاقی شاه‌نامه را در بر دارد؛

۲ - ادبیات اوستایی مانند دینکرت و بندهشن که دربردارنده پاره‌یی از رخ‌دادهای شاه‌نامه

اند؛

۳ - آثار حماسی دوران ساسانی به زبان پهلوی، مانند کارنامک اردشیر بابکان، یادگار زیریان و خدای‌نامه که برخی از رخ‌دادهای شاه‌نامه به برگردانی از آن‌ها نزدیکی دارد؛ به گونه نمونه داستان اردشیر بابکان در شاه‌نامه با کارنامک اردشیر بابکان در زبان پهلوی و داستان شطرنج در زمان پادشاهی انوشیروان با کتاب ماتیکان شطرنج در زبان پهلوی همانند اند؛

۴ - شاهنامه‌های منثور به زبان فارسی دری، مانند شاهنامهٔ ابومنصوری (نوشته شده در ۳۴۶ هجری قمری / ۹۵۷ میلادی) و شاهنامه یا گرشاسپ‌نامهٔ ابوالمؤید بلخی (نوشته شده پیش از سال ۳۵۲ هجری قمری / ۹۶۳ میلادی)؛

۵ - شاهنامه‌های منظوم به زبان فارسی دری مانند شاهنامهٔ مسعودی مروزی (تألیف شده در ۲۹۹ هجری قمری / ۹۱۱ میلادی) و گشتاسپ‌نامهٔ دقیقی بلخی (زاده شده بین ۳۲۰ تا ۳۳۰ هجری قمری / ۹۳۲ تا ۹۴۱ میلادی)؛

۶ - افسانه‌های یونانی مانند کتاب اسکندر که در اصل به زبان یونانی بوده و به زبان‌های پهلوی، سریانی و عربی و سپس از عربی به فارسی دری برگردانده شده است در داستان اسکندر شاهنامه؛

۷ - داستان‌های نوشته شده یا نانوشته‌ی آریایی که در شاهنامه‌های تدوین شده درج نشده بودند، مانند داستان رستم و سهراب، داستان اکوان دیو، داستان منیژه و بیژن. (۳۶، ۱۹ - ۲۲) آن‌چه که تمام پژوهش‌گران بر آن دیدگاه یگانه دارند این است که فردوسی در داستان‌های برگرفته از منابع خود، چیزی را نیفزوده بل که از این منابع برخی از داستان‌ها را حذف نیز کرده است.

## ۲-۱-۷: درون‌مایهٔ شاهنامه و بخش‌بندی آن

شاهنامهٔ فردوسی دربردارندهٔ پنجاه دورهٔ پادشاهی آریانای کهن و است از چهار سلسلهٔ پیش‌دادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان؛ که از کیومرث سرسلسلهٔ پیش‌دادیان آغاز و به دوران یزدگرد سوم، واپسین پادشاه ساسانی و شکست و کشته شدن او در نزدیکی مرو به دست آسیابانی در سال ۳۱ هجری قمری / ۶۵۱ میلادی، پایان می‌یابد.

در این اثر حماسی در واقع، سرگذشت آریاییان از کهن‌ترین روزگاران پیش از تاریخ و پی‌ریزی تمدن و کشورداری آنان و رخ‌دادهای پهلوانی و جنگ‌های آنان با دیوان و با بیگانه‌گانی چون تورانیان، رومیان و تازیان و هم‌چنان آیین‌ها و سنت‌ها و آداب و رفتار و پندار آنان هم‌راه با نکته‌های اخلاقی و آموزه‌ها و اندرزهای حکیمانه شرح داده شده‌اند.

شاهنامه را معمولاً به سه بخش پیهم استوره‌ی، پهلوانی و تاریخی بخش‌بندی می‌کنند. بخش استوره‌ی از کیومرث تا فریدون را در بر می‌گیرد و در آن از پی‌ریزی تمدن و کشورداری و دست‌یابی انسان‌ها به خوراک، پوشیدنی و گستردنی و پیدایی آتش و آموختن

دامداری و کشاورزی و پیشه‌ها و نیز جنگ‌های میان آدمیان و دیوان بر بنیاد بینش استوره‌ها سخن رفته است؛ بخش پهلوانی دربرگیرنده قیام کاوه در برابر ضحاک و روی کارآمدن فریدون تا کشته شدن رستم به دست برادر ناتنی‌اش، شغاد است. پرشورترین بخش پهلوانی از آغاز روی کارآمدن کیانیان تا فرجام کار گشتاسپ است که در آن بیش‌ترین پهلوانی‌ها و دلاوری‌ها را برای پاس‌داری از مرزهای میهن و رویارویی با مهاجمان، رستم جهان‌پهلوان پسر زال انجام می‌دهد. مشهورترین پهلوانان آریایی در این بخش از شاه‌نامه عبارت‌اند از: گودرز، گیو، بیژن، زنگه، فرامرز، سهراب، زواره، برزین، خراد، پولاد، گرگین، فرهاد، گرازه، اشکش، زیر، اسفندیار؛ و مهم‌ترین داستان‌های پهلوانی در این بخش جنگ‌های رستم با افراسیاب، جنگ مازندران، هفت‌خوان رستم، جنگ هاموران، جنگ بیژن با گرازان، جنگ‌های رستم برای رهایی بیژن و کین‌خواهی سیاوش و جنگ رستم و اسفندیار می‌باشند؛ و بخش تاریخی مشتمل بر دوره‌های هخامنشیان و ساسانیان است.

سزاوار یادکرد است که شاه‌نامه افزون بر روایت‌گری از داستان‌های شاهان و پهلوانان ضمن این که خداپرستی و سجایای اخلاقی را در کنش‌های آنان بازتاب می‌دهد، به نکته‌های آموزشی و پرورشی فراوانی نیز اشاره‌هایی دارد، خردورزی و دانش‌اندوزی را می‌ستاید و روحیه میهن‌دوستی، راست‌کاری، راست‌گویی، از خودگذری، نکوکاری و نکواندیشی را می‌پرورد.

از درون مایه‌های برون‌متنی شاه‌نامه می‌توان از دیباچه آن یاد کرد که دربردارنده گفتارهایی در باره ستایش خرد، وصف آفرینش عالم، آفرینش مردم، آفرینش آفتاب و ماه، ستایش پیغمبر، فراهم‌آوردن شاه‌نامه، داستان ابومنصور دقیقی، داستان دوست مهربان، ستایش امیرک منصور و ستایش سلطان محمود غزنوی است. فردوسی هم‌چنین در لابه‌لای شاه‌نامه به گوشه‌هایی از رخ‌دادهای زنده‌گانی خود، مانند شکایت از پیری، تنگ‌دستی به‌ویژه در زمستان، گله از روزگار و بی‌وفایی آن، مرگ فرزند، علت تقدیم شاه‌نامه به محمود، یادآوری از سه دوست قدرشناس: علی دیم بودلف، ابونصر وراق و حیی قتیب، گله از محمود و امید به برادرش نصر، و بلندرفتن عمر خود تا نزدیک به هشتاد ساله‌گی و غیره نیز پرداخته است.

از دیدگاه دکتر ذبیح‌الله صفا، ویژه‌گی‌های قابل یادکرد فردوسی در شاه‌نامه، عبارت‌اند از رعایت جانب‌امانت و حفظ روایت‌های کهن؛ مهارت و توانایی در ستایش مناظر طبیعی،

میدان‌های جنگ، پهلوانان، جنگ‌های تن‌به‌تن، لشکرکشی‌ها و رعایت همه شرایط وصف در موارد مختلف به‌ویژه در توصیف پهلوانان و نشان‌دادن قدرت و چالاکی آنان؛ پرداختن به خوارق عادات، مبالغه‌های دل‌پذیر، ذکر کین‌جویی و غرور ملی و عشق، به‌ویژه آمیختن داستان‌های عاشقانه با عناصر حماسی؛ افزودن نکته‌هایی در حکمت، موعظه و اندرز و پند؛ و زبان و اسلوب بیان شیوا و روان و هم‌زمان آراسته به آرایه‌های لفظی چون لفّ و نشر، طباق یا تضاد، جناس، اشتقاق و امثال آن‌ها و نیز تشبیهات و استعارات خیال‌انگیز، ساده و سازگار با طبیعت و اهل زبان و کاربرد اندک اصطلاحات علمی و فلسفی. (۶۱، ۴۹۴ - ۴۹۵)

## ۲- ۱- ۸: شاهنامه و سه اثر دیگر حماسی جهان

شاهنامه، مهم‌ترین اثر حماسی جهان است که در سده چهارم و پنجم هجری قمری/ دهم و یازدهم میلادی توسط حکیم ابوالقاسم فردوسی به زبان فارسی دری در خراسان بزرگ در بیش از سی سال سروده شده است. این اثر ماندگار دربرگیرنده استوره‌ها و حماسه‌ها ملی آریانای کهن و در حقیقت گاه‌نامه این سرزمین مینویی از سپیده‌دمان دوره داستانی تا نابودی شاهنشاهی ساسانیان در دوره تاریخی‌ست.

دکتر میر جلال کزازی، (۱۱۵، ۲۹ - ۳۰) استاد دانش‌گاه و برگرداننده ایلید، اودیسه و انه‌اید، سه اثر دیگر حماسی جهان، به فارسی، در مقایسه شاهنامه با این آثار، می‌گوید: «آن سه‌گانه پهلوانی، هر سه پیرامون رخ‌دادی در استوره‌های یونان درتنبه اند و پدید آمده اند. نبرد تروا. در ایلید به این نبرد که ده سال به درازا کشید، پرداخته شده است. ایلید با کشته‌شدن هکتور<sup>۱</sup>، پهلوان تروایی به دست آخیلوس یا آشیل<sup>۲</sup>، پهلوان روین‌تن یونانی، به فرجام می‌رسد. اودیسه دنباله‌ی است بر ایلید. در اودیسه سرگذشت یکی از پهلوانان یونانی است که به تروا آمده است و به ترفند او، سرانجام یکی از دروازه‌های تروا گشوده می‌شود و این شهر بزرگ و بشکوه به چنگ یونانیان می‌افتد و آنان از آن سرانجام پشته‌یی خاکستر بر جای می‌نهند.... در اودیسه چه‌گونه‌گی بازگشت اولیس از تروا به سرزمین خود که آبخوستی

<sup>۱</sup> Hektor -

<sup>۲</sup> Ashill (Akheilios) -

(جزیره) بوده است به نام ایتاکا<sup>۱</sup>، بازنموده شده است. انه‌اید هم دنباله‌ی است بر ایلیداد. انه بزرگ‌زاده‌ی تروایی است که تبار به خدایان می‌رسانیده است. از این روی از هنگامه آتش و خون جان به در می‌برد و همراه باتنی چند از ترواییان که از مرگ رسته‌اند، بر کشتی می‌نشیند و دریاها و خشکی‌ها را درمی‌نوردد تا به سرزمینی برسد که بدو نوید داده شده است، سرزمین «لاتیوم»<sup>۲</sup>. او دلاورانه در نبردهای گوناگون پیروز می‌شود و بر این سرزمین دست می‌یابد. «لاوینیا»<sup>۳</sup> دختر پادشاه لاتیوم، را به زنی می‌ستاند و بدین‌سان روم یا ایتالیا پدیدار می‌گردد. لاتیوم همان سرزمین لاتین است، روم باستان که امروز ایتالیا نامیده می‌شود. اما شاه‌نامه، سرگذشت همه تیره‌های ایرانی است، از نخستین مرد ایرانی، کیومرث، نخستین آفریده تا فروپاشی جهان‌شاهی ساسانی، نامه هزاره‌هاست. سرگذشت انسان ایرانی است.»

مهم‌ترین تفاوتی که میان شاه‌نامه و این حماسه‌ها وجود دارد و نشان‌دهنده برتری شاه‌نامه بر آن‌هاست آن است که پهلوانان شاه‌نامه با داشتن مکارم اخلاقی و ایمان به خدای یگانه برای پاس‌داری از مرزهای میهن در برابر متجاوزان و اشغال‌گران می‌رزمند و از خودگذری می‌کنند، در حالی که در حماسه‌های یونانی جنگ‌ها آن انگیزه‌های والای انسانی را ندارند و پهلوانان پرستنده خدایانی با هواهای نفسانی‌اند. در استوره‌های آریایی آمده در شاه‌نامه، تمام رخ‌دادها در فضاها طبیعی و واقعی به وقوع می‌پیوندند و خردپذیر اند، اما بسیاری از روایت‌های منظومه‌های حماسی یونان برای انسان‌های امروزی باورکردنی نیستند، به‌ویژه این که اصل و نسب برخی از پهلوانان در آن‌ها به خدایان می‌پیوندند.

## ۲-۱-۹: روی‌کرد جهان به شاه‌نامه

با توجه به اهمیت و جای‌گاه بلند شاه‌نامه در میان آثار شناخته‌شده دیگر حماسی جهان است که از دویست سال پس از سروده‌شدن آن تا اکنون ۱۶۲ برگردان از این اثر ارزش‌مند به ۲۵ زبان جهان انجام داده شده است. (۱۳۱، ۱۳۲)

دکتر ذبیح‌الله صفا (۶۲، ۲۱۵ - ۲۲۲) در اثر خود به نام «حماسه‌سرایی در ایران» و حسین رزم‌جو (۴۴، ج ۲، ۴۳۸ - ۴۴۱) در کتاب «قلم‌رو ادبیات حماسی ایران» به نقل از پژوهش‌های کتاب‌شناس شناخته‌شده ایرانی، استاد ایرج افشار، در مجموعه کتاب‌شناسی فردوسی، این برگردان‌ها را به معرفی گرفته‌اند که در این‌جا فشرده آن پیش‌کش می‌شود:

- به زبان عربی: توسط قوام‌الدین فتح بن علی بن محمد ملقب به البنداری، ادیب و

مؤرخ سده هفتم هجری قمری / سیزدهم میلادی؛

- به زبان ترکی: به نظم توسط علی افندی در سال ۹۱۶ هجری قمری / ۱۵۱۰ میلادی؛ به

نثر توسط مهدی نام از نزدیکان سلطان عثمان ثانی (سلطنت ۱۰۲۵ - ۱۰۳۲ هجری قمری /

۱۶۱۶ - ۱۶۲۲ میلادی) در سال ۱۰۳۰ هجری قمری / ۱۶۲۰ میلادی؛

- به زبان گرجی: به وسیله سرافیون ساباش ویلی<sup>۱</sup> (درگذشته در ۹۲۱ هجری قمری /

۱۵۱۶ میلادی)؛ برگردانی دیگر به خواهش یکی از امیران گرجستان به نام خسرو

تورمانیدزه<sup>۲</sup> (درگذشته در ۹۹۶ هجری قمری / ۱۵۸۸ میلادی)؛

- به زبان انگلیسی: بخش‌هایی توسط سر ویلیام جونس<sup>۳</sup> انگلیسی در سده هژدهم

میلادی. به گفته دکتر حسن جوادی، (به نقل از منبع ۱۳۱، ۱۳۲) استاد دانشگاه جرج

واشنگتن<sup>۴</sup>، اولین برخورد انگلیسی‌زبانان با شاه‌نامه توسط همین دانش‌مند صورت می‌گیرد که

شاه‌نامه را به شعر لاتین ترجمه و فردوسی را با هومر مقایسه می‌کند. پس از او یک برگردان

به خاورشناس دیگری از انگلستان به نام لومسدن<sup>۵</sup> و دو ترجمه دیگر به ژوزف چمپیون<sup>۶</sup> و

جیمز اتکینسون<sup>۷</sup> تعلق دارند. اتکینسون تقریباً تمام داستان رستم و سهراب را به شعر

درمی‌آورد و بعدها تمام شاه‌نامه را به صورت منظوم برگردان می‌کند. از میان ترجمه‌هایی که

اخیراً صورت گرفته‌اند، شاعری آمریکایی به نام دیک دیویس<sup>۸</sup> علاوه بر ترجمه بسیار زیبایی

<sup>۱</sup> - Seraphion Sabachvily

<sup>۲</sup> - Khosraw Thourmanjdzé

<sup>۳</sup> - S. W. Jones

<sup>۴</sup> - George Washigton

<sup>۵</sup> - Lumsden

<sup>۶</sup> - Jozef Champion

<sup>۷</sup> - Atkinson

<sup>۸</sup> - Divis

که از داستان «سودابه و سیاوش» کرده، اثر فردوسی را در سه کتاب به نظم و نثر درآورده است.

به همین گونه ۵۰ برگردان از سال ۱۱۹۹ تا ۱۳۸۵ هجری قمری / ۱۷۸۵ تا ۱۹۶۶ میلادی انجام گرفته است که از میان آن‌ها برگردان تورنر ماکان<sup>۱</sup> منتشرشده در سال ۱۲۴۴ هجری قمری / ۱۸۲۹ میلادی با مقدمه فارسی و انگلیسی از واژه‌گان دشوار شاه‌نامه، برگردان د. کولت<sup>۲</sup> در ۱۳۴۷ هجری قمری / ۱۹۲۹ میلادی و برگردان آ. وانر<sup>۳</sup> در ۱۳۸۴ هجری قمری / ۱۹۶۵ میلادی معتبرتر از دیگران اند.

- به زبان آلمانی: ۲۷ برگردان در فاصله سال‌های ۱۱۵۱ تا ۱۳۸۶ هجری قمری / ۱۷۳۹ تا ۱۹۶۷ میلادی که کار گورس<sup>۴</sup> در سال ۱۲۳۵ هجری قمری / ۱۸۲۰ م، فریدریش روکرت<sup>۵</sup> سال ۱۲۸۹ هجری قمری / ۱۸۷۳ میلادی و آ. اف. شاک<sup>۶</sup> در سال ۱۲۶۷ هجری قمری / ۱۸۵۱ میلادی مشهور تر است؛

- به زبان ارمنی: از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۵۲ هجری قمری / ۱۸۹۳ تا ۱۹۳۴ میلادی شش برگردان؛

- به زبان اوکراینی: یک اثر توسط آ. کریمسکی<sup>۷</sup> در سال ۱۳۱۳ هجری قمری / ۱۸۹۶ میلادی؛

- به زبان ایتالیایی: ۹ برگردان میان سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۳۰۸ هجری قمری / ۱۸۷۲ تا ۱۸۹۱ میلادی که از میان آن‌ها کارهای ایتالو پیزی<sup>۸</sup> معروف‌تر اند؛

- به زبان ازبکی و ترکی: در میان سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۳۰۸ هجری قمری / ۱۸۷۲ تا ۱۸۹۱ میلادی ده برگردان به‌ویژه از داستان رستم و سهراب؛

<sup>۱</sup> Turner Macan -

<sup>۲</sup> D. Colt -

<sup>۳</sup> A. Waner -

<sup>۴</sup> Gorres -

<sup>۵</sup> Friedrich Rueckert -

<sup>۶</sup> A. F. Shack -

<sup>۷</sup> A. Krymskii -

<sup>۸</sup> Italo Pizzi -



- به زبان چکی: دو برگردان در میان سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۷۷ هجری قمری / ۱۹۱۰ تا ۱۹۵۸ میلادی؛

- به زبان دانمارکی: دو برگردان در میان سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۴۹ هجری قمری / ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۱ میلادی توسط آرتور کریستینسن<sup>۱</sup>؛

- به زبان روسی از ۱۲۳۰ تا ۱۳۷۶ هجری قمری / ۱۸۱۵ تا ۱۹۵۷ میلادی شانزده اثر، مانند رستم و سهراب و منیژه و بیژن برگردان شده که کارهای سوکولوف<sup>۲</sup> در فاصله سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۳ هجری قمری / ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۵ میلادی و آثار ژوزف اوربلی<sup>۳</sup> در سال ۱۳۴۹ هجری قمری / ۱۹۳۱ میلادی و گروزینسکی<sup>۴</sup> در سال ۱۳۴۹ هجری قمری ۱۹۳۱ میلادی معروف‌تر می‌باشند.

به زبان ژاپنی: از ۱۳۴۶ تا ۱۳۸۳ هجری قمری / ۱۹۲۸ تا ۱۹۶۴ میلادی دو اثر برگردان شده که کار کورویانگی<sup>۵</sup> در باره هفت‌خوان رستم و رستم و سهراب مشهورتر می‌باشند.

- به زبان صربی: داستان رستم و سهراب در ۱۳۴۶ هجری قمری / ۱۹۲۸ میلادی توسط ف. باجراکتاروی<sup>۶</sup>؛

به زبان عبری: داستان زال و رودابه در ۱۳۶۱ هجری قمری / ۱۹۴۳ میلادی به وسیله بانخالوم<sup>۷</sup>؛

- به زبان فرانسه‌یی: از ۱۲۰۲ تا ۱۳۶۹ هجری قمری / ۱۷۸۸ تا ۱۹۵۰ میلادی سیزده بار بخش‌هایی از شاهنامه برگردان شده که از میان آن‌ها برگردان مکمل شاهنامه در فاصله سال‌های ۱۲۵۳ تا ۱۲۹۴ هجری قمری / ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸ میلادی در ۷ جلد توسط ژول مول<sup>۸</sup> انجام گرفته است؛

Arthur Christensen - <sup>۱</sup>  
 Sokoloph - <sup>۲</sup>  
 Joseph Orbely - <sup>۳</sup>  
 A. E. Gruzinski - <sup>۴</sup>  
 T. Kuroyanagi - <sup>۵</sup>  
 F. Bajraktarvi - <sup>۶</sup>  
 B. Bnxmlom - <sup>۷</sup>  
 J. Mohl - <sup>۸</sup>

- به زبان کردی: داستان بیژن و منیژه در سال ۱۳۸۵ هجری قمری / ۱۹۶۶ میلادی به وسیلهٔ م. مکرئ<sup>۱</sup>؛
- به زبان گجراتی: از ۱۳۱۷ تا ۱۳۳۲ هجری قمری / ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴ میلادی پنج اثر؛
- به زبان لهستانی: داستان زال و رودابه در سال ۱۳۸۰ هجری قمری / ۱۹۶۱ میلادی توسط ف. ماشایسکی<sup>۲</sup>؛
- به زبان مجاری: داستان رستم و سهراب در سال ۱۳۰۵ هجری قمری / ۱۸۸۸ میلادی توسط ف. کارولی<sup>۳</sup> و داستان زال و رودابه در ۱۳۴۹ هجری قمری / ۱۹۳۱ میلادی به وسیلهٔ رادو آنتال<sup>۴</sup>؛
- به زبان سوئدی: به وسیلهٔ آکسل اریک هرملین<sup>۵</sup> در سال ۱۳۴۹ هجری قمری / ۱۹۳۱ میلادی؛
- به همین‌گونه به زبان‌های دیگر زندهٔ جهان برگردان‌هایی از کُل شاهنامه و یا بخش‌هایی از آن صورت گرفته‌اند که یادکرد از همهٔ آن‌ها سخن را به درازا می‌کشد.

## ۲-۲: افغانستان یا ایران شاهنامه

### ۲-۲-۱: افغانستان، خاستگاه شاهنامه و بستر رخداد‌های پهلوانی آن

پیوند شاهنامه با کشور و مردم افغانستان چندسویی است. این سرزمین، خاستگاه شاهنامه و بستر رخداد‌های پهلوانی آن است. سرایش‌گر شاهنامه خود از دهگانان یا تاجیکان آریانا یا خراسان (افغانستان امروز)، بوده و اثر جاویدانهٔ خود را در همین‌جا و با بهره‌جستن از منابع نگاشته‌شده در همین سرزمین، آفریده است.<sup>۶</sup> مهم‌ترین اثری که به فردوسی انگیزه

<sup>۱</sup> - M. Mokri

<sup>۲</sup> - F. Machaiski

<sup>۳</sup> - F. karoly

<sup>۴</sup> - Rado Antal

<sup>۵</sup> - Axel Erik Hermelin

<sup>۶</sup> - دکتر ذبیح‌الله صفا (۶۲، ۷۷ - ۸۱) همهٔ منابع شاهنامه را آثار مکتوب می‌داند و بدین باور است که ذکر منابع

شفاهی و روایان در شاهنامه از آن جهت است که در مآخذ مکتوب او از آن روایان منقول شده است.

سرایش شاهنامه را بخشیده و بن‌مایه کار او در آفرینش این اثر بزرگ حماسی جهان قرار گرفته است، همانا گشتاسپ‌نامهٔ دقیقی بلخی ست که در هزار بیت در متن شاهنامه آورده شده است.

از سوی دیگر بیش‌ترین روی‌دادهای شاهنامه در سرزمینی که اکنون افغانستان نامیده می‌شود اتفاق افتاده اند، چنان‌چه به گفتهٔ احمدعلی گه‌زاد، دانش‌مند، مؤرخ و پژوهش‌گر معاصر افغانستان، (۸۸، ۲۱) نام‌های نقاط گوناگون افغانستان، ۹۵ درصد نام‌جای‌های یادشده در شاهنامه را تشکیل می‌دهند. و به همین‌گونه، بر بنیاد پژوهشی از دکتر محمدصالح راسخ ایلدرم، شاه‌نامه‌شناس افغانستان، (۱۳۰، ۳) بسیاری از قهرمانان و سیمای‌های اساسی شاهنامه چون رستم، زال، رودابه، اسفندیار، سام، سهراب، زرتشت، گشتاسپ، لهراسپ و غیره از همین سرزمین برخاسته اند.

بنابراین، «ایران» شاهنامه، در واقع، همان «ایران بزرگ کهن» یا «آریانا» و دربرگیرندهٔ تمام سرزمین‌هایی است که امروز به نام «پشتهٔ ایران» شناخته می‌شود و افغانستان امروزی در قلب آن موقعیت دارد.

## ۲-۲-۲: ایران، نام کهن افغانستان

نام آریانا یا «ایران» در درازای تاریخ به سرزمینی که امروز افغانستان نامیده می‌شود اطلاق شده است و شاهان سامانی، غزنوی، غوری و تیموریان هرات خود را شاه ایران خوانده اند و شاعران آن دوره‌ها نیز آنان را به همین عنوان و کشور خود را ایران نامیده اند و این موضوع را می‌توان در آثار بزرگان پیشین شعر و ادب این سرزمین ردیابی کرد. خود فردوسی، آفرینندهٔ شاهنامه، بارها سلطان محمود، شاهنشاه غزنه، را به عنوان شاه ایران می‌ستاید و از سرزمین‌هایی که امروز در افغانستان موقعیت دارند به نام سرزمین‌های ایران یاد می‌کند:

به ایران همه خوبی از داد اوست

کجا هست مردم همه یاد اوست (۷۵، ۱۱)

ابوشکور بلخی (به نقل از ۱۲۳، ۱۲۳) از شاعران سدهٔ چهارم هجری در ستایش نوح

سامانی سروده است:

خداوند ما نوح فرخ‌نژاد  
 که بر شهر ایران بگسترده داد  
 رودکی (۶۲، ۴۸) در چکامه‌یی در ستایش مجلس نصر بن احمد و یاد ابوجعفر گفته  
 است:

خود بخورد نوش و اولیاش همیدون  
 گوید هر یک چو می بگیرد شادان  
 شادی بوجعفر احمد بن محمد  
 آن مه آزاده‌گان و مفخر ایران  
 عنصری بلخی (۷۰، ۲۲۱) در ستایش یمین‌الدوله سلطان محمود غزنوی می‌گوید:  
 نجات خلق به حمد محمد و محمود  
 سر نبی و نبی خدایگان جهان  
 از آن که بُد به حجاز آن و این به ایران‌شهر  
 حجاز، دین را قبله‌ست و مُلک را ایران  
 و در مدح خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی وزیر گوید:  
 دل نگه‌دار ای تن از دردش که دل باید تو را  
 تا ثنای کدخدای خسرو ایران کنی (۷۰، ۲۸۷)  
 فرخی سیستانی (۷۴، ۲۴۸) در مدح سلطان محمود غزنوی گوید:  
 خداوند ما، شاه کشورستان  
 که نامی بدو گشت زاولستان  
 سر شهریاران ایران‌زمین  
 که ایران بدو گشت تازه‌جوان  
 حکیم ناصر خسرو بلخی (۱۰۲، ۱۰۷) گوید:  
 برون کردست از ایران دیو، دین را  
 ز بی‌دینی چنین ویران شد ایران

## ۲-۲-۳: نام ایران و خراسان به جای افغانستان در آثار متأخر این

### کشور

از سوی دیگر، حتا پس از جدایی سیاسی کنونی سرزمین‌های ایران کهن نیز، افغانستان امروزی سال‌های متمادی‌یی ایران یا خراسان نامیده می‌شد و این نام‌ها حتا در اسناد رسمی و بر سکه‌های فرمان‌روایان آن کاربرد داشته اند و تنها از عصر امیر عبدالرحمان خان (پادشاهی ۱۲۵۹ - ۱۲۸۰ هجری خورشیدی / ۱۸۸۰ - ۱۹۰۱ میلادی) به بعد است که به تدریج نام افغانستان بر این کشور تعمیم داده شد.

ظهیرای هروی (به نقل از منبع ۱۲۳، ۱۲۱ - ۱۲۲) در ستایش هرات، از شهرهای افغانستان، می‌گوید:

به توصیف گل‌گل‌زار ایران

سواد اعظم و چشم خراسان

هرات آینه رخسار عالم

گلی بر گوشه دستار عالم

یکی از شاعران توسی معاصر تیمورشاه، احمدشاه درانی را به نام شاه ایران می‌ستاید:

جهان‌دار احمدشه سرفراز

که درهای دل‌هاست بر وی فراز

خداوند دولت بر ایرانیان

در درج اقبال درانیان (به نقل از منبع ۱۲۳، ۱۲۵)

شهاب ترشیزی (به نقل از منبع ۱۲۳، ۱۲۵ - ۱۲۲) در سوگ‌سرودی برای تیمورشاه،

قلم‌رو شاهان سدوزایی را ایران و او را شاه ایران می‌خواند:

مُلک ایران گشت ویران چون دل آشفته‌گان

ای دریغا تاج‌دار کشور ایران کجاست؟

و در ستایش شهزاده محمود سدوزایی این کشور را خراسان می‌نامد:

خراسان خاص خورشید است و خورشید است خفّاشی

در آن کشور که این خورشید گردون آشیان آمد

عبدالله خان فوفلزایی (به نقل از ۱۲۳، ۱۲۲) در قطعه‌یی ضمن تاریخ ساختن شهر احمدشاهی قندهار، از کشور خود به عنوان خراسان یاد کرده است:

دمی که شاه شهامت مدار احمدشاه

به استواری همّت بنای شهر نهاد

جمال مُلک خراسان شد این ستوده‌بنا

ز حادثات زمانش خدا نگه دارد

پی نوشتن تاریخ آن چو عبدالله

به جیب بُرد سر خود به نیمهٔ مرداد

فلک هلال برون کرده گفت در گوشش

بنای شهر مبارک به روز سعد نهاد (سال ۱۱۷۴ هجری قمری / ۱۷۶۰ میلادی)

به همین گونه در مُهر امیر محمدافضل‌خان، از شاهان محمدزایی، این بیت نوشته شده

بود:

دو فوج مشرق و مغرب ز هم مفصل شد

امیر مُلک خراسان محمدافضل شد (به نقل از ۱۲۳، ۱۲۲)

و امیر عبدالرحمان خان (به نقل از ۱۲۳، ۱۲۲) در مقطع یک قصیدهٔ چهل‌بیتی به پسر عم

خود سردار محمداسحاق خان چنین خطاب می‌کند:

در خراسان دگر مجال تو نیست

ای خر، آسان بگیر راه عراق!

## ۲ - ۳: جای‌گاه شاه‌نامه در فرهنگ مردم افغانستان

### ۲ - ۳ - ۱: نام‌های جای‌ها و بناها:

شاه‌نامهٔ فردوسی از یک سو و مردم افغانستان و سایر سرزمین‌های پشتهٔ (فلات) ایران از سوی دیگر، بر هم‌دیگر تأثیر متقابل داشته‌اند. همان‌گونه که روحیهٔ سرشار از آزاده‌گی و میهن‌دوستی مردم این سرزمین‌ها، انگیزهٔ پیدایی شاه‌نامه و منظومه‌های حماسی دیگر ملی شده است، شاه‌نامه و آثار حماسی دیگر نیز در انگیزش روحیهٔ آزادمندی و مهرورزی مردم

به میهن، اثرگذار بوده است. در تاریخ معاصر افغانستان در نبردهایی که در برابر استعمار انگلیس و سپس در برابر ارتش سرخ اتحاد شوروی و گروه طالبان به وقوع پیوستند، این تأثیر متقابل را به وضوح بیش تر می توان دید. سنگرهای جهاد و مقاومت بیش ترینه در مناطقی داغ بودند که مردم آن جاها با شاهنامه محشور و به آیین شاهنامه خوانی پابند هستند و نیز کسانی به سرایش شعر مقاومت پرداختند که برخاسته از میان همین مردم همیشه درسنگر و ایثارگر اند.

شاهنامه در درازای سده های متوالی بر روح و روان مردم افغانستان مستولی بوده و از این رو بیش ترین اثرگذاری را به فرهنگ شان داشته است. این اثرگذاری در گستره های گوناگون زنده گانی آنان نمایان است که یکی از آن ها نام گذاری جای ها و بناها است.

افزون از این که جغرافیای کنونی افغانستان بیش ترین جای های یادشده در شاهنامه را در بر دارد، نام های قهرمانان استوره ای، داستانی و حماسه های ملی به ویژه شاهنامه نیز در بسیاری از جای ها و بناهای این کشور دیده می شوند. به گونه نمونه، در استان بامیان، محلی تاریخی «شهر ضحاک» یادآور داستان فرمانروایی ضحاک ماردوش و قیام کاوه آهن گر بر اوست. در این محل بقایای قلعه مستحکمی دیده می شود و در نزدیکی آن بقایای شهری را که به نام «غلغله» شهرت دارد منسوب به کاوه می دانند و بخشی از برج هایی را که رو به طرف دره گالو است به نام نریمان یاد می کنند. (۱۱۶، ۱۰۰)

هم چنین، در استان سمنگان، روستایی به نام «سهرابی»، یادآور داستان آمدن رستم به سمنگان و ازدواج او با تهمین، دختر شاه سمنگان، و زادن سهراب از اوست، و در همین ارتباط در حومه سمنگان بنای تاریخی یی از دوران رواج آیین های مهری، زردشتی و بودایی، به نام «تخت رستم» وجود دارد که به باور مردم آسایش گاه رستم دستان بوده است و یکی از اتاق های گنبدی از الحاقیه های این بنا که در میان صخره آهکی یی کنده و ساخته شده به نام «خانه تهمین» شهرت دارد.

به همین گونه، نام سیاوش، از پهلوانان شاهنامه، در نام منطقه یی به نام «سیاگرد» یا «سیاوش گرد» در شمال استان بلخ؛ نام زال، پدر رستم، در نام شهرستان «قلعه زال» استان تخار؛ نام های جمشید و کاووس در ساحه باستانی یی در پای البرزکوه در کنار رود بلخ به نام

«جمشیدشهر» و «شهر کاووس»؛ و نام «فرامرز» در منطقه‌یی به همین نام در جنوب ارزگان خاص و در غرب دشت رستم، بازتاب یافته اند.

در این میان، نام رستم، قهرمان محوری شاهنامه، در درازای تاریخ در سراسر گستره جغرافیایی افغانستان، بازتاب گسترده‌تری داشته و دارد. دکتر محمدیونس طغیان ساکایی، شاهنامه‌شناس معروف افغانستان، در این مورد پژوهشی را انجام داده است که در این‌جا فشرده‌یی از آن نقل می‌گردد: (۱۳۶، ش ۱۶ (۲)، ش ۱۷ (۳))

در فارس‌نامه ابن بلخی و برزوانه، سیستان به نام «شهر رستم» و در عجایب‌المخلوقات «رستم‌الشدید» خوانده شده است. به گفته الفنستون، از میان دریاچه زرنگ کوهی سر برافراشته که آن را کوه زور و گاهی هم «قلعه رستم» می‌خوانند و از همین‌رو هرتسفلد ویرانه‌های پای کوه خواجه را «دژ رستم» خوانده است.

بلاذری، قرنین را که یکی از شهرهای سیستان است و در یک منزلی زرنج موقیّت داشته «تیمارگاه اسپ رستم» و نویسنده تاریخ سیستان آن را «ستورگاه مرکبان رستم دستان» خوانده و ابن خردادبه و ابن فقیه نیز بر موجودیّت اثری از «آخور اسپ رستم» در این شهر اشاره داشته اند و در قاموس جغرافیای افغانستان ویرانه‌یی به فاصله ۳۰ کیلومتری جنوب قلعه سبزوار قدیم به نام «آخور رستم» آمده است.

مواضعی هم به نام «تخت رستم» و «قلعه رستم» در گوشه و کنار افغانستان موجود اند. عبدالحی حبیبی در جغرافیای تاریخی افغانستان از موضعی به نام «تخت رستم» در شمال سیستان یاد می‌کند و نیز کوهی در جنوب‌شرق قلعه جوین استان فراه به همین نام است و اکنون ویرانه‌هایی در نزدیک سبزوار هرات به نام «قلعه رستم» یاد می‌شود. افزون از بنایی به نام «تخت رستم» در سمنگان، که پیش‌تر از آن یاد شد، بقایای آتش‌کده نوبهار در بلخ را هم، عوام «تخت رستم»، و بخشی از آن را «تپه رستم» می‌نامند و تپه‌یی هم در توپ‌دره پروان به نام «تپه رستم» شهرت داشته است.

بنای تاریخی دیگری که منسوب به رستم است، بندی بود بر رود هیرمند که یک بار توسط تیمور و بار دیگر توسط پسرش شاه‌رخ ویران گردید.

در تذکره همایون و اکبر از منطقه وسیع و علف‌زاری با چشمه‌های بسیار آب در میان لوگر و گردیز به نام «میدان رستم» یاد شده است. به همین‌گونه امروز در جنوب‌غرب



شهرستان یکاولنگ در دامنه کوه بابا، از مضافات استان بامیان، دره‌یی به نام «رستم» که در حدود پنج‌هزار نفر جمعیت دارد؛ در جنوب ارزگان خاص، منطقه‌یی به نام «دشت رستم»؛ در دشت ناهور غزنه، جایی به نام «میخ اسپ رستم»؛ در پنج‌شیر، سنگ بزرگی به نام «پلخمان رستم»؛ در دایکندی، چشمه‌یی به نام «چشمه رستم»؛ در شهرستان قیصار استان فاریاب به فاصله یازده کیلومتری از مرکز استان، ده‌کده‌یی به نام «ارزک رستم»؛ در استان کنر، ده‌کده‌یی به نام «پُل رستم»؛ و در استان فراه به فاصله ۸۵،۵ کیلومتری غرب جوین محلی به نام «چاه رستم» یاد می‌شوند.

## ۲-۳-۲: نام‌های شاهنامه‌یی در میان شهروندان افغانستان

از جلوه‌های دیگر اثرگذاری شاهنامه بر فرهنگ مردم افغانستان یکی هم رواج نام‌های شاهنامه‌یی به‌ویژه نام‌های پهلوانان و شاهان آمده در این حماسه ملی، در میان شهروندان این کشور است. همین اکنون در میان اقوام گوناگون افغانستان، نام‌هایی چون رستم، نریمان، فرامرز، سهراب، بهرام، بیژن، منوچهر، اسفندیار، فربرز، برزو، گشتاسپ، زردشت، آرش، کیومرث، سیاوش، ایرج، تور، فرهاد، شاپور، ... در میان مردان؛ و نام‌هایی چون تهمینه، کتایون، رودابه، سودابه، گردآفرید، فرنگیس، منیژه، ... در میان بانوان بسامد بالایی دارند.

## ۲-۳-۳: ضرب‌المثل‌ها، فرازاها و افسانه‌ها و حکایت‌ها

از مهم‌ترین نشانه‌های نفوذ حماسه‌های ملی و از جمله شاهنامه در فرهنگ مردم افغانستان که ریشه در ژرفای تاریخ دارند، ضرب‌المثل‌ها، فرازاها و به‌ویژه افسانه‌ها و حکایت‌هایی اند که در زبان و ادبیات شفاهی مردم این سرزمین در ارتباط با قهرمانان داستانی و تاریخی شاهنامه و حتا خود فردوسی و شاهنامه پدید آمده و به هستی خود تا امروز ادامه می‌دهند. سخنانی چون «رستم به جهان یک بار می‌آید»، «نام رستم، به از رستم»، «نوش داروی پس از مرگ»، «هر آن کس که شه‌نامه‌خوانی کند/ اگر زن بود پهلوانی کند»، «از زور ما رستم شدی، آخر به ما دشمن شدی» و مانند آن‌ها و هم‌چنین افسانه‌ها و حکایت‌های بی‌شماری درباره فردوسی، شاهنامه و قهرمانان شاهنامه که زبان به زبان و سینه به سینه از نسل‌های پیشین به امروزیان رسیده اند، (۵۷، ۱۳ - ۶۳) جاویدانه در گوشه و کنار روستاها و

شهرهای این کهن‌بوم‌وبر گفته و شنیده خواهند شد و رشته‌های گسست‌ناپذیری برای پیوند هم‌دلی، یک‌پارچه‌گی و یگانه‌گی در میان مردم این کشور و هم‌فرهنگان شان در جهان خواهند بود.

## ۲-۳-۴: آیین شاهنامه‌خوانی در افغانستان

دکتر نیما تَجَبُّر، (۱۲۲، ۱۲۲) می‌نگارد: «در غالب تحقیقات اندک‌شماری که در بارهٔ نَقَالی صورت گرفته، همه جا از گوسان‌های پارتی به عنوان آغازگران نَقَالی یاد می‌شود، در حالی که بعید به نظر می‌رسد پیش از آن، یعنی در زمان هخامنشیان (۵۵۹ - ۳۳۰ ق. میلادی) و با آن‌همه بهره‌ی که ملل مختلف به مایه‌وری هنر و فرهنگ هخامنشی رسانده‌اند، نشانی از این راویان نبوده باشد، علت عمدهٔ نیافتن ردّ پای نَقالان کهن‌تر از گوسان‌ها را می‌باید در نقصان اسناد و مدارک آن دوره و دوره‌های پیش از آن جُست. با وجود این، گفتار یونانیان چون آئنوس<sup>۱</sup> که می‌نویسد: «خنیگران با اورادِ خود دل‌آوری‌های کوروش و جنگ او را با آستیگ پیش‌گویی می‌کردند.» و نیز داستان عاشقانهٔ مشهوری چون زریادرس<sup>۲</sup> و اُداتیس<sup>۳</sup> که بی‌شک از طریق همین راویان در سرزمین‌های مجاور مادها و حتّاً یونان نیز روایت شده است، گواهی آشکار بر وجود خنیگران و راویان پیش از گوسان‌هاست.

بنا بر این اثبات حضور پُرپیشینهٔ راویان و نَقالان با همهٔ دشواری‌ها ناممکن نیست، اما آنچه به حقیقت دشوار و گاه ناممکن است، پی‌گیری و شناسایی روند این حضور در ادوار مختلف تاریخ است؛ و یکی از مهم‌ترین علل آن، مردمی‌بودن هنر روایت است. خنیگر، گوسان و راوی در همهٔ زمان‌ها هنر خویش را برای مردم به نمایش گذاشته است و حامیان هنرش، توانایی ثبت و ضبط هنر او را نداشته‌اند.»

آیین روایت‌گری و نَقالی در زمان اشکانیان و بعداً در عهد ساسانیان (۲۲۶ - ۶۵۲ م.) در همهٔ پشتهٔ ایران مروج بود و صحنه‌هایی از آن را در نگاره‌های روی دیوارهای برخی از بناهای تاریخی و ظرف‌های به جا مانده از آن روزگاران می‌توان به روشنی مشاهده کرد.

Athenaeus - <sup>۱</sup>  
Zariadres - <sup>۲</sup>  
Odatis - <sup>۳</sup>

در زمان اشکانیان، ساسانیان و کوشانیان کسانی را که حماسه‌های باستانی را به دربار شاهان و یا در محضر عام می‌خواندند به نام گوسان‌ها یاد کرده‌اند. گوسان‌ها راویان هنرمند، سرایش‌گر، نوازنده و خواننده‌یی بودند که در شکل‌دهی، گسترش و نقل داستان‌های حماسی ملی آریایی نقشه بنیادینی داشته‌اند. به گفته استاد م. بویس، یک تن از دانش‌مندیانی که در این باره پژوهشی را انجام داده است، (به نقل از ۱۰۶، ۶۵) «گوسان در زنده‌گی پارت‌ها و همسایه‌گان ایشان، تا اواخر عهد ساسانی نقش قابل ملاحظه‌یی بازی کرده است. این هنرمند به عنوان سرگرم‌کننده پادشاه و مردمان عادی، در دربار از امتیازات، و نزد مردمان، از محبوبیت برخوردار بود. او در عزا و بزم حضور می‌یافت. نوحه‌سرا، طنزپرداز، داستان‌گو، نوازنده، ضابط دستاوردهای عهد باستان و مفسر وقایع زمانه خویش بود... بدین ترتیب، بر اساس گفته‌های استاد م. بویس، می‌توان باور داشت که سنت گوسانی خراسان که از امکانات متنوع فرهنگی عظیم، و از جمله آزادی‌های دینی عصر کوشانی و اشکانی در شرق نجد ایران و خراسان بهره مند بوده، عملاً به صورت بهترین حافظ، مؤجد و تلفیق‌بخشنده داستان‌های حماسی کهن، در شرق ایران درآمده باشد؛ سنتی که ربطی با دین زردشت ندارد و مستقل از آن است.» (۱۰۶، ۶۵)

سراغ این راویان و سرودخوانان دوره‌گرد را که منظومه‌های حماسی در باره کارکردهای پهلوانان ملی را در بزم‌ها و در بازارها می‌خواندند در عهد اسلامی پیش از سرایش شاهنامه نیز می‌توان گرفت که سرایش نوحه‌هایی درگشتن سیاووش به نام گریستن مغان توسط قوالان در بخارا، (۱۰۴، ۲۴) و رواج پرداختن به روایت‌هایی حماسی به‌ویژه در باره گرشاسپ و خاندان او در میان مردم سیستان (۱۰، ۲ - ۳ - ۵) مؤید تداوم سنت گوسان‌ها در آن روزگار می‌باشند.

هرگاه از سنت گوسان‌ها و نقالان که در ایران کهن، سروده‌های پهلوانی را از روی دفترها به مردم می‌خواندند بگذریم؛ شاهنامه‌خوانی به مفهوم خاص آن با سرایش نخستین داستان‌های شاهنامه توسط حماسه‌سرای خراسان، حکیم ابوالقاسم فردوسی، آغاز یافت.

به گفته دکتر نیما تجبیر، (۱۲۲، ۱۲۳) «با گردآوری متن مهمی چون شاهنامه، جریان‌های دیگر روایت تحت تأثیر این منبع عظیم قرار گرفته‌اند و از این پس، شاخه اصلی روایت‌گری بدل به بازگویی شاهنامه می‌شود؛ پرده‌ها از صورت پهلوانان پدید می‌آیند، نقالان

شاهنامه هم‌چون روایت‌گران برترین، داستان‌های خویش را از دیگر نقّالان جدا می‌سازند، طومارهای نقّالی که روایت‌های ساده‌شده داستان‌های شاهنامه با زبان روز مردم است، نوشته می‌شود، مردم گاهی در بازار، گاه در زیر تاق‌ها و رواق‌ها، ... و گاه چنان که سفرنامه‌نویسان گفته‌اند بر خاک کوی و برزن گرد می‌آیند تا تاریخ و ریشه و پیشینه خود را بازشنوند.»

شاهنامه‌شناس شناخته‌شده افغانستان و استاد دانش‌گاه کابل، دکتر محمدیونس طغیان ساکایی، (۱۳۵)، ش ۲ (۲) می‌گوید: «فردوسی به سرایش آغاز کرد و مردم به خواندن آن.» چنان‌که فرّخی سیستانی، (۷۴، ۲۴۸) از معاصران فردوسی، در قصیده‌یی در مدح محمود آورده است:

ز شاهان چنو کس نپرورد چرخ

شنیدستم این من ز شه‌نامه‌خوان

شاهنامه‌خوان‌ها کسانی بودند که داستان‌های شاهنامه را در جشن‌ها و گردهم‌آیی‌ها و در بازارها با آواز بلند و احساس برانگیز و هم‌راه با حرکاتی هنرمندانه می‌خواندند.

بر پایه پژوهش محمدامین ریاحی، (۵۲، ۷۰ - ۷۱) دانش‌مند ایرانی، «نام و یاد بسیاری از شاهنامه‌خوان‌ها که در قرون مختلف می‌زیستند در کتاب‌ها آمده و شاید قدیم‌ترین آن‌ها که می‌شناسیم کاراسی شاهنامه‌خوان (احتمالاً تاج‌الدین احمد قراسی قزوینی) باشد که در اوایل قرن پنجم و اندکی بعد از پایان نظم شاهنامه می‌زیست.

به گفته او، اسکندربیک منشی در عالم‌آرای عباسی از طبقه ملازمان درگاه و اردوی شاه عباس از «طبقه قصه‌خوانان و شاهنامه‌خوانان» چند تن را نام می‌برد و از جمله می‌گوید: «مولانا فتحی، شاهنامه‌خوان بی‌مثل بود. شعله آوازش بی‌تکلف و اغراق، یک فرسخ زبانه می‌کشید، در نهایت پیچیده‌گی و نمک تحریر، مجملاً این شیوه را به سرحد کمال رسانیده بود.»

بر بنیاد همین پژوهش، آیین شاهنامه‌خوانی در دست‌گاه سلجوقیان در آسیای کوچک نیز رایج بود و پس از پیدایی امپراتوری عثمانی نیز شاهنامه‌خوانی در آن سرزمین از منصب‌های رسمی دربار آنان شمرده می‌شد.

و به همین‌گونه شاهنامه‌خوانی در قفقاز و سراسر سرزمین‌های آریایی و آریایی‌نشین و متأثر از زبان و فرهنگ آریایی، مروج بوده است. (۱۳۱، ۱۳۲)

آیین شاهنامه‌خوانی، در سرزمین آریانا یا خراسان بزرگ که امروز افغانستان خوانده می‌شود از دوران فردوسی تا کنون ادامه دارد و از همین‌رو تأثیر آن در تمام رخ‌دادهای تاریخی، از ستیزه‌جویی‌ها و پایداری‌های مردم این سرزمین در برابر جهان‌گشایان و متجاوزان و بی‌دادگران گرفته تا نبردهای آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه آنان در تاریخ معاصر افغانستان در برابر نیروهای استعمارگر انگلیس، ارتش سرخ اتحاد شوروی و هراس‌افکنان جهانی کاملاً مشهود و محسوس است. به گفته حمید مهرورز، دانش‌مند افغانستان، (۱۵۰، ۵۷) «بدون شک در همه این مقاومت‌ها و ایستاده‌گی‌ها در برابر هجوم پدیده‌ها و ارزش‌های منفی فرهنگی مهاجمین، روح فردوسی که در شاهنامه انعکاس یافته، بی‌تأثیر نبوده است؛ زیرا شاهنامه سینه به سینه نقل می‌شده و روح فرهنگ آریایی را زنده نگه‌می‌داشته است. و این به خودی خود، در امر مقدس حفظ فرهنگ خودی و عدم اضمحلال در فرهنگ بیگانه مؤثر بوده است». با توجه به همین نقش تعیین‌کننده، سازنده و اثرگذار شاهنامه و شاهنامه‌خوانی در پاس‌داری از ارزش‌های ملی، فرهنگی و تاریخی و بلندبردن سطح خودآگاهی و خودشناسی و انگیزش روحیه آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه مردم افغانستان بود که در نخستین روزهای ورود و استقرار انگلیس‌ها در کابل پس از ۲۶ مرداد ۱۲۱۸ هجری خورشیدی/ ۷ اوت ۱۸۳۹ میلادی، ژنرالان انگلیسی، «بازار قصه‌خوانی و داستان‌سرایی حماسی شهر کابل را ممنوع و قصه‌سرایان کسبی را موقوف نمودند، در حالی که از قرن‌ها معمول کابل بود که داستان‌سرایان شهری با البسه جنگی خود و زره و سپر و شمشیر هر روز در میدان‌های عام و چوک‌ها (چهارراهی‌ها)ی بازار آمده، داستان‌های منظوم و مثنوی‌شده‌ها و پهلوانانی چون رستم و ... را با آواز رسا و موزون بیان و با دست و اسلحه و رفتار تمثیل می‌کردند. مکناتن [یک تن از ژنرالان انگلیسی] روزی که از دروازه تخته‌پل بالا حصار رو به غرب سواره فرود آمد، در میدان تخته‌پل چنین ازدحام و منظره‌یی بدید و پرسید و دانست و قدغن کرد؛ زیرا از روح جنگ‌جویی و سلحشوری مردم افغانستان بترسید». (۷۱، ۵۳۴)

استان‌های بلخ، سرپل، غزنه، تخار، بدخشان، بامیان و به ویژه پنج‌شیر در افغانستان از حوزه‌های مهمی اند که آیین شاهنامه‌خوانی در آن‌ها رواجی گسترده دارد.

از شاهنامه‌خوان‌های تاریخ معاصر افغانستان می‌توان از اینان نام برد: بر بنیاد گزارش شفاهی سید عالم‌شاه موسوی، یک تن از بزرگان استان سر پل؛ حاج یزدان‌علی، صوفی یارمحمد، خان‌محمد، حاج سید ایوب، غلام‌حضرت، سید شاه‌حسین و ملا یعقوب کربلایی از شهرستان گوسفندی استان سر پل در هم‌سایه‌گی بلخ؛ و به همین‌گونه بر پایه پژوهشی از محمدیونس طغیان ساکایی؛ آخوند سرورعلی، حسین‌علی و عوض‌علی از ده‌کده بغرای شهرستان مالستان استان غزنی، گل‌احمد معروف به آزاد از روستای چرغی شهرستان ناهور استان غزنی، وکیل ایشان‌جان چاه‌آبی از ده‌کده تخناباد شهرستان چاه‌آب استان تخار، مولوی قربان و جمشیدخان شعله از استان تخار، ملا اسحاق ملقب به فردوسی از شهرستان جرم استان بدخشان، قبادخان و فقیری از بازارک استان پنج‌شیر، صوفی رحیم‌داد و برادرش کاکا مختار از دره کرمان استان پنج‌شیر، صوفی عبدالغیاث از ده‌کده جنگلک استان پنج‌شیر، ملا مظفر پنج‌شیری، فیض‌الله، محمدافضل، جبارخان، ولی‌خان، عبدالرزاق، میر موسی و کلان‌تر عبدالله از پنج‌شیر، وکیل سنجرخان از ده‌کده سر پل شهرستان و میرزا علی‌احمدخان از ده‌کده بنوی اندراب. سزاوار یادآوری است که در برخی از روستاهای غزنی حتی «زنان که اشعاری از شاهنامه را در ذهن شان دارند، در شب نشینی‌هایی به نام «چهارده‌پال» آن را می‌خوانند».

(۱۳۵، ش ۳ (۲)، ش ۴ (۲))

در گذشته در افغانستان، شاهنامه‌خوانی توسط خواننده‌گان دوره‌گرد و مسلح با جنگ-افزارهایی چون شمشیر، نیزه، خنجر، تیر و کمان بر سر بازارها توأم با نوعی تمثیل اجرا می‌شد و اما اکنون «مجالس شاهنامه‌خوانی معمولاً در شب‌های زمستان برگزار می‌شود. علاقه‌مندان گرداگرد خانه نشسته و شاهنامه‌خوان‌ها در صدر مجلس جا دارند. ولی در برخی از مناطق، مردم نشسته و شاهنامه‌خوان‌ها در حضور آن‌ها ایستاده و شاهنامه را مانند منقبت‌خوان‌ها از بر می‌خواندند.» (۱۳۵، ش ۴ (۲)) «شاهنامه‌خوان‌ها معمولاً با این بیت آغاز می‌کنند: هر آن‌کس که شه‌نامه‌خوانی کند/ اگر زن بود پهلوانی کند؛ و در آخر می‌خوانند که: هزاران درود و هزاران سلام/ ز ما بر محمد علیه‌السلام. و در جریان خواندن بر برانگیزنده‌ترین بیت‌ها تأکید می‌کنند و آن را دوباره می‌خوانند. اکثر بیت‌ها را معنی و شرح می‌کنند، تا همه شنونده‌گان آن را بفهمند و از آن لذت ببرند. هرچند در تلفظ برخی ابیات و هم در تفسیر واژه‌ها و بیت‌ها دچار اشتباهاتی هم هستند، اما برخی از واژه‌ها و ابیاتی را

می‌دانند که شرح و تفسیر آن بر دانش‌گاہیان نیز دشوار است.... در شاهنامه‌خوانی‌ها برای این که احساسات شنونده‌گان تحریک شده باشند، یک تن دیگر که در کنار خواننده اصلی نشسته، با او در خواندن جالب‌ترین و احساس‌برانگیزترین مصراع‌ها هم‌آواز می‌شود. این شخص را «جوره‌گوی» می‌گویند. اما شاهنامه را دونفره و سه نفره هم می‌خوانند. آن‌ها بسیاری از بیت‌ها و بعضاً قسمتی از داستان را از بر دارند و مصراع اول را که یکی از آنان می‌خواند، دیده می‌شود که چشم از صفحه کتاب برمی‌دارند و بیت را از یاد می‌خوانند.» (۱۳۵، ش ۲ (۲))

الفنستون (به نقل از منبع ۱۳۵، ش ۲ (۲)) که فردوسی را هومر آسیا می‌خواند، اطلاع داده است که بسیاری از اشراف افغانستان به مطالعه و استماع کتاب‌خوانی علاقه دارند. برخی شغل شان کتاب‌خوانی است. شاهنامه، حماسه بزرگ فردوسی، علاقه‌مندان بسیار دارد. شاهنامه‌خوانان، شاهنامه را با الحان مناسب می‌خوانند.





## ۳: تأثیر شاهنامه بر شعر حماسی فارسی دری افغانستان

شاهنامه و فردوسی در آثار مثنوی و منظوم فارسی دری افغانستان، از میراث‌های مشترک مکتوب میان کشورهای فارسی‌زبان گرفته تا ادبیات معاصر و امروز افغانستان، حضوری بسیار گسترده و پررنگ دارند. متن‌های زبان فارسی دری پُر اند از یادکرد شاهنامه و فردوسی، اشارات و تلمیحات به داستان‌ها و پهلوانان شاهنامه و آرایه‌هایی از ابیات این اثر حماسی ملی و استناد و استشهداد به آن‌ها. هم‌چنان بسیاری از منظومه‌های دیگر حماسی زیر تأثیر و در استقبال و پی‌روی از شاهنامه پدید آمده‌اند.

تأثیر شاهنامه بر شعر معاصر افغانستان از همان آغاز در جنبش جنگ‌نامه‌سرایی که به بازتاب حمله‌های احمدشاه درانی به هندوستان و سپس جنگ‌های آزادی‌خواهانه افغانستان در برابر نیروهای استعمارگر انگلیس پرداخته است، مشهود است. با گذشت روزگار و آمدن تحوّل‌های سیاسی در افغانستان، این جنبش به پیدایی شعر آزادی‌خواهانه در برابر استعمار انگلیس؛ شعر اصلاح‌طلبانه برای دست‌گاه‌های حاکم؛ شعر اعتراض و پرخاش‌گرانه در برابر بی‌داد و استبداد نظام‌ها و سیاست‌های حاکم؛ و سرانجام شعر مقاومت در برابر نیروهای اشغال‌گر بیگانه و نظام‌های دست‌نشانده آن‌ها انجامید که در این فصل هر کدام از این جریان‌های شعری به گونه جداگانه زیر مطالعه قرار داده می‌شود.

## ۳ - ۱: تأثیر شاهنامه بر شعر کهن فارسی دری

### ۳ - ۱ - ۱: استقبال شاعران و نویسندگان پیشین از فردوسی و شاهنامه

شاهنامه و فردوسی در آثار منظوم و مثنوی کهن فارسی دری مورد توجه شایانی قرار گرفته‌اند. روی‌کرد به شاهنامه و استقبال از آن را در متن‌های کهن می‌توان در چهار بُعد زیر مشاهده کرد:

۱ - یادکرد از شاهنامه و فردوسی؛

۲- اشاره‌ها و تلمیح‌ها به داستان‌ها و پهلوانان شاه‌نامه؛

۳- آذین‌بندی با بیت‌های شاه‌نامه و استشهاد به آن‌ها؛

۴- آفرینش منظومه‌هایی در پی‌روی از شاه‌نامه.

اسدی توسی، مسعود سعد سلمان (۴۳۸ - ۵۱۵ هجری قمری / ۱۰۴۶ - ۱۱۲۱ میلادی)، سنایی غزنوی (۴۷۳ - ۵۴۵ هجری قمری / ۱۰۴۵ - ۱۱۵۰ میلادی)، عثمان مختاری (درگذشته بین ۵۱۲ - ۵۴۸ هجری قمری / ۱۱۱۸ - ۱۱۵۳ میلادی)، ادیب صابر (کشته‌شده در بین ۵۳۸ - ۵۴۲ هجری قمری / ۱۱۴۳ - ۱۱۴۷ میلادی)، انوری ابیوردی بلخی (درگذشته ۵۸۳ هجری قمری / ۱۱۴۳ میلادی)، سوزنی سمرقندی (درگذشته ۵۶۲ یا ۵۶۹ هجری قمری / ۱۱۶۶ یا ۱۱۷۳ میلادی)، منجیک ترمذی (نیمه دوم سده ۴ و نیمه یکم سده ۵ هجری قمری / نیمه دوم سده ۱۰ و نیمه یکم سده ۱۱ میلادی)، ظهیر فاریابی (درگذشته ۵۹۸ هجری قمری / ۱۲۰۱ میلادی)، خاقانی شروانی (درگذشته ۵۹۵ هجری قمری / ۱۱۹۸ میلادی)، نظامی گنجه‌یی (درگذشته حدود ۶۱۴ هجری قمری / ۱۲۱۷ میلادی)، ارزقی هروی (زاده‌شده در حدود سال ۴۴۰ هجری قمری / ۱۰۴۸ میلادی)، عطار نیشاپوری (کشته‌شده در ۶۱۸ هجری قمری / ۱۲۲۱ میلادی)، سعدی شیرازی (سال‌های اول سده هفتم - ۶۹۱ یا ۶۹۴ هجری قمری / سال‌های اول سده سیزدهم - ۱۲۹۱ یا ۱۲۹۴ میلادی)، امامی هروی (درگذشته ۶۸۶ هجری قمری / ۱۲۸۷ میلادی)، اوحدی مراغه‌یی (درگذشته ۷۳۸ هجری قمری / ۱۳۳۷ میلادی)، ابن‌یمین فریومدی (درگذشته ۷۶۹ هجری قمری / ۱۳۶۷ میلادی)، شاه شجاع مظفری ممدوح حافظ (۷۵۹ - ۷۸۶ هجری قمری / ۱۳۵۷ - ۱۳۸۴ میلادی)، شرف‌الدین علی یزدی (درگذشته ۸۵۸ هجری قمری / ۱۳۵۷ میلادی)، ادیب‌الممالک فراهانی (۱۲۷۷ - ۱۳۳۵ هجری قمری / ۱۸۶۰ - ۱۹۱۶ میلادی) و دیگران در آثار منظوم خویش یا یادی از فردوسی و شاه‌نامه و یا اشاره‌ها و تلمیح‌هایی به داستان‌ها و پهلوانان شاه‌نامه دارند.

و همچنین نظامی عروضی سمرقندی (سده ششم هجری قمری / دوازدهم میلادی)، مؤلف مجمل‌التواریخ (نوشته‌شده در ۵۲۰ هجری قمری / ۱۱۲۶ میلادی)، شیخ‌احمد جام (۴۴۰ - ۵۳۶ هجری قمری / ۱۰۴۸ - ۱۱۴۱ میلادی)، مؤلف عجایب‌المخلوقات، محمد بن علی بن سلیمان راوندی (سده ششم هجری قمری / دوازدهم میلادی) در راحت‌الصدور (نوشته‌شده در ۵۹۹ هجری قمری / ۱۲۰۲ میلادی)، محمد عوفی (زنده‌گی در ۶۳۰ هجری

قمری / ۱۲۳۲ میلادی)، شمس‌الدین سُجاسی (درگذشته ۶۰۲ هجری قمری / ۱۲۰۵ میلادی) مؤلف فرائدالسلوک فی فضایل الملوک، ابن اثیر (درگذشته ۶۳۷ هجری قمری / ۱۲۹۳ میلادی)، دولت‌شاه سمرقندی (۸۴۲ - ۹۰۰ هجری قمری / ۱۴۳۸ - ۱۴۹۴ میلادی)، مولانا فخرالدین علی صفی (سدهٔ دهم هجری قمری / شانزدهم میلادی)، شبلی نعمانی (۱۲۷۴ - ۱۳۳۱ هجری قمری / ۱۸۵۷ - ۱۹۱۲ میلادی)، علاءالدین عطا ملک جوینی (درگذشته سال ۶۸۱ هجری قمری ۱۲۸۲ میلادی)، عمادالدین زکریای قزوینی (۶۰۰ - ۶۸۲ هجری قمری / ۱۲۰۳ - ۱۲۸۳ میلادی)، حمدالله مستوفی قزوینی (درگذشته ۷۵۰ هجری قمری / ۱۳۴۹ میلادی)، عبدالرحمان جامی (درگذشته ۸۹۸ هجری قمری / ۱۴۹۲ میلادی)، زین‌الدین واصفی هروی (زاده‌شده در ۸۹۰ هجری قمری / ۱۴۵۸ میلادی) و دیگران در آثار مثنوی خود یا یادکردی از شاهنامه و فردوسی داشته‌اند و یا متن‌های ادبی و حتّاً دینی، عرفانی و فلسفی خویش را با شعر فردوسی آذین بخشیده و به بیت‌های شاهنامه استشهد کرده‌اند و این روند در ادبیات معاصر فارسی دری هم‌چنان ادامه دارد. (۵۲، صفحه‌های فراوان؛ ۵۷، صفحه‌های فراوان)

### ۳ - ۱ - ۲: حماسه‌سرایی پس از شاهنامه

همان‌گونه که سرایش شاهنامه، پیدایی شاهنامه‌خوانی را در جوامع فارسی‌زبان به دنبال داشته است، در پدیدآمدن آثار حماسی دیگر نیز نقشی سازنده ایفا کرده است. دکتر فتح‌الله مجتبابی، شاهنامه‌پژوه و عضو فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی ایران، (به نقل از منبع ۱۳۱، ۱۳۲) می‌گوید: «تأثیر شاهنامه نه تنها بر تمام حماسه‌های منظوم دوران بعد از گرشاسپ‌نامهٔ اسدی تا شاهنامهٔ فتح‌علی‌خان صبا آشکار است بل که در همهٔ منظومه‌های دیگری که بعد از فردوسی به وزن شاهنامه ساخته شده از وامق و عذرای عنصری تا بوستان سعدی، همای و همایون خواجه و اسکندرنامه‌های نظامی و امیر خسرو و جامی، تأثیر شیوهٔ بیان و آهنگ کلام فردوسی را می‌توان بازشناخت.»

پس از سرایش شاهنامهٔ فردوسی، برخی از سرایش‌گران دیگر زبان فارسی دری به پی‌روی از آن، داستان‌های پراکندهٔ فراموش‌شدهٔ دیگر حماسی و پهلوانی ملی خود را به رشتهٔ نظم کشیدند و به روند ساختن منظومه‌های حماسی ملی تا اوایل سدهٔ ششم هجری قمری / دوازدهم

میلادی ادامه دادند و سپس با پیش آمدن دگرگونی‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی، به جای آن‌ها به سرایش حماسه‌های تاریخی و آیینی پرداختند. در این‌جا این آثار به ترتیب زمان سرایش شان معرفی می‌شوند.

**گرشاسپ‌نامه:** اثر حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی توسی (درگذشته در ۴۶۵ هجری قمری / ۱۰۷۲ میلادی)، مهم‌ترین اثر حماسی است که پس از شاه‌نامه سروده شده است. اسدی این اثر را در میان سال‌های ۴۵۶ و ۴۵۸ هجری قمری / ۱۰۶۳ و ۱۰۶۵ میلادی در هفت تا یازده هزار بیت در بحر متقارب سروده و به نام ممدوح خود، امیر ابودلف، پادشاه نخبوان و ارمن، پیش‌کش کرده است و در آن رخ‌دادهای زنده‌گی و جنگ‌های گرشاسپ، جهان‌پهلوان سیستان و نیای بزرگ رستم، و سفرهای او به توران، آفریقا و هند و نبردهای او با اژدها و ببر و نهراس‌دیو و شگفتی‌های دیگری را که از او سر زده به تصویر کشیده است. (۴۴، ج ۱، ۱۱۶؛ ۲۸۳ - ۲۸۹، ۶۲)

**آذر برزین‌نامه:** توسط سراینده ناشناسی در باره جنگ‌های آذر برزین پسر فرامرز با بهمن پسر اسفندیار که سرانجام به مصالحه می‌انجامد و آذر برزین جهان‌پهلوان بهمن می‌شود سروده شده است. دست‌نویسی از این اثر در کتاب‌خانه موزه بریتانیا در لندن موجود است. (۴۴، ج ۱، ۱۲۱؛ ۳۱۵ - ۳۱۶، ۶۲)

**بانوگشپ‌نامه:** در سده پنجم هجری قمری / یازدهم میلادی توسط شاعر ناشناخته‌یی در شرح دلاوری‌های بانوگشپ که دختر رستم و هم‌سر گیو است و جنگ‌های او با شیران و فرمان‌روایان و پهلوانان در بحر متقارب سروده شده و نُه‌صد بیت دارد. دو دست‌نویس از این اثر در کتاب‌خانه ملی پاریس و موزه بریتانیا نگهداری می‌شوند. (۵۱، ج ۱، ۱۲۱؛ ۶۲، ۳۰۰ - ۳۰۲)

**برزونامه:** شصت و پنج هزار بیت دارد و به شاعری به نام خواجه عمید عطایی رازی منسوب است. تاریخ سرود آن را نیمه دوم سده پنجم یا اوایل سده ششم هجری قمری / نیمه دوم سده یازدهم یا اوایل سده دوازدهم میلادی دانسته‌اند. درون‌مایه این اثر رخ‌دادهای زنده‌گی برزو، پسر سهراب و نواده رستم زال، است. سرگذشت برزو همانند پدرش است. او توسط افراسیاب به جنگ رستم فرستاده می‌شود و هنگامی که به اسارت می‌افتد، اصل و نسب

خود را می‌شناسد و در شمار پهلوانان ایران (آریانا) درمی‌آید. از این اثر دو دست‌نویس در کتاب‌خانه ملی پاریس نگهداری می‌شوند. (۴۴، ج ۱، ۱۲۲ - ۱۲۳؛ ۶۲، ۳۰۳ - ۳۱۰)

**بهمن‌نامه:** توسط ایران‌شاه بن ابی‌الخیر و یا جمالی مهریجردی، از شاعران سده پنجم و ششم هجری قمری/ یازدهم و دوازدهم میلادی، در حدود سال ۵۲۰ هجری قمری/ ۱۱۲۶ میلادی در ده هزار بیت در بحر متقارب در شرح زنده‌گی و جنگ‌های بهمین پسر اسفندیار با پهلوانان سیستان و خاندان رستم زال سروده شده است. از بهمین‌نامه دو دست‌نویس در کتاب‌خانه موزه بریتانیا نگهداری می‌شوند. این اثر در سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۱ میلادی با تصحیح دکتر عفیفی در تهران به چاپ رسیده است. (۴۴، ج ۱، ۱۲۳ - ۱۲۴؛ ۶۲، ۲۸۹ - ۲۹۰)

**بیژن‌نامه:** در شرح دلاوری‌های بیژن پسر گیو است. به گفته حسین رزم‌جو، سرایش‌گر آن عطایی رازی و به گفته دکتر ذبیح‌الله صفا خواجه عمید عطاء بن ناکوک رازی؛ زمان سرایش آن اوایل سده ششم هجری قمری/ دوازدهم میلادی و شمار بیت‌های آن بین ۱۴۰۰ تا ۱۹۰۰ است. دست‌نویسی از این اثر در کتاب‌خانه موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. (۴۴، ج ۱، ۱۲۵؛ ۶۲، ۳۱۶ - ۳۱۷)

**جهان‌گیرنامه:** در شرح زنده‌گانی جهان‌گیر پسر رستم دستان است که توسط قاسم متخلص به مدح از مردم هرات در شش هزار و سه صد بیت در بحر متقارب به پی‌روی از داستان رستم و سهراب ساخته و پرداخته شده است. (۴۴، ج ۱، ۱۲۶ - ۱۲۷) دکتر ذبیح‌الله صفا (۶۲، ۳۲۶) آن را از آثار حماسی سده هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی می‌داند. دست‌نویسی از این کتاب در کتاب‌خانه ملی پاریس نگهداری می‌شود که در بردارنده ۶۳۰۰ بیت است. این اثر در سال ۱۳۰۹ هجری قمری/ ۱۸۹۱ میلادی در چاپ‌خانه ناصری بمبئی در هندوستان به چاپ رسیده است. (۶۲، ۳۲۴ - ۳۲۶)

**داستان جمشید:** توسط سراینده‌یی ناشناس در باره خروج ضحاک بر جمشید، در اواخر سده هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی یا پس از حمله مغول سروده شده است. بخش بزرگی از این داستان برگرفته‌شده از گرشاسپ‌نامه اسدی توسی و تنها ۲۷۶ بیت از آغاز این منظومه از تدوین‌کننده ناشناس آن می‌باشد. (۴۴، ج ۱، ۱۲۸؛ ۶۲، ۳۲۳ - ۳۲۴)

**داستان شب‌رنگ:** در بارهٔ جنگ رستم با شب‌رنگ پسر دیو سپید و دیوان دیگر مازندران است که توسط سراینده‌ی ناشناس در سدهٔ ششم هجری قمری / دوازدهم میلادی در بحر متقارب به نظم درآمده است. دست‌نویسی از آن در کتاب‌خانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود است. با این دست‌نویس داستان دیگری از جنگ رستم با ببری در هند و تولد فرامرز و جنگ رستم با پهلوانی به نام پتیاره که از دریا برآمده و به دست رستم کشته می‌شود یک‌جا است. (۴۴، ج ۱، ۱۲۹؛ ۶۲، ۳۲۳)

**داستان کک کوه‌زاد:** منظومه‌ی است حماسی در بحر متقارب که از سوی شاعر گم‌نامی از خراسان در سدهٔ ششم هجری قمری / دوازدهم میلادی سروده شده و در حدود هفت‌صد بیت دارد. در این اثر جنگ‌های کک کوه‌زاد، پهلوانی از کوهستان‌های نزدیک به سیستان با دلاوران سیستانی مانند رستم دستان شرح داده شده‌اند. برخی این اثر را از ساخته‌های دوره‌های اخیر می‌دانند. (۴۴، ج ۱، ۱۳۰؛ ۶۲، ۳۱۸ - ۳۲۲)

**سام‌نامه:** به تقلید شاه‌نامه در اوایل سدهٔ هشتم هجری قمری / چهاردهم میلادی توسط کمال‌الدین ابوالعطاء محمود بن علی ملقب به خواجوی کرمانی (۶۸۹ - ۷۶۳ هجری قمری / ۱۲۹۰ - ۱۳۶۱ میلادی) در شرح پهلوانی‌های سام نریمان، نوادهٔ گرشاسپ، برای رسیدن به وصال پری‌دخت دختر فغفور چین سروده شده و دارای چهارده هزار بیت در بحر متقارب است. از این کتاب دست‌نویس‌های متعددی در کتاب‌خانه‌های ایران، لندن و پاریس نگهداری می‌شوند و هم‌چنان متن کاملی از آن از روی دو دست‌نویس کهن به تصحیح و مقابلهٔ مرزبان الله‌آبادی متخلص به خاضع در سال‌های ۱۳۱۹ و ۱۳۳۰ هجری قمری / ۱۹۰۱ و ۱۹۱۱ میلادی در دو جلد در شهر بمبئی در هندوستان به چاپ رسیده که دارای نزدیک به ۱۴۵۰۰ بیت است. (۴۴، ج ۱، ۱۳۲؛ ۶۲، ۳۳۵ - ۳۳۸)

**سوسن‌نامه:** منظومه‌ی است حماسی از نیمهٔ سدهٔ پنجم یا اوایل سدهٔ ششم هجری قمری / سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی در سه هزار بیت در بارهٔ ماجرای زنی به نام سوسن، خنیاگر تورانی، که از سوی افراسیاب برای فریفتن پهلوانان آریایی همراه با پهلوانی به نام پیلسم به آریانا (ایران) فرستاده می‌شود، اما فرامرز پسر رستم به نیت او پی می‌برد و رستم را از آن آگاه می‌سازد و جنگی سخت میان آریاییان (ایرانیان) و تورانیان درمی‌گیرد و سرانجام

آریاییان (ایرانیان) از آن پیروز بدر می‌آیند. این اثر سه هزار بیت دارد و در آغاز بخشی از برزوانه، سرودهٔ خواجه عمید عطایی رازی، بوده که پسان‌ها از این برزوانه جداش کرده‌اند. (۴۴، ج ۱، ۱۳۳ - ۱۳۴؛ ۶۲، ۳۱۷ - ۳۱۸)

**شهریارنامه:** توسط سراج‌الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی (درگذشته در ۵۵۴ هجری قمری / ۱۱۵۹ میلادی) به خواش علاءالدوله سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی (سلطنت ۴۹۲ - ۵۰۸ هجری قمری / ۱۰۹۸ - ۱۱۱۴ میلادی) از شاعر، به تقلید از شاهنامه از روی اثر مثنوی در بحر متقارب سروده شده است. درون‌مایهٔ شهریارنامه را شرح پهلوانی‌های شهریار، سپه‌سالار هند یا واپسین دلاور از خاندان گرشاسپ تشکیل می‌دهد که ناشناخته با عمش فرامرز می‌جنگد، اما سرانجام هم‌دیگر را می‌شناسند. (۴۴، ج ۱، ۱۳۵) دست‌نویسی از این اثر در کتاب‌خانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود است. (۶۲، ۳۱۱ - ۳۱۲)

**فرامرزنامه:** در سدهٔ پنجم هجری قمری / یازدهم میلادی توسط سراینده‌یی ناشناس در شرح پهلوانی‌های فرامرز پسر رستم دستان که در زمان پادشاهی کی‌کاووس برای یاری «نوشاد»، رای هند، در هند انجام می‌دهد سروده شده است. (۴۴، ج ۱، ۱۳۶) دست‌نویس‌های متنحیی از این اثر در کتاب‌خانهٔ ملی پاریس و کتاب‌خانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود اند. (۶۲، ۲۹۵) **کوش‌نامه:** در شرح جنگ‌ها و مسافرت‌های کوش پیل‌دندان، برادرزادهٔ ضحاک، توسط حکیم ایران‌شاه بن ابی‌الخیر یا جمالی مهریجردی و یا حکیم آذری، سرایندهٔ بهمن‌نامه، به پیروی از شاه‌نامه در سدهٔ پنجم و اوایل سدهٔ ششم هجری قمری / یازدهم و دوازدهم میلادی در بحر متقارب سروده شده است. دست‌نویس‌هایی از آن در موزهٔ بریتانیا نگه‌داری می‌شوند. (۴۴، ج ۱، ۱۳۹؛ ۶۲، ۲۹۶ - ۳۰۰)

**لهراسپ‌نامه:** اثر مثنوی بود به زبان پهلوی که برگردان فارسی دری آن در حدود سدهٔ پنجم هجری قمری / یازدهم میلادی توسط شاعر ناشناسی به نظم درآورده شد. این اثر در شرح زنده‌گی لهراسپ، شاه کیانی بلخ، است که مدتی در آتش‌کدهٔ نوبهار بلخ سرگرم نیایش بود و در زمان او جنگ آریانا (ایران) و توران به جنگ مذهبی مبدل شد و به داستان رستم و شغاد پایان می‌یابد. دست‌نویسی از آن در کتاب‌خانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود. (۴۴، ج ۱، ۱۴۰ -

## ۳ - ۲: تأثیر شاهنامه بر شعر معاصر فارسی پیش از دوره مقاومت در

### افغانستان

#### ۳ - ۲ - ۱: جنگ‌نامه‌سرایی در افغانستان

شعر مقاومت، گر چه نام‌واژه‌بی نو در ادبیات معاصر فارسی دری افغانستان است و اساساً بر شعر دوران جهاد و مقاومت مردم افغانستان در برابر نیروهای اشغال‌گر اتحاد شوروی و هراس‌افگنان جهانی و طالبان در حدود زمانی از ۷ اردیبهشت ۱۳۵۷ تا ۱ دی ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ تا ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ میلادی اطلاق می‌شود، اما این هرگز بدان معنا نیست که پیش از آن، شعر مقاومتی در این کشور وجود نداشته است؛ بخصوص اگر دایره مفهوم شعر مقاومت را گسترده‌تر بسازیم و بر سروده‌های آزادی‌خواهانه در برابر مهاجمان بیرونی، سروده‌های پرخاش‌گرانه و دادخواهانه در برابر بی‌داد و استبداد نظام‌ها و دست‌گاه‌های حاکم خودی را نیز بیفزاییم.

شعر مقاومت در ادبیات معاصر افغانستان با جنگ‌نامه‌سرایی در زمان احمدشاه درانی آغاز شد و نظام‌الدین عشرت سیالکوتی قرشی، شاه‌نامه‌بی در احوال آن شاه و حملات او بر هندوستان به وزن شاه‌نامه فردوسی سرود که با این بیت آغاز می‌شود:

به نام شهنشاه معراج‌بخش

خدایو زتخت افگن تاج‌بخش (به نقل از منبع ۱۳۵، ش ۲ (۲))

پس از لشکرکشی انگلیس‌ها به افغانستان در نیمه نخست سده ۱۱ هجری قمری / ۱۷ میلادی، دو اثر دیگر نیز به وزن شاه‌نامه، در افغانستان پدید آمدند به نام‌های «جنگ‌نامه» و «اکبرنامه».

«جنگ‌نامه» اثری حماسی ست در باره نخستین نبرد مردم افغانستان با مهاجمان انگلیسی (۱۲۵۵ - ۱۲۵۸ هجری قمری / ۱۸۳۹ - ۱۸۴۲ میلادی) که توسط مولانا محمدغلام آخوندزاده فرزند ملا تیمورشاه معروف به غلامی کوهستانی (درگذشته سال ۱۳۰۶ هجری قمری / ۱۸۸۸ میلادی)، شاعری از کوهستان‌های شمال کابل، در بیش از سه هزار بیت و در



هفت باب در سال ۱۲۵۹ هجری قمری / ۱۸۴۳ میلادی سروده شده و به امیر دوست‌محمدخان اختصاص دارد؛ (۷، ۲۹۳) چنانچه در ستایش او در این اثر آمده است:

چه گویم ز اوصاف سلطان سخن

سرخپیشه و مرد شمشیرزن

گه رزم اگر تنگ بندد میان

نه روسی بماند، نه نصرانیان (به نقل از منبع ۱۳۵، ش ۲ (۲))

محمدابراهیم صفا، (۳۶۰، ۸۷ - ۳۶۱) یک‌تن از نویسندگان کتاب «تاریخ ادبیات افغانستان» سرایش‌گر «جنگ‌نامه» را ناشناخته می‌داند و بدین باور است که او از روستای «ده یحیا» واقع در پای منار در یک فرسخی کابل بوده و برخی‌ها به این گمان اند که میر فیض‌الدین بن میر امام‌الدین احمد متخلص به درویش بن سعدالدین احمد انصاری کابلی، معروف به حضرت خلیفه پای منار، باشد. به گفته این دانش‌مند افغانستان، این اثر حماسی در هفت باب بوده و دست‌نویسی از آن در سال ۱۲۸۳ هجری قمری / ۱۸۶۶ میلادی توسط محمدامین پسر ملک شیرگل نگاشته شده و دست‌نویسی دیگر متعلق به کسی به نام امین‌الله زمریالی، از مردم کابل، است.

در این اثر تمام رخ‌دادهای جنگ‌های قهرمانان ملی کشور از حمله به الکساندر برنس، فرمانده ارتش انگلیس در کابل، و کشتن او؛ و نبرد با سربازان شاه شجاع، امیر دست‌نشانده انگلیس‌ها، ورود محمداکبرخان از شمال و کشته‌شدن افسران بلندپایه انگلیسی توسط او در هنگام مذاکره‌یی در کابل و سایر جنگ‌های سال ۱۲۵۷ هجری قمری / ۱۸۴۱ میلادی مردم افغانستان با نیروهای انگلیسی و کارگزاران داخلی آنان در نقاط دیگر کشور، به ترتیب، تا رفتن وزیر محمداکبرخان در لغمان، جنگ استالف و سرانجام بازگشت امیر دوست‌محمدخان به کابل و پادشاه‌شدن او، شرح داده شده است. (۸۷، ۳۶۱ - ۳۶۲)

جنگ‌نامه در سال ۱۳۳۶ هجری خورشیدی / ۱۹۵۷ میلادی از سوی انجمن تاریخ افغانستان به چاپ رسیده است. (۷، ۲۹۴)

از این اثر به گونه نمونه بیت‌هایی که در آن‌ها جنگ تپه بی‌بی مهرؤ در کابل بازتاب یافته

است نقل می‌شوند:

ایا پیر شایسته تازه‌رنگ  
 بگو قصه آن دوم‌باره جنگ  
 که در کابل افتاد غوغا چرا؟  
 شد<sup>۱</sup> عقب‌چرا دشمن اژدها؟  
 چو گفتم بگو! گویمت ای جوان  
 که هر جا بود قوم ترسایان  
 همه دشمن دین پیغمبر است  
 کسی گر به او دوست شد کافر است  
 مسلمان کمر بسته یک‌سر به کین  
 به جنگ آمده از پی غور دین  
 ترا هم اگر هست ایمان قوی  
 بیاید که بر جنگ کافر روی  
 بیا، بشنو آن را که نشنیده‌ای  
 بفهمانمت گر نفهمیده‌ای  
 یکی روز لات<sup>۲</sup>، آن سگ کینه‌ور  
 که او بود سرخیل فوج کفر...  
 همه لشکرش بود تا سی‌هزار  
 پیاده ده و بیست بودش سوار...  
 به پشته رسید [آن سپه] فوج فوج  
 چو دریا همی‌زد به هر گوشه موج...  
 در آن پشته از جنبش فوج‌ها  
 چو دریای عمان زده موج‌ها

<sup>۱</sup> - در این جا اشتباه وزنی است.

<sup>۲</sup> - گونه تحریف‌شده لارد و منظور از ژنرالی انگلیسی است.

ز هر مُلک غازی جوانان گُرد  
 بُد چل هزار ار کسی می شمرد  
 ولی بود جنگی سپه شش هزار  
 چو کردم سوار مسلمان شمار...  
 چو شد هر دو جانب صف آرا به جنگ  
 دزادز<sup>۱</sup> برآمد ز توپ و تفنگ  
 چو کرناچیان شد به کرنازدن  
 به رقصیدن آمد کف طبل زن  
 چنان کوس غرید بر پشت پیل  
 که رفته خروشش به هر سو دو میل  
 ز شور ترنگاترنگ<sup>۲</sup> یلان  
 بیستند بر جنگ محمل عیان  
 عَلم‌ها ز جا پیش شد نرم نرم  
 دل کینه‌ور گشت بر جنگ گرم  
 به بق بق درآمد ته قبه‌ها  
 چقاچق برون شد ز سرنیزه‌ها...  
 ز بس رخس‌ها در تکاپو شدند  
 عنان کج سوی «تیپ» انبوه شدند  
 بماند از خروش و وزاوز<sup>۳</sup> تفنگ  
 به کف حمله‌گر شد درخشان نهنگ  
 به میدان چو بیراغ‌چی<sup>۴</sup> پا گرفت  
 یلان بر زدن دست بالا گرفت

<sup>۱</sup> - آواز شلیک توپ و تفنگ.

<sup>۲</sup> - آواز به‌هم‌خوردن جنگ‌افزارها.

<sup>۳</sup> - صغیر تیر

<sup>۴</sup> - پرچم‌دار

چو در حمله آمد صف غازیان  
 فتادند در فوج آن کافران  
 ز هر سو برون گشت تیغ از نیام  
 به یک دست تیغ و به دیگر لجام  
 ز پیشین چنین جنگ تا شام شد  
 سر کافران بلوی عام شد  
 هراسان شده پشته بگذاشتند  
 ز کردار خود بیم برداشتند..  
 همان روز و شب لات بالاتیان  
 به گریه شد از یاد هندوستان  
 که مایان همین جا بمیریم و بس  
 نداریم فریادرس هیچ کس  
 بیا ساقی، آن باده در جام ریز  
 که تا گم کند لات راه گریز  
 به حلقم کن آن باده لاله رنگ  
 که نوشم، بندم کمر بهر جنگ  
 بیا ساقی ام شب نشین لب خموش

بکن تو دگر تازه افسانه گوش (به نقل از منبع ۸۷، ۳۶۲ - ۳۶۳)

و اما «اکبرنامه» اثری ست حماسی در بردارنده حدود ۴۴۰۰ بیت در همان موضوع که یک سال پس از سرایش «جنگنامه»، توسط ملا حمیدالله حمید کشمیری (درگذشته سال ۱۲۶۴ هجری قمری / ۱۸۴۷ میلادی) سروده شده و وزیر محمد اکبرخان پسر امیر دوست محمدخان شخصیت محوری آن است.

دست‌نویس‌های فراوانی از این اثر در کتاب‌خانه‌ها و نزد اشخاص در افغانستان و هندوستان نگه‌داری می‌شوند و از آن جمله دست‌نویسی در کتاب‌خانه انجمن آسیایی بنگال در کلکته موجود است. این اثر برای نخستین بار در سال ۱۳۲۷ هجری خورشیدی / ۱۹۴۸ میلادی در مجله «آریانا» و سپس در پیوند با جشن استقلال افغانستان، با مقدمه احمدعلی

گهزاد، تحشیه علی‌احمد نعیمی و تصحیح محمدابراهیم خلیل در سال ۱۳۳۰ هجری خورشیدی / ۱۹۵۱ میلادی از سوی انجمن تاریخ، در کابل به چاپ رسیده است. (۷، ۱۰۴)

در این جا به گونه نمونه پاره‌یی از این اثر که در آن مقاومت مردم افغانستان به تصویر کشیده شده است نقل می‌شود:

زن و مرد و پیر و جوان سوبه‌سوی  
 ستاندند بر برزن و بام و کوی  
 هژبران کابل پس و پیش راه  
 گرفتند بر لشکر کینه‌خواه  
 نمودند در کوچه تنگ بند  
 ز بام و در و غرفه‌های بلند  
 به هر کس فتاد آن‌چه در دم به دست  
 به فرق سرِ خصم سرکش شکست  
 نهانی غزالان نخچیرگیر  
 که گاهی شکاری زدندی به تیر  
 در آن جنگ آشفته چون نره‌شیر  
 ز بالا ندیدند بالا و زیر  
 ز هر روزن و برزن و پیش‌تاق  
 برآمد صدای تراق‌تراق ...  
 چو سوداییان اهل بازارها  
 به جنگ و جدل با خریدارها  
 دکان‌دار گردن ز کین برفراشت  
 نمک‌سنگ و سنگی که در پیش داشت  
 چو سنگ فلاخن به میزان نهاد  
 بیفگند بر دشمن بدنهاد  
 ببین بازی گردش روزگار  
 که چون سنگ شد رایج آن دیار

عجب هرج و مرجی که از مرد و زن  
 نمی‌گفت کس جز بگیر و بز  
 چنان رونقی یافته کار مرگ  
 که بازار گردید بازارِ مرگ  
 دلیران کابل چو شیران مست  
 بغل‌برگشوده برآورده‌دست  
 به بندوق<sup>۱</sup> و شاهین و تیغ و تبر  
 جهان را نمودند زیر و زبر  
 تفنگ آن‌چنان زد بلا را صلا  
 که کابل شده وادیِ کربلا  
 به مردم چنان تیغ شد جان‌گسل  
 که از زخم شد گوله<sup>۲</sup> را نرم دل  
 تفنگ آمد از خشم زان‌سان به جوش  
 که نارش برون آمد از راه گوش ... (۲۹، ۱۴۹)

جنبش جنگ‌نامه‌سرایی در افغانستان تنها در سرایش همین چند اثرِ معدود خلاصه نمی‌شود، بل که سرایش آثار حماسی دیگری چون جنگ‌نامهٔ داملا شمس‌الدین نارینی، جنگ‌نامهٔ درویش‌محمدخان، محمودنامهٔ نجم‌الدین ذاکر و امیرنامهٔ ذوالفقار را نیز در پی داشته است. (۱۳۵، ش ۳ (۲))

از آن جمله محمودنامهٔ نجم‌الدین ذاکر سانچارکی در بارهٔ جنگ‌های محمود، حاکم محلی سر پل، با امیران آقچه، میمنه، شبرغان و دیگر جاهاست که در آن از جنگ‌های امیر محمدافضل‌خان پسر امیر دوست‌محمد خان نیز یاد گردیده و از این‌رو سرایش‌گر آن، آن را «افضل‌نامه» نیز نامیده است؛ (۳۲، ۳۴۰) جنگ‌نامهٔ ملا شمس‌الدین نارینی در بارهٔ جنگ‌های

<sup>۱</sup> - بندوق یعنی تفنگ. نگاه کنید به: افغانی‌نویس، عبدالله، ۱۳۴۰، لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان، نشر ادارهٔ مستقل

مطبوعات افغانستان، ص ۵۸.

<sup>۲</sup> - تلفظی دیگر از گلوله

سردار محمداسحاق خان با امیر عبدالرحمان خان بر سر تاج و تخت افغانستان است که در سال ۱۳۰۵ هجری قمری / ۱۸۸۸ م. پس از اعلان پادشاهی سردار محمداسحاق خان در بلخ، میان سپاهیان بلخ و ارتش کابل در حومه بلخ اتفاق افتاده اند. (۱۳۵، ش ۳ (۲))

و اما با گذشت روزگار و آمدن تحولات سیاسی، جنبش جنگ‌نامه‌سرایی در افغانستان آهسته آهسته به پیدایی شعر اصلاح‌طلبانه و سرانجام به شعر سیاسی و ستیزه‌جویانه و پرخاش‌گرانه انجامید که شاخص‌ترین نمونه آن سروده‌های انقلابی علامه سید اسماعیل بلخی (۱۲۹۹ - ۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۲۰ - ۱۹۶۸ میلادی) در حوالی دهه معروف به دموکراسی (۱۳۴۲ - ۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ - ۱۹۷۳ میلادی) است.

### ۳-۲-۲: شعر آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه

سلطه انگلیس‌ها و سیاست مداخلانه‌گرانه آن‌ها در افغانستان و جنگ‌های آزادی‌خواهانه و پایداری مردم این سرزمین در برابر نیروهای استعمارگر انگلیس تا نیمه‌های سده چهاردهم هجری خورشیدی / سده بیستم میلادی ادامه داشت و در خلال این سال‌ها امیرانی که مشروعیت فرمان‌روایی خود را از دولت بریتانیایی هند می‌گرفتند سرنوشت این کشور را در دست داشتند. نخستین‌اندیش‌مندی که برنامه‌های اصلاح‌طلبانه خود را در این دوره به دربار ارائه کرد سید جمال الدین افغان (۱۲۱۷ - ۱۲۷۴ هجری خورشیدی / ۱۸۳۸ - ۱۸۹۵ میلادی) بود. اما برای این برنامه‌ها از سوی دست‌گاه‌های حاکم، حتا در زمان امیر شیرعلی خان که نخستین بارقه‌های نوخواهی رونما شده بودند، زمینه اجرایی فراهم نشد. پس از آن، استعمار انگلیس در افغانستان با روحیه آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی روشن‌فکران افغانستان رودررو بود و این رودررویی که هسته آن در زمان امیر حبیب‌الله خان با ایجاد کانون بزرگی از روشن‌فکران در دبیرستان حبیبیه گذاشته شد روزتاروز ابعادی گسترده‌تری پیدا کرد و دانش‌آموخته‌گان در برابر استبداد فرمان‌روایان داخلی و تسلط بیگانه‌گان به مبارزه جدی قلمی دست زدند و یگانه راه پیش‌رفت و توسعه جامعه و کشورشان را در بازستانی آزادی و استقلال سیاسی آن می‌دانستند.

روشن‌فکران با پی‌ریزی نشریه «سراج‌الخبار» به مدیریت‌مسئولی مولوی عبدالرؤف‌خان خاکی قندهاری و سردبیری مولوی محمدسرور واصف با گرایش

استقلال طلبی و ضد انگلیسی در سال ۱۲۸۳ هجری خورشیدی / ۱۹۰۴ میلادی در کابل، توانستند جنبش مشروطه خواهی در کشور را بسیج بیش تری بخشند. اما این جنبش به زودی توسط دست‌گاہ حاکم با خشونت از بین برده شد.

پس از این روی داد، نشریۀ «سراج‌الانخبار» با مدیریت مسؤلی شاعر و روزنامه‌نگار شناخته‌شده کشور، محمود طرزی، بازتاب‌گر اندیشه‌های اصلاح طلبان بود. طرزی طغیان و قیام ملت‌ها علیه استعمارگران - خصوصاً استعمار انگیس - را پیش‌بینی می‌کند و در «حیّ علی الفلاح» هش‌دار می‌دهد که روز فروپاشی استعمارگران و پیروزی ملت‌های دربند فراخواهد رسید و کاخ‌های ظلم و ستم فرو خواهد ریخت. آتش‌ها افروخته می‌شود و جهان را آتش فرا می‌گیرد و انفجار عظیمی به عمل می‌آید. از این کوه‌ها یا آتش‌فشان سیلاب‌های مواد مذاب شده از هر طرف سیلان می‌نمایند و از این ره‌گذر خوب و بد، خشک و تر و هر آن‌چه در پیش رویش تصادف می‌کند، پاک سوخته و محو کرده می‌رود.

البته محمود طرزی در انتشار «سراج‌الانخبار» تنها نبود، دو یار هم‌قلم و هم‌فکر وی نیز با او بودند. عبدالرحمان خان لودین «کبریت» و عبدالهادی داوی «پریشان» تحت رهنمودهای خردمندانه و توانمند طرزی و نوک خامه آزادۀ خود با مقالات و اشعار انتقادی و استقلال طلبی در نشر «سراج‌الانخبار»، طرزی را همراهی می‌نمودند. منظومۀ «بد نبود» و «بلبل گرفتار» هادی داوی به نام مستعار «پریشان» روحیۀ بیداری، آزادی خواهی و استقلال طلبی را بر روح و جان آزادۀ ملت افغانستان زنده کرده بود. (۱۴۷، ۵۵)

درون‌مایۀ شعر اصلاح طلبانۀ افغانستان را ستایش میهن و دل‌بستگی به آن، آزادی خواهی، جانب‌داری از مردم سالاری، پیش‌رفت و توسعه و پایداری در برابر بی‌داد و استبداد و نابه‌سامانی تشکیل می‌دهند.

محمود طرزی (۱۲۴۴ - ۱۳۱۲ هجری خورشیدی / ۱۸۶۵ - ۱۹۳۳ میلادی) (به نقل از

منبع ۱۲۶، ۲۵۲) در ستایش میهن می‌گوید:

پس عشق تو چه سان ز سر من بدر شود؟

با شیر اندرون شد و با جان بدر شود

و یا: ای خاک پاک، ای وطن خوش زمین من!

معشوق من، حبیب من و دل‌نشین من!



وی به کارکردهای حکومت و دربار با زبانی طنزآلود انگشت می‌گذارد و از جمله در انتقاد از شکار بودنه (بلدرچین) به امیر حبیب‌الله‌خان می‌گوید:

بیا، ببین که در جهان چه‌گونه گشته کارها

جهان، جهان ریل شد، زمان، زمان تارها

چه بحرهای که بر شده، چه خشک‌ها بحارها

چه کوه‌ها شکاف شد، گذشت از آن قطارها

جهان، جهان علم و فن، زمان، زمان کارها

بس است صید بودنه میان کشت‌زارها (به نقل از منبع ۱۲۶، ۲۵۴)

به همین‌گونه در انتقاد از شکار آهو به امیر حبیب‌الله‌خان می‌گوید:

همه آهوان صحرا سر خود نهاده بر کف

به امید آن که روزی به شکار خواهی آمد (به نقل از منبع ۱۲۶، ۲۵۴)

عبدالهادی داوی «پریشان» ( ۱۲۷۴ - ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۸۹۵ - ۱۹۸۲ میلادی)

(به نقل از منبع ۷۱، ۷۲۵) به بازگویی پس‌مانده‌گی و نابه‌سامانی و زیان‌های آن می‌پردازد:

تا به کی، اولاد افغان، تا به کی؟

تا به کی هان! تا به کی هان! تا به کی؟

کوکوی مرغ سحر آمد به گوش

خُرْخُرْ خواب ای گران‌جان تا به کی؟

نور بیداری جهانی را گرفت

خواب غفلت، ای حریفان! تا به کی؟

سبزه خوابیده هم برداشت سر

بر نمی‌داری تو مژگان تا به کی؟

می‌رسد آواز سیل از راه دور

تو به خواب ای خانه‌ویران تا به کی؟

می‌وزد باد خزان در چمن

شوق گل‌گشت بیابان تا به کی؟

بایدت بر حال خویشت خون گریست  
 سیر انهار و گلستان تا به کی؟  
 شوق تعمیر سرای و خانه چند؟  
 خاک‌بازی هم‌چو طفلان تا به کی؟  
 روز کار و روزگار عبرت است  
 خواب راحت در شبستان تا به کی؟  
 هست مکتب جان ملت، جان من!  
 تا به کی باشیم بی جان، تا به کی؟  
 کودکان را مکتب است و مدرسه  
 خاک‌بازی در بیابان تا به کی؟  
 یک نفس سر در گریبان درکنید  
 فکر کالر، ای جوانان! تا به کی؟  
 وقت وقت خنده و هزل و مزاح  
 خوردسالی خورده‌سالان تا به کی؟  
 ای قلم آخر زبانت می‌برند  
 این قدر حرف «پریشان» تا به کی؟

عبدالرحمان لودین «کبریت» (۱۲۷۲ - ۱۳۰۹ هجری خورشیدی / ۱۸۹۳ - ۱۹۳۰ میلادی)، شاعر مشروطه‌خواه و استقلال‌طلب، (به نقل از منبع ۷۱، ۷۲۱ - ۷۲۳) در شعری که در هنگام جنگ جهانی اول سروده است، ضمن نکوهش سیاست بی‌طرفی امیر حبیب‌الله‌خان و سازش او با دولت انگلیس، مردم افغانستان را به مبارزه برای به‌دست‌آوردن آزادی و استقلال کشور و حتا به قیام مسلحانه فرا می‌خواند:

ای ملت، از برای خدا زودتر شوید  
 از شر مکر و حیلۀ دشمن خبر شوید  
 تا از صدای صاعقه‌اش گنگ و کر شوید  
 و آن‌گه چو رعد نعره‌زنان دربه‌در شوید  
 مانند برق جلوه‌کنان در نظر شوید

از یک طرف نهنگ و ز دیگر طرف پلنگ  
 هر دو به خون ما دهن خویش کرده رنگ  
 اکنون که گشته اند به خود مبتلا ز جنگ  
 جهدی کنید بهر چه است این همه درنگ؟  
 در حفظ راه حق همه تیغ و سپر شوید  
 این وقت فرصت است، نه هنگام جشن و سور  
 هر کس که فوت می‌کندش می‌شود کفور  
 پس در همین خلال و چنین حال و این فتور  
 تیزی و سعی و همت تان این قدر ضرور  
 تا از برای چشم عدو نیشتر شوید  
 امروز در تمامی عالم چه شور و شر  
 برپا و ما نشسته از آن جمله بی خبر  
 نی فکر سود، نی سر سودای مان به سر  
 افسوس بر فلاکت حال چنین بشر  
 باید ز شرم آب ز پا تا به سر شوید  
 الله عالم است که این خصم بدسرشت  
 این حبّ حبّ خویش چه سان کرده است کشت  
 تا هیچ فرق کرده نیاید ز خوب و زشت  
 نقشی چنین بساط ببايست درنوشت  
 ترسم خدا نخواسته زیر و زبر شوید  
 خصم بزرگ خویش شناسید انگلیز  
 زان پس عدوی دیگر تان است روس نیز  
 در این زمانه عهد نیرزد به یک پیشیز  
 دارید ملت و وطن خویشتن عزیز  
 با اتحاد جمله چو شیر و شکر شوید

حاضر کنید اسلحه، کوبید طبل و کوس  
 آرید رُو به جنگ چو عثمانی و پروس  
 تا حلق انگلیز فشارید و نای روس  
 در جاغر<sup>۱</sup> تفنگ گذارید کارتوس<sup>۲</sup>  
 چون شیر راست سوی مخالف بدر شوید  
 باری به سیر سوزن ساعت<sup>۳</sup> نظر بدوز  
 در لمحها و لحظه و ساعت، گذشت روز  
 همواره در تلف گذرد عمر ما چو یوز  
 افتاده و ز بهر چه استاده گی هنوز  
 چیزی شوید، یا کم و یا بیش تر شوید  
 ای غافل از زمانه و شاغل به لهُو و گلف<sup>۴</sup>  
 با دشمن خبیث کسی کرده است حلف؟  
 خود فکر کن عدو نکند چون ز عهد خلف؟  
 باید گریست بر سر این احمقی و جلف  
 تا چند بهر دیدن حق کور و کر شوید؟  
 زین سان که در کلاه و فراکوت<sup>۵</sup> و بوت<sup>۶</sup> نو  
 از رشک می برید یکی از دگر گرو  
 ترسید ز انگلیز چو اطفال از «بَبُو»<sup>۷</sup>  
 تا کی پس از دریز نگوئید زیر زو

---

<sup>۱</sup> - خشاب.

<sup>۲</sup> - فشنگ.

<sup>۳</sup> - عقربه ساعت.

<sup>۴</sup> - یک نوع بازی است.

<sup>۵</sup> - نوعی کلاه فرنگی

<sup>۶</sup> - پاپوش.

<sup>۷</sup> - هیولا.

یک بار لازم است به عزم سفر شوید  
 این کرچ<sup>۱</sup> راست در کمر و جیغه<sup>۲</sup> در کلاه  
 بس وضع خوب و فیشن<sup>۳</sup> روز است راه راه  
 اما چه عیب روشن و بی همّتی ست آه  
 کین هر دو محض بهر نمایش شود نگاه  
 باید بر این حمیت خود نوحه‌گر شوید  
 از حال پر تأسف این ملت نجیب  
 خواهم بیان کنم به حضور تو ای ادیب  
 تا کی که بشنوی یا الله و یا نصیب  
 زین داستان نغز چنین قصهٔ عجیب  
 بهر شنیدن سخنم گوش اگر شوید  
 کردند خاینان جفاکیش بی فروغ  
 آقای زمانه همه بهر خود فروغ  
 جهل و نفاق و بی‌خبری غفلت و دروغ  
 انداخته به گردن ما حلقه‌یی چو یوغ  
 گویند در اطاعت ما گاو و خر شوید  
 گر مستبد ز روی جهالت عتاب کرد  
 یا غیر حق کدام کسی را عذاب کرد  
 یا بهر نفع خویش جهانی خراب کرد  
 ناچار عقل عالم و آدم خطاب کرد  
 تا کی به کشف حال چنین خیره‌سر شوید

---

۱ - شمشیر.

۲ - تاج.

۳ - آرایش.

هر جا که جاهلی ست پر از جهل و ابلهی  
تفتیش در معارف ما می کند زهی!  
چشمش پر از حرام، دلی از خرد تهی  
پس ای برادران! چو چنین است گم‌رهی  
بهر خدا ز حال وطن باخبر شوید  
بر نقد و جنس مالی ما خاینان امین  
در مجلس سیاسی ما جاهلان مکین  
نی فکر و هوش و قلب، نه وجدان و عقل و دین  
تا بهر انتباه صدایی گشود چنین  
کی غافلان ز خواب تنعم بدر شوید...

محمدکریم نزیهی جلوه، یک تن از شاعران دیگر مشروطه‌خواه، (به نقل از منبع ۷۱، ۸۳۶ - ۸۳۷) مردم را به قیام در برابر استبداد و جان‌فشانی در راه آزادی فرا می‌خواند:

تا کی از جور و ستم ناله و فریاد کنید  
سعی برهم‌زدن منشأ بی‌داد کنید...  
صد هزاران چو منت آتش بی‌داد بسوخت  
ننشینید ز پا، دم‌به‌دم ارشاد کنید...  
غازه سازید زخون شاهد آزادی را  
تا ز خود روح شهیدان وطن شاد کنید  
سوخت ای هم‌نفسان آتش استبداد  
شرح این سوخته را بر همه انشاد کنید...  
روزی آید که شود خلق به خلق<sup>۱</sup> حاکم و ما  
رفته باشیم از این ورطه، ز ما یاد کنید

<sup>۱</sup> - در این جا یک اشتباه وزنی است.

می‌برم در دل زار<sup>۱</sup> حسرت آزادی را  
کاش خاکم به بر سایه شمشاد کنید...

میرزا شیراحمد مخلص و عبدالعلی مستغنی نیز از شاعران دیگری بودند که در همان روزگار راه محمود طرزی را می‌پیمودند. میرزا شیراحمد مخلص (به نقل از منبع ۱۰۸، ۲۱ - ۲۲) در ترغیب هم‌میهنان به تلاش برای دستیابی به دانش و فناوری‌های نو و همگامی با کاروان پیش‌رفت و تمدن جهانی می‌گوید:

ز فیضان کمال و فن ترقی کرد چون جرمن  
کز او خصمان او دارند بیم مال و جان امروز  
بیاید ای مسلمانان که ما هم بهر علم و فن  
به جدّ و جهد بریندیم روز و شب میان امروز

پس از بازستانی استقلال افغانستان، نشریه «سراج‌الخبار» به «امان افغان» تغییر نام یافت و برگ‌های آن بازتاب‌گر سروده‌های شاعران نام‌آور دیگری شد با درون‌مایه ستایش از میهن، استقلال و از خودگذری پیکارجویان راه آزادی و استقلال که بریتانیای بزرگ را به زانو درآورده بودند. (۱۰۸، ۲۶)

با نگاهی به شعر اصلاح‌طلبانه در آن دوره دیده می‌شود که این جریان در حقیقت ادامه همان جنبش جنگ‌نامه‌سرای است، با این تفاوت که در جنگ‌نامه‌ها زبان کهن‌تر و در شیوه بیان آن‌ها تأثیر شاه‌نامه فردوسی مشهود است، اما در شعر اصلاح‌طلبانه دوران مشروطیت پیش از استرداد استقلال کشور و سال‌های آغازین پس از استرداد استقلال، زبان به زبان عامیانه نزدیک‌تر و نیز آکنده از واژه‌های مروج اروپایی در آن روزگار، است و تأثیر شاه‌نامه هم در آن به جز از پرداختن به موضوع‌هایی کلی چون میهن‌دوستی و آزادمنشی چندان محسوس نیست. با آن‌هم شعر آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه آن دوران، در کنه خود گونه‌یی از شعر مقاومت و پایداری است.

به گفته محمدآصف جوادی (۱۲۶، ۲۵۶) در یکی از مقاله‌های پژوهشی‌اش، «با همه رنج‌ها و دشواری‌هایی که رهبران مشروطیت... دیدند درخت مشروطه‌خواهی به بار ننشست

<sup>۱</sup> - در این جا یک اشتباه وزنی است.

و مشروطه‌خواهان یکی پس از دیگری سر به نیست شدند... مولوی واصف به توپ بسته شد، عبدالرحمان لودین در یک مهمانی فرمایشی به قتل رسید، عبدالهادی داوی سال‌ها در زندان به سر برد و محمود طرزی دوباره از وطن رانده شد و در آواره‌گی جان سپرد... عبدالرحمان لودین گفته: دیده در خون جگر زد غوطه/ باد لعنت به چنین مشروطه»

### ۳-۲-۳: شعر اعتراض و پرخاش‌گرانه

جریان شعری دیگری که پس از شعر آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه در تاریخ ادبیات افغانستان با سرشت مقاومت و پایداری پدید آمد، شعر اعتراض و پرخاش‌گرانه با درون‌مایه دادخواهی و اعتراض در برابر حکومت‌های پس‌گرا و ضدّ ملی و فرمان‌روایان ستم‌گر، فاسد، خودکامه و افزون‌خواهی بود که سرنوشت این سرزمین و مردم آزاده آن را در دست داشتند. سرایش شعر اعتراض و پرخاش‌گرانه پس از بازستانی استقلال افغانستان در سال ۱۲۲۸ هجری خورشیدی/ ۱۸۴۹ میلادی تا روی کارآمدن نظام مارکسیستی در افغانستان در سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی ادامه داشت و اوج تجلّی این شعر را در مطبوعات کشور یا در مجامع سیاسی، فرهنگی و ادبی در دههٔ چهل سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی/ دههٔ شصت سدهٔ بیستم میلادی که معروف به دههٔ دموکراسی است می‌توان دید. بسیاری از شاعران جسته‌وگریخته به سرایش شعر اعتراض پرداخته‌اند. در این میان علامه سید اسماعیل بلخی (۱۲۹۹ - ۱۳۴۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۰ - ۱۹۶۸ میلادی) از شاخص‌ترین چهره‌های شعر اعتراض در برابر دست‌گاه حاکم است. او یگانه‌شاعر افغانستان در آن روزگار است که به جز شعرهای انقلابی نسروده است. شعر او در همان روزگار خواننده‌گان و شنونده‌گان زیادی داشت و در پرورش و انگیزش روحیهٔ مقاومت و پایداری مردم نقش ماندگاری را ایفا کرد. از سوی دیگر شعر علامه بلخی از نگاه داشتن جنبهٔ حماسی خود از شاه‌نامهٔ فردوسی نیز اثرپذیر بوده و نام‌های قهرمانان و اشاره‌ها و تلمیح‌هایی بر داستان‌های آن حماسهٔ بزرگ ملی را در خود جا داده است، چیزی که در شعرهای آزادی‌خواهانه - به استثنای جنگ‌نامه‌ها - کم‌تر نمایان است.



در سروده‌های انقلابی سخن‌ور آزاده معاصر، علّامه سیّد اسماعیل بلخی، مفاهیم و نمادهای مربوط شاهنامه کاربردی ویژه دارند. او از این مفاهیم و نمادها باز هم به سود آرمان‌ها و اندیشه‌های برین اعتقادی - سیاسی خویش بهره جسته است. (۳۱، ۲۸ - ۳۲) او شرط پیروزی بر ضحاک ستم‌پیشه عصر خود را همانا برافراشتن درفش کاویانی دیگر می‌داند:

ضحاک صفت گر سر بی دادگری هاست

هم کاوه و هم چرمی و هم چوب دگر هست (۸، ۷۷).

\*\*\*

ضحاک عصر ما هم دست از ستم نگیرد

تا کاوه باز بندد چرمی به کار آخر (۸، ۱۳۳)

\*\*\*

پی مقصد، قیام کاوه شرط است

که هر بیرق درفش کاویان نیست (۸، ۶۰)

هنگامی که می‌خواهد روحیه شجاعت و دلاوری را در فرزندان وطن برانگیزد به یادآوری قهرمان شاهنامه - رستم زابلی می‌پردازد و می‌گوید:

اولاد تو امروز چرا بزدل و ترسوست؟

ای زابل من! رستم و آن گرز گران کو؟ (۸، ۲۱۶)

هم‌چنان وقتی قوت و نیرو و بردباری یک تن از هم‌سلول‌های دوره زندانی بودن خود را می‌خواهد بیان کند، او را در این صفت‌ها از رستم دستان و سام نریمان، پهلوانان شاهنامه، فراتر می‌داند:

صاحب قدرت و نیروست که گوید تحسین

بهر باداری او رستم دستان ام‌شب

با همه سختی ایام چنان می‌سازد

که تعجب کندش سام نریمان ام‌شب (۸، ۳۲)

فضای اختناق دوره استبداد را با بهره‌گیری از داستان مشهور «چاه بیژن» به تصویر می‌کشد:

آفاق چه سان بینیم، در ظلمت استبداد؟

از چاه بژن کافی ست دانستن یک نکته (۸، ۲۲۵)

و حتّا در بیان آزاده گی، شجاعت و بزرگواری حضرت امام حسین (ع) نمادهای مربوط بدین استوره‌ها و یا داستان‌های حماسی را استخدام می‌کند و پهلوانانی چون زال، رستم و سام را اسیر بند چاکر او می‌داند:

جهان اگر همه حاتم شود، گدای درش

اسیر بند غلامش چو زال و رستم و سام (۸، ۱۷۵)

بلخی به حیث یک شاعر انقلابی، افسوس می‌کند که چرا از آن تاریخ کهن میهن باستانی‌اش چیزی درخور، جز «شاهپرستی» روزگار داریوش به ما یادگار نمانده است:

از باستان نمانده به ما هیچ یادگار

جز کهنه شه‌پرستی ایام داریوش (۸، ۱۵۱)

او ژرف‌ترین مسایل عرفانی از جمله گذرابودن و ناپایداری جهان و فرّ و شکوه این جهانی را نیز با اشاره بر شکوه رفته دودمان‌های شاهنشاهی و شهنشاهان پارتین یاددهانی کرده مردم را به کوشایی در راستای رسیدن به آرمان‌های والای انسانی فرا می‌خواند و ضحاکان زمانه‌ها را از آمدن کاوه‌ها هش‌دار می‌دهد:

اغلب افسوس ما بود عبث، فی‌المثل

دولت کاووس کو؟ شوکت سیروس رفت

صولت ساسانیان، هیبت اشکانیان

با دف و نِقاره و طبل و نی و کوس رفت (۸، ۷۵)

\*\*\*

به عمر نیست ثباتی، چو باد می‌گذرد

سریر خسرو و تاج قباد می‌گذرد ...

ز قصر و گور انوشیروان رسد فریاد

به ما نتیجه آن عدل و داد می‌گذرد (۸، ۱۱۹)

\*\*\*

ضحاک بسی آمد، اندر پی آن کاوه

از دیر کهن کافی ست دانستن یک نکته (۸، ۲۲۵)

و با تشبیه دانش به درفش کاویانی نقش مشترک قلم و قیام را در رهایی میهن از چنگال بی‌داد و استبداد بیان داشته به نبرد آگاهانه در برابر ضحاکیان تأکید می‌ورزد:

جفا و فتنه ضحاک را که بر هم زد؟

درفش کاوه ایران به غیر علم نبود (۸، ۱۰۷)

استاد واصف باختری یکی از چهره‌های تابان و فرارون‌پای‌گاه دیگر شعر اعتراض و پرخاش‌گرانه است که شعرش مایه فراوان و پایه بلندی دارد و از به‌ترین و والاترین نمونه‌های شعر معاصر فارسی در سطح کشور و منطقه است. او بعداً در سال‌های جهاد و مقاومت نیز از پایه‌گذاران شعر مقاومت در داخل افغانستان بود و حتّاً در سال‌های جنگ‌های داخلی که بسیاری از شاعران از این ورطه رخت خویش به بیرون کشیده بودند در کنار مردم خویش باقی ماند و در دوران طالبان هم شمشیر شعر پایداری را در دیار هجرت هم‌چنان آهیخته نگه‌داشت. این هم شعری پرخاش‌گرانه‌یی از او که در سال ۱۳۴۳ هجری خورشیدی / ۱۹۶۴ میلادی در کابل سروده شده است:

ای وای زین مستی ددان، زین ابلهان بی‌خرد

کاین سوی آن، آن سوی این، با خشم پرآند لگد

اهریمنان کینه‌جو، نامردم و ابلیس‌خو

رفته ز روشن آب‌رُو مانده آب از سبد

بدگوهر و گم‌ره همه، دست از خرد کوه همه

پیش عدو روبه همه، بر مردم کشور اسد

نی شان ز دانش آگهی، نی شان نشان فرهی

سرشان ز اندیشه تهی، دل‌شان پُر از آز و حسد

شه گول و نادان و غبی، ابجدنویس مکتبی

نی آگه از دخت و پسر، نی باخبر از اب و جد

چشمش به سوی خوردنی چون زن گه آبستنی

اندیشه‌اش اهریمنی، ناپاک‌تر از دیو و دد

کردار او دون پروری، هنجار او خیره‌سری  
 وز کینه و حیل‌گری بر گردن جانش مسد  
 بی‌بهره از آیین و دین، چشمش به خوان خوشه‌چین  
 تا بو که از نان جوین او را «رسد» روزی رسد  
 مردم‌گزایی پیشه‌اش، جور و ستم اندیشه‌اش  
 تا خشک سازد ریشه‌اش کو خشم دادار احد  
 دردا که در این شارسان، در این گجسته خاک‌دان  
 دارا نپوشد پرنیان، دهقان نمی‌یابد نمود... (۱۰۷، ۲۲ - ۲۳)

باقی قابل‌زاده (۱۲۹۲ - ۱۳۴۰ هجری خورشیدی / ۱۹۱۳ - ۱۹۶۱ میلادی) از سرایش‌گران

دیگر شعر اعتراض سروده است: (به نقل از منبع ۱۱۴، ۳)

نازم آن مثنی که مغز زورمندان بشکند  
 تف به آن دستی که دل‌های ضعیفان بشکند  
 شیشه‌بشکستن نباشد افتخار سنگ سخت  
 سنگ اگر مرد است جای شیشه سندان بشکند  
 از همین شمار است این سرودهٔ مایل هروی (۱۳۰۱ - ۱۳۷۴ هجری خورشیدی / ۱۹۲۲ -  
 ۱۹۹۵ میلادی) (به نقل از منبع ۱۱۴، ۳):

گر می و مهر و صفا گر ز آفتاب آید برون  
 زنده‌گانی‌ها همواره ز انقلاب آید برون  
 انقلاب است آن که می‌خیزد از آن بوی حیات  
 آن چنانی که ز گل عطر و گلاب آید برون  
 و هم‌چنان این بیت ضیا قاری‌زاده (به نقل از منبع ۱۱۴، ۳) که از آن محمد داؤد خان،  
 واپسین زمام‌دار افغانستان پیش از کودتای کمونیستی استنباط می‌شود:

پیمانہ را به دست هوس باز داده اند

دیوانه را وظیفهٔ ممتاز داده اند

با روی کار آمدن نظام طرف‌دار شوروی در افغانستان و تهاجم ارتش سرخ به این کشور،  
 شعر اعتراض جای خود را به شعر مقاومت و پایداری داد و اما هم‌پا و موازی با جریان شعر

اعتراض جریان دیگری با جنبه ایدئولوژیک و سیاسی در هم‌سویی و هم‌باوری و جانب‌داری از بینش‌های کمونیستی عرض وجود کرده بود که پس از کودتای اردیبهشت سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / آوریل ۱۹۷۸ میلادی تا پیروزی جهاد مردم افغانستان، مطبوعات رسمی کشور را در دست داشت.



## ۴: شعر مقاومت جهان و افغانستان

ادبیات مقاومت و شعر مقاومت نام‌واژه‌هایی اند که در گستره ادبیات جهانی در ادبیات معاصر پدید آمده اند و به آثاری ادبی‌یی گفته می‌شوند که به بیان رزم‌ها و جنگ‌های آزادی‌خواهانه ملت‌ها در برابر نظام‌های سرکوب‌گر و به‌ویژه در برابر اشغال و تهاجم نیروهای بیگانه می‌پردازند.

این نام‌واژه‌ها در زبان فارسی دری برای نخستین‌بار به آن آثار ادبی ملت‌های جهان که دارای جان‌مایه‌های جنگ و پیکار برای آزادی میهن و پاس‌داری از ارزش‌های ملی شان بودند اطلاق شد که در جهان اسلام، ادبیات و شعر مقاومت فلسطین و شعر انقلاب و دفاع مقدس ایران از همان شمار اند.

در این میان، شعر مقاومت افغانستان، هم‌زمان با شعر انقلاب و دفاع مقدس ایران، پس از آن که نظام دست‌نشانده اتحاد شوروی وقت در ۷ اردیبهشت سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ میلادی در افغانستان حاکم شد در دو حوزه داخلی و خارج کشور شکل گرفت و سه دوره باهم متفاوت تاریخی را که عبارت اند از دوره جهاد، دوره جنگ‌های داخلی و دوره حاکمیت طالبان، سپری کرد.

شعر مقاومت افغانستان، از نگاه گسترده‌گی زمان سرایش در سه دوره تاریخی یادشده و نیز از نظر پهناوری قلمرو سرایش که هم حوزه درون‌مرزی و هم حوزه برون‌مرزی چون کشورهای ایران، پاکستان، فرارودان و روسیه و کشورهای غربی را در بر می‌گیرد بخش مهمی از شعر مقاومت جهان را تشکیل می‌دهد و دارای ویژه‌گی‌های جان‌مایه‌یی و شناسه‌های مهم زبانی و هنری اند که در این فصل بدان‌ها پرداخته می‌شود.

## ۴ - ۱: شعر مقاومت در جهان

### ۴ - ۱ - ۱: چیستی شعر مقاومت

شعر مقاومت نه تنها در ادبیات فارسی دری، بل که در ادبیات جهانی نیز نام‌واژه‌ی نو است، با این تفاوت که کاربرد آن در ادبیات زبان‌های دیگر پیشینه‌ی بیش‌تر دارد. در زبان فارسی دری نخستین‌بار این نام‌واژه به شعر پیکارجویانه‌ی مردم فلسطین و بعداً برای شعر دوران جنگ‌های تحمیلی در جمهوری اسلامی ایران اطلاق شد.

در افغانستان شعر مقاومت به معنای خاص آن در تاریخ ادبیات به شعری گفته شد که در برابر دست‌گام‌های حاکم و استیلای بیگانه‌گان بر این کشور با درون‌مایه‌ی میهن‌دوستی و آزادی‌خواهی و دردهای ستم‌ها، شکنجه‌ها، مهاجرت‌ها و زندان‌ها؛ از آغاز دوران نظام مارکسیستی تا فروپاشی نظام طالبان (۱۳۵۷ - ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ - ۲۰۰۱ میلادی) در این کشور، سروده شده است.

دکتر شمس‌الحق آریان‌فر، (۱۱۴، ۳) دانش‌مند معاصر افغانستان شعر مقاومت را انباشته از تلاطم زیست توفنده و پرتلهاب ملّتی می‌داند که لحظه‌های مرگ و زنده‌گی خویش را تجربه می‌کند و نگاه و احساس شاعر از آن پر گردیده است. او بدین باور است که «در شعر مقاومت، شاعر، تغزل عاشقانه‌ی یار سیمین‌تن را در پرتو نقره‌گون ماه به نجوا نمی‌نشیند که سروده‌هایش شهادت‌نامه‌ی پیکره‌های خون‌چکان و پاره پاره ملّتی است که بر خورشید ناز می‌فروشد. شعر مقاومت مرثیه‌ی مرگ نه، که نسب‌نامه‌ی شکوه و رهایی است. شعر مقاومت ملّت‌ها، تاریخ ملّت‌ها، روان‌شناسی ملّت‌ها، جامعه‌شناسی ملّت‌ها، چه‌گونه‌گی باور و فرهنگ و شکل‌یابی ملّت‌هاست. شعر و ادب مقاومت، شعر و ادب رهایی و آزادی‌خواهی ملّت‌هاست، جدا از چه‌گونه‌گی باورها و اعتقادات شان.

الجزایری‌ها در مقاومت شان در برابر استعمار فرانسه، احساسات ملی و اسلامی را دست‌آویز خویش داشتند. کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا در مبارزات ضد استعماری خویش بر ناسیونالیسم و سنت‌های ملی تکیه دارند؛ در ویتنام گونه‌ی از ناسیونالیسم و سوسیالیسم را متکای خویش در مبارزه‌ی ضد استعماری قرار دادند، فلسطینی‌ها بیش‌تر با اعتقادات اسلامی



مقاومت خویش را آذین بسته اند، و در افغانستان، مقاومت ملت ما در برابر امپریالیسم شوروی از اسلام منشأ گرفته و از جهاد نطفه بسته است. از این جاست که ادبیات مقاومت ما را، ادبیات و یا شعر جهادی خوانده اند. یعنی گونه‌یی از شعر و ادب مقاومت. استعمار به خاطر تأمین اهداف و آرمان‌های خویش در همه دنیا یکسان و بی‌رحمانه بی‌داد می‌کند و ملت‌ها با اتکا به باورها و اعتقادات دینی و ملی خویش بازتاب‌های گونه‌گونی را برمی‌تابند.»

سید ابوطالب مظفری (۱۱۸، ۸۷) از شعر مقاومت چنین تلقی‌یی دارد: «از یک چشم‌انداز شعر مقاومت مفهوم وسیعی می‌تواند داشته باشد که در آن طرف تقابل شاعر به عنوان یک نیروی فعال در جامعه و جهان خودش با یک نیروی بازدارنده - تفکر باشد، سنت باشد و یا رژیم‌های سیاسی - مطرح است. اگر این مفهوم گسترده را در نظر بگیریم شاید هیچ شعری از این دایره وسیع بیرون نماند و حتی جمالی‌ترین شعرها هم شعر مقاومت به حساب آید... اما امروزه وقتی شعر مقاومت گفته می‌شود این معنی مد نظر گوینده نیست. او به یک مفهوم خاص توجه دارد.

ویژه‌گی‌های شعر مقاومت به معنی دوم عبارت است از:

۱- تقابل دو نیرو که یکی مهاجم است و متجاوز و دیگری مدافع است و مقاوم. این تقابل در قدم اول عینی و خارجی است و غیر. اما اختلافات داخلی یک ملت و یا مبارزات قلمی و سیاسی یک طبقه با دولت، ادبیات مقاومت نمی‌آفریند.

۲- شعر مقاومت از زاویه دید مقاومت به جنگ و مسایل نگاه می‌کند؛ نه دید بی‌طرف و نه دید یک آدم مصلح. بنابراین اگر در طول یک انقلاب و مقاومت مردمی، نیروهایی بودند در گوشه و کنار که با نیروی مهاجم مخالفت کردند ولی نوع نگرش و زنده‌گی شان با مقاومت یکسان و هم‌راه نبوده، نیروی شعر مقاومت نیستند.

۳- مقاومت یک کُل است و در صورتی می‌توان به آن نام مقاومت داد که همه اجزای آن کُل موجود باشد. به عنوان مثال مقاومت شامل دو بُعد اصلی یعنی جهاد و هجرت می‌شود و این دو نیز اجزای خاص خود را دارند. نمی‌توان مقاومت گفت و هجرت را نادیده گرفت. بنا بر این شعر هجرت نیز شاخه و مکمل شعر مقاومت است چون مهاجرت جزوی از مقاومت بوده است.»

دکتر عبدالسمیع حامد، یک تن از سرایش‌گران شعر مقاومت، (به نقل از ۸۹، ۱۲۴ - ۱۲۵) بدین باور است که «شعر و مقاومت را به دشواری می‌توان از هم جدا کرد. شعر اصیل در هر پیکره‌یی که به جلوه آید از مقاومت سرشار است» و «هر شعر که برآیند هماهنگی طهارت روان و طراوت زبان باشد، شعر مقاومت است» (به نقل از منبع ۸۳، ۱۲۴) و در مورد بخشی از شعر مقاومت که در دیاران هجرت پدید آمده است می‌گوید که «شعر مقاومت برآیند فطرت و فکرت عصیان‌گرانه در برابر پتیاره‌گی‌ها و پلشتی‌هاست و این شعر می‌تواند در هر جا شکل گیرد و قیام و قیامت کند».

خالده فروغ (۸۱، ۶۱ - ۵۹) از شعر مقاومت چنین تعریفی را ارائه می‌دارد: «شعر مقاومت به معنای خاص آن همان شعری است که بازتاب‌دهندهٔ پرخاش‌گری‌های شاعران سرزمینی در برابر هجوم بیگانه‌گان و ستیز آن‌ها در برابر نظامی باشد که به نماینده‌گی از بیگانه‌گان عمل می‌کند» و در مورد شعر مقاومت افغانستان می‌گوید: «شعر مقاومت جریانی بود که بیداری را برای چشم‌ها و قلب‌ها و تحرک را برای گام‌ها و پندارها سپرده بود. اگر چه شعر در یک سخن مقاومت است؛ مقاومت در برابر زشتی و پلشتی. همین که شعر از انسان سخن می‌گوید، این خود مقاومت است و شعری که از عشق دم می‌زند، عشق در قامتش تصویر می‌شود و از گلوی واژه‌هایش فریاد می‌زند، این همه مقاومت است.»

از نگاه سید فضل‌الله قدسی (به نقل از منبع ۹۵، ۸۰ - ۸۲) شعر مقاومت شعری است که پایه و مایه‌اش همان اهداف و آرمان‌هایی باشد که یک ملت به خاطر آن‌ها دست به قیام و انقلاب زده است و تفاوت آن با شعرهای دیگر در ستیزنده‌گی، تمایل به ایستاده‌گی و روح پایداری آن است. وی می‌گوید: «شعر مقاومت آیینۀ تمام‌نمایی است برای تبیین و روشن کردن همهٔ اهداف و مزایا و انگیزه‌های عالی‌یی که در یک نهضت، یک قیام و یک جنبش وجود دارد.»

شعر مقاومت دارای چند ویژه‌گی است که در دیگر انواع شعر نیست. شعر مقاومت دارای رسالت خاص خود است. اول، شعر مقاومت همیشه به گونه‌یی زبان ساده، صریح و صادقی است برای بیان اهداف راستین یک نهضت؛ دوم، این که شعر مقاومت ترسیم‌کنندهٔ ارزش‌ها و سمبل‌های حماسی یک ملت و قومی که قیام کرده است می‌باشد؛ و سوم، این که از همین مسیر این شعر محرک جدی و بی‌واسطهٔ احساسات یک ملت است برای جهت‌یابی

نیروها به سوی درهم کوبیدن تهاجم... از سوی دیگر به عنوان چهارمین نکته، وظیفه مهمی که پای بندی به آن را باز هم تنها در نوعی از شعر مقاومت می بینیم این است که شعر مقاومت حافظ و نگهبان ارزش هایی است که در یک ملت و جامعه بر اثر جهاد و مبارزه و انقلاب، تحقق پیدا می کند... شعر مقاومت در نوع خود حماسه ها و ارزش ها را ماندگار و جاودانه می کند و عاملی می شود برای انتقال این ها به نسل های آینده. گاهی نیز این همه را برای آن هایی که در بیرون از دایره نهضت قرار داشته و تماشاگر صحنه هستند، به نحو تأثیربرانگیزی به نمایش می گذارد. نشان می دهد که یک ملت، یک سرزمین، یک انقلاب، در رابطه با آرمانی که دارد، در آستان خلق چه ارزش هایی واقع شده و یا از آن ها عبور کرده است.»

او شاعری را در سرودن شعر مقاومت موفق تر می داند که خود در صفوف نبرد و مقاومت و در مقابله رویاروی، برابر دشمن حضور داشته باشد و با تمام وجود خود ارزش ها، دردها و رنج هایی که زاینده مقاومت یک ملت است را تجربه و درک نماید. به نظر او «وظیفه یک شاعر و بالاخص شاعر شعر مقاومت این است که شعری نیرومند و نیز به صورت ملموس و هنرمندانه گفتنی هایش را - که در واقع گفتنی های مردم و ملتی است که او بدیشان تعلق دارد - بیان کند و شک نیست که این وظیفه مهم و سنگین هم است، اما این را هم باید در نظر بگیریم که چه زمانی، شاعر به سرودن چنین شعری، با این ویژه گی و قدرت موفق می شود و چه زمانی می تواند زوایای پنهان مبارزه ملتش را تصویر کند؟ بی گمان این اتفاق زمانی می افتد که او خود از این زوایای پنهان مطلع باشد و این برای دیگران پنهان باشد نه برای خود او...» (۹۵، ۸۲ - ۸۳)

عباس آرمان، از پژوهش گران جوان افغانستان، (۱۱۳، ۲) ادبیات مقاومت را یکی از جریان های قدرت مندی می داند که بر ساخت فرهنگ امروز ما تأثیر بسیار داشته است. او می گوید: «در روایت رسمی، جریان ادبی مقاومت، ادبیات واکنشی و ابزاری قلم داد می شود که طرف داران آن، از این خصیصه زیر نام ادبیات متعهد یاد می کنند و آن را ابزار کارآمدی برای حفظ و ترویج ارزش های جهاد می دانند.»

افسر ره بین (۵۱، ۳) در باره شعر مقاومت گفته است: «امروز شعر مقاومت تعریف مشخص خود را در شعر جهانی بازیافته است. زمانی که در زمره شعر معاصر افغانستان از

شعر مقاومت یاد می‌کنیم واضحاً منظور ما شعری‌ست که در سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی آغاز گردیده و همواره بر ضدّ تجاوز قرار داشته است. برای شاعر تفاوتی ندارد این که تجاوز از کدام جهت و از کدام سمت بر حریم خاکش صورت می‌گیرد. تجاوز، تجاوز است... شاعر در برابر آن موضع ستیز دارد و شعر مقاومت می‌آفریند و سرش بر کفش است و می‌گوید من تاریخ را با خون خود می‌نویسم.»

به هر صورت، آنچه که به نام شعر مقاومت افغانستان شناخته می‌شود، به تفکیک دوره‌های سه‌گانه هستی خود، بازتاب‌گر آرمان‌های آزادی‌خواهی و جهاد مردم این کشور در برابر نظام مارکسیستی حاکم و تهاجم قشون سرخ به این کشور، دربرگیرنده پیام‌های برادری، هم‌بسته‌گی و یک‌پارچه‌گی مردم این سرزمین و بیان‌گر روحیه آزاده‌گی، ستم‌ستیزی و پایداری و نبرد آنان در برابر سنگ‌مغزی، تاریکاندیشی و بی‌دادگری و ددمنشی طالبان و هراس‌افگان جهانی بوده است.

## ۴-۱-۲: شعر مقاومت فلسطین

بخشی بزرگ از ادبیات و به‌ویژه شعر مقاومت را در سطح ادبیات معاصر جهان، ادبیات و شعر مقاومت فلسطین می‌سازد.

نخستین‌هسته‌های شعر مقاومت فلسطین زیر تأثیر انقلاب سال ۱۳۱۵ هجری خورشیدی / ۱۹۳۶ میلادی که راه‌پیمایی‌هایی پیاپی و جنگ‌های خونینی میان عرب‌ها و نیروهای انگلیسی و یهودیان را در پی داشت شکل گرفتند. (۳۹، ۸ - ۹) بسیاری از شاعران نسل اوّل مقاومت، خود شان در مبارزه مسلحانه شرکت داشتند و شکنجه‌هایی را متحمل شده و برخی در نبردها جان داده‌اند. این شاعران بیش‌تر در قالب کهن قصیده و درباره ایستاده‌گی‌ها و پایداری‌های مبارزان و رخ‌دادهای تاریخی روزگار خود می‌سرودند و فرصتی به نوگرایی در شعر نداشتند. (۳۹، ۱۱) ابراهیم طوقان، عبدالرحیم محمود و عبدالکریم الکریمی یا ابوسلمی از نام‌دارترین چهره‌های این نسل شاعران به شمار می‌آیند. (۳۰، ۱۳)

به نمونه‌هایی از شعر این دوره نگاه کنید. عبدالرحیم محمود (به نقل از منبع ۳۹، ۱۴) از زبان شهیدی سروده است:

جان را بر کف نهادن خواهم و  
 در سرایشی مرگ آن را فرو خواهم فگند  
 زنده‌گی زین رو سزد: دوست را به وجد آورد  
 یا که مرگ آن‌گونه باید: دشمنان را جان بفرساید.  
 و آن که والاگوهر است، در پی این دو غایت است:  
 مرگ‌سار را درنوردیدن؛  
 آرزوها را به‌دست آوردن.

و شعری از ابوسلمی، (به نقل از منبع ۳۹، ۱۶) در ستایش مبارزان کوه نابلس در سال ۱۳۱۵ هجری خورشیدی / ۱۹۳۶ میلادی که بعدها به نام کوه آتش شناخته شد:

کوه آتش، ای عزیزترین کوه‌ها  
 ای همواره قبله‌گاه آرزوها  
 مجد را بر دامنه‌ات، چونان گیسویی

می‌روبانی

و ز خون دلاوران سیرایش می‌گردانی  
 صخره‌هایت، از سیمای فرزندان  
 در میان آتش... و هنگام کارزار، سخن می‌گویند  
 و هرگاه که یادت به میان آید  
 عرق اینار و حمیت، در میان رادمردان

بیدار شود...

نسل دوم شعر مقاومت فلسطین پس از فاجعه ۱۳۲۷ هجری خورشیدی / ۱۹۴۸ میلادی که سال پیدایی اسرائیل و شکست نیروهای عرب است پدیدار می‌شود. در اثر همین رخداد بود که کشتار و شکنجه و آواره‌گی فلسطیان روز تا روز افزونی گرفت. این شکست فضای نومیدی و اندوه‌باری را در شعر مقاومت به وجود آورد، تا جایی که در شعر این دوره کم‌تر با زبان حماسی کاملی برمی‌خوریم. زیباترین نمونه‌های شعر این دوره سروده‌های غم‌گنانه‌یی را می‌دانند که از آن‌ها امیدی گنگ و ناشناخته‌یی را می‌توان حس کرد. (۳۹، ۱۷ - ۱۸) از شاعران شناخته‌شده این دوره، فدوی طوقان، خواهر ابراهیم طوقان، است. (۳۹، ۱۹)

یوسف الخطیب، یک تن از شاعران نامور فلسطین، (به نقل از منبع ۳۹، ۱۸) در آن دوره سروده است:

ای یار، آن چکاوکی است...

در مرزها...

که از حریم هزار پیمان گذشته است...

و در آمدوشد، آزادوار می‌گردد...

و من پرزخم، و این جا ناتوانم...

ای کاش که چون چکاوکی

می‌توانستم به پرواز درآیم...

و در سپهر بی‌کران

بر روی نارنجستان خود، یا بر جوی‌باری

بال‌هایم را به هم درمی‌زدم...

ای کاش که من چکاوکی می‌بودم.

و فدوی طوقان، (به نقل از منبع ۳۹، ۱۹ - ۲۰) از سرگشته‌گی و نومیدی روح مردم

فلسطین چنین سخن می‌زند:

زنده‌گیم، زنده‌گیم محنتی سرتاسر است

که گر فردا، سایه آن زوال پذیرد

بر زمین پژواکی از آن محنت خواهد ماند

تا آوای مرا، سرودخوان بازگوید

زنده‌گیم اشک است و قلبی پرگداز؛

اشتیاق است؛ دفتر شعری است؛ و عود

و این جوانیم

آرزوهایی است سرخورده و ناکام

این جوانی را نگون‌بختی سیراب کرد...

و اما انقلاب ۱ مرداد ۱۳۳۱ هجری خورشیدی / ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ مصر، باز هم سرآغاز دور

نوینی از شعر مقاومت در فلسطین شد و در مردم فلسطین امید تازه‌یی برای رهایی میهن شان

پدید آورد و به‌ویژه اتحاد دوگانه مصر و سوریه در ۱۳۳۷ هجری خورشیدی / ۱۹۵۸ میلادی این امید و باور را بیش‌تر ساخت و حتّاً شاعران فلسطینی‌یی که در سرزمین اشغالی می‌زیستند نیز به سرایش شعر مقاومت پرداختند. (۳۹، ۲۰) چنان‌که حبیب قهوچی، از روستای فسوطه در سرزمین اشغالی، (به نقل از منبع ۳۹، ۲۱) در بارهٔ تهاجم سه‌گانهٔ سال ۱۹۵۶ میلادی بر مصر سروده است:

ای قصیده‌ام،

که با آهنگ بی‌پروایت زنجیرها را به سُخره می‌گیری

از درونم، با انفجاری درآی

و آوای خود را طنین انداز و پرشکوه

به سرزمین کانال و پُرت سعید فرست

به سوی قهرمانانی که سبک‌بال به پرواز درآمدند

تا چونان تقدیر مرگ آور، تهاجم را درهم کوبند...

در خرداد ۱۳۳۷ هجری خورشیدی / ژوئن ۱۹۶۷ شماری از روشن‌فکران نخبهٔ فلسطین از جمله شاعرانی چون حبیب قهوچی، سمیح القاسم و محمود درویش به زندان افکنده و برخی هم تبعید شدند، امّا شاعران انقلابی ایستاده‌گی و پایداری را از دست ندادند. یکی از شاعران مطرح این دور نوین در شعر معاصر فلسطین، محمود درویش است که در زیر شعری از او را نقل می‌کنیم: (۳۹، ۲۴ - ۲۶)

من از ژرفنای استوره‌ها برمی‌خیزم

و بر همهٔ بام‌های خفته

گام‌های خانواده‌ام و یارانم را...

ستاره‌های به‌پاخاسته‌ام را، شکار می‌کنم

آرام ره می‌سپارم و قلبم چون نیمی از یک پرتقال است

و از قلبی که کویی و کوه‌هایی را

به دوش می‌کشد، به شگفتی می‌آیم

که چه سان از حال خویش، به ستوه نمی‌آید!

و من آرام ره می‌سپارم... و دیده‌ام نام‌ها را

و ابر را بر همه سنگ‌واره‌ها، می‌خواند  
 و بر گردنت ای که چشمان سیاه داری  
 ای شمشیر مظلایم  
 ای عباهایم، ای جامه آراسته‌ام  
 اینک من از قعر اساطیر برمی‌خیزم...  
 و چون گنجشکی بر زمین بازی کنان می‌گردم  
 و از ابری که بر دامن زیتون و نخلی آویخته،  
 می‌نوشم

اینک من، یاران و خانواده‌ام را  
 در تو، ای که چشمان سیاه داری، ای شمشیر مظلایم  
 می‌بویم

دست‌هایت همواره از سبزه و از گندم طلایی  
 نرم‌تر است

و بر چشمانت پیوسته گستره بیداری  
 با خال‌های حریرین... اخترنشان شده است!  
 من در چشمانت ولادت روز را می‌خوانم  
 رازهای توفان‌ها را می‌خوانم  
 پیر نگشتی... خیانت نکردی... نمردی...  
 لیک تنها رنگ پوشاک زبرین را دگرسان کردی  
 آن‌گاه که عاشقان بزرگ فروافتادند  
 و ما، برای دیدار تفنگ‌ها

دسته‌یی از ترانه‌ها و زنبق‌ها را درربودیم!  
 آه... ای که چشمان سیاه داری، ای چهره خاک‌آلود  
 هرگاه که بر خاطره‌ام مهتاب‌های کودکی می‌گذرد  
 خیابان و نمک، خون مرا می‌نوشند  
 در فراسوی حصارهایت ای زندان، آوازهای بلند



در فراسوی حصارهایت، گنجشکانم را پرورش دادم  
و زنبورعسل‌هایم را،  
و شرابم را،

و باغ انبوه را. (۳۹، ۳۵ - ۳۶)

و سرانجام، شعری از نوحا عبوح، شاعر بانوی فلسطینی، (به نقل از منبع ۱۰۸، ۹۴ - ۹۵)  
زیر عنوان «انگشت‌های تک‌درخت خانه ما» که توسط استاد واصف باختری به زبانی بسیار  
شیوا برگردان شده است:

زردترین فاجعه‌یی که دیدم  
سقوط واپسین برگ بود از درختی تنها  
در حاشیة عربیان‌ترین مزرعه  
- مزرعه ما -  
سرخ‌ترین فاجعه‌یی که دیدم  
ریزش تگرگ بود

بر شقایق‌های باغ هم‌سایه

دی‌روز باغ بزرگ هم‌سایه از آن ما بود

\*\*\*

هم‌سایه با تازیانه به ما فرمان می‌دهد:

به من سلام کنید!

ولی ما بارها در شطرنج لجاجت

او را مات کرده‌ایم

دانه‌های ما قطره‌های افشان خون

و دانه‌های او گلوله‌های آتشین استند

از پرپر شدن شقایق‌های باغ هم‌سایه

- که دی‌روز از آن ما بود -

دشنه‌یی باستانی در جگرگاه مان فرو رفت

اما هم‌سایه می‌گوید:

از تک‌درخت خانه تان نفرت دارم  
 او از تک‌درخت خانه ما می‌ترسد  
 انگشت‌های تک‌درخت خانه ما  
 نقش پای هم‌سایه را  
 به اشباح جنگل نشان می‌دهند  
 هم‌سایه ما از جنگل هراس دارد!

### ۴ - ۱ - ۳: شعر مقاومت یا دفاع مقدس ایران

شعر مقاومت ایران در واقع شعر دفاع مقدس یا شعر دفاع از تمام ارزش‌های انسانی و ایستاده‌گی در برابر ضلّت ارزش‌ها به شمول شعر جنگ یا شعر دفاع از مرزهای جغرافیایی است که در هشت سال جنگ تحمیلی بر ایران از سوی نظام بعث عراق، شکل گرفته و دربرگیرنده جان‌مایه‌هایی چون تشویق رزمندگان در مقاومت و ایستاده‌گی و جنگ و فراخواندن به بی‌دادستیزی؛ ستایش از پایداری، ایستاده‌گی، شجاعت و دلیری و ایثار و شهادت، دل‌جویی از بازمانده‌گان شهیدان؛ و بازتاب یادهای جنگ و هم‌چنان بزرگداشت از شهیدان، جان‌بازان، گم‌شده‌گان و اسیران جنگی است.

به گفته سید نظام مولا هویزه، شاعر جنگ، (به نقل از منبع ۱۲۸، ۷) «شعر جنگ در ردیف اشعار حماسی است. شعر حماسی خصوصیتش برانگیختن سلحشوری و ایجاد انگیزش برای مبارزه و ایستاده‌گی در برابر قدرت‌های متجاوز و در نهایت ترویج روحیه قهرمانی است. در نبرد هشت‌ساله ما علیه متجاوزان، شعر جنگ دارای تمام ویژه‌گی‌هایی که برشمردیم بوده است. خصوصیت شعر جنگ، محور قراردادن پدیده سترگی به نام جنگ است با تمام ویژه‌گی‌هایی مثل عشق و عاطفه و شادی و نشاط، پیکار و اندوه و امید و غیره. در شعر جنگ همه‌گی تابع شرایط و حالات خاصی هستند که جنگ آن‌ها را شکل می‌دهد... شعر جنگ گاهی شهید می‌شود و به اوج ملکوت می‌رود، گاه هم‌راه یک رزمنده روی مین می‌رود و پایش را از دست می‌دهد. شعر جنگ گاه شعار می‌دهد و بعضی اوقات خود اسلحه برمی‌گیرد و به میدان می‌رود.»

یوسف علی میر شکاک، واحد عزیزی و سید مهدی شجاعی از پیشگامان شعر دفاع مقدس بودند و سپس شاعرانی چون جلال محمدی، نصرالله مردانی، ساعد باقری، سلمان هراتی، مشفق کاشانی و فاطمه راکعی در غزل؛ حمید سبزواری، استاد شهریار و سپیده کاشانی در قصیده؛ قیصر امین‌پور، حسن حسینی و میرهاشم میری در رباعی و دوبیتی، علی‌رضا قزوه و مصطفی علی‌پور در شعر نو؛ و علی معلم و احمد عزیزی و دیگران در مثنوی به آنان پیوستند. از سرایش‌گران شعر مقاومت ایران، عبدالجبار کاکایی و رضایی‌نیا کسانی اند که شعر دفاع مقدس را رنگ تازه‌یی بخشیدند. به همین‌گونه شاعران دیگری نیز چون سهیل محمودی، صابقه وسمقی، حسن حسینی، عبدالملکیان، بهروز یاسمی، بهروز سپیدنامه و دیگران در زمینه مقاومت سروده اند. (۱۲۸، ۷)

نمونه‌یی از شعر دفاع مقدس از نصرالله مردانی «ناصر» (۹۰، ۴۴ - ۴۵):

ای ظفرمندان ظفرمندان در سنگر، به پیش!

ای سواران سحر، گردان نام‌آور، به پیش!

جنگ‌جویان دلاور، پیش‌تازان دلیر

آرشان فاتح این خاک پهناور، به پیش!

با سلاح کاری الله اکبر می‌روید

پیروان راستین فاتح خیبر، به پیش!

پیر تان گوید اگر از کوه آتش بگذرید

بگذرید ای امت بیداردل با سر، به پیش!

بر تن رویین نباشد تیغ چوبین کارگر

ای که داری جوشن تکبیر بر پیکر، به پیش!

بیرق خونین دل بر دوش می‌باید گرفت

چون امام عشق خواهد بُرد این لشکر به پیش

خفته‌گان خاک از خواب‌گران برخاستند

ای که داری شورش خورشید را باور به پیش

می‌شگافد سینۀ شب شعله شمشیر فجر

ای برادر تا پگاه قدس با رهبر به پیش

این هم نمونه‌یی از شعر مقاومت ایران از قیصر امین‌پور (۵، ۳۳):

ز جاده‌های خطر بوی یال می‌آید

کسی از آن‌سوی مرز محال می‌آید

صدای کیست؟ خدایا درست می‌شنوم؟

دوباره بوی صدای بلال می‌آید

زیس فرشته به تشییع لاله آمد و رفت

صدای مبهم برخورد بال می‌آید

مپرس از دل خود: «لاله‌ها چرا رفتند؟»

که بوی کافری از این سؤال می‌آید

بیا و راست بگو، چی ست مذهبیت ای عشق!

که خون لاله به چشمت حلال می‌آید

به لحظه لحظه این روزهای سرخ قَسَم

که بوی سبزترین فصل سال می‌آید

نمونه‌یی دیگر از عبدالجبار کاکایی (۱۴۵، ۳) که خطاب به شهید گفته است:

به شوق خلوتی دگر که روبه‌راه کرده‌ای

تمام هستی مرا شکنجه‌گاه کرده‌ای

محلّه‌مان به یمن رفتن تو روسپید شد

لباس اهل خانه را، ولی سیاه کرده‌ای

چه روزها که از غمت به شکوه لب گشوده‌ام

و ناامید گفته‌ام که اشتباه کرده‌ای

چه بارها که گفته‌ام به قاب عکس کهنه‌ات

دل مرا شکسته‌ای، ببین گناه کرده‌ای

ولی تو باز بی‌صدا، درون قاب عکس خود

فقط سکوت کرده‌ای، فقط نگاه کرده‌ای

از به‌روز سپیدنامه، یک تن از سرایش‌گران شعر مقاومت ایران: (۱۳۲، ۳۹)

اسپی بدون سوار آمد زخمی، رمیده، پریشان یال  
 آه ای تفنگ یتیم آیا او گشته گشته زبان لال  
 در خواب مادر تنهایی مردی شکسته قدم می زد  
 ناگاه بارش کابوسی و آن گه دمیدن یک تب خال  
 چشمان گرم پریشانش یخ بسته بر در آلاچیق  
 شاید که بشگفت از صحرا آوای نی زن بداقبال  
 ای لاله های رها در دشت کو آن مسافر بی برگشت؟  
 کز اشتیاق سیاهش گشت چشمان حادثه مالا مال  
 هر چند دشت سبک بالی پابند رویش ناوک هاست  
 پرواز سهم چکاوک هاست این لحظه های پریشان بال

#### ۴-۱-۴: شعر مقاومت کشورهای دیگر جهان

گذشته از آثار حماسی بی که در فصل گذشته بدانها پرداخته شد، شعر مقاومت با تعبیری که از آن در ادبیات معاصر ارائه می شود، در میان همه ملت های جهان در برهه های خاصی از تاریخ معاصر شان وجود داشته و دارد و درون مایه های مشترک آن را پاس داری از سرزمین، میهن، آزادی و ارزش های والای انسانی و ملی و دادخواهی و پرخاش گری در برابر اشغال گران و متجاوزان و ستم گران تشکیل می دهند.

روحیه مقاومت و پایداری و اعتراض و از خودگذری نه تنها در سروده های شاعران نام دار کشورهای گوناگون جهان پدیدار است؛ بل که در بسیاری از ترانه های عامیانه ملت های جهان که برخاسته از ژرفای خواسته ها و آرمان های درونی شان اند نیز به روشنی دیده می شود. و به همین گونه در ادبیات معاصر جهان، شاعران آزادی خواه افزون بر این که به سرزمین و هم میهنان خود می اندیشند، جهان بشریت را نیز فراموش نمی کنند و در پاس داری از حقوق انسانی ملت های جنگ دیده و ستم رسیده کشورهای دیگر نیز شعر می گویند؛ و پویایی جریان شعر مقاومت جهان، پس از کشتار مردمان ویتنام و شیلی و به ویژه روی دادهای خونین در فلسطین، عراق و افغانستان بیش تر گردیده است.

خانم فایزه یحیایی رودبارکی، در پژوهشی که در باره شعر مقاومت جهان انجام داده است نمونه‌های برجسته و خوبی از شعر مقاومت شاعران کشورهای گوناگون جهان را ارائه کرده است که در زیر به نقل آن‌ها پرداخته می‌شود. (۱۵۳، ش ۳۳ (۵)؛ ش ۳۴ (۵)؛ ش ۳۵ (۵))

فرناندو کوستا آندراده، شاعر آنگولایی، فریاد جهان‌میهنی خود را چنین سر می‌دهد:

... ممکن است که در کلمات من

اندوه تنهایی طنین افکنده باشد

ولی پارتیزان هیچ‌گاه تنها نیست

و قلب اوست زمین میهنش و ستاره‌گان آشنای آسمانش و اسامی دل‌بندش

ولی رودخانه خون او جاری است

در ویتنام

در «پونتو دل استه»

در «اگی یر ادل ایسو»

در «نامبو آنگو نگو»... (۱۵۳، ش ۳۳ (۵))

شان‌دور پتوفی، بزرگ‌ترین شاعر انقلابی مجارستان (۱۲۰۱ - ۱۲۲۸ هجری خورشیدی / ۱۸۲۳ - ۱۸۴۹ میلادی در میدان جنگ)، که خود با شعر و شمشیر در برابر نیروهای متجاوز می‌رزمید با تأثیرپذیری از انقلاب فرانسه که به گفته خود وی «دعای صبح‌گاهی» او بوده است، و انقلاب‌های دیگر اروپا، شعرهای بسیار زیبایی در فضای حماسی و انقلابی می‌آفریند. شعرهای «قهرمانان زنده‌پوش»، «جنگ را به خواب دیدم»، «ای تقدیر!»، «یک فکر آزارم می‌دهد»، «زنم و شمشیرم» و «به سربازان احترام بگذارید!» از بهترین نمونه‌های اشعار پتوفی اند که در آن‌ها روح از خودگذری و آزاده‌گی موج می‌زند. به گونه نمونه، او در پاره‌یی از شعر «زنم و شمشیرم» می‌گوید:

ای شمشیر پیر! چرا چنین می‌نگری؟ ...

اگر وطنم بازوی مرا لازم دارد

زنم با دست خود تو را به کمرم خواهد بست

و به هنگام وداع خواهد گفت:

بروید با هم و به هم وفادار باشید. (۱۵۳، ش ۳۳ (۵))

و در شعری دیگر به نام «جنگ را به خواب دیدم»، سروده سال ۱۲۲۴ هجری خورشیدی / ۱۸۴۵ میلادی خود، می‌گوید:

دی شب جنگ را به خواب دیدم  
مجارها را به جنگ می خواندند و به نشانه دعوت، به رسم قدیم  
شمشیر خونین را در سراسر کشور می بردند  
و از دیدن این شمشیر خونین تکان خوردند  
حتّاً آنان که یک قطره خون در رگ هاشان بود  
و هیچ کس به خاطر پول و مقام نمی جنگید  
بل که همه به خاطر تاج درخشان آزادی.  
درست روز عروسی ما بود، عروسی من، عروسی تو، محبوبم!  
و من برای آن که در راه وطن جان بدهم  
حتّاً از نخستین شب عروسی مان می گذشتم محبوبم!  
آیا دشوار نیست در چنین روزی به سوی مرگ رفتن؟  
و با این همه اگر سرنوشت چنین بخواهد به راستی چنین خواهم کرد  
بدان سان که در خواب هم دیدم... (۱۵۳، ش ۳۳ (۵))  
پاپلونودا، شاعر بزرگ شیلیایی و از سرایش گران نام دار شعر مقاومت در جهان، در شعری  
به نام «پدرود، ژنرال من!» حماسه و از خودگذری را این گونه به تصویر می کشد:  
از این پس، خون تو دو قلم رو را از یک دیگر جدا می کند:  
کینه‌یی که از یک سو تهدیدکنان می آید  
و مردمی که زخم‌هایت را هم‌راهی می کنند  
و هم اکنون ریشه‌هایت در مقام یک سرباز  
دوش به دوش آئنده - رئیس جمهور درخشان - به دفاع از مردم و حکومت جدید  
برمی‌خیزد  
گویی دستان مبارزت  
حتّاً پس از شهادتت وظیفه فرمان‌دهی را ادامه می دهد.  
پدرود، ژنرال مقتول من!

الماس خاطره‌ات خواهد زیست

بر فراز کوهستان‌های میهن

هماره با تو خواهد رفت بر جاده بهار. (۱۵۳، ش ۳۳ (۵))

اینیتاسیو بوتیتا، از شاعران ایتالیا، در بارهٔ سرگذشت واقعی چروی‌ها که هفت برادر برزگر آزادی‌خواه بودند و در برابر نازی‌ها به خاطر آزادی میهن خویش می‌رزمیدند و در همین راه در ۱۶ آذر ۱۳۲۲ هجری خورشیدی / ۸ دسامبر ۱۹۴۳ جان باختند، شعری بلند به نام «برادران چروی» دارد که چنین آغاز می‌شود:

فاشیست‌ها کشتندشان در میدان تیر

رجو از خاطره‌ها نمی‌رود

آن روز تو هین به مقلّسات دروغینه، کشیشی به آنان می‌گفت:

در راه مرگ اعتراف کنید به گناهان تان تا خداوند،

در رحمت به روی تان بگشاید.

برادران به پاسخ می‌گفتند: ایمان تان به آزادی است

اعتراف از فاشیست‌ها باید گرفت که ایمان را می‌کشند... (۱۵۳، ش ۳۳ (۵))

وینسیوس دمورائس برزیلی، از شاعران دیگر شناخته‌شدهٔ جهان، (۱۲۹۲ - ۱۳۵۹ هجری خورشیدی / ۱۹۱۳ - ۱۹۸۰ میلادی) در شعر معروف خود به نام «بمب اتم» که بلافاصله پس از بمباران هیروشیما سروده است، با زبانی طنزآمیز و با لحنی استوره‌یی، بمب اتم را چنین مخاطب قرار می‌دهد:

... عزیزم!

از آن فراز فراشو بیا بخسب،

بخسب بر زانوانم تا تو را تیمار دارم

زره می‌پوشم

با ترانه‌ها و بیت‌های استادانه تا تو را پاس دارم... (۱۵۳، ش ۳۴ (۵))

ناظم حکمت، از شاعران شناخته‌شدهٔ معاصر ترکیه (زاده‌شده در ۱۲۸۱ هجری خورشیدی /

۱۹۰۲ میلادی)، که در سروده‌هایش اندوه‌ها و دردهای جهانی را بازتاب می‌دهد در سال ۱۳۴۱

هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی در مسکو برای اسپانیا چنین می‌سراید:



... اسپانیا جوانی ماست  
اسپانیا گل خونینی است شگفته بر سینه مان  
... مادرید در ۳۹ سقوط کرد  
و از آن روز تاکنون چه‌ها بر فرزند آدم گذشت  
اسپانیا در ۳۹ سقوط کرد  
و صدای گرم و خشم‌آگین امید ما  
که روشنایی آن در بیلبائو شکست نخورد  
در سال ۶۲ از معادن اتریش بلند است... (۱۵۳، ش ۳۴ (۵))  
لطیف کامل، از شاعران جمهوری آذربایجان، نیز مانند شماری دیگر از شاعران هم‌میهن  
خود جهانی می‌اندیشد و در شعری به نام «در حضور زمستان» می‌گوید:  
با انگشتانم شخم خواهم زد  
این خاک را که در خواب زمستانی غوطه می‌خورد  
با طنین شیئه اسپم باز خواهم کرد  
گوش‌های ناشنوایش را  
و این درخت تشنه را با خون خویش آب خواهم داد  
تا شگوفه کند شگوفه در قلب این زمستان.» (۱۵۳، ش ۳۴ (۵))  
نزار قبانی، شاعر پرآوازه سوری‌تبار، که تا چند سال پیش در لبنان می‌زیست، در شعر بلند  
«خشم خوشه‌ها» اعتراض خود را در برابر صهیونیست‌ها این گونه فریاد می‌زند:  
... ماییم که نقشه را ترسیم می‌کنیم  
و تپه‌ها و دامنه‌ها را  
ماییم که محاکمه را آغاز می‌کنیم ...  
اعراب که به پندار شما در رؤیا بودند  
بعد از حزیران به مزرعه مین بدل شدند  
هانوی تغییر مکان داد  
و ویتنام منتقل گشت  
در گلستان تاریخ هم‌چنان گل می‌رُوید

در بیابان‌های سودان...  
 اعراب که می‌گفتید سنگ شده اند  
 تغییر یافته اند...  
 از اُخذ می‌آییم  
 از بدر  
 از غم‌های کربلا می‌آییم  
 تا تاریخ را عوض کنیم  
 و حروف عبری را از اسامی خیابان‌ها پاک کنیم... (۱۵۳، ش ۳۵ (۵))  
 انیس‌الزّمان، شاعر معاصر بنگلادش، سرایش‌گر دیگر شعر مقاومت جهان، می‌سراید:  
 در بهار  
 آنان همیشه باز می‌آیند  
 نه این‌جا میان گل‌ها و شاخ و برگ‌ها  
 در شکوه رنگ‌های بسیار  
 آن‌جا، جایی که قلب‌ها در سرچشمهٔ رود زنده‌گی در هم می‌آمیزند  
 آنان دیگر بار و دیگر بار باز می‌آیند.  
 با غرور جوانی و شور کار، آنان به زنده‌گی عشق ورزیدند  
 و خاموشی مرگ را در آغوش کشیدند  
 آنان زنده‌گی شان را فدا کردند  
 و با هر مرگ زنده‌گی‌های بی‌شماری را رهایی بخشیدند...» (۱۵۳، ش ۳۵ (۵))  
 حسن حافظ‌الرّحمان، شاعر معاصر دیگر بنگلادش، در بارهٔ ازخودگذری و ایثار می‌سراید:  
 ... آه مادر! که در محله‌های پایین شهر سر می‌کنی  
 می‌توانی مرگ فرزندان بسیاری را از یاد ببری  
 هنگامی که فرزندی زنده را بر سینهٔ خویش می‌فشاری  
 ما نیز هم‌چون تو مادر!  
 هنگامی که تو را یافتیم  
 از یاد می‌بریم

مرگ آن پنجاه شهید را که برادران مان بودند  
زیرا دریافتیم آه مادرا!  
که آرزوی تو چیست... (۱۵۳، ش ۳۵ (۵))  
و اسکندر ابوجعفر، شاعر بنگلادشی دیگر، در شعر «نبرد ادامه خواهد داشت» روحیّه  
از خودگذری ملت خویش را چنین می‌ستاید:  
... نیرنگ، خدعه و دسیسه، شب‌ها را سیاه کرده اند  
اما ما اربهرانان زمانیم  
همواره در پاس‌داری خاموش خویش بیداریم  
ما آرامش خویش را قربانی کرده ایم  
ما امنیت خویش را فدا خواهیم کرد  
ترس‌های مان را از یاد برده ایم  
از استخوان‌های مان نیز خواهیم گشت  
و هنگامی که نیاز باشد از خون مان رودی روانه خواهیم کرد... (۱۵۳، ش ۳۵ (۵))

## ۴ - ۲: نگاهی به شعر مقاومت افغانستان

### ۴ - ۲ - ۱: دوره‌های شعر مقاومت:

روی‌هم‌رفته شعر مقاومت افغانستان را می‌توان از دو دیدگاه: یکی تاریخی و دیگری  
جغرافیایی، بخش‌بندی کرد.

از دیدگاه تاریخی، این شعر سه دوره را سپری کرده است:

- ۱- دوره جهاد یا دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تهاجم قشون سرخ  
اتحاد شوروی وقت (۱۳۵۷ - ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ - ۱۹۹۲ میلادی)؛
- ۲- دوره جنگ‌های داخلی از پیروزی جهاد تا سقوط دولت اسلامی (۱۳۷۱ - ۱۳۷۵  
هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ میلادی)؛
- ۳- دوره حاکمیت طالبان (۱۳۷۵ - ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ - ۲۰۰۱ میلادی).

شعر مقاومت افغانستان هم‌زمان با روی کار آمدن نظام مارکسیستی در ۷ اردیبهشت سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ میلادی در این کشور پدید آمد. جهاد مسلحانه مردم افغانستان در برابر نظام مارکسیستی و سپس در برابر تهاجم نیروهای اتحاد شوروی وقت و دولت دست‌نشانده آن، به باروری هر چه بیش‌تر شعر مقاومت افزود.

در دوره جهاد یا دوره حاکمیت «حزب دموکراتیک افغانستان» که از آغاز برپایی نظام هواخواه شوروی در ۷ اردیبهشت سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ میلادی تا سرنگونی دولت دست‌نشانده شوروی و پیروزی مجاهدان در ۸ اردیبهشت ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۲۸ آوریل ۱۹۹۲ میلادی را در بر می‌گیرد، مضمون اصلی شعر مقاومت بیش‌تر ستایش مجاهدان و تشویق مردم به مبارزه و جهاد بود. در این دوره شماری از شاعران آزاده کشور چون روتق نادری، پاییز حنیفی، داوود سرمد، علی حیدر لهیب، سرشار روشنی، محمدنبی مفتون، غلام‌علی شکران، واعظ نبرد و دیگران به اتهام مخالفت با دست‌گاه حاکم و تهاجم بیگانه‌گان از سوی دژخیمان رژیم به شهادت رسیدند و هم‌چنان شاعران نام‌آشنایی چون محمود فارانی، لطیف ناظمی، واصف باختری، صبوره‌الله سیاه‌سنگ، اسدالله ولوالجی، افسر ره‌بین، پرتو نادری و دیگران ماه‌ها و سال‌های درازی را در زندان گذراندند.

در شعر دوره جنگ‌های داخلی، که از زمان پیروزی جهاد یعنی ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی تا سقوط کابل به دست طالبان را در بر می‌گیرد، بیش‌تر به هم‌دلی، هم‌بسته‌گی، بردباری و هم‌دیگرپذیری و دوری‌جستن از برادرکشی و افزون‌خواهی تأکید می‌شد و نیز گاهی نومیدی و بدبینی نسبت به آرمان‌های جهاد و مقاومت، و یا هم موضع‌گیری‌های فرقه‌گرایانه به نظر می‌خوردند.

و اما در دوره طالبان، که از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ میلادی را در بر می‌گیرد یک بار دیگر، شعر مقاومت مسیر یگانه‌بی می‌یابد و با محتوای پرخاش‌گرایانه و آزادی‌خواهانه وارد آوردگاه می‌شود. به گفته دکتر محمدکاظم کهدویی، استاد دانش‌گاه یزد، (۱۴۶، ۲۳) «شعر مقاومت افغانستان، نه تنها در برابر تهاجم شوروی وقت، بل که در برابر ظلم، خشونت و استبدادی که پس از سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی در اکثر نقاط آن کشور دامن گسترده، بی‌کار نماند. کشتار، آواره‌ساختن، ویران‌کردن منازل، سوزاندن مزارع، درختان و تاکستان‌ها سبب شد تا مردم در برابر این

روی دادها از خود مقاومت نشان بدهند و نگذارند تا این ظلمت اختناق آور، در سراسر کشور پهن شود. جرقه‌های این مقاومت و پرخاش در شعر شاعران نیز نمودار گردید.»

## ۴-۲-۲: حوزه‌های سرایش شعر مقاومت

از دیدگاه جغرافیایی، شعر مقاومت را می‌توان در دو حوزه درون‌مرزی و برون‌مرزی بخش‌بندی کرد.

استاد واصف باختری (۱۰۸، ۴۸) در این باره می‌گوید: «در افغانستان، هم در داخل افغانستان و هم در خارج افغانستان، یک عده از فرهنگیان افغانستان که به خارج افغانستان می‌رفتند، کارهایی کردند در عرصه‌های مختلف فرهنگ و هنر و از جمله ادبیات مقاومت. همان‌گونه که مقاومت مسلحانه و مردمی بر ضد روس‌ها و دست‌نشانده‌گان شان شروع شد، مقاومت فرهنگی و ادبی هم شروع شد.»

دکتر عبدالسمیع حامد (به نقل از منبع ۸۳، ۱۲۴ - ۱۲۵) در این باره چنین ابراز نظر می‌کند: «ادبیات مقاومت در سه زمینه به قیام رسیده است: دور از بلا، در برابر بلا و در بین بلا. دور از بلا به معنی دوری از ساحه و سایه اهریمن نبود. پیامدهای ناگوار و گاه خوش‌گوار جنگ و جهاد بر روان شعرا و نویسندگان مهاجر ما تأثیر ویژه خود را داشت. این تأثیر در ضربه‌های آواره‌گی ضرب می‌خورد و دردها و درک‌ها را مضاعف می‌کرد. آنانی که در پاکستان بودند (جز میرویس موج) به «ادبیات جهادی» که از چشم‌انداز هنری بسیار کم‌رنگ است، پرداختند و آنانی که در باخترزمین سنگر گرفته بودند به یاد و با یاد وطن می‌نوشتند که بیش‌ترین آثار شان را می‌توان فقط از نظر عاطفه و احساس درخور ارج دانست. نبود زمینه زبانی، تنگ‌بودن هاله فرهنگی و دیگرگونی‌های روانی دست به دست می‌دادند و حتا نیرومندترین پهلوانان را که در داخل، قهرمان آوردگاه بودند از نگاه هنری مسخ می‌کردند. به گونه نمونه استاد لطیف ناظمی و استاد شب‌گیر پولادیان، دو چهره خودویژه ادبیات مقاومت ما، هنگامی که به باخترزمین آواره شدند، کارهای شان به آن سطح از کاستی سقوط کرد که باورناپذیر است.... فقط ایران، هم به نسبت موجودیت زمینه‌های گسترده فرهنگی و هم به نسبت نزدیکی با جو آن روزگار جامعه ما، جای‌گاه خود را به عنوان والاترین پای‌گاه (پس از افغانستان) برای ادبیات مقاومت ما محفوظ می‌دارد.

آنانی که در برابر بلا ایستاده بودند و دم و قلم می‌زدند، شمار شان اندک است. نویسنده‌گانی که شعر و شمشیر را باهم به کار می‌برند، برجسته‌ترین چهره این دسته، سید فضل‌الله قدسی است که همو نیز بهترین پیرایه‌هایش را در مهاجرت پرورده است. در بین بلا، نویسنده‌گانی قلم می‌زدند که یا در برش‌هایی از زمان زندانی بودند، یا از شگردهای گوناگون شاعرانه و سیاسی (ایهام، ابهام، تغییر تاریخ شعرها، استفاده از شب‌نامه‌ها و نشرات مقاومت داخلی با نام‌های مستعار) برای تمديد و تکوین پویش‌های روشن‌فکرانه خود بهره می‌بردند و یا هم پسان‌تر با استفاده از آزادی مطبوعات به نشر اندیشه‌های خود در قالب‌ها و قالب‌های گوناگون همّت ورزیدند....

اما در باره این که آیا شعر مقاومت باید «در بین بلا» سروده شود و در گستره‌های دیگر نمی‌تواند به وجود آید، می‌خواهم بگویم، مسأله صد در صد چنین نیست. مهاجرت و دشواری‌های آن از بنیادهای شعر مقاومت است. شاعر و نویسنده با تخیل نیرومند و تصوّر باروری که دارد می‌تواند دور از صحنه نیز به آفرینش بپردازد.»

استاد واصف باختری (۱۰۸، ۵۲) هر سروده‌یی را که بر ضدّ تجاوزگران شوروی و دست‌نشانده‌گان شان سروده شده باشد شعر مقاومت نمی‌داند و گفته است که شاید ناگزیری‌هایی برخی از شاعران را واداشته باشد تا از سر تفتن شعری در نکوهش ارتش سرخ و نکوهش دولت دست‌نشانده بگویند. از دیدگاه او «شعر مقاومت اگر در داخل یا خارج افغانستان سروده می‌شود، باید از سرچشمه نهاد شاعر، با خلوص کامل و با ایمان بسیار استوار و محکم تراوش کند.»

### در حوزه درون‌مرزی:

بسیاری از پژوهش‌گران، سال ۱۳۶۵ هجری خورشیدی / ۱۹۸۶ میلادی را که آغاز تحوّل تازه سیاسی در درون دست‌گاه مارکسیستی در افغانستان است، سال پیدایی شعر مقاومت در حوزه درون‌مرزی می‌دانند و اما به نظر نگارنده باید رگه‌هایی از شعر مقاومت را در این حوزه از همان آغاز کودتای مارکسیستی هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ میلادی که زمینه اشغال افغانستان را توسط ارتش سرخ فراهم ساخت جُست‌وجو کرد. استاد واصف باختری، پرتو نادری و اسدالله ولوالجی از بنیادگذاران شعر مقاومت در داخل افغانستان استند.

استاد واصف باختری (۱۰۸، ۴۹) می‌گوید: «درست است که یک عدّه شاعران ما در خارج کشور، شعر مقاومت افغانستان را در برابر متجاوزان روس و ملعبه‌های دست‌نشانده‌شان در افغانستان پی‌ریزی کردند، اما یک کاخ بسیار استوار به نام شعر مقاومت در داخل کشور برافراشته شد. شعر مقاومت در داخل افغانستان هم با بسیار شدت و حدّت، با تمام سنگینی و صلابت خود وجود داشته، همان طور که در شعرهای پرتو نادری، قهّار عاصی، افسر ره‌بین، لیلا صراحت روشنی، عبدالسمیع حامد و در شعرهای ده‌ها شاعر مشهور یا کم‌تر به‌شهرت رسیده می‌بینیم. حتّاً شاید ما امروز مجموعه‌هایی از این شاعران گرامی را در دست داشته باشیم که سراسر شعر مقاومت است.»

با باز شدن نسبی فضای سیاسی پس از سال ۱۳۵۹ هجری خورشیدی / ۱۹۸۰ میلادی و به‌ویژه پس از اعلام سیاست آشتی ملی از سوی دست‌گاه حاکم، بسیاری از شاعرانی که کشور را ترک نگفته بودند مجال آن را یافتند تا فعالیت‌های آفرینشی خود را در محور انجمن‌ها و کانون‌هایی فرهنگی و ادبی چون انجمن نویسندگان، کانون دوست‌داران مولانا، انجمن فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی و غیره سر و سامان بیش‌تری بخشند و سروده‌های مقاومت خویش را با زبانی نمادین و کاربرد استعاره‌های دیرپاب و ابهام و بیش‌ترین در قالب‌های نو در مطبوعات کشور منتشر کنند. به نظر استاد واصف باختری (۱۰۸، ۵۸) دلیل این که در شعرهای سروده شده در حوزه درون‌مرزی ابهام دیده می‌شود آن بوده که شاعران در این‌جا از روی ناگزیری نمی‌توانستند با زبانی گشاده شعر بسرایند.

عبدالقهّار عاصی (۱۳۸، ۳۲) در باره شکل‌گیری حوزه درون‌مرزی شعر مقاومت افغانستان می‌گوید: «یک نام تاب‌ناک را در سراسر بستر فرهنگ نباید فراموش کرد که از درون انجمن [نویسندگان] به مثابه پرچم‌دار این عرصه جوانان را راه نمود و گره گشود. آن نام تاب‌ناک، استاد بزرگ‌وار و ارج‌مند، حضرت «واصف باختری» است که با فراهم‌شدن اندک فرصت حدّ اعظم تلاش را به خاطر شکل‌گرفتن فرهنگ و معنویت مقاومت به خرج داد و قلم‌زنان عزیزی چون «پرتو نادری»، «جلیل شب‌گیر پولادیان»، «لیلا صراحت روشنی»، «حمیدالله مهرورز»، «قدیر روستا»، «پدرام»، «ثریا واحدی»، «خالده فروغ»، «عبدالسمیع حامد» و دیگران را پرورش داد.»

افزون از شاعران پیش‌گامی که از ایشان نام برده شد، عبدالقهار عاصی، جلیل شب‌گیر پولادیان، لیلا صراحت روشنی، خالد فروغ، صبوره سیاه‌سنگ، شجاع‌الدین خراسانی، لطیف پدرام و عبدالسمیع حامد از کسانی بودند که در دوره اشغال و دوره جنگ‌های داخلی در داخل افغانستان شعر مقاومت می‌سرودند و در دوره طالبان که بسیاری از شاعران به بیرون از کشور آواره شده بودند، چهره‌های جوان‌تری چون عبدالوهاب مجیر، محمدصادق عصیان، اسدالله عقیف باختری، بشیر شیوا و فیروز خاور و دیگران کانون شعر مقاومت در داخل افغانستان را گرم نگاه داشتند.

عبدالقهار عاصی (۱۳۸، ۳۲) که خود یکی از سرایش‌گران شعر مقاومت در داخل افغانستان در دوره حکومت مارکسیستی و دوره جنگ‌های داخلی است، می‌نویسد: «استفاده از شعار دموکراسی ابتکاری بود که قلم‌به‌دستان عرصه مقاومت در سایه آن به پخش و نشر آثار شان پرداختند و به صورت گروهی غیر دولتی و غیر حزبی قد برافراشتند و برای نخستین بار رگه‌های شعر مقاومت در فرهنگ تک‌حزبی ریشه دوانید.»

آرزوی رسیدن به پیروزی و آزادی و به تصویرکشیدن جلوه‌های گوناگون مقاومت، روی دادهای جنگ و کشتارها، ستم‌ها و ویران‌گری‌های دشمن از درون‌مایه‌های اساسی شعر مقاومت درون‌مرزی بوده‌اند.

شعر مقاومت در داخل افغانستان قربانیان فراوانی داد، از جمله رونق نادری، سرشار روشنی، داوود سرمد، علی‌حیدر لهیب، محمدنبی مفتون، غلام‌علی شکران و محمدشاه واعظ «نبرد» در دوران جهاد در برابر ارتش سرخ و دولت دست‌نشانده؛ و هم‌چنین عبدالقهار عاصی در دوران جنگ‌های داخلی و سید حسین آشفته باختری و محمداسحاق دل‌گیر در زمان طالبان جان باختند و استاد واصف باختری، پرتو نادری، محمود فارانی، لطیف ناظمی، اسدالله ولوالجی و دیگران مدت‌هایی را در زندان‌های نظام هواخواه شوروی گذراندند.

#### در حوزه برون‌مرزی:

شاعران مهاجر افغانستان در بیرون از مرزهای کشور عمدتاً در چهار حوزه، شعر مقاومت سروده‌اند: کشورهای غربی، ایران، پاکستان، فرارودان و روسیه.



### در کشورهای غربی:

نخستین شعرهای مقاومت پس از روی کار آمدن دولت مارکسیستی در افغانستان، توسط استاد خلیل الله خلیلی، شاعر افغانستانی، در آمریکا سروده شدند. استاد واصف باختری (۱۵۲)، در این باره می‌گوید: «نخستین شعرهای جهادی که به نام شعر مقاومت به افغانستان رسید، از استاد خلیلی بود، مانند مستزاد «ای وای وطن، وای وطن، وای وطن، وای» و چند قصیده دیگر که در آمریکا سروده شده بودند» و ابوطالب مظفری (۱۱۸، ۸۷) نیز بر این گفته مهر تأیید می‌گذارد و می‌گوید: «شعر مقاومت افغانستان با تجاوز نیروهای اشغال‌گر اتحاد شوروی آغاز شد و آغازگر آن هم پیرمرد وطن‌پرستی بود که در انتهای عمر خویش خانه روشن کرد.» و مقصود وی استاد خلیلی است.

شاعران دیگر افغانستانی که در دوران جهاد و جنگ‌های داخلی و بعدتر هم در زمان طالبان به کشورهای غربی مهاجر شده و در آن کشورها دست به سرایش شعر مقاومت زده اند عبارت اند از دکتر عبدالرزاق رویین، حمیرا نکهت دست‌گیرزاده، رازق فانی، جلیل شب‌گیر پولادیان، لطیف پدram، رفعت حسینی، لیلا صراحت روشنی، بی‌رنگ کوه‌دامنی، نوذر الیاس، سرور آذرخش، لطیف ناظمی، عبدالسمیع حامد و دیگران.

### در ایران:

نخستین جرقه شعر مقاومت افغانستان در ایران پس از تشکیل نخستین «مجمع فرهنگی مهاجرین» در حوالی سال ۱۳۶۳ هجری خورشیدی / ۱۹۸۴ میلادی در مشهد با انتشار مجموعه شعر «سرود خون» از استاد برات‌علی فدایی روشن شد و اما تحول جدی شعر مهاجرت، در سال ۱۳۶۵ هجری خورشیدی / ۱۹۸۶ میلادی با تشکیل «انجمن اسلامی شعرای مهاجر افغانستان» در مشهد رخ داد (۱۴۰، ۲۳-۲۴) که اعضای آن عبارت بودند از: استاد برات‌علی فدایی هروی، رستمی هروی، نورالله وثوق، نظام‌الدین شکوهی، علی‌احمد زرگرپور، علی حکیمی هروی، محمد ابراهیم‌زاده، ناصر فرخاد، محمد آصف رحمانی، سید احمد هاشمی، حبیب‌الله ذبیحی، غلام‌رسول پویان، جلیل‌احمد نهیک فلاح و دیگران و بعداً شاعران جوان‌تری چون محمدکاظم کاظمی، محمدحسن حسین زاده، فریدون نقاش‌زاده، سید ابوطالب مظفری، سید نادر احمدی و دیگران نیز به این انجمن پیوستند.

برگزاری مسابقه سراسری شعر مقاومت انقلاب اسلامی افغانستان به نام «صبح در زنجیر» در سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی روی داد مهمی بود که زمینه آشنایی بیش تر شاعران مهاجر در مشهد را با شاعران دیگر هم میهن شان در شهرهای دیگر ایران به ویژه قم، تهران و اصفهان فراهم آورد.

از دیدگاه محمدکاظم کاظمی، (به نقل از منبع ۸۳، ۱۸۳) یک تن از سرایش‌گران تأثیرگذار شعر مقاومت افغانستان، که خود در محیط مهاجرت در ایران بالیده است، سه نسل از شاعران مقاومت در ایران به میان آمده اند، نسلی که پیش از آغاز مقاومت به بالنده‌گی رسیده مثل سعادت‌ملوک تابش و برات‌علی فدایی؛ نسل دیگر که محصول محیط مهاجرت است مانند سید فضل‌الله قدسی، سید ابوطالب مظفری و محمدشریف سعیدی و نسل سومی که غالباً در ایران زاده شده اند. وی سید ضیاء قاسمی، محمدرفیع جنید و سید رضا محمدی را از کسانی می‌داند که جای‌گاه شعر شان در حد شعر شاعران مطرح مهاجر است.

استاد واصف باختری (۱۰۸، ۵۴) جای‌گاه شعر مقاومت افغانستان در ایران را چنین می‌ستاید: «شعر مقاومت افغانستان در خارج کشور به‌ویژه در کشور ایران، یک جریان نیرومند است و نماینده‌گان بسیار برجسته خود را تقدیم کرده است که از نظر ما سخت قابل احترام است و امیدی است برای آینده ما».

### در پاکستان:

شعر مقاومت افغانستان در حوزه برون‌مرزی، نسبت به ایران در پاکستان پیش‌تر پدید آمد و شهرهای پیشاور و کوئته از مراکز تجمع مهاجران و فعالیت شاعران مهاجر افغانستانی بودند.

شاعران بزرگی چون استاد خلیل‌الله خلیلی و عبدالرحمان پڑواک و فعالان سیاسی و جهادی‌بی چون سید اسحاق حسینی «دل‌جو»، عبدالاحد تارشی و مولوی محمدحنیف حنیف بلخی از پیش‌گامان شعر مقاومت افغانستان در دوره جهاد در آن سامان بودند. افزون بر آنان، عبدالقیوم ملک‌زاد، عبدالجبار تقوا، نایل لاجوردین شهری، وحید مزده، شریف پیغام، جلال فرهیخته، برات‌محمد سودا، میر احمد ذی‌غم، حبیب‌الله سامع، کمال‌الدین غبرا، سید محمود شکوه، میرویس موج و دیگران از شاعرانی بودند که در دوره جهاد در حوزه ادبی مهاجران افغانستانی در پاکستان شعر مقاومت می‌سرودند. (۸۳، ۲۱۶)

بعداً در دوران جنگ‌های داخلی و به‌ویژه در زمان حاکمیت طالبان بسیاری از شاعران از افغانستان به پاکستان کوچیدند و در آن جا دست به سرایش شعر مقاومت زدند که استاد واصف باختری، حیدری وجودی، صبوراالله سیاه‌سنگ، پرتو نادری، عبدالسمیع حامد، خالد فروغ، گل‌نور بهمن، محب‌الله بارش، ذبیح‌الله آتش، اکبر سنا غزنوی، پرویز کاوه، خالد تحسین، ساجده میلاد، وحید وارسته، اسدالله ولوالجی، جاوید فرهاد، محمود حکیمی، طیبه سهیلا و دیگران از آن جمله‌اند. (۸۳، ۲۱۶)

درون‌مایه سروده‌ها را در این حوزه بیش‌تر آرمان‌های جهاد و درد مهاجرت می‌ساختند و به استثنای شعرهای شماری از نخبه‌گان ادبیات کشور بسیاری از این سروده‌ها در سطح پایین‌تر هنری قرار داشتند.

#### در فرارودان و روسیه:

شعر مقاومت در فرارودان و در روسیه، پس از مهاجرت شماری از شاعران از افغانستان به آن سرزمین‌ها در سال‌های جنگ‌های داخلی و در زمان حاکمیت طالبان شکل گرفت. از چهره‌های روشن شعر مقاومت در آن سرزمین‌ها، می‌توان از لطیف پدرام، بی‌رنگ کوه‌دامنی، کریمه ملزم، فیاض مهرآیین، فهیم فرند و محمدهارون راعون در تاجیکستان؛ ناصر طهوری، امیرجان صبوری و شفیه یارقین دیباج در ازبکستان؛ و حضرت وهریز و پرویز آرزو در روسیه نام برد (۸۳، ۲۶۹ - ۲۷۰) که شماری از آنان بعداً به کشورهای غربی کوچیدند.

### ۴ - ۲ - ۳: شناسه‌های شعر مقاومت افغانستان

پرداختن همه‌جانبه به ویژه‌گی‌ها و شناسه‌های شعر مقاومت، با در نظرداشت گسترده‌گی دوره‌های تاریخی و نیز حوزه‌های سرایش آن، در این اثر گنجایش ندارد، اما به صورت کلی به شناسه‌های عمومی و مشترک زیر اشاره می‌گردد:

**زبان:** زبان شعر مقاومت در هر دوره و هر حوزه از هم متفاوت است.

در ایران تأثیر زبان محیط مهاجرت و آن هم در دایره واژه‌گانی بیش‌تر محسوس است و اما با توجه به سطح بلند شعر فارسی دری در ایران و زمینه‌های مساعد مطالعه و ارتباط با نخبه‌گان معاصر ادبیات آن کشور، شعر مقاومت در آن سرزمین از پخته‌گی بیش‌تر زبان و به همین‌گونه

از معیارهای امروزین شعر برخوردار می‌باشد؛ برعکس در پاکستان به خاطر نبود بستر هم‌زبانی، شعر مقاومت در دورهٔ جهاد - به استثنای شعر استادان پیش‌کسوت - از نگاه زبان در ترازوی بسیار پایین قرار دارد و تنها در دورهٔ جنگ‌های داخلی و به‌ویژه در دورهٔ طالبان که گروه‌های نوی از شاعران افغانستان و از جمله بزرگان گسترهٔ شعر معاصر فارسی در آن کشور سرازیر شدند این وضعیت بهبود قابل ملاحظه‌یی یافت.

در داخل کشور در تمام دوره‌ها، شعر مقاومت، زبانی بسیار فاخر داشته است. به‌ویژه در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان با توجه به هراسی که از درّخیمان نظام در توجیه شعر احساس می‌شد، زبان شعر مقاومت بسیار نمادین و پر از استعاره‌های دیرپاب بوده است.

در حوزه‌های برون‌مرزی در کشورهای غربی در آغاز دورهٔ جهاد به دلیل موجودیت برخی از استادان گسترهٔ شعر معاصر افغانستان، شعر مقاومت از نگاه زبان و ظرفیت‌های هنری از جای‌گاه به‌تری برخوردار بود، ولی در دوره‌های بعدی اگر چه شاعران نام‌داری از افغانستان در آن‌جاها پناهنده شدند، فعالیت‌های آفرینشی چندان رونقی نداشت و در کارهای آفرینشی بسیاری از شاعران مهاجر پیش‌رفتی رونما نگردید و وضعیت شعر مقاومت در فرارودان و روسیه نیز در دورهٔ جنگ‌های داخلی و در زمان طالبان به همین منوال بود.

**موسیقی:** موسیقی در کنار زبان، عاطفه و اندیشه، آخشجی بسیار مهم در زیبایی‌شناسی شعر است. وزن و قالب در ساختن موسیقی نقشی سازنده دارند. در شعر مقاومت مانند منظومه‌های حماسی پیشین زبان فارسی بیش‌ترین از قالب مثنوی بهره برده شده است؛ با این تفاوت که وزن‌های به‌کارگرفته‌شده بلند می‌باشند. نخستین کسی که این قالب را در شعر مقاومت به کار بست، سید ابوطالب مظفری بود و پس از وی تمام اعضای «انجمن شاعران انقلاب اسلامی» در ایران به این قالب روی آوردند، اما مظفری و کاظمی جای‌گاه بلند خود را در مثنوی‌سرایی از دست ندادند. قصیده نیز از قالب‌های شعر مقاومت است و استاد خلیل‌الله خلیلی، عبدالرحمان پژواک، کاظم کاظمی و جلیل شب‌گیر پولادیان از آن بیش‌تر استفاده کرده‌اند. چهارپاره، رباعی، دوبیتی، غزل - مثنوی و به‌ویژه غزل نیز از قالب‌های مورد استفادهٔ سرایش‌گران، در هر سه دورهٔ تاریخی و در حوزه‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی شعر مقاومت بوده‌اند. سزاوار یادآوری‌ست که قالب‌های نو از جمله نیمایی، سپید و آزاد بیش‌تر در حوزه

درون مرزی شعر مقاومت کاربرد داشته و استاد واصف باختری، پرتو نادری، عبدالسمیع حامد، سرور آذرخش و شماری دیگر بیش تر در این قالبها سروده اند.

از عناصر سازنده دیگر موسیقی در شعر قافیه و ردیف را نباید از نظر دور داشت. کاربرد قافیه‌های تنگ و ردیف‌های بلند یکی از شناسه‌های شعر مقاومت به‌ویژه در حوزه برون مرزی ایران است که در داخل افغانستان نیز در دوره‌های بعدی دیده می‌شود.

**تصویرسازی:** به گفته رضا چهرقانی برچلوئی، (۱۲۷، ش ۹ (۳ - ۴)) اولین چیزی که در جمال‌شناسی شعر مقاومت افغانستان جلب نظر می‌کند تابیدن طیف لطیفی از ظرافت‌های سبک هندی بر آثار نسل‌های مختلف شاعران افغانستان است. این پرتو لطیف که در آغاز رنگی ملایم و متعادل دارد رفته رفته چنان غلیظ می‌شود که شعر نسل ام‌روزی افغانستان را کاملاً تحت تأثیر خود می‌گیرد.

علی معلّم (به نقل از: ۹۷، ۹ - ۱۰) در مقدمه دفتر اول شعر مقاومت در باره اصالت شعر مقاومت افغانستان چنین می‌نویسد: «از نظر من این دفتر نسبت به اغلب مجموعه‌های شعر مسلمانان از عربی و فارسی از اصالت‌های مشرق‌زمینی والاتری برخوردار است. زبان آن صاف و معانی آن سستی و به صورت کلّ آن بدیع است، از حماسه سرشار است و پیام اکثر قطعات موجود در آن همان معانی بلند بیدارگرانه‌ی است که نشانه فجر نهایی اسلام و انفجار آتش‌فشان امت بزرگ ماست. برادران افغانی ما هم‌چنان که در عرصه نبرد و رویارویی با دشمن پای‌مردی و کرامت فرموده اند، در هنر نیز لایق تحسین و تقدیر اند و چرا نباشند که وارثان سنایی و ناصر خسرو و بی‌دل اند.»

در همین رابطه علی‌رضا قزوه، دانش‌مند و شاعر معاصر دیگر ایرانی، (به نقل از منبع ۹۵، ۱۲۸ - ۱۲۹) چنین ابراز نظر می‌کند: «شعر امروز افغانستان، شعر اصیلی است، از اصالت مشرق‌زمینی برخوردار است... یعنی همان ویژه‌گی که در اشعار «اقبال» و «اوناشانکار» به چشم می‌خورد. «آستوریاس» نویسنده مشهور آمریکایی لاتین و نویسنده کتاب «آقای رئیس جمهور» در مصاحبه‌ی راجع به ادبیات اروپا این گونه ابراز نظر کرده است: «ادبیات اروپا به درد ما نمی‌خورد، ما حرف مان چیز دیگری است و دردهای مان چیز دیگری...». پس می‌بینیم که این اصالت، خاص مشرق‌زمینی‌ها هم نیست. حتّا روشن‌فکران آمریکای لاتین که با اروپاییان نقاط مشترک بسیاری - لاقلاً از حیث فرهنگ و زبان - دارند، باز هم، قایل به مرزهایی هستند.

خوش‌بختانه این اصالت، در بین شاعران افغانستان بسیار چشم‌گیرتر از شاعران خود مان است. به بیان دیگر، آنان مشرق‌زمینی‌تر اند.»

و اما اصالت «مشرق‌زمینی» که روزگاری مهم‌ترین نقطه قوت شعر افغانستان بود به تدریج آماج جریان‌های نو قرار گرفت و رنگ‌ورو باخت و اساس صورت‌گری‌های شاعران نسل پیشین، که نمادهای زنده‌گی روستایی مثل کوه، جنگل، صخره، گله، خیمه، کوچ، اسپ، تفنگ، زین، تبرزین، تنور، کاریز، تبراغ و غیره بود آهسته آهسته فرو ریخت و جای این عناصر خیال را مظاهر زنده‌گی شهری و فن‌آوری‌های نو گرفتند. (۱۲۷، ش ۱۰، ۳ - ۴) با آن‌هم در تصویرسازی شعر مقاومت، با توجه به خصوصیات این گونه شعر، استفاده از تلمیح‌ها بر داستان‌ها و رخداد‌های حماسی شاه‌نامه فردوسی از آغاز تا فرجام دوران مقاومت مشهود و نمایان است.

#### ۴ - ۲ - ۴: دخترهای شعر مقاومت

مهم‌ترین دفترهایی که دربردارنده شعر مقاومت افغانستان اند و یا رگه‌هایی از این شعر در آن‌ها به ملاحظه می‌رسند، به ترتیب الفبای نام پدیدآورنده‌گان آن‌ها، عبارت اند از: (۷، ۶۵ - ۶۷؛ ۶، صفحه‌های فراوان)

- از ابوذر پیرزاده، گزینه‌یی گردآوری شده به نام «مزمومه‌های انقلاب اسلامی» (تهران، ۱۳۶۰)؛

- از احمدضیا رفعت، «غزل‌های ناشنیده» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «همان یوسف، همان بازار» (مشهد، ۱۳۷۳ هجری خورشیدی / ۱۹۹۴ میلادی)، «کنار خیابان» (کابل، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی)؛

- از احمدوحید مزده، «ستیز با توفان» (پیشاور، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)؛  
 - از استاد خلیل‌الله خلیلی، «مادر گل‌گون‌کفنان» (نیوجرسی، ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی)، «مزم اشک» (پیشاور، ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی)، «سرود شهیدان» (پیشاور، ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی)، «اشک‌ها و خون‌ها» (اسلام‌آباد، ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی)، «بهار به‌خون‌تشنه‌گان» (کابل، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی)، «سرود خون» (تهران، ۱۳۶۸ هجری خورشیدی / ۱۹۸۹ میلادی)،

«دیوان خلیل‌الله خلیلی» (به کوشش محمدکاظم کاظمی) (تهران، ۱۳۹۰ هجری خورشیدی / ۲۰۱۱ میلادی)؛

- از استادشفق، «شگوفه‌ها» (پیشاور)؛

- از اسدالله عقیف باختری، «آوازه‌های خاکستری» (بلخ، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)؛

- از برات‌علی فدایی هروی، «سرود خون» و «حریم راز» (۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)؛

- از برات‌محمد سودا، «مجموعه اشعار» (پیشاور ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)؛

- از بشیر سخاورد، «سبزینه شرقی» (دهلی، ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی)؛

- از پرتو نادری، «قفلی بر درگاه خاکستر» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)؛

«سوغ‌نامه‌یی برای تاک» (کابل، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «از

آن‌سوی موج‌های بنفش» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «تصویر بزرگ،

آینه کوچک» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، «دهان خون‌آلود آزادی»

(تهران، ۱۳۸۴ هجری خورشیدی / ۲۰۰۵ میلادی)، «... و گریه صد قرن در گلو دارم» (کابل،

۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)؛

- از پرویز آرزو، «آوار آینه» (مشهد، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)؛

- از ثریا واحدی، «میلاد با بهاران» (کابل، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی)؛

- از جلیل شب‌گیر پولادیان، «فراز برج خاکستر» (هامبورگ، ۱۳۷۴ هجری خورشیدی /

۱۹۹۵ میلادی)، «افق فاجعه» (رانیهاوزن، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)؛

- از جهانی، «لانه گم‌شده» (۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی)؛

- از حسن انوشه و حفیظ‌الله شریعتی «سحر»، گزیده شعر «افغانستان در غربت» (تهران،

۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی)؛

- از حفیظ‌الله شریعتی سحر، «حدیث سپیده» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸

میلادی)، «در آستانه باران» (کوئته، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)؛

- از حمید مبشر، «دفتر ۱۲۳ از گزیده ادبیات معاصر» (تهران، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی /

۲۰۰۱ میلادی)؛

- از حمیرا نکهت دست‌گیرزاده، «شطّ رهایی آبی» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)؛

- از خالده فروغ، «عبور از قرن قابیل» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، «قیام میترا»، «پنجره‌یی بر فصل صاعقه»، «سرنوشت دست‌های فانوس» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)؛

- از راحله یار، «دریا چرا از ماتم ما دم نمی‌زند؟» (بوشهر، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)؛

- از زهرا حسین‌زاده، «نامه‌یی از لاله کوهی» (تهران، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی)؛

- از سرور آذرخش، «یسناي تلخ حجم مصیبت» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، منظومه بلند «هبوط باد» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸)، «در اوج التقای رگ و خنجر» (پیشاور، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)، «انگاره بر آینه چرخشت» (پیشاور، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی)؛

- از سعادت‌ملوک تابش، «حماسه انتظار»، «طور خونین»، «دوراهی هم‌راه با چند رنج‌نامه دیگر» (تهران، ۱۳۵۹ هجری خورشیدی / ۱۹۸۰ میلادی)، «سروده‌های مهاجر» (ایران، ۱۳۵۹ هجری خورشیدی / ۱۹۸۰ میلادی)، «لحظه‌های طلوع» (تهران، ۱۳۶۰ هجری خورشیدی / ۱۹۸۱ میلادی)؛

- از سید ابوالحسن مزاری، «خنده‌ها از عشق، گریه‌ها از غم» (قم، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)؛

- از سید ابوطالب مظفری و سید نادر احمدی، «دفتر دوم شعر مقاومت» (تهران، ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی)، دربرگیرنده سروده‌هایی از سید نادر احمدی، محمدظاهر احمدی، محمدتقی اکبری، عبدالاحد بهادری، قنبرعلی تابش، محمدسرور تقوا، محمود جعفری، فایقه جواد مهاجر، سید محمود جوادی، سیمین حسن‌زاده، محمدحسن حسین‌زاده، سید حبیب‌الله حسینی، سید حمید حسینی، سها رائد، محمدآصف رحمانی، محمدعارف رحمانی، فریدون رحیمی، ظاهر رستمی هروی، زهرا رسولی، عبدالحکیم رضایی، فضل‌الله زرکوب، سید موسی زکی‌زاده، محمدشریف سعیدی، محسن سعیدی، نظام‌الدین



شکوهی، محمدصادق عادل، سید حیدر علوی نژاد بلخی، برات علی فدایی هروی، محمدحسین فیاض، سید محمدضیا قاسمی، غلامحیدر قاسمی هروی، سید فضل الله قدسی، محمدکاظم کاظمی، محمدنعیم کمالی، سید فاضل محبوب، سید ابوطالب مظفری، سید مظفر موسوی، سید میرحسین مهدوی، فریدون نقاش زاده، علی یعقوبی؛

- از سید ابوطالب مظفری، «سوگ نامه بلخ» (تهران، ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی)، «مجموعه شعر ۴۲ از گزیده ادبیات معاصر» (تهران، ۱۳۷۸)؛

- از سید اسحاق دل جو حسینی، «بانگ رحیل» (پیشاور، ؟)؛

- از سیدحسین موحد بلخی، «زیارت نامه گل سرخ» (قم، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «در مرز گل و آینه» (تهران، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، «این بقعه گل...» (قم، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی)؛

- از سید حیدر علوی نژاد بلخی، «آهن و آفتاب»؛

- از سید رضا محمدی، «یک پلک مانده به شب» (تهران، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی)؛

- از سید ضیاءالحق سخا، «سورنامه‌یی در سوگ» (هرات، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)، «غزلی در باد» (هرات، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)، «در لحظه‌های آتش و باروت» (هرات، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی)؛

- از سید عسکر موسوی کابلی «شعر سرخ» (تهران، ۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۹ میلادی)؛

- از سید فضل الله پیمان، «شام شهیدان» (تهران، ؟)؛

- از سید فضل الله قدسی، «خاکستر صدا» (تهران، ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی)؛

- از سید نادر احمدی، «مردان برنو» (تهران، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)؛

- از شاه‌بی بی، «پامیر به خون خفته» (تهران، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی)؛

- از شجاع‌الدین خراسانی، «ستاره و سیاهی» (کابل، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)؛

- از شکرپه عرفانی، «با زبان تنهایی» (مسکو، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)؛

- از صبورالله سیاه‌سنگ، «آذرشین» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)؛
- از ضیاگل سلطانی، «شب و شهر» (مشهد، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)؛
- از عبدالاحد تارشوی، «شرار درد تا خشم ایمان»؛
- از عبدالرازق روین، «سیمرغ‌های بی آشیانه البرز» (کابل، ۱۳۹۱ هجری خورشیدی / ۲۰۱۲ میلادی)؛
- از عبدالرحمان پرویز، «سرود آزادی» (کابل، ۱۳۷۳ هجری خورشیدی / ۱۹۹۴ میلادی)؛
- از عبدالسمیع حامد، «شیشه‌های تشنه» (بلخ، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)،
- «باغ‌چه‌های شهید» (بلخ، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «یادها، فریادها» (بلخ، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)، «از دوزخ اردیبهشت» (بلخ، ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی)، «رازین‌ها در فصل شگفتن گل انجیر» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «بگذار شب همیشه بماند» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «شب‌نامه آفتاب» (پیشاور، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)، «رنگین‌کمان بر فراز مرداب» (پیشاور، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)، «اندمه‌یی در مه»، «در کوچه‌های کوچک پاییز»، «آبستن آبی و بیست و چهار ساعت زنگ‌دار»؛
- از عبدالفهم فرند، «برج‌های آزادی» (۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «عبادت‌گه درخشان» (دوشنبه، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)، «خواب بهشت» (دوشنبه، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، «منظومه‌یی برای کوه» (مشهد، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی)، اعدام ماه (کابل، ۱۳۸۵ هجری خورشیدی / ۲۰۰۶ میلادی)؛
- از عبدالقدیر روستا، «سفر در راه بی‌برگشت»، «با دعای گل انجیر» (کابل، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی)، «مربع آزادی»؛
- از عبدالقهار عاصی، «مقامه گل سوری» (کابل، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی)، «سال خون، سال شهادت» (کابل، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی)، «لالایی برای ملیمه» (کابل، ۱۳۶۸ هجری خورشیدی / ۱۹۸۹ میلادی)، «دیوان عاشقانه باغ» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «غزل من و غم من» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «تنها ولی همیشه» (کابل، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «از جزیره خون» (کابل، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)، «از آتش، از بریشم» (کابل، ۱۳۷۴

- هجری خورشیدی / ۱۹۹۵ میلادی)، «آغاز یک پایان» (تهران، ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی)، «کلیات اشعار قهار عاصی» (کابل، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی)؛
- از عبدالقیوم ملکزاد، «بانگ رهایی»، «فتح مبین»، «خونین پیام»، «رباعیات انقلابی»، «دعای سبز علف» (کابل، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)؛
- از عبدالوهاب مجیر، «همه سو حصار و زندان» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ هجری خورشیدی)؛
- از عزیزالله نهفته، «سفر به حجم بی‌کران شط» (پیشاور، ۱۳۷۴ هجری خورشیدی / ۱۹۹۵ میلادی)، «خواب چشمه‌های صبح» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «ماه و شرنگ و شب» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)؛
- از عظیم نوذر الیاس، «از میانه شب» (تورنتو، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «آینه خاک» (دهلی)؛
- از علی‌شاه عباب احمدی، «باغ در آتش» (دهلی نو، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)؛
- از غلام‌یحیا جواهری، «شهر هزارچهره من» (کابل، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی)؛
- از قنبرعلی تابش، «دورتر از چشم اقیانوس» (تهران، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)؛
- از لطیف پدرام، «نقشی در آبگینه و باران» (کابل، ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی)، «لحظه‌های مصلوب» (کابل، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)، «شعرهای انزوا» (کابل، ۱۳۶۶ هجری خورشیدی / ۱۹۸۷ میلادی)، «یک‌سره بدخشانم با تو» (تهران، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)؛
- از لطیف ناظمی، «سایه و مرداب» (کابل، ۱۳۶۵ هجری خورشیدی / ۱۹۸۶ میلادی)؛
- از لایلا صراحت روشنی، «طلوع سبز» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «تدام فریاد» (کابل، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «از سنگ‌ها و آینه‌ها» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «و شب دوباره شب» (کابل، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی)؛

- از محمدافسر ره‌بین، «ترانه‌های شبان‌گاهی» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)؛
- از محمدآصف رحمانی، «سیب و فریب» (هرات، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی)؛
- از محمدآصف فکرت، «همای انقلاب» (قم، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)؛
- از محمدبشیر رحیمی، «مجموعه ۶۳ از گزیده ادبیات معاصر» (تهران، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)؛
- از محمدحسین ملک جعفریان، دانش‌مند ایرانی، کتابی به نام «شانه‌های زخمی پامیر» (تهران، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)، که بخشی از آن به سروده‌های مقاومت اختصاص دارد؛
- از محمدحنیف حنیف بلخی، «دردها و دُردها» (پیشاور، ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی)، «نیزار» (پیشاور، ۱۳۶۵ هجری خورشیدی / ۱۹۸۶ میلادی)، «نغیر» (پیشاور، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی)، «غریو»، «سنگرستان» (پیشاور، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)؛
- از محمدرفیع جنید، «سنگ‌های آتش‌زنه» (مشهد، ۱۳۷۴ هجری خورشیدی / ۱۹۹۵ میلادی)؛
- از محمدشریف سعیدی، «وقتی کبوتر نیست» (قم، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی)؛
- از محمدصادق عصیان، «فصل‌های آفتابی» (کابل، ۱۳۸۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)؛
- از محمدکاظم کاظمی و محمدآصف رحمانی، «شعر مقاومت افغانستان» (تهران، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، که گزینیه‌ی از سروده‌های شاعران مهاجر در ایران است با پنجاه شعر از ۱۹ شاعر، یعنی سعادت‌ملوک تابش، حسن حسین‌زاده، محمدآصف رحمانی، ظاهر رستمی هروی، نظام‌الدین شکوهی، سید حیدر علوی‌نژاد بلخی، سید فضل‌الله قدسی، محمدکاظم کاظمی، سید ابوطالب مظفری، فریدون نقاش‌زاده، نورالله وثوق، سید نادر احمدی،

غلام‌نبی اشراقی، وحید حمیدی، حمیدالله حیدریان، فریدون رحیمی، محمدشریف سعیدی، محبوب غلامی، فریدون وارسته؛

- از محمدکاظم کاظمی، «پیاده آمده بودم» (تهران، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، گزینۀ «صبح در زنجیر» (تهران، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی) دربردارندهٔ سروده‌های ۱۶ تن از شاعران شعر مقاومت، «مجموعهٔ اشعار ۴۹ از گزیدهٔ ادبیات معاصر» (تهران، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)، «قصهٔ سنگ و خشت» (تهران، ۱۳۸۵ هجری خورشیدی / ۲۰۰۶ میلادی)؛

- از محمدنبی مفتون، «در امتداد کوچۀ فریاد» (بلخ، ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی)

- از محمدنصیر مهرین، گزینۀ گردآوری‌شدهٔ «ترانه‌های غربت» (پیشاور، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی) دربردارندهٔ سروده‌هایی از ۲۷ تن از شاعران مهاجر افغانستانی در کشور آلمان به نام‌های خالد صدیق، عبدالجبار توکل هروی، محمدنسیم اسیر، خلیل‌الله ناظم باختری، دکتر م. روشن‌دل، جمعه‌گل حبیب، علی‌احمد زرگرپور، فاروق فارانی، مسعود قانع، اسد حبیبی، شب‌گیر پولادیان، محمد زرگرپور، آرش آذیش، سلطان عزیزپور، جیلانی لیب، شریفهٔ غوربندی، نادیه فضل، فریدون نقاش‌زاده، فریدون رحیمی، خالدہ نیازی لیب، حبیب ذبیحی، سلطان فانوس، عبدالرزاق رحیمی «حصین»، کاوه آهنگ شفق، محمدسمیع امینی دره‌یی، منصور شباهنگ و فرزانه فارانی؛

- از محمدیوسف هروی، «شاعران سنگر» (دربردارندهٔ سروده‌های شاعران سنگرنشین و مهاجر) (هرات/؟)؛

- از محمدیونس طغیان ساکایی، «خوان هفتم» (کابل، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)؛

- از مولوی سید محمدعمر شهید، «سپیده‌دم آزاده‌گان» (تهران/؟)؛  
- از میرویس موج، «برگشت باد» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «در سوگ سپیداران، ...» (لاهور، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «... تا گریستن بویحیا» (پیشاور، ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی)؛

- از واصف باختری، «و آفتاب نمی‌میرد» (کابل، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)،  
«از میعاد تا هرگز» (کابل، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی)، «از این آینه بشکسته  
تاریخ» (کابل، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «دیباجه‌یی در فرجام» (پیشاور، ۱۳۷۶  
هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «تا شهر پنج ضلعی آزادی» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری  
خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «در استوای فصل شگفتن» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی /  
۱۹۹۸ میلادی)، «دروازه‌های بسته تقویم»، مویه‌های اسفندیار گم‌شده» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری  
خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، «سفالینه‌یی چند بر پیش‌خوان بلورین فردا» (کابل، ۱۳۸۸ هجری  
خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی)؛

- از وحید وارسته، «آب را باید شست» (پیشاور، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱  
میلادی)؛

- گزیده‌یی از سروده‌های ۱۲ شاعر به نام «فصل سبز» (مشهد)؛

- مجموعه‌یی از سروده‌ها و قطعات ادبی شاعران مهاجر در موضوع انقلاب، جهاد، مقاومت  
و مهاجرت به نام «اشک قلم» (مشهد، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی).

## ۵: جلوه‌هایی از تأثیر گذاری شاه‌نامه بر شعر مقاومت

### افغانستان

شعر مقاومت افغانستان مانند همه آثار حماسی پس از شاه‌نامه، از شاه‌نامه تأثیرپذیر بوده است و اشاره‌های فراوانی که به خود شاه‌نامه و فردوسی در شعر مقاومت وجود دارند خود گویای این واقعیت می‌باشند. این تأثیرپذیری را می‌توان هم در گستره آرمانی مانند میهن‌دوستی، آزادی‌خواهی و بی‌دادستیزی و هم در گستره واژه‌گانی چون کاربرد نمادهای استوره‌یی و نام‌های جنگ‌افزارها و واژه‌گان دیگری که بسامد بالایی در شاه‌نامه دارند مشاهده کرد. آنچه که بیش از همه مصداق روشن تأثیر شاه‌نامه بر شعر مقاومت افغانستان است فراوانی تلمیحات و اشارات بر داستان‌ها و شخصیت‌های شاه‌نامه به‌ویژه رخ‌دادها و شخصیت‌های دوره‌های استوره‌یی و پهلوانی، در آن می‌باشد.

رخ‌دادهای مربوط به ضحاک ماردوش و کاوه آهن‌گر، زال زر و رودابه کابلی، رخس رستم، رستم و افراسیاب، هفت‌خوان رستم، تهمینه و رستم و جنگ رستم و سهراب، کشته‌شدن سیاوش و کین‌خواهی رستم، آرش کمان‌گیر و تیر او، منیژه و بیژن و چاه بیژن، رستم و اسفندیار و جنگ میان آن دو، رستم و چاه شغاد و غیره که در شعر مقاومت افغانستان بازتابی گسترده دارند از مهم‌ترین جلوه‌های تأثیر شاه‌نامه بر این جریان شعری به شمار می‌آیند.

### ۵ – ۱: شاعران شعر مقاومت افغانستان

در این جا آن عدّه از شاعرانی که شعرهای شان در این اثر زیر پژوهش قرار گرفته شده اند به ترتیب سال تولّد شان به گونه فشرده معرفی می‌شوند.

## ۵-۱-۱: محمدنبی مفتون (۱۲۸۳ - ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۰۴ -

(۱۹۷۸ میلادی)

محمدنبی مفتون فرزند میرزا محمدعلی تاپب، شاعر تاجیک، در سال ۱۲۸۲ هجری خورشیدی/۱۹۰۴ میلادی در کابل زاده شد. دانش را در زادگاه خود فرا گرفت و پس از آن به کار دیوانی در وزارت مالیه و وزارت جنگ و از سال ۱۳۱۴ هجری خورشیدی / ۱۹۳۵ میلادی در نماینده‌گی بانک استان بلخ پرداخت و در محله باب‌یادگار اقامت‌گزین شد. وی از سال ۱۳۰۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۲۴ میلادی زیر راه‌نمایی ملک‌الشعرا بیتاب به سرایش شعر روی آورد و به سبک هندی شعر می‌سرود. مفتون در بهار سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۵ میلادی به خاطر سرودن شعری که در روزنامه بیدار شهر مزارشریف به چاپ رسیده بود از سوی عمال دولت دست‌نشانده شوروی زندانی شد و به شهادت رسید.

یگانه اثر چاپ شده‌اش مجموعه شعر «در امتداد کوچه فریاد» (بلخ، ۱۳۶۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۵ میلادی) است. (۳۲، ۴۲۰)

## ۵-۱-۲: استاد خلیل‌الله خلیلی (۱۲۸۶ - ۱۳۶۶ هجری خورشیدی / ۱۹۰۷ -

(۱۹۸۷ میلادی)

استاد خلیل‌الله خلیلی فرزند محمدحسین مستوفی‌الممالک، دانش‌مند، شاعر و نویسنده شناخته‌شده کشور، در شوال ۱۳۲۵ هجری قمری/ آذر ۱۲۶۸ هجری خورشیدی/ ۱۹۰۷ میلادی در کابل به جهان آمد. هنگامی که دوازده‌ساله بود پدرش از سوی کارگزاران شاه امان‌الله به اتهام هم‌کاری با رقیبان شاه کشته شد. خلیلی دانش‌اندوزی را به گونه خصوصی پی گرفت. در جوانی در یکی از دبستان‌های کابل آموزگار شد و سپس مدتی در وزارت مالیه کشور به عنوان محاسب کار کرد و دوره امیر حبیب‌الله کلکانی مدتی والی و مستوفی بلخ بود. در دهه سی خورشیدی/ دهه پنجاه سده بیستم میلادی در دانشگاه کابل درس می‌داد. در آغاز پادشاهی محمدنادرشاه سه ماه در تاشکند پناهنده شد و پس از بازگشت به میهن چند سالی را در هرات گذراند. از سال ۱۳۱۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۳۲ میلادی برای ۱۳ سال در سمت دبیر نخست صدارت در کابل کار کرد تا این که در سال ۱۳۲۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۵ میلادی به زندان



سیاسی افکنده شد و پس از رهایی مدتی از کارهای دولتی به دور نگاه داشته شد. بعد از آن چندی در بن‌گاه قندسازی قندهار کار کرد و سپس دوباره به کابل آمد و در آغاز معاونت ریاست دانشگاه کابل و در ۱۳۲۸ هجری خورشیدی / ۱۹۴۹ میلادی سردبیری مجلس عالی وزیران را به دوش گرفت. مدتی هم در ریاست مستقل مطبوعات و از سال ۱۳۳۲ هجری خورشیدی / ۱۹۵۳ میلادی در سمت رای‌زن مطبوعاتی محمدظاهرشاه به رتبه وزیر کار کرد و در همین سال‌ها سفرهای رسمی متعددی را به بیرون از کشور انجام داد. در اوایل دهه معروف به دموکراسی (۱۳۴۲ - ۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ - ۱۹۷۳ میلادی) با شماری از یارانش حزبی را به نام «جبهه ملی» و یا «وحدت ملی» بنیاد گذاشت که جریدهایی را به نام «وحدت» منتشر می‌کرد. عضویت در کمیسیون تدوین قانون اساسی و نمایندگی از مردم جبل‌السرائج (تاجیکان) در شورای ملی کشور، هم‌زمان با مقام رای‌زنی مطبوعاتی در صدارت؛ از وظیفه‌های دیگر وی در آن سال‌ها بودند. از سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی برای مدت حدود ده سال سفیر افغانستان در جده در عربستان سعودی، و در بغداد، پای‌تخت عراق و هم‌زمان به گونه غیر مقیم در سوریه، بحرین، کویت، اردن، قطر و ابوظبی بود. پس از کودتای هفت اردیبهشت ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ میلادی از وظیفه سفارت برکنار شد و مدتی را در کشورهای گوناگون به سر بُرد تا با شکل‌گیری هسته‌های جهاد و مقاومت، در پاکستان اقامت گزید و به سرایش شعر مقاومت پرداخت و سرانجام در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۶ هجری خورشیدی / ۴ مه ۱۹۸۷ میلادی در اسلام‌آباد چشم از جهان پوشید.

آثار استاد خلیل‌الله خلیلی عبارت اند از: «آثار هرات در ۳ جلد» (هرات، ۱۳۰۹ هجری خورشیدی / ۱۹۳۰ میلادی)، «آرام‌گاه بابر» (چاپ کابل)، «ابن بطوطه فی افغانستان (به عربی)» (چاپ بغداد)، «احوال و آثار حکیم سنایی» (کابل، ۱۳۱۵ هجری خورشیدی / ۱۹۳۶ میلادی)، «از بلخ تا قونیه» (کابل، ۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی و ترکیه)، «از سجاده تا شمشیر» (اسلام‌آباد، ۱۳۶۳ هجری خورشیدی / ۱۹۸۴ میلادی)، «از مدرسه تا سنگر»، «الفقه‌المغانیون (به عربی)» (چاپ بغداد و المغرب)، «ایاز از نگاه صاحب‌دلان» (۱۳۶۸ هجری قمری / ۱۹۸۹ میلادی)، «بهار به خون‌تشنه‌گان» (کابل، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی)، «به بارگاه سعدی» (چاپ اسلام‌آباد)، «بهشتی که در آتش سوخت»، «پادشاه و دوراهی»، «پنج‌شیر و قهرمان مسعود»، «پیام سلطان محمود»، «پیوند دل‌ها» (تهران، ۱۳۳۶ هجری خورشیدی / ۱۹۵۷

میلادی)، «تجلیل سالگرد امام ربّانی»، «ترجمه تفسیر مولانا شبیراحمد (مشهور به تفسیر کابلی)» (کابل، ۱۳۳۸ هجری خورشیدی / ۱۹۵۹ میلادی)، «جشن آزادی ملت پاکستان»، «خواجۀ سبزیوش»، «داستانی از داستان‌ها»، «درویشان چرخان»، «دوشنبه‌نامه»، «رباعیات» (بغداد، ۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی)، «رساله شیخ الاسلام صاحب مبارک تگاب»، «رؤیت‌ها و روایت‌ها»، «زرّین گوربت» (کابل، ۱۳۵۵ هجری خورشیدی / ۱۹۷۶)، «زمرّد خونین» به کوشش صالحه ساعی (۱۳۵۵ هجری خورشیدی / ۱۹۷۶ میلادی)، «زمزم اشک» (پیشاور، ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی)، «زنده‌گی در روستا»، «سرود شهیدان» (پیشاور، ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی)، «سرور راستان»، «سفرای افغانستان از محمود تا محمود»، «سفرنامه ایران»، «سلطنت غزنویان» (چاپ کابل)، «سوزن زر و جامه سپید»، «شرح دیوان مخطوط سنایی» (کابل، ۱۳۳۸ هجری خورشیدی / ۱۹۵۹ میلادی)، «عقاب زرّین (ترجمه زرّین گوربت از پشتو به فارسی دری)»، «عیاری از خراسان» (تألیف در ۱۳۵۹ هجری خورشیدی / ۱۹۸۰ میلادی)، «غوث‌الاعظم» (اسلام‌آباد، ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی)، «فریاد» (۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی)، «فیض قدس: شرح احوال میرزا عبدالقادر بی‌دل» (کابل، ۱۳۳۴ هجری خورشیدی / ۱۹۵۵ میلادی)، «قرائت فارسی برای صنف‌های یازدهم و دوازدهم در دو جلد» (چاپ کابل)، «قهرمان کوهستان» (پیشاور، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)، «کاروان اشک» (تهران، ۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی)، «گزیده آثار تاگور از گیتانجلی و داستان کابلی‌والا» (نیوجرسی، ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی)، «مادر از خون فرزند می‌گذرد»، «مادران گل‌گون کفن»، «مادر گل‌گون کفنان» (نیوجرسی، ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی)، «مراسلات»، «مسجد جامع هرات» (کابل، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)، «ناهید و دختران قهرمان کابل»، «نخستین تجاوز روسیه در افغانستان» (اسلام‌آباد، ۱۳۶۳ هجری خورشیدی / ۱۹۸۴ میلادی)، «نماز عاشقان»، «نوررهان (رساله‌یی درباره شعر نود شاعر نوپرداز)»، «نیاز و نیایش» (۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی)، «نیایش»، «نی‌نامه» (در احوال مولوی بلخی) (کابل، ۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی)، «هرات، آثار و رجال» (به عربی) (چاپ بغداد)، «یار آشنا: علاقه‌علّمه اقبال به افغانستان» (با ترجمه اردو)، «ییمگان» (شرح آرام‌گاه حکیم ناصر خسرو بلخی) (کابل، ۱۳۳۸

هجری خورشیدی / ۱۹۵۹ میلادی)، «یاد آشنا» (کابل، ۱۳۶۰ هجری خورشیدی / ۱۹۸۱ میلادی)،

«مجموعه شعر استاد خلیلی» (کابل، ۱۳۳۰ هجری خورشیدی / ۱۹۵۱ میلادی)، «منتخبات اشعار استاد خلیلی» (کابل، ۱۳۳۳ هجری خورشیدی / ۱۹۵۴ میلادی)، «برگ‌های خزان» (کابل، ۱۳۳۴ هجری خورشیدی / ۱۹۵۵ میلادی)، «دیوان شعر» (به کوشش محمد هاشم امیدوار هراتی) (تهران، ۱۳۴۱ هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی)، «پیوند دل‌ها» (از اشعار استاد خلیلی) (کابل، ۱۳۴۰ هجری خورشیدی / ۱۹۶۱ میلادی)، «کلیات دیوان خلیلی» (تهران، ۱۳۴۱ هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی)، «ستاره‌گان» (ترجمه منظومه «ستاره‌گان»، نوشته آلفونس دوده) (کابل، ۱۳۳۸ هجری خورشیدی / ۱۹۵۹ میلادی)، «مجموعه اشعار خلیل‌الله خلیلی» (به کوشش مهدی مداینی) (تهران، ۱۳۶۸ هجری خورشیدی / ۱۹۸۹ میلادی)، «ماتم‌سرا» (پاکستان، ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی)، «رباعیات» (با برگردان انگلیسی و عربی) (بغداد، ۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی)، «در سایه‌های خیبر» (هند، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی)، «شب‌های آواره‌گی» (پاکستان، ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی)، «اشک‌ها و خون‌ها» (اسلام‌آباد، ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی)، «سروده خون» (تهران، ۱۳۶۸ هجری خورشیدی / ۱۹۸۹ میلادی)، «مجموعه اشعار خلیل‌الله خلیلی» (تهران، ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی)، «گزیده اشعار استاد خلیل‌الله خلیلی» (به کوشش فضل‌الرحمان فاضل) (دهلی نو، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «کلیات استاد خلیل‌الله خلیلی» (به کوشش عبدالحی خراسانی) (تهران ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)، «دیوان خلیل‌الله خلیلی» (با مقدمه محمد سرور مولایی) (تهران، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی)، «دیوان خلیل‌الله خلیلی» (به کوشش محمد کاظم کاظمی) (چاپ چهارم، تهران، ۱۳۹۰ هجری خورشیدی / ۲۰۱۱ میلادی). (۶، ۱ - ۳؛ ۳۷، ۳۴ - ۶۸؛ ۳۸، ۴ - ۶)

## ۵-۱-۳: برات‌علی فدایی هروی (۱۳۰۷ هجری خورشیدی / ۱۹۲۸ میلادی)

(-)

برات‌علی فدایی هروی فرزند عبدالصمد، شاعر، در سال ۱۳۰۷ هجری خورشیدی / ۱۹۲۸ میلادی در خواجه عبدالله مصری که ناحیه‌یی است از هرات زاده شد. دوره دانش‌آموزی را تا صنف نهم در زادگاهش به پیش برد و سپس به مطالعه کتاب و سرایش شعر روی آورد و سروه‌هایش از سال ۱۳۳۴ هجری خورشیدی / ۱۹۵۵ میلادی در روزنامه‌های اتفاق اسلام و مجله هرات منتشر می‌شدند. مدت پنج سال در وزارت فواید عامه (راه و ترابری) کار کرد. و در سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی در یکی از دفترهای بازرگانی به سمت دفتردار به کار پرداخت. سه سال پس از آن دوباره در وزارت فواید عامه در بخش حفظ و مراقبت جاده هرات - اسلام‌آباد سرگرم کار شد و به دنبال آن در سال ۱۳۴۹ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ میلادی مدیر فواید عامه استان بادغیس شد تا سرانجام در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی بازنشسته شد.

فدایی بنیادگذار انجمن دوست‌داران سخن در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی است. بعد از کودتای ۷ اردیبهشت ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ میلادی یک‌جا با خانواده‌اش به ایران کوچید و در آن‌جا دوباره آن انجمن را بازگشایی کرد. این انجمن در ایران نشریه‌یی را به نام «اشک قلم» چاپ می‌کرد. در سال ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی که فدایی دوباره به هرات برگشت انجمن از هم پاشید.

آثار فدایی هروی عبارت اند از: دفتر شعر «حریم» در سه بخش به نام‌های «فریاد خون»، «گنج اسرار»، «راز سخن»؛ و «راه روشن» (ترجمه منظوم پاره‌یی از نهج‌الفصاحه و نهج‌البلاغه) (هرات، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی) که به چاپ رسیده اند؛ و مجموعه چاپ‌ناشده سروده‌های پس از سال ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی او و مجموعه چاپ‌ناشده قصیده‌هایش. (۷، ۷۵۷ - ۷۵۸؛ ۷۳، ۵)

### ۵-۱-۴: عبدالکریم تمنا (۱۳۱۸ هجری خورشیدی / ۱۹۳۹ میلادی -)

عبدالکریم تمنا، شاعر و نویسنده تاجیک، در سال ۱۳۱۸ هجری خورشیدی / ۱۹۳۹ میلادی در روستای سروستان انجیل واقع در جنوب شرق شهر هرات زاده شد. دانش را در مدرسه‌های خصوصی در زادگاهش فراگرفت. در سال‌های نوجوانی به کار حساب‌داری پرداخت. سپس مدت ۱۴ سال مسئول کتاب‌خانه عامه هرات بود. در زمان محمد داؤدخان در جرگه بزرگ ملی برای تصویب قانون اساسی کشور، به عنوان نماینده مردم شهرستان گل‌ران هرات شرکت کرد و در اواخر حکومت محمد داؤدخان مدتی را به خواهش استان‌دار وقت هرات به عنوان فرمان‌دار شهرستان زنده‌جان (فوشنج) ایفای وظیفه کرد.

او پس از اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی، از سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۹ میلادی به ایران کوچید و در تهران اقامت گزید و هم اکنون نیز در تهران به سر می‌برد. از سال ۱۳۴۰ هجری خورشیدی / ۱۹۶۱ میلادی شعرها و نوشته‌هایش در نشریه‌های افغانستان، ایران، اروپا و آمریکا چاپ می‌شوند. (۶، ۲۳)

### ۵-۱-۵: دکتر اسدالله حبیب (۱۳۲۰ هجری خورشیدی / ۱۹۴۱ میلادی -)

دکتر اسدالله حبیب فرزند حبیب‌الله، شاعر، داستان‌نویس، مترجم و پژوهش‌گر ازبک، در ۱۸ مهر ۱۳۲۰ / ۱۰ اکتبر ۱۹۴۱ در شهر کابل زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در شهر میمنه، مرکز استان فاریاب به پایان برد و سپس دارالمعلمین را خواند و به دنبال آن دانش‌کده زبان و ادبیات دانشگاه کابل را تا درجه لیسانس به فرجام رسانید و برای فراگیری بیشتر دانش به اتحاد شوروی وقت رفت و در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۴ میلادی از دانش‌سرای زبان‌های شرقی دانشگاه دولتی مسکو دکترا گرفت. سپس در دانشگاه کابل به تدریس پرداخت و در فرهنگستان علوم افغانستان کار کرد و در سال‌های شصتم سده چهاردهم هجری خورشیدی / هشتادم سده بیستم میلادی مدتی رئیس اتحادیه نویسندگان و بعداً رئیس دانشگاه کابل شد. در زمان پیروزی مجاهدان مدتی را در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، زیست و از همین‌جا به بیرون از کشور کوچید. دکتر حبیب در فرهنگستان علوم افغانستان، دانشگاه کابل، اتحادیه نویسندگان افغانستان و جاهای دیگر کار کرده است.

آثار او عبارت اند از: مجموعه‌های داستان «آیدن» (با برگردان به روسی توسط ن. کیسیلوا) (مسکو، ۱۳۵۱ هجری خورشیدی / ۱۹۷۲ میلادی)، «مجموعه‌یی از داستان‌های کوتاه» (به زبان ازبکی) (تاشکند، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)، «سپیداندام» (کابل، ۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی)، «سه مزدور» (کابل، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)، «داس‌ها و دست‌ها» (کابل، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)، «گذرگاه آتش» (همراه با داستان‌های ببرک ارغند، عالم افتخار و نظری آریانا)، «آخرین آرزو»، «گزینه قصه‌ها و نمایش‌نامه‌های سال‌های اخیر»، رمان «انفجار» (اینفوماپرتت، ۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی) ناول کوتاه «شب‌ها ارواح می‌آیند»، «در سواحل گنگا» (رمان تاریخی درباره زنده‌گی بی‌دل) (۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی)؛ مجموعه‌های شعر «خط سرخ» (کابل، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)، «وداع با تاریکی» (کابل، ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی)، «آتش در نارنج‌زار» (کولن، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی)، «قندیل مهتاب» (اینفورماپرتت بلغارستان، ۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی) و کتاب‌های پژوهشی «دیدار با سپیده» (مجموعه چند نوشته و ترجمه او) (کابل، ۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی)، «دستور زبان دری» (۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی)، «واژه‌نامه شعر بی‌دل» (هامبورگ، ۱۳۸۴ هجری خورشیدی / ۲۰۰۵ میلادی)، «حکمت بی‌دل» (۱۳۹۳ هجری خورشیدی / ۲۰۱۵ میلادی)، «از رودکی تا امیر خسرو» (۱۳۹۴ هجری خورشیدی / ۲۰۱۵)، «بی‌دل و چهار عنصر» (چاپ یکم، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی و چاپ دوم، ۱۳۹۰ هجری خورشیدی / ۲۰۱۱ میلادی)، «انسان در نگارستان بی‌دل» (۱۳۹۲ هجری خورشیدی / ۲۰۱۳ میلادی)، «دری به خانه خورشید» (سبک هندی، بی‌دل و بی‌دل‌شناسی) (۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی) و غیره. (۷، ۳۲۸ - ۳۲۹؛ ۳۲، ۶۶۱ - ۶۶۲؛ ۷۲، ۳۱۱)

## ۵-۱-۶: واصف باختری (۱۳۲۱ هجری خورشیدی / ۱۹۴۲ میلادی -)

محمدشاه واصف باختری فرزند قاری محمدالله، شاعر، نویسنده، پژوهش‌گر و مترجم تاجیک، در سال ۱۳۲۱ هجری خورشیدی / ۱۹۴۲ میلادی در گذر دربار شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در دبیرستان باختری شهر مزار شریف و دبیرستان حبیبیه کابل به فرجام رسانید. در سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۶ میلادی از دانش‌کده

زبان و ادبیات دانشگاه کابل دانش‌نامه لیسانس گرفت و پس از آن در ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۵ میلادی آموزش‌های عالی را در رشته آموزش و پرورش در دانشگاه کولمبیا در ایالات متحده آمریکا تا درجه فوق لیسانس پی گرفت. مدت ۱۵ سال در ریاست تألیف و ترجمه وزارت آموزش و پرورش به تصحیح و تدوین کتاب‌های درسی سرگرم بود. پس از کودتای ۷ اردیبهشت ۱۳۵۷ هجری خورشیدی/ ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ میلادی مدت ۲ سال را در زندان سپری کرد و از سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۱ میلادی مدیر مسئول مجله «ژوندون»، نشریه انجمن نویسندگان افغانستان، بود. در دوره تسلط طالبان در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۶ میلادی به شهر پیشاور کوچید و در آنجا در مرکز تعاون افغانستان کار می‌کرد، سپس در سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۰ میلادی رهسپار ایالات متحده آمریکا شد و تا اکنون در آنجا به سر می‌برد.

باختری از پیش‌گامان شعر نو و هم‌چنان از بنیادگذاران شعر مقاومت در کشور است. او به زبان‌های انگلیسی و عربی نیز مسلط است و آثاری را از این زبان‌ها به فارسی دری برگردان کرده است. در بزرگداشت از جای‌گاه بلند او در شعر و ادبیات معاصر کشور، در سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ میلادی یک دبیرستان و یک چهارراهی در زادگاهش به نام او نام‌گذاری شده است.

آثارش عبارت‌اند از: دفترهای شعر «و آفتاب نمی‌میرد» (کابل، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۳ میلادی)، «از میعاد تا هرگز» (کابل، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۸ میلادی)، «از این آیینۀ بشکسته تاریخ» (کابل، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۱ میلادی)، «دیباچه‌یی در فرجام» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۷ میلادی)، «تا شهر پنج‌ضلعی آزادی» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۷ میلادی)، «در استوای فصل شگفتن» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۸ میلادی)، «دروازه‌های بسته تقویم»، «مویه‌های اسفندیار گم‌شده» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۰ میلادی)، «استوره بزرگ شهادت» (برگردان شعر)، «بیان‌نامه وارثان زمین»، «آب‌های جهان آلوده نیستند» (برگردان شعر) (کابل، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی)، «ماهی‌گیر و ماهی‌طلایی» (برگردان منظوم منظومه‌یی از الکساندر پوشکین)، «سفالینه‌یی چند بر پیش‌خوان بلورین فردا» (کابل، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی) و نیز کتاب‌های پژوهشی «نردبان آسمان»، «گزارش عقل سرخ»، «سرود و سخن در ترازو»،

«درنگ‌ها و پی‌رنگ‌ها» (پیشاور، ۱۳۷۸)، «بازگشت به الفبا»، «در غیاب تاریخ» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، «در ورزش‌گاه ثانیه‌های شرقی». (۶، ۳۱؛ ۳۲، ۴۶۶ - ۴۶۷)

### ۵-۱-۷: خلیل‌الله رؤوفی (۱۳۲۱ هجری خورشیدی / ۱۹۴۲ میلادی -)

خلیل‌الله رؤوفی، شاعر و نویسنده تاجیک، در سال ۱۳۲۱ هجری خورشیدی / ۱۹۴۲ میلادی در پنج‌شیر زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و آموزش‌های عالی را در دانش‌های نظامی تا درجه فوق لیسانس در بیرون از کشور به پایان برد. او در دوره طالبان، به پیشاور و سپس به آلمان کوچید و تا اکنون در آلمان به سر می‌برد.

آثارش عبارت‌اند از: مجموعه‌های شعر «بنفشه‌ها» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی) و «دور از ستاره و دریا» (آلمان) و اثر چاپ‌نشده‌ی «میلاد سخن و تقوا». (۶، ۴۱؛ ۷۲، ۶۹۲)

### ۵-۱-۸: لطیف ناظمی (۱۳۲۵ هجری خورشیدی / ۱۹۴۶ میلادی -)

لطیف ناظمی، شاعر، منتقد ادبی و پژوهش‌گر تاجیک و از پیش‌گامان شعر نو و نیز شعر مقاومت در افغانستان، در سال ۱۳۲۵ هجری خورشیدی / ۱۹۴۶ میلادی در شهر هرات زاده شد. دوره دانش‌آموزی را از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۵۶ میلادی تا ۱۹۶۵ میلادی در دبیرستان سلطان غیاث‌الدین غوری در زادگاهش پی گرفت و آموزش‌های عالی را در دانش‌کده ادبیات دانشگاه کابل در سال ۱۳۴۸ هجری خورشیدی / ۱۹۶۹ میلادی به پایان برد و یک سال در آن‌جا درس داد. مدتی در اداره هنر و ادبیات رادیوی افغانستان کار کرد و سپس دوباره از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ میلادی در همان دانش‌کده به کار تدریس پرداخت. پس از کودتای هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / بیست و هفتم آوریل ۱۹۷۸ میلادی زندانی سیاسی شد و با اشغال نظامی کشور توسط نیروهای شوروی از زندان رها شد و به کارهای دفتری گماشته شد. او از ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ میلادی استاد زبان و ادبیات فارسی دری دانشگاه همبولت آلمان شرقی وقت شد و در همان‌جا آموزش هم دید و پس از بازگشت به میهن باز هم در دانشگاه کابل استاد شد. سپس مدتی به سمت رئیس نشرات رادیوی افغانستان و در سال ۱۳۶۷ هجری



خورشیدی/ ۱۹۸۸ میلادی به سمت رئیس کمیته فرهنگ به کار پرداخت. در اواخر دهه شصت کارهای دولتی را کنار گذاشت و باری دیگر به آلمان رفت و تا اکنون در شهر فرانکفورت کشور آلمان زنده گی می کند. او به زبان های انگلیسی، آلمانی و عربی نیز آشناست و برگردان هایی نیز از وی در مطبوعات به نشر رسیده اند.

آثار عبارت اند از دفترهای شعر «سایه و مرداب» (کابل، ۱۳۶۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۶ میلادی)، «باد در فانوس» (آلمان، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۱ میلادی)، «در بیشه های یاد»، «پنجره»، «از باغ تا غزل»، «میلاد سبز» (کابل، ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۵ میلادی) و کتاب های پژوهشی «در احوال عبدالرحمان جامی»، «بررسی ها» (درباره تاریخ معاصر ادبیات)، «ملک سنایی»، «مقدمه ای بر داستان نویسی معاصر دری»، «فرهنگ شعر» (واژه نامه مصطلحات شعر) و درس نامه ها. (۶، ۶۳، ۷، ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹؛ ۷۲، ۳۲۶)

### ۵-۱-۸: محمد آصف فکرت (۱۳۲۵ هجری خورشیدی / ۱۹۴۶ میلادی -)

محمد آصف فکرت، روزنامه نگار، ادب پژوه و مترجم تاجیک، در سال ۱۳۲۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۶ میلادی در شهر هرات به جهان آمد. دوره دانش آموزی را در زادگاهش و آموزش های عالی را تا درجه لیسانس در رشته ادبیات فارسی دری در دانشگاه کابل و تا درجه فوق لیسانس در رشته روزنامه نگاری در دانشگاه دهلی در هندوستان به پایان برد. تا سال ۱۳۵۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۰ میلادی به ترتیب؛ مدیریت مسؤلی روزنامه های فاریاب، کندز، مجله کتاب و معاونت روزنامه بیدار، مجله جمهوریت و عضویت گروه دبیران روزنامه های جمهوریت و انیس و عضویت انجمن تاریخ افغانستان را به دوش داشت. در سال ۱۳۶۱ هجری خورشیدی/ ۱۹۸۲ میلادی به ایران کوچید و در شهر مشهد به فهرست نویسی بخش دست نویس های کتابخانه آستان قدس رضوی پرداخت و سپس به عضویت مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی و بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس درآمد و در همایش های گوناگون علمی در افغانستان و کشورهای دیگر به سمت دبیر علمی شرکت کرد و از سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی بدین سو در کانادا به سر می برد.

آثارش عبارت اند از: دفترهای شعر «نکته خاک ره یار»، «نسیم شیدایی و اخلاص عمل» (برگردان منظوم برخی از سخنان حکمت آمیز حضرت علی (ک) از نهج البلاغه) و کتاب های

«غزل‌های امیر خسرو» (کابل، ۱۳۵۳ هجری خورشیدی / ۱۹۷۴ میلادی)، «لغات گفتاری هرات» (کابل، ۱۳۵۵ هجری خورشیدی / ۱۹۷۶ میلادی)، «مناجات و گفتار پیر هرات» (کابل، ۱۳۵۵ هجری خورشیدی / ۱۹۷۶ میلادی)، «فهرست نسخه‌های خطی قرآن مترجم آستان قدس» (مشهد، ۱۳۶۵ هجری خورشیدی / ۱۹۸۶ میلادی)، «مقدمه‌ی بر فقه شیعه» (مشهد، ۱۳۶۸ هجری خورشیدی / ۱۹۸۹ میلادی)، «گزارش سفارت کابل» (از سید ابوالحسن قندهاری) (تهران، ۱۳۶۸ هجری خورشیدی / ۱۹۸۹ میلادی)، «فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتاب‌خانه مرکزی آستان قدس (مشهد، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «عین‌الوقایع» (از محمدیوسف ریاضی هروی) (تهران، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «کرسی‌نشینان کابل» (از سید مهدی فرّخ) (تهران، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «ترجمه آکام‌المرجان» (مشهد، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، ترجمه و تلخیص «مصنفات شیعه» در شش جلد (مشهد، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ - ۱۹۹۷ میلادی)، ترجمه «کتاب‌شناسی جهانی ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن مجید» (مشهد، ۱۳۷۳ هجری خورشیدی / ۱۹۹۴ میلادی)، «فارسی هروی» (مشهد، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، ترجمه «افغانان» (مشهد، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «خط کوفی» (تهران، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی). (۶، ۵۵؛ ۷، ۷۸۳ - ۷۸۴؛ ۷۲، ۳۹۳ - ۳۹۴)

## ۵-۱-۹: غلام‌یحیا جواهری (۱۳۲۷ هجری خورشیدی / ۱۹۴۸ میلادی -)

غلام‌یحیا جواهری فرزند میرزا محمدحسین، شاعر و نویسنده هزاره، در سال ۱۳۲۷ هجری خورشیدی / ۱۹۴۸ میلادی در گذر سه‌دکان شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش در دبیرستان باختر و آموزش‌های عالی را تا درجه لیسانس در دانش‌کده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل به پایان برد و به حیث دادستان در شهرستان چمتال بلخ گماشته شد. در سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۹ میلادی به ایران کوچید و در رادیوی دری شهر مشهد به عنوان گرداننده برنامه‌ها به کار پرداخت. در درازای سال‌های مهاجرت بیش‌تر سرگرم پژوهش پیرامون تاریخ، سیاست، حقوق و ادبیات بود. پس از پیروزی مجاهدان، در سال ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی به میهن باز گشت و به سمت مسؤول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در شهر مزار شریف کار کرد. با آمدن طالبان،

دوباره به مشهد رفت و این بار در بخش رادیوی تاجیکی خراسان کار کرد تا سرانجام با فروپاشی طالبان باز هم به میهن برگشت و از آغاز نشرات رادیو - تلویزیون خصوصی آرزو در بلخ به سمت مدیر نشرات آن رسانه کار می‌کند.

آثارش عبارت اند از: «شهر هزارچهره من» (کابل، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی)، «آن‌سوتر از ستاره» (کابل، ۱۳۹۳ هجری خورشیدی / ۲۰۱۴ میلادی). (۲۱، پشت جلد کتاب؛ ۳۲، ۵۶۶)

### ۵-۱-۱۰: سرور آذرخش (۱۳۲۷ هجری خورشیدی / ۱۹۴۸ میلادی -)

سرور آذرخش فرزند غلام‌سخی، شاعر و داستان‌نویس تاجیک، در سال ۱۳۲۷ هجری خورشیدی / ۱۹۴۸ میلادی در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در دبیرستان باختر آن شهر در سال ۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی و آموزش‌های عالی را در سال ۱۳۴۹ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ میلادی در دانش‌کده اقتصاد دانش‌گاه کابل تا درجه لیسانس به فرجام رسانید. پس از کودتای هفتم اردیبهشت ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / بیست و هفتم آوریل ۱۹۷۸ میلادی به پیشاور و در سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی به کانادا کوچید و پس از فروپاشی طالبان، در سال ۱۳۸۱ هجری خورشیدی / ۲۰۰۲ میلادی دوباره به میهن آمد و در کابل زنده‌گی می‌کند.

آثارش عبارت اند از: دفترهای شعر «یسنای تلخ حجم مصیبت» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «هبوط باد» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «در اوج التقای رگ و خنجر» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «انگاره بر آیینۀ چرخشت» (پیشاور، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی) و مجموعه‌های داستان «مصیبت‌نامه هابیل» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «رازهای قلعه قرمز» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، رمان «آوار شب» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی). (۳، شناس‌نامه کتاب؛ ۶، ۷، ۷۹، ۵، ۳۲، ۴۷۷ - ۴۷۸، ۵۸، ۳۴، ۷۲،

### ۵-۱-۱۱: نظام‌الدین شکوهی (۱۳۲۸ هجری خورشیدی / ۱۹۴۹ میلادی) -

نظام‌الدین شکوهی، شاعر تاجیک و از پیش‌گامان شعر مقاومت، در سال ۱۳۲۸ هجری خورشیدی / ۱۹۴۹ میلادی در روستای شادمنه شهرک انجیل استان هرات زاده شد. آموزش‌های نخستین را در زادگاهش سپری کرد و سپس به ایران کوچید و در شهر مشهد اقامت دارد. از سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی / ۱۹۷۶ میلادی شعر می‌سراید.

آثارش عبارت‌اند از: دفترهای شعر «فانوس در هامون» و «فریادی از سکوت» (تهران، ۱۳۹۰ هجری خورشیدی / ۲۰۱۱ میلادی). (۶، ۸۹، ۷۲، ۸۷۵)

### ۵-۱-۱۲: دکتر عبدالرزاق رویین (۱۳۲۹ هجری خورشیدی / ۱۹۵۰ میلادی)

(-)

دکتر عبدالرزاق رویین فرزند محمّدصادق، شاعر، منتقد و پژوهش‌گر تاجیک و از پیش‌گامان شعر نو در افغانستان، در سال ۱۳۲۹ هجری خورشیدی / ۱۹۵۰ میلادی در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در دبستان سلطان غیاث‌الدین و دبیرستان باختر مزار شریف و دبیرستان شیرشاه سوری کابل به پایان برد و سپس در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی / ۱۹۷۶ میلادی در رشته زبان و ادبیات از دانش‌کده زبان و ادبیات دانشگاه کابل دانش‌نامه لیسانس و بعداً دانش‌نامه فوق لیسانس گرفت و در سال ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی در همان رشته از دانش‌گاه صوفیه در بلغارستان دانش‌نامه دکتر را به دست آورد. مدتی به سمت رئیس اداره تألیف و ترجمه وزارت آموزش و پرورش و نیز به حیث استاد دانش‌گاه کابل کار کرد. از آغاز پی‌ریزی انجمن نویسندگان افغانستان به عضویت آن انجمن درآمد. وی از سال‌های شصتم سده چهاردهم هجری خورشیدی / هشتادم سده بیستم میلادی در کشور بلغارستان زنده‌گی می‌کرد. در سال‌های هشتادم هجری خورشیدی / دهه یکم سده بیست و یکم میلادی به میهن بازگشت و اکنون استاد دانش‌گاه کابل است. رویین شعرهایش را برای کودکان با نام مستعار «ر. پرتو» به نشر می‌رسانید.

آثارش عبارت‌اند از: دفترهای شعر «شگفتن در سترون خاک»، «بر نطح آفتاب»، «از سال‌های توت و بریشم»، «بابنفسه‌های باران» (گزینۀ شعر و نثر معاصر)، «بی‌همسایه» و

«سیمرغ‌های بی‌آشیانه البرز» (کابل، ۱۳۹۱ هجری خورشیدی / ۲۰۱۲ میلادی) و کتاب‌های «از فردوسی بیاموزیم»، «افتوبارانک»، «غچی غچی بهار شد» (ترانه‌های مردمی کودکان)، «پویه‌هایی درباره فرهنگ خراسان»، و چند جلد کتاب درسی. (۷، ۴۷۳؛ ۳۲، ۴۹۰؛ ۵۰، ۲۹۸؛ ۷۲، ۳۲۹)

## ۵ - ۱ - ۱۳: محمدعقل بی‌رنگ کوه‌دامنی (۱۳۳۰ - ۱۳۸۶ هجری

خورشیدی / ۱۹۵۱ - ۲۰۰۷ میلادی)

محمدعقل بی‌رنگ کوه‌دامنی، شاعر و نویسنده تاجیک، در سال ۱۳۳۰ هجری خورشیدی / ۱۹۵۱ میلادی در شکرده کوه‌دامن به جهان آمد آموزش‌های نخستین را در زادگاهش به پایان رسانید و آموزش‌های پیش‌تر را در بلخ و کابل فرا گرفت. در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی به تهران کوچید و در سال ۱۳۵۶ هجری خورشیدی / ۱۹۷۷ میلادی از دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات فارسی دری دانش‌نامه لسانس گرفت و در سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی / ۱۹۸۱ میلادی به میهن بازگشت و در دانشگاه کابل به تدریس زبان و ادبیات پرداخت. پس از پیروزی مجاهدان به تاجیکستان رفت و در آنجا هفته‌نامه «پیوند»، نشریه شورای نویسندگان تاجیکستان، را به خط فارسی دری منتشر می‌کرد و سپس به انگلستان کوچید و سرانجام به روز سه‌شنبه ۲۰ آذر ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۱۱ دسامبر ۲۰۰۷ میلادی در شهر لندن درگذشت.

آثارش عبارت اند از: «سلام بر شقایق» (تهران، ۱۳۵۹ هجری خورشیدی / ۱۹۸۰ میلادی)، «طلوع سبز شگفتن» (دوشنبه، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «در اشراق واژه‌ها» (کابل)، «سفرنامه ترکمنستان را که من دیده‌ام» (مسکو)، «سرود صبح‌گاهی» (گزینه ترجمه شعر شاعران آمریکای لاتین) (کابل، ۱۳۶۳ هجری خورشیدی / ۱۹۸۴ میلادی)، «تلخ‌ترین فصل خدا»، «من ناله می‌نویسم» و «فرهنگ آدم‌های شاهنامه» که هنوز به چاپ نرسیده است. (۷، ۱۹۲) (۵۸، ۴۲۰ - ۴۲۱) (۷۲، ۳۵۴)

## ۵ - ۱ - ۱۴: سید ضیاءالحق سخا (۱۳۳۰ هجری خورشیدی / ۱۹۵۱ میلادی -)

سید ضیاءالحق سخا، شاعر تاجیک، در ۱۰ مرداد ۱۳۳۰ هجری خورشیدی / ۲ اوت ۱۹۵۱ میلادی در شهر هرات زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاه خود و آموزش‌های عالی را در

دانش‌کده اقتصاد دانش‌گاه کابل تا درجه لیسانس به پایان برد. از سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی بدین سو در مستوفیت هرات کار می‌کند.

آثارش عبارت اند از: دفترهای شعر «بی‌صدایی صدای دریاهاست»، «سورنامه‌یی در سوگ» (هرات، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)، «غزلی در باد» (هرات، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)، «غزل تلخ»، «آی کاکل به خاک برده»، «در لحظه‌های آتش و باروت» (هرات، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی)، «بر شاخه سبز عشق». (۵۳، پشت جلد کتاب؛ ۵۵، شناسنامه کتاب؛ ۷۲، ۷۹۶)

### ۵- ۱- ۱۵: نصرالله پرتونادری (۱۳۳۱ هجری خورشیدی / ۱۹۵۲ میلادی -)

نصرالله پرتونادری فرزند عبدالقیوم پرتو، شاعر، منتقد ادبی، پژوهش‌گر و نویسنده تاجیک، در سال ۱۳۳۱ هجری خورشیدی / ۱۹۵۲ میلادی در روستای جر شاه‌بابای شهرستان کشم بدخشان زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و سپس در کابل پی گرفت و در سال ۱۳۴۹ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ میلادی از دارالمعلمین کابل سند فراغت به دست آورد. آموزش‌های عالی را از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵ میلادی در رشته زیست‌شناسی در دانش‌گاه کابل تا درجه لیسانس سپری کرد. از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۶ هجری خورشیدی / ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷ میلادی به خاطر آزادی‌خواهی در زندان پل چرخ کابل زندانی سیاسی بود. پرتونادری، در سال‌های جنگ‌های داخلی به پاکستان کوچید و پس از فروپاشی طالبان دوباره به میهن بازگشت.

او از سال ۱۳۵۳ هجری خورشیدی / ۱۹۷۴ میلادی شعر می‌گوید و نیز عضو شورای مرکزی انجمن نویسندگان و مدتی مدیر مسؤول مجله ژوندون، نشریه آن انجمن بوده است. آثارش عبارت اند از: دفترهای شعر «قفلی بر درگاه خاکستر» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «سوگ‌نامه‌یی برای تاک» (کابل، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «آن سوی موج‌های بنفش» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «تصویر بزرگ، آینه کوچک» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، «دهان خون‌آلود آزادی» (تهران، ۱۳۸۴ هجری خورشیدی / ۲۰۰۵ میلادی)، «لحظه‌های سربی تیرباران» (کابل، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی)، «... و گریه صد قرن در گلو دارم» (کابل،

۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی)، «عبور از دریا و شب‌نم» (کابل، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی)، «شعرهای پرتو نادری، برگردان به انگلیسی» (لندن)، «شعر ناسرودهٔ من»، «ده‌کدهٔ بی بامداد» (۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی)، دفترهای نقد و پژوهش ادبی «عبوری از دریا و شب‌نم»، «رودکی سمرقندی، پدر شعر فارسی دری»، «یک آئینه و چند تصویر»، «مولانا جلال‌الدین محمد بلخی از بلخ تا قونیه»، «پنجره‌های روبه‌رو»، «در افق تبعید»، «چه‌گونه‌گی رسانه‌ها در افغانستان»، «زنده‌گی‌نامه»، «از واژه‌های اشک تا قطره‌های شعر» و نیز رهنمون‌های آموزشی پارلمان، قانون اساسی، حقوق شهروند، حقوق زن، دموکراسی و غیره. آثار چاپ‌نشده اش عبارت‌اند از: «گزینهٔ شعرهای کلاسیک»، «اساسات آموزش‌های مدنی»، «پیشینهٔ طنزنویسی در افغانستان»، «موج رنگین ضرب‌المثل‌ها در رنگین‌کمان مثنوی»، «کتاب‌سوزان در انجمن نویسندگان افغانستان». (۶، ۱۲۷؛ ۷، ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶؛ ۱۵، پشت جلد کتاب؛ ۵۸، ۴۴۲ - ۴۴۳)

## ۵-۱-۱۶: احمدوحید مژده (۱۳۳۲ هجری خورشیدی / ۱۹۵۳ میلادی -)

احمدوحید مژده فرزند عبدالحکیم مژده، شاعر و نویسندهٔ تاجیک و کارشناس مسایل سیاسی، در سال ۱۳۳۲ هجری خورشیدی / ۱۹۵۳ میلادی در استان بغلان زاده شد. پدرش یک شخصیت فرهنگی و در دههٔ معروف به دموکراسی صاحب امتیاز و مدیر مسؤول نشریه‌یی به نام «اتحاد ملی» بود. احمدوحید مژده دورهٔ دانش‌آموزی را در زادگاهش آغاز کرد و در دبیرستان حبیبیهٔ کابل به فرجام رسانید و آموزش‌های عالی را در سال ۱۳۵۵ / ۱۹۷۶ در دانش‌کدهٔ اقتصاد دانشگاه کابل تا درجهٔ لیسانس پیش برد. پس از کودتای ۷ اردیبهشت ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ میلادی در سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۹ میلادی به پاکستان و ایران کوچید و سرگرم کارهای فرهنگی، سیاسی و نظامی جهاد و همکاری با نشریه‌های جهادی شد. در آخرین سال حکومت استاد برهان‌الدین ربانی به کابل آمد و در وزارت امور خارجهٔ کشور به کار پرداخت و پس از آمدن طالبان برای مدت پنج سال دیگر نیز به همان وظیفه ادامه داد. پس از تحوّل‌های اخیر از کارهای دولتی دست کشید و سرگرم کارهای شخصی شد.

آثارش عبارت اند از دفتر شعر «ستیز با توفان» (پیشاور، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی) و کتاب پژوهشی «افغانستان و پنج سال سلطه طالبان». (۱، ۱۵۶).

### ۵-۱-۱۸: عبدالرحمان پرویز (۱۳۳۳ هجری خورشیدی / ۱۹۵۴ میلادی -)

عبدالرحمان پرویز، شاعر تاجیک، در سال ۱۳۳۳ هجری خورشیدی / ۱۹۵۴ میلادی در شهر فیض‌آباد، مرکز استان بدخشان به جهان آمد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و آموزش‌های عالی را در دانش‌کده حقوق و علوم سیاسی دانش‌گاه کابل به فرجام رسانید و در نهادهای عدلی و قضایی کشور کار می‌کرد تا این که در سال ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی ناگزیر به مهاجرت شد. یگانه اثرش دفتر شعر «سرود آزادی» (بی‌جا، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی) است.

(۱۶، پشت جلد کتاب)

### ۵-۱-۱۷: جلیل شب‌گیر پولادیان (۱۳۳۴ هجری خورشیدی / ۱۹۵۵ میلادی -)

جلیل شب‌گیر پولادیان، شاعر تاجیک، در سال ۱۳۳۴ هجری خورشیدی / ۱۹۵۵ میلادی در شهر رستاق استان تخار زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و آموزش‌های عالی را در سال ۱۳۵۶ هجری خورشیدی / ۱۹۷۷ میلادی در رشته روزنامه‌نگاری در دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی دانش‌گاه کابل تا درجه لیسانس به پایان برد. از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ میلادی در نشریه‌های ادبی در هرات و کابل سرگرم روزنامه‌نگاری بود. سپس در فرهنگستان علوم افغانستان به عنوان کارمند علمی و مسئول نشر مجله باستان‌شناسی و پژوهش‌های کوشانی کار می‌کرد. واپسین وظیفه‌اش در فرهنگستان علوم، مسؤلیت انتشار نامه پژوهشی «خراسان»، نشریه بخش زبان و ادبیات فرهنگستان، بود. او عضو انجمن نویسندگان افغانستان و از بنیادگذاران کانون دوست‌داران مولانا در کابل در سال ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی، نهضت «هواداران مجاهدین» و بنیاد آزادی فرهنگ در پاس‌داری از ارزش‌های جهاد و مقاومت بود. وی در فعالیت‌های فرهنگی - سیاسی نیروهای جهادی در هرات و کابل نقش داشت و برخی از شعرها و نوشته‌هایش به نام مستعار «ج»



فانوس» و در پاس‌داری از آزادی، جهاد و مقاومت در نشریه‌های مجاهدان به نام مستعار «ش. آمورودی» منتشر می‌شدند. پولادیان در سال ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی کشور را ترک گفت و در آغاز به ترکیه و از آن‌جا به آلمان رفت و تا اکنون در شهر هامبورگ آلمان زنده‌گی می‌کند و مسؤول ماه‌نامه ادبی و اجتماعی «چراغ» است.

آثارش که برخی از آن‌ها به چاپ نرسیده عبارت اند از: دفترهای شعر «چکامه‌یی برای طلوع»، «پدرودی با آفتاب»، «در اشراق پیوستن»، «خراسانی سرود»، «از حماسه تا پندار»، «فراز برج خاکستر» (هامبورگ، ۱۳۷۴ هجری خورشیدی / ۱۹۹۵ میلادی)، «افق فاجعه»، «رانیهاوزن، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی»، «حماسه‌یی برای کوه»، «در لحظه‌های غربت». (۶، ۱۴۳؛ ۷، ۲۲۷ - ۲۲۸؛ ۵۸، ۴۸۹ - ۴۹۰)

## ۵-۱-۱۹: محمدیونس طغیان ساکایی (۱۳۳۵ هجری خورشیدی / ۱۹۵۶

### میلادی -)

محمدیونس طغیان ساکایی فرزند محمدعالم، شاعر و پژوهش‌گر تاجیک، در سال ۱۳۳۵ هجری خورشیدی / ۱۹۵۶ میلادی در روستای چشمه پروند شهرستان اندراب زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاه خود به فرجام رسانید و آموزش‌های عالی را در سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی در دانش‌کده حقوق دانشگاه کابل پی گرفت و اما به سبب فعالیت‌های سیاسی تمام نکرد و دوباره به زادگاه خود برگشت. در سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی به آموزگاری در دبستان‌ها پرداخت و در ۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۹ میلادی باز هم به فراگیری دانش در دانشگاه کابل، روی آورد و این بار آموزش‌های عالی را در سال ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی در دانش‌کده ادبیات آن دانشگاه تا درجه لیسانس به پایان برد. پس از آن مدت دو ماه در سازمان صلح و هم‌بسته‌گی کار کرد و در سال ۱۳۶۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ میلادی استاد دانشگاه کابل شد و هم‌زمان دوره فوق لیسانس را در رشته ادبیات‌شناسی در همان دانشگاه سپری کرد. در سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸ میلادی در بلخ می‌زیست و استاد دانشگاه بلخ بود. با افتادن استان‌های شمالی کشور به دست طالبان، به پیشاور کوچید و پس از فروپاشی طالبان

دوباره به میهن باز گشت و اکنون در کابل زنده‌گی می‌کند. او عضو انجمن نویسندگان افغانستان و انجمن نویسندگان بلخ بود.

آثارش عبارت اند از: «آشتی» (درباره شاه‌نامه فردوسی و برخی از حماسه‌های دیگر) (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، دفتر شعر «خوان هفتم» (کابل، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)، «خانواده گودرز و پیران، علم‌برداران ایران و توران» (نوشته‌شده در ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی)، «شرح برخی از بیت‌های دشوار شاه‌نامه» (نوشته‌شده در ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ / ۱۹۹۶ - ۱۹۹۷ میلادی)، «پژوهیده از نامه باستان» (مجموعه یازده مقاله درباره شاه‌نامه) (نوشته‌شده در ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «تاریخچه تعلیم و تربیت در افغانستان»، «سهراب و فرود»، «پی‌گشت‌های میر سید علی همدانی در افغانستان»، «تاریخ ادبیات فارسی دری سده‌های ۷ و ۸ هجری» (کابل، ۱۳۷۸). (۶، ۱۷۱؛ ۷، ۶۳۳ - ۶۳۴؛ ۶۳، شناسنامه کتاب)

## ۵-۱-۲۰: عبدالقهار عاصی (۱۳۳۶ - ۱۳۷۳ هجری خورشیدی / ۱۹۵۷ -

۱۹۹۴ میلادی)

عبدالقهار عاصی، شاعر و نویسنده تاجیک، در ۲۳ فروردین ۱۳۳۶ هجری خورشیدی / ۱۲ آوریل ۱۹۵۷ میلادی در روستای ملیمه پنج‌شیر زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاه خود و سپس در کابل و آموزش‌های عالی را تا درجه لیسانس در رشته کشاورزی و آبیاری در دانشگاه کابل پی گرفت. پس از آن به کارهای مطبوعاتی پرداخت و مدتی مسئول روابط خارجی انجمن نویسندگان افغانستان بود. عاصی به زبان‌های انگلیسی و اردو نیز آشنا بود و آثاری از شاعران اردوزبان را به فارسی دری برگردان کرده است. او پس از پیروزی مجاهدان سفر کوتاه‌مدتی به ایران داشت و پس از بازگشت به میهن، در ۷ مهر ۱۳۷۳ هجری خورشیدی / ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۴ میلادی در کوی پروان کابل در اثر اصابت ترکش موشک به او به شهادت رسید.

آثار چاپ‌شده او عبارت اند از: دفترهای شعر «مقامه گل سوری» (کابل، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی)، «لالایی برای ملیمه» (کابل، ۱۳۶۸ هجری خورشیدی / ۱۹۸۹ میلادی)، «تلخ، اما بی‌دریغ» (۱۳۶۸ هجری خورشیدی / ۱۹۸۹ میلادی)، «دیوان عاشقانه باغ»

کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی) «غزل من و غم من» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «تنها، ولی همیشه» (کابل، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «از جزیره خون» (پیشاور، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)، «سال خون، سال شهادت» (کابل، ۱۳۷۴ هجری خورشیدی / ۱۹۹۵ میلادی)، «از آتش، از بریشم» (دورتموند، ۱۳۷۴ هجری خورشیدی / ۱۹۹۵ میلادی)، «از باغچه‌های تاریک» (کابل، ۱۳۷۴ / ۱۹۹۵)، «آغاز یک پایان» (تهران، ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی)، «کلیات اشعار» (با تصحیح و مقدمه نیلاب رحیمی) (کابل، ۱۳۸۵ هجری خورشیدی / ۲۰۰۶ میلادی)، «هر بار که از ده‌کده‌ات می‌گذرم» (مجموعه دویتی و رباعی) (هرات، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی)، «...از ترانه و آهن» (گزینۀ شعر و یک داستان)، «مرثیه‌هایی برای کابل»، «نسیم دورترین رودخانه عالم» (کابل، ۱۳۹۱ هجری خورشیدی / ۲۰۱۲ میلادی)، «کلیات قهار عاصی» (با تصحیح و مقدمه احمد معروف کبیری) (مشهد، ۱۳۹۲ هجری خورشیدی / ۲۰۱۳ میلادی).

آثار چاپ‌نشده او عبارت اند از: «پژوهش‌هایی در باب بی‌دل‌شناسی»، «یادداشت‌هایی درباره تخیل هنری»، «رساله مطالعات مردم‌شناختی در لوگر»، «واژه‌های کهن زبان فارسی در دره پنج‌شیر»، «تلخ، اما بی‌دریغ»، «خاک و خاطره»، «از دره تا دروغ»، «غصه تلخ سفر»، «کاش که عشق نبود»، «ده‌کده طاعون‌زده»، «شام» و «تا خانقاه خون و شهادت». (۶، ۱۸۲؛ ۷، ۶۵۴ - ۶۵۵؛ ۶۶، شناسنامه کتاب؛ ۶۷، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴)

## ۵-۱-۲۱: میرویس موج (۱۳۳۶ هجری خورشیدی / ۱۹۵۷ میلادی -)

میرویس موج فرزند عبدالصمد، شاعر و نویسنده تاجیک، در سال ۱۳۳۶ هجری خورشیدی / ۱۹۵۷ میلادی در شهر خلم استان بلخ زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و آموزش‌های عالی را تا درجه فوق لیسانس در رشته زیست‌شناسی در سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۹ میلادی در دانشگاه کابل به فرجام رسانید. سپس به آموزگاری پرداخت و مدت چهار سال در بن‌گاه عالی پرورش آموزگار بلخ درس داد. وی عضو گروه علمی زیست‌شناسی دانش‌کده علوم طبیعی دانشگاه کابل بود. او در سال‌های جهاد به پیشاور کوچید و اکنون در کانادا به سر می‌برد.

آثارش عبارت اند از: «شهربند واژه‌ها» (بلخ، ۱۳۶۶ هجری خورشیدی / ۱۹۸۷)، «برگشت باد» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «در سوگ سپیداران» (لاهور، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی) و «... تا گریستن بویحیا» (پیشاور، ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی). (۶، ۱۹۱؛ ۷، ۹۸۹ - ۹۹۰؛ ۷۲، ۵۱۱)

## ۵-۱-۲۲: لیلای صراحت روشنی (۱۳۳۷ - ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۱۹۵۸

- ۲۰۰۴ میلادی)

لیلا صراحت روشنی دختر سرشار شمالی، شاعربانوی تاجیک، در ۲۳ خرداد ۱۳۳۷ هجری خورشیدی / ۱۳ ژوئن ۱۹۵۸ میلادی در شهر چاری‌کار، مرکز استان پروان، زاده شد. دوره دانش‌آموزی را از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۵ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۶ میلادی در دبیرستان ملالی سپری کرد و آموزش‌های عالی را تا درجه لیسانس در سال ۱۳۵۹ هجری خورشیدی / ۱۹۸۰ میلادی در دانش‌کده زبان و ادبیات دانش‌گاه کابل به پایان برد. پس از فراغت از دانش‌گاه برای مدت پنج سال در دبیرستان مریم کابل آموزگار بود و سپس دوسال به حیث سردبیر و معاون مجله «میرمن» کار کرد. با پی‌ریزی کانون نویسندگان جوان در چهارچوب انجمن نویسندگان افغانستان، به عنوان معاون آن کانون برگزیده شد و سپس به عضویت شورای مرکزی انجمن نویسندگان پذیرفته شد. در سال ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی به صفت معاون ریاست امور زنان به کار پرداخت و هم‌زمان نخستین مدیر مسؤول دوره دوم نشراتی جریده ارشادالنسوان شد. او در همین آوان کانون رابعه بلخی را پایه‌گذاری کرد و این کانون در دیار مهاجرت به فعالیت خود هم‌چنان ادامه داد. در اواخر سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی، چند ماه پس از تسلط طالبان به کابل، ره‌سپار پیشاور شد و پس از چندی به هلند کوچید و در شهر لیدن اقامت گزید و در آن‌جا از سوی کانون فرهنگی رابعه بلخی فصل‌نامه «حوا در تبعید» را منتشر کرد و سرانجام در اثر بیماری سرطان در شام چهارشنبه ۳۱ تیر ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴ میلادی در آن کشور درگذشت. او دردها و سرنوشت میهن خود را در قالب‌های غزل، نیمایی و سپید می‌سرود.

آثارش عبارت اند از دفترهای شعر «طلوع سبز» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «تداوم فریاد» (کابل، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «از سنگ‌ها و آینه‌ها»

(پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی) «و شب دوباره شب» (بی جا، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی)، «روی تقویم تمام سال» (کابل، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی).

همچنان برخی از سروده‌هایش در دفتری به نام «شعری که خنجر است» همراه با سروده‌های شاعران دیگر در کابل؛ و دو دفتر شعر از او و ثریا واحدی (ویرجینیا، ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ هجری خورشیدی) به چاپ رسیده اند. (۶۰، الف و ب؛ ۶، ۲۱۷)

### ۵-۱-۲۳: صبورالله سیاه‌سنگ (۱۳۳۷ هجری خورشیدی / ۱۹۵۸ میلادی -)

صبورالله سیاه‌سنگ، شاعر، داستان‌نویس، مترجم و منتقد ادبی تاجیک، در ۱۳۳۷ هجری خورشیدی / ۱۹۵۸ میلادی در غزنه زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و سپس در شهرهای گردیز و خوست و پکتیا از جمله در دبیرستان غرغشت پکتیا و آموزش‌های عالی را در دانش‌کده پزشکی کابل پی گرفت و اما در سال سوم دانش‌جویی به خاطر فعالیت‌های سیاسی خود از جمله هم‌کاری با «اتحادیه دانش‌جویان دانش‌گاه کابل» و عضویت در سازمان سیاسی «ساما» که توسط مجید کلکانی رهبری می‌شد بازداشت شد و شش هفت سال را در زندان گذراند. پس از رهایی دوباره به آموزش‌های خود ادامه داد تا این که در سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی از دانش‌کده پزشکی دانش‌نامه دکتر گرفت و به کارهای پزشکی سرگرم شد. او با پیروزی مجاهدان و آغاز جنگ‌های داخلی به پیشاور کوچید و در آنجا به هم‌کاری با سازمان ملل و نشریه‌های برون‌مرزی پرداخت. از سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی به این سو در کانادا زنده‌گی می‌کند. او به زبان‌های پشتو، انگلیسی و اردو نیز آشنایی دارد و سروده‌هایی از شاعران بزرگ این زبان‌ها را به فارسی دری برگردان و چاپ کرده است.

آثارش عبارت اند از: دفتر شعر «های، آذرشین!» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، مجموعه داستان «اگر بهار نیاید» و دو مجموعه مقاله‌ها به نام‌های «پراکنده‌های پیوسته» و «یادداشت‌ها و ترجمه‌ها». (۶، ۲۰۹؛ ۷۲، ۴۵۰ - ۴۵۱)

## ۵-۱-۲۴: فیاض مهرآیین (۱۳۳۸ هجری خورشیدی / ۱۹۵۹ میلادی -)

فیاض مهرآیین «برمکیان» فرزند ملا سلیم، دانش‌مند، شاعر، نویسنده، پژوهش‌گر و روزنامه‌نگار شناخته‌شده تاجیک، به روز ۱۷ مهر سال ۱۳۳۸ هجری خورشیدی / ۱۰ اکتبر ۱۹۵۹ میلادی در ده‌کده عبدالملک برمکی در شهرستان خرم و ساریاغ استان سمنگان زاده شد. دورهٔ دانش‌آموزی را در زادگاه خود و آموزش‌های فنی و عالی را در دانش‌سرای نفت و گاز بلخ، دانش‌سرای دانش‌های اجتماعی کابل و فرهنگستان کشور بلغارستان به پایان برد و به ترتیب به سمت‌های کارمند ادارهٔ نفت و گاز و کارخانه‌های کود و برق بلخ، مسؤول کارهای فرهنگی و آموزش و پرورش استان‌های شمالی کشور، رئیس کمیسیون دولتی پی‌ریزی دانش‌گاه بلخ، سردبیر مجلهٔ «حجت»، نشریهٔ کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی در بغلان، سردبیر نشریهٔ «ندای اسلام» در بلخ، معین وزارت امور داخلهٔ دولت اسلامی افغانستان، سردبیر و گردانندهٔ مجلهٔ فرهنگی «صبح امید» در شهر دوشنبه کشور تاجیکستان، مدیر مسؤول و سردبیر ماه‌نامهٔ ادبی «راه»، سردبیر و گردانندهٔ مجلهٔ «رنا»، نشریهٔ «راه ابریشم»، مجلهٔ «دیالوگ» و چند نشریهٔ دیگر، دبیر کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی و رئیس بنیاد فرهنگ آزاده‌گان کار کرد و از سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی / ۲۰۰۵ میلادی بدین سو رئیس دفتر استان‌دار بلخ است. وی هم‌چنان از بنیادگذاران و عضو انجمن نویسندگان بلخ، اتحادیهٔ روشن‌فکران آفرینش‌گر، اتحادیهٔ گزارش‌گران و کانون فرهنگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و عضو گروه دبیران بسیاری از نشریه‌ها و انجمن‌های فرهنگی بلخ بود.

از مهرآیین دو دفتر شعر به نام‌های «آذریون» (بلخ، ۱۳۶۸ هجری خورشیدی / ۱۹۸۹ میلادی) و «آینهٔ مهر» (بلخ، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی) و اثر پژوهشی‌بی‌عنوان «ویژه‌گی‌های ادبی تفسیر کشف‌الاسرار» (بلخ، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی) به چاپ رسیده و اثرهای پژوهشی دیگری به نام‌های «در خرابات مغان» و «حجّ قبول» و کتاب‌های آموزشی «شیمیای فیزیکی» و «شیمیای عضوی» و نمایش‌نامه‌یی به نام «آزده کرد کژدم غربت جگر مرا» دربارهٔ زنده‌گی حکیم ناصر خسرو بلخی آمادهٔ چاپ اند. نمایش‌نامهٔ یادشده در ۲۱ خرداد سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی / ۱۲ ژوئیهٔ ۲۰۰۹ میلادی از سوی کانون

فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی در تالار دبیرستان استقلال کابل توسط استاد بیسد و هنرپیشه‌گان دیگر کشور به نمایش گذاشته شده است. (۳۴، ۵۷ - ۵۸).

## ۵-۱-۲۵: عبدالقیوم ملک‌زاد (هجری خورشیدی / ۱۹۵۹ میلادی -)

عبدالقیوم ملک‌زاد فرزند مولوی محمد عبدالملک، شاعر، نویسنده و مترجم ازبک، در سال ۱۳۳۸ هجری خورشیدی / ۱۹۵۹ میلادی در شهر میمنه، مرکز استان فاریاب، زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در سال ۱۳۵۶ هجری خورشیدی / ۱۹۷۷ میلادی به درجه فوق بکلوریا در مدرسه عالی ابومسلم خراسانی در فاریاب به فرجام رسانید و سپس به پاکستان کوچید و در آن‌جا به فراگیری دانش ادامه داد تا این که در سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی از دانشگاه سند پنجاب در رشته حقوق دانش‌نامه ليسانس به دست آورد.

ملک‌زاد در زمان هجرت در پاکستان مسؤول نشرات کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی در لاهور و مدیر مسؤول نشریه‌های «مجاهد»، «راهیان سحر»، «راه نیستان» و چندین نشریه دیگر بود. پس از پیروزی مجاهدان و بازگشت به کابل، در سال ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی مدت سه ماه رئیس رادیو - تلویزیون و سرپرست وزارت اطلاعات و فرهنگ بود و سپس به ترتیب نماینده منتخب مردم استان فاریاب در شورای اهل حل و عقد، رئیس نشرات ارتش در وزارت جنگ، معین وزارت احیا و توسعه روستاها، رای‌زن و وزیر مختار و سرپرست سفارت افغانستان در تاشکند؛ و پس از روی کارآمدن اداره موقت در کشور، نماینده مردم فاریاب در جرگه بزرگ اضطراری، رای‌زن و معاون سفارت افغانستان در آنکارا، پای‌تخت ترکیه، و رای‌زن و معاون اداره سیاسی وزارت امور خارجه کشور بود و اکنون در کانادا زنده‌گی می‌کند.

آثارش عبارت اند از: دفترهای شعر «گل‌بانگ رهایی»، «فتح مبین»، «خونین پیام» «رباعیات انقلابی» و «دعای سبز علف» (کابل، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)؛ مجموعه‌های داستان «شگوفه‌هایی که پر شدند»، «آخرین نبرد»، «پیام‌آور مهر در معبر خون»، «مردی که اگر می‌بود»؛ کتاب‌های ادبی «ای بهار! ام‌سال برای چه کسی می‌آیی»، «در آزمون‌گاه»، «اشکی به یادبود دو سالار هم‌سفر»، «در سوگ آفتاب»، «هم‌گام با رویش شقایق»، «هم‌ناله با استاد در کوی غربت»، «کارنامه دریا» (درباره مولانا)، «اشکی به یاد دو سالار هم‌سفر»، «سرمه‌یی از خاک پای

مادر»، «رسالت قلم‌داران»؛ رساله‌های پژوهشی «نواهایی از سنگرگاه‌های انقلاب»، «آشنایی با پیش‌تازان نهضت»، «زنده‌گی شهید هاشمی»، «حدیث مهر» (مکاتبات منظوم استاد خلیلی با سخن‌وران کشورهای دیگر)، «جلوه‌های حماسه در اشعار استاد خلیل‌الله خلیلی»، «بوی تو هنوز در سخن‌هاست» (بررسی سروده‌های شاعران در سوگ شهید احمدشاه مسعود)؛ «به سلام شقایق‌ها» (خاطرات سه دهه کشور)؛ و چندین رساله و ترجمه دیگر. (۷۲، ۶۱۰؛ ۹۶، ۱)

## ۵-۱-۲۶: دکتر حمیرا نکهت دست‌گیرزاده (۱۳۳۹ هجری خورشیدی / ۱۹۶۰

میلادی -)

دکتر حمیرا نکهت دست‌گیرزاده غلام‌دست‌گیر مجیدی، شاعر بانوی تاجیک، در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۹ هجری خورشیدی / ۱۵ مه ۱۹۶۱ میلادی در کابل زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در در دبیرستان زرغونه کابل در سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی و آموزش‌های عالی را در سال ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی تا درجه لیسانس در رشته اداره و دیپلوماسی در دانش‌کده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل به فرجام رسانید و در سال‌های بعد در رشته ادبیات و زبان بلغاری از دانش‌گاه صوفیه کشور بلغارستان دکترا گرفت و نیز در هلند رشته کاربایی و حقوق را خواند. او در دوره آموزش در مجله‌های «ژوندون» و «آواز» و از سال ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی در اداره هنر و ادبیات رادیوی افغانستان به عنوان مدیر آن اداره و نیز به سمت کارمند و عضو انجمن نویسندگان افغانستان و از سال ۱۳۶۳ هجری خورشیدی / ۱۹۸۴ میلادی با پی‌ریزی کانون نویسندگان جوان به عنوان مربی در آن کانون کار کرده است. وی به گفته نویسنده «افغانستان در غربت» به آمریکا کوچید و اما بریناد زیست‌نامه‌اش که در یکی از گزینه‌های شعر وی به چاپ رسیده است، از سال ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹، و میلادی با هم‌سرش، محمد عمر عدیل و دو فرزندش، هریوا نکیسا و هژبر سینا در هلند به سر می‌برد و در دانش‌گاه اتریخت کار می‌کند.

دفترهای شعر «شط‌آبی رهایی» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «غزل غریب غربت» (کابل، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی)، «به دور آتش و دریغ» (استکهلم، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی)، «هیچ نتوان گفت در پنجاه سال» (هلند، ۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی)، «کوچه‌های روشن ماه» (هلند، ۱۳۹۲ هجری



خورشیدی / ۲۰۱۳ میلادی)، «از سپیده لبریز» (هرات، ۱۳۹۲ هجری خورشیدی / ۲۰۱۳ میلادی)، «تلخ در آتش» (هرات، ۱۳۹۲ هجری خورشیدی / ۲۰۱۳ میلادی)، «از پوست تا پوستر» (هرات، ۱۳۹۲ هجری خورشیدی / ۲۰۱۳ میلادی)، «پروازهای پندار» (۱۳۹۳ هجری خورشیدی / ۲۰۱۴ میلادی) و «در مفصل دروغ و دعا» (۱۳۹۴ هجری خورشیدی / ۲۰۱۵ میلادی) از آثارش اند. (۷۲، ۵۷۲: ۱۰۵، پشت جلد کتاب)

### ۵- ۱- ۲۷: راحله یار (۱۳۴۰ هجری خورشیدی / ۱۹۶۱ میلادی -)

راحله یار، شاعربانوی تاجیک، بر پایه دفتر شعر «دریا چرا ز گریه ما دم نمی‌زند؟» در سال ۱۳۴۰ هجری خورشیدی / ۱۹۶۱ میلادی در شهر کابل دیده به جهان گشود. اما در «مویه‌های پامیر»، نوشته بهروز وثوقی سال تولدش ۱۳۳۹ هجری خورشیدی / ۱۹۶۰ میلادی و در «زنان سخن‌ور و نام‌دار افغانستان»، نوشته دکتر حلیم تنویر، زادگاهش شهر تالقان، مرکز استان تخار، یاد شده است. راحله یار، دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و آموزش‌های عالی را تا درجه لیسانس در دانش‌کده زبان و ادبیات دانش‌گاه کابل به پایان برد. در زمان طالبان همراه با همسر و چهار دخترش به آلمان کوچید و تا اکنون در همان کشور زنده‌گی می‌کند.

آثارش عبارت‌اند از: دفترهای شعر «جوانه سرود» (کابل)، «کوی غربت»، «دریا چرا ز گریه ما دم نمی‌زند؟» (بوشهر، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)، «از تلخی ترانه» (بوشهر، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی). (۷۲، ۷۸۲: ۱۱۱، پشت جلد کتاب؛ ۱۱۲، ۲)

### ۵- ۱- ۲۸: اسدالله عقیف باختری (۱۳۴۱ هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی -)

اسدالله عقیف باختری فرزند محمدامین عقیف باختری، شاعر و نویسنده تاجیک، به سال ۱۳۴۱ هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی در بلخ زاده شد، دوره دانش‌آموزی را در دبیرستان باختر و آموزش‌های عالی را در دانش‌کده کشاورزی دانش‌گاه کابل پی‌گرفت. پس از آن به ترتیب به سمت‌های آموزگار در اداره سوادآموزی استان بلخ و کارمند اداری انجمن نویسنده-گان بلخ و اداره کُلّ امور فرهنگی و اجتماعی استان‌های شمالی کشور کار کرد و از سال ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی تا کنون در بخش فرهنگ و نشرات اداره هلال احمر بلخ کار می‌کند. وی هم‌چنان در سال ۱۳۸۱ هجری خورشیدی / ۲۰۰۲ میلادی سردبیر نشریه «جهان‌نو»

در بلخ و در سال ۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی مدیر مسؤول ماهنامه «الف تا یا» که به پشتی‌بانی مالی استاد عظامحمد نور، استان‌دار بلخ، به نشر می‌رسید بود.

پنج دفتر شعرش به نام‌های «سنگ و ستاره» (بلخ، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی)، «آوازهای خاکستری» (بلخ، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی) از سوی انجمن نویسندگان بلخ، «من با زبان دریا» (کابل، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی) از سوی انجمن قلم، «با یک پیاله چای چطوری؟ عزیز من!» (کابل، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی) به همت استاد عطا محمد نور و «صد غزل» (کابل، ۱۳۹۱ هجری خورشیدی / ۲۰۱۲ میلادی) از سوی انجمن قلم افغانستان به چاپ رسیده‌اند. (۳۴، ۶۵ - ۶۶)

### ۵ - ۱ - ۲۹: محمدحسن حسین‌زاده (۱۳۴۱ هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی

(-)

محمدحسن حسین‌زاده، شاعر هزاره و از نسل یکم انقلاب افغانستان، در سال ۱۳۴۱ هجری خورشیدی / ۱۹۶۲ میلادی در شهر هرات زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش به پایان برد و سپس به شهر مشهد ایران کوچید و آموزش‌های عالی را در آن‌جا ادامه داد. او در مشهد در انجمنی که بیش‌ترین از شاعران بایشینه هرات بودند سرایش شعر را با تخلص شعری «روشن» آغاز کرد و یکی از کسانی بود که در برگزاری مجامع چهارگانه شعر افغانستان در سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۴ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ میلادی نقش چشم‌گیری داشتند. سروده‌هایی از او در کتاب‌های شعر مقاومت و نشریه‌ها به چاپ رسیده‌اند. یگانه اثر چاپ شده‌اش دفتر شعر «زنبق و زمستان» (تهران، ۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی) است. (۷۲، ۹۲۳؛ ۶، ۲۶۹؛ ۲۸، ۴)

### ۵ - ۱ - ۳۰: سید فضل‌الله قدسی (۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی

(-)

سید فضل‌الله قدسی، شاعر و نویسنده و از پیش‌گامان شعر مقاومت افغانستان، در آذر ۱۳۴۲ هجری خورشیدی / دسامبر ۱۹۶۳ میلادی در شهرستان بلخ استان بلخ زاده شد. آموزش‌های نخستین را در زادگاهش و دانش‌های دینی را در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ میلادی در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ فرا گرفت. در

سال‌های اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای شوروی وقت، به صف‌های مجاهدان پیوست و در سال ۱۳۶۶ هجری خورشیدی / ۱۹۸۷ میلادی به ایران کوچید و آموزش‌های عالی را در حوزه علمی مشهد و سپس در دانشگاه علوم اسلامی رضوی در ایران ادامه داد. پس از فروپاشی طالبان، در سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی دوباره به میهن برگشت و تا اکنون در بلخ زنده‌گی می‌کند. او عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادبیات ایران و استاد دبیرستان خصوصی مهر در شهر مزار شریف است.

آثارش عبارت اند از: دفتر شعر «خاکستر صدا» (تهران، ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی) و خاطره‌هایش از دوران جهاد به نام «دست‌های خالی» (تهران، ۱۳۷۴ هجری خورشیدی / ۱۹۹۵ میلادی). (۳۲، ۵۵۷؛ ۷۲، ۴۱۸)

### ۵- ۱- ۳۱: شجاع‌الدین خراسانی (۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی)

(-

شجاع‌الدین خراسانی، شاعر و پژوهش‌گر تاجیک، در سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی در روستای بریخم شهر بزرگ استان بدخشان به جهان آمد. دوره دانش‌آموزی را در بدخشان و تخار و آموزش‌های عالی را در سال ۱۳۶۳ هجری خورشیدی / ۱۹۸۴ میلادی تا درجه لیسانس در دانش‌کده زبان و ادبیات دانش‌گاه کابل به پایان برد. مدتی استاد دانش‌گاه آموزش و پرورش کابل بود.

آثارش عبارت اند از: دفترهای شعر «تلخ‌زار سکوت»، «ستاره و سیاهی» (کابل، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی) و «حنجره سبز غزل»؛ و کتاب‌های پژوهشی «شعر معاصر پارسی دری» و «تأملی بر ارزش‌های شاهنامه» (۵۸، ۸۰۳، ۷۲، ۵۲۵)

### ۵- ۱- ۳۲: لطیف پدرام (۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی -)

لطیف پدرام، شاعر، نویسنده، پژوهش‌گر و شخصیت سیاسی شناخته‌شده تاجیک، در سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی / ۱۹۶۳ میلادی در شهرستان درواز استان بدخشان چشم به جهان گشود. دوره دانش‌آموزی را در زادگاه خود، آموزش‌های عالی را تا درجه لیسانس در دانش‌کده ادبیات دانش‌گاه کابل و مقطع کارشناسی ارشد را در دانش‌گاه تهران به فرجام رسانید. از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ میلادی در کابل زندانی سیاسی بود. در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۶ میلادی عضو انجمن نویسندگان

افغانستان، عضو انجمن روزنامه‌نگاران، معاون علمی کانون حکیم ناصر خسرو بلخی، استاد دانشگاه حکیم ناصر خسرو بلخی در بغلان و عضو گروه نویسندگان انجمن بین‌المللی پیوند در تاجیکستان بود، در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی به بیرون از کشور پناهنده شد و از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۴ میلادی در کشور فرانسه به سر برد و پس از بازگشت به میهن سرگرم کارهای سیاسی شد و تا کنون در دو دوره عضو مجلس نماینده‌گان کشور است.

آثار چاپ‌شده او عبارت اند از: دفترهای شعر «لحظه‌های مصلوب» (کابل، ۱۳۶۳ هجری خورشیدی / ۱۹۸۴ میلادی)، «نقشی در آب‌گینه و باران» (کابل، ۱۳۶۱ هجری خورشیدی / ۱۹۸۲ میلادی)، «شعرهای انزوا» (کابل، ۱۳۶۶ هجری خورشیدی / ۱۹۸۷ میلادی)، «معلقه هشتم»، منظومه بلند «خطابه از سکوی هندوکش» و «یک‌سره بدخشانم با تو» (تهران، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)؛ و هم‌چنان «دلاوران کوهستان» (درباره جنگ‌های افغانستان و انگلیس) (کابل، ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی) و «چند نکته به شیوه طرح» (مقاله‌های فلسفی و اجتماعی)؛ و آثار چاپ‌نشده‌اش عبارت اند از: دفترهای شعر «شعرهای ویرانی» و «آوازهای غم‌ناک برای بئاتریس»؛ و کتاب‌های «چهار مقاله فلسفی»، «از سرزمین ژان هوس» (سفرنامه او در چک و سلواکی)، «افغانستان در سال‌های اشغال»، «درس‌های ژورنالیسم» در دو جلد، «آفات ایدیولوژی»، «گزیده فیض و فیاض» (گزینش و شرح اشعار عرفانی)، «لطایف التفسیر» (تصحیح و تحشیه یک متن کهن)، «جنگ ضمیر ناخودآگاه استعمارزده»، «دیالکتیک متافیزیک»، «نامه‌ها» و غیره. (۳۴، ۶۹ - ۷۰؛ ۵۸، ۴۳۸ - ۴۳۹)

## ۵ - ۱ - ۳۳: محمد آصف رحمانی «پارسی» (۱۳۴۳ هجری خورشیدی / ۱۹۶۴

### میلادی -)

محمد آصف رحمانی «پارسی»، شاعر تاجیک و از نسل یکم شعر مقاومت، در سال ۱۳۴۳ هجری خورشیدی / ۱۹۶۴ میلادی در هرات به جهان آمد. دوره دانش‌آموزی را در شهر هرات به پایان برد، اما با آغاز اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای شوروی، به صف‌های مجاهدان پیوست و سپس به شهر مشهد کوچید و در آن‌جا سرگرم کارهای فرهنگی شد، و به دنبال آن رهسپار غرب شد و چندی در آن سرزمین اقامت گزید. پس از فروپاشی طالبان دوباره به میهن برگشت و در شهر هرات با انجمن ادبی هرات هم‌کاری دارد.

آثارش عبارت اند از «دفتر یکم شعر مقاومت» که کار مشترک او با محمدکاظم کاظمی است و «سیب و فریب» (هرات، ۱۳۸۷). (۶، ۲۹۳؛ ۷۲، ۳۹۸)

### ۵- ۱- ۳۴: سید نادر احمدی (۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی -)

سید نادر احمدی، شاعر و نویسنده، در سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی در روستای الیاتو در ناحیه جاغوری استان غزنی زاده شد. آموزش‌های نخستین را در زادگاهش فراگرفت. در پی اشغال نظامی افغانستان به وسیله نیروهای شوروی، در سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی / ۱۹۸۱ میلادی به مشهد کوچید و در حوزه علمی مشهد درس خواند. او در انجمن شاعران شعر مقاومت افغانستان یا مرکز فرهنگی نویسندگان در مشهد عضویت داشت و مدتی کارمند دفتر آفرینش دانش‌جویان بود و هم‌چنان عضویت گروه دبیران فصل‌نامه ادبی و هنری «درّ دری» و «خطّ سوم» را داشت. در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی پس از پانزده سال دوری از میهن توانست دوباره به زادگاه خود «الیاتو» برود و اما در اسفند ۱۳۸۱ هجری خورشیدی / ۲۰۰۲ میلادی به استرالیا کوچید و تا اکنون با خانواده‌اش در شهر سیدنی آن کشور زنده‌گی می‌کند و از همان‌جا با فصل‌نامه «خطّ سوم» در مشهد همکاری دارد.

آثارش عبارت اند از: دفتر دوم «شعر مقاومت افغانستان» (تهران، ۱۳۷۳ هجری خورشیدی / ۱۹۹۴ میلادی) که به هم‌کاری سید ابوطالب مظفری آماده و چاپ شده است، و مجموعه‌های شعر «مردان برنو» (تهران، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی) و «گل پیراهن سارا» (تهران، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی). دفتر «شعر طلبه‌های افغانستانی» اثر چاپ‌نشده اوست. (۴، ۴؛ ۶، ۳۰۵؛ ۷، ۵۷؛ ۵۸، ۱۶۰ - ۱۶۱)

### ۵- ۱- ۳۵: سید ابوطالب مظفری (۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی -)

سید ابوطالب مظفری، شاعر، نویسنده، پژوهش‌گر و منتقد ادبی و از چهره‌های شناخته‌شده شعر مقاومت افغانستان، در سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی در ده‌کده باغ‌چار استان ارزگان زاده شد. آموزش‌های نخستین و دانش‌های دینی را در زادگاه خود فرا گرفت. در پی اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای شوروی، در سال ۱۳۵۹ هجری خورشیدی / ۱۹۸۰ میلادی به پاکستان و از آن‌جا به ایران کوچید و در حوزه علمی مشهد دانش آموخت. در سال ۱۳۶۷ هجری خورشیدی / ۱۹۸۸ میلادی به عضویت انجمن شاعران مهاجر افغانستان درآمد و

سپس به یاری شماری از فرهنگیان، انجمن شاعران انقلاب اسلامی افغانستان را پی‌ریزی کرد. در ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی هم‌زمان با پی‌ریزی دفتر هنر و ادبیات انقلاب اسلامی در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، به هم‌کاری با این دفتر پرداخت و مسئول بخش شعر آن بود. وی ریاست نشست‌های هفته‌گی نقد و بررسی اعضای انجمن شاعران انقلاب اسلامی افغانستان را نیز به دوش داشت و از این راه در پرورش شاعران جوان نقشی ارزنده بازی کرده است. او در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی به عضویت مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان درآمد و به انتشار فصل‌نامه «درّ دری» پرداخت. مظفری تا اکنون در مشهد زنده‌گی می‌کند.

آثارش عبارت اند از: دفتر دوم «شعر مقاومت» (تهران، ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی) که کار مشترک او با سید نادر احمدی است، «آخرین نسل» (تهران ۱۳۷۵ هجری قمری / ۱۹۹۶ میلادی) که کار مشترکش با سید ابراهیم مرتضوی است، و مجموعه‌های شعر «سوگ‌نامه بلخ» (تهران، ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی)، «مجموعه شعر ۴۲ از گزیده ادبیات معاصر» (تهران ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی) و «عقاب نمی‌میرد». (۶، ۳۱۵؛ ۷، ۹۶۰ - ۹۶۱؛ ۷۲، ۱۹)

### ۵-۱-۳۶: خالده لهیب نیازی (۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی -)

خالده لهیب نیازی، شاعربانو، در سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی / ۱۹۶۵ میلادی در شهر کابل زاده شد. دوره دانش‌آموزی را از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۱ در دبیرستان ملالی و آموزش‌های عالی را از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ میلادی تا درجه لیسانس در دانش‌کده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل پی گرفت. در سال ۱۳۶۴ هجری خورشیدی / ۱۹۸۵ میلادی به پاکستان کوچید و در همان سال از آن‌جا به فرانسه و سپس به آلمان پناهنده شد و تا اکنون در شهر فرانکفورت جمهوری فیدرال آلمان زنده‌گی می‌کند.

آثارش عبارت اند از: دفترهای شعر «از همیشه تا هنوز»، «خاک، خرمن، خاکستر» (فرانکفورت، ۱۳۷۷ / ۱۹۹۸). (۷۲، ۸۰۸؛ ۱۰۰، ۱۴۲)

**۵- ۱- ۳۷: احمدضیا رفعت هروی (۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی)****(-)**

احمدضیا رفعت هروی، شاعر تاجیک، در سال ۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی در شهر هرات زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و آموزش‌های عالی را تا درجه لیسانس در دانش‌کده ادبیات دانشگاه هرات پی گرفت. پس از آن به شهر مشهد کوچید و در آنجا با گروهی از دوستان خود اتحادیه فرهنگیان افغانستان را پی‌ریزی کرد. پس از سرنگونی طالبان به کابل آمد و با بازگشایی دفتر اتحادیه فرهنگیان در آنجا به فعالیت‌های فرهنگی خود ادامه داد. او به سمت استاد دانش‌کده ادبیات دانشگاه کابل کار می‌کند و هم‌زمان مسئول دفتر نشریه دانش‌جویی وزارت آموزش‌های عالی کشور است.

آثارش عبارت‌اند از: دفترهای شعر «غزل‌های ناشنیده» (کابل، ۱۳۶۹ هجری خورشیدی / ۱۹۹۰ میلادی)، «همان یوسف، همان بازار!» (مشهد، ۱۳۷۳ هجری خورشیدی / ۱۹۹۴ میلادی)، «کنار خیابان» (کابل، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی) و «اشتباه مشترک» (کابل، ۱۳۹۲ هجری خورشیدی / ۲۰۱۳ میلادی). (۶، ۳۴۵؛ ۴۶، ۲؛ ۴۷، شناسنامه کتاب)

**۵- ۱- ۳۸: محمدکاظم کاظمی (۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی)****(-)**

محمدکاظم کاظمی، شاعر، نویسنده و پژوهش‌گر تاجیک و از چهره‌های شناخته‌شده شعر مقاومت افغانستان، در سال ۱۳۴۶ هجری خورشیدی / ۱۹۶۷ میلادی در شهر هرات زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و کابل به پایان برد. در سال ۱۳۶۳ هجری خورشیدی / ۱۹۸۴ میلادی به ایران کوچید و در شهر مشهد اقامت گزید. آموزش‌های عالی را در رشته راه و ساختمان در دانشگاه فردوسی مشهد تا درجه کارشناسی پی گرفت. کاظمی در آغاز دهه شصت به سرایش شعر پرداخت و از بنیادگذاران و فعالان انجمن شاعران و دفتر هنر و ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان در ایران به شمار می‌رود. وی بیش‌تر در قالب‌های کهن و از جمله غزل و مثنوی می‌سراید و به گفته حسن انوشه (۶، ۳۵۱) «شعرهای وی دارای حال‌وهوای سبک هندی و متأثر از نازک‌خیالی‌های این شیوه است، اما با طنزی تلخ همراه است». وی در نثرنویسی نیز دستی بلند دارد و مقاله‌های زیادی در باره مسایل ادبی در مطبوعات ایران و

افغانستان به نشر رسانده است. کاظمی با انتشار مثنوی بلند «پیاده آمده بودم...» شهرت بیش‌تر یافت و در محافل ادبی با ستایش فراوان روبه‌رو شد. وی هنوز هم در شهر مشهد به سر می‌برد و سرگرم کارهای فرهنگی است.

آثار چاپ‌شده‌اش عبارت‌اند از: مجموعه‌های شعر «پیاده آمده بودم...» (تهران، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «صبح در زنجیر» (تهران، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)، «دفتر ۴۹ از گزیده ادبیات معاصر» (تهران، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)، «قصه سنگ و خشت» (تهران، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)؛ و کتاب‌های «شعر پارسی» (مشهد، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، «روزنه» (مشهد، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «هم‌زبانی و بی‌زبانی» (تهران، ۱۳۸۲ هجری خورشیدی / ۲۰۰۳ میلادی)، «گزیده غزلیات بی‌دل» (تهران، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی) و «کلید در باز» (تهران، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی). (۹، ۸۰۸، ۳۵، ۳۵)

### ۵-۱-۳۹: عبدالفہیم فرند (۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی -)

عبدالفہیم فرند فرزند محمّدقسیم، شاعر و نویسنده تاجیک، در سال ۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی در روستای بخشی خیل شهرستان رخنه استان پنج‌شیر زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و سپس در دبیرستان نادریه کابل پی گرفت و در سال ۱۳۶۸ هجری خورشیدی / ۱۹۸۹ میلادی از آن دبیرستان سند فراغت به دست آورد و آموزش‌های عالی را در دانش‌کده کشاورزی دانشگاه کابل آغاز کرد و اما به نسبت مشکل اقتصادی و فعالیت‌های سیاسی ناتمام گذاشت و به کار در نهادهای دولتی و هم‌کاری با مجاهدان پرداخت. سپس به تاجیکستان رفت و در آن‌جا با مجله «همبسته‌گی» هم‌کاری می‌کرد و هم‌چنان مدتی را در مشهد سپری کرد و در آن‌جا با مجله «میهن» هم‌کار بود، به دنبال آن به کار در وزارت امور خارجه کشور پرداخت و از آن طریق مدتی را به عنوان دیپلمات در کشور سوریه گذرانید.

آثارش عبارت‌اند از: دفترهای شعر «برج‌های آزادی» (۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «عبادت‌گه درختان» (دوشنبه، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)، «خواب بهشت» (دوشنبه، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، «منظومه‌یی برای کوه» (مشهد، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی)، «صبح نوروز»، «شام پاییز قریه»، «صبح مزار»، «مرگ



روز» «هفت خوان مسعود»، «عقدۀ تفنگ»، «اعدام ماه» (کابل، ۱۳۸۵ هجری خورشیدی / ۲۰۰۶ میلادی)، «زنده باد عشق!» (کابل، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی). (۶، ۳۷۱؛ ۷، ۱۲۰۲؛ ۷۲، ۸۴۵؛ ۷۶، ۲ و پشت جلد کتاب؛ ۷۷، ۲)

### ۵-۱-۴۰: عبدالقدیر روستا (۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی -)

عبدالقدیر روستا، شاعر، نویسنده و پزشک تاجیک، در سال ۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۹ میلادی در شهر سرپل، مرکز استان سرپل، زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در دبیرستان منہاج سراج سرپل، دبیرستان عاشقان و عارفان و دبیرستان جنگ کابل پی گرفت و آموزش‌های عالی را تا درجه لیسانس از سال ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳ میلادی در دانش‌سرای پزشکی ابوعلی ابن سینای کابل به فرجام رسانید. از مرداد ۱۳۷۲ تا آذر ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ژوئیه ۱۹۹۳ تا پایان سال ۱۹۹۶ میلادی با پزشکان بدون مرز کار کرد و سپس از دی ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ژانویه ۱۹۹۷ میلادی به ترتیب، در کشورهای روسیه و آلمان کوچید و در دی ۱۳۸۴ هجری خورشیدی / ژانویه ۲۰۰۶ به میهن باز گشت و در زادگاه خود به کار روزنامه‌نگاری سرگرم شد.

آثارش عبارت اند از: دفترهای شعر «سفر در راه بی‌برگشت»، «با دعای گل انجیر» (آلمان، ۱۳۸۰ / ۲۰۰۱) و «مربع آزادی». (۳۲، ۵۷۲)

### ۵-۱-۴۳: کاوه آهنگ شفق (۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی -)

کاوه آهنگ شفق فرزند محمدآصف آهنگ، شاعر تاجیک، در نوروز ۱۳۴۷ هجری خورشیدی / ۲۱ مارس ۱۹۶۸ میلادی در کابل به جهان آمد. دوره دانش‌آموزی را تا صنف نهم در کابل پی گرفت و اما در زمان اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای شوروی، در سال ۱۳۶۰ هجری قمری / ۱۹۸۱ میلادی به آلمان کوچید و در سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی آموزش‌های عالی را تا درجه کارشناسی در رشته جامعه‌شناسی در شهر فرانکفورت به پایان برد. سروده‌هایش در فصل‌نامه «رنگین‌کمان» در آلمان به چاپ رسیده اند. (۵۸، ۹۴؛ ۱۰۰،

## ۵-۱-۴۲: محمدشریف سعیدی (۱۳۴۸ هجری خورشیدی / ۱۹۶۹ میلادی)

(-

محمدشریف سعیدی، شاعر، پژوهش‌گر و منتقد ادبی هزاره، در سال ۱۳۴۸ هجری خورشیدی / ۱۹۶۹ میلادی در روستای المیتوی جاغوری استان غزنه زاده شد. آموزش‌های نخستین را تا سال چهارم دبستان و نیز مقدمات صرف و نحو را در زادگاهش فرا گرفت. در سال ۱۳۶۶ هجری خورشیدی / ۱۹۸۷ میلادی به ایران کوچید و در شهر قم در رشته‌های زبان و ادبیات انگلیسی و علوم سیاسی دانش آموخت و در سال ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی از مرکز زبان دانشگاه باقرالعلوم دانش‌نامه لیسانس گرفت. از سال ۱۳۷۴ هجری خورشیدی / ۱۹۹۵ میلادی مسئول دفتر ادبیات افغانستان در سازمان تبلیغات اسلامی بود و از همین سال ریاست گروه نقد را در شورای شعر حرم اداره ارشاد قم به دوش گرفت. او در همین مرکز به آموزش نظریه‌های شعر، نقد پیش‌رفته و فنون ادبی پرداخت. او هم‌چنان سردبیر نشریه «گل‌بانگ»، از بنیادگذاران و عضو گروه دبیران فصل‌نامه درّ دری و عضو مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان نیز بوده است. او افزون از سرایش شعر، مقاله‌هایی گوناگون در زمینه نظریه‌های شعر مدرن نوشته و برخی از آثار شاعران و داستان‌نویسان جهان را به فارسی دری برگردانده است. سعیدی اکنون در کشور سوئد زنده‌گی می‌کند و در سال‌های ۹۰ خورشیدی / دهه یکم سده ۲۱ میلادی مدتی را به عنوان افسر نیروهای کشور سوئد برای بازسازی افغانستان، در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، کار کرده است.

آثارش عبارت‌اند از: دفتر یکم «تبر و باغ گل سرخ» (قم، ۱۳۷۴ هجری خورشیدی / ۱۹۹۵ میلادی)، دفتر دوم «تبر و باغ گل سرخ» (تهران، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «وقتی کبوتر نیست» (قم، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «ماه هزارپاره»، یک گزیده شعر منتشرشده توسط نشر نیستان (تهران، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی)، «سفر آهوها» (تهران، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی)، «آهسته‌رفتن چاقو» (تهران، ۱۳۹۲ هجری خورشیدی / ۲۰۱۳ میلادی)، «حریق لاله» (درباره غزل‌های استاد واصف باختری) (کابل، ۱۳۹۳ هجری خورشیدی / ۲۰۱۴ میلادی) و «جانماز چینی» (کابل، ۱۳۹۴ هجری خورشیدی / ۲۰۱۵ میلادی). (۶، ۳۹۱؛ ۵۶، ۴؛ ۷۲، ۴۲۹)

## ۵-۱-۴۴: دکتر عبدالسمیع حامد (۱۳۴۸ هجری خورشیدی / ۱۹۶۹ میلادی)

(-

دکتر عبدالسمیع حامد، شاعر، نویسنده، پژوهش‌گر، منتقد ادبی، نقاش، کارتون‌ساز و موسیقی‌دان تاجیک، در سال ۱۳۴۸ هجری خورشیدی / ۱۹۶۹ میلادی در «شهر بزرگ» استان بدخشان زاده شد. در کودکی همراه با خانواده خود به بلخ کوچید و دوره دانش‌آموزی را در دبیرستان سلطان غیاث‌الدین و آموزش‌های عالی را تا درجه کارشناسی در دانش‌کده پزشکی دانش‌گاه بلخ در همان‌جا به پایان برد. وی از دهسالگی به سرایش شعر پرداخت و به زودی به محافل ادبی راه یافت و مدتی مسئول بخش شعر انجمن نویسندگان بلخ که از نهادهای معتبر ادبی در افغانستان است بود. دکتر حامد سرایش شعر را از مثنوی و غزل و قصیده آغاز کرد و اما از دهه شصت هم‌زمان به شعر نیمایی و سپید و آزاد نیز روی آورد. (۶، ۳۷۷) او شاعری عصیان‌گر و بی‌باک است. در بحرانی‌ترین شرایط در داخل کشور دست به سرایش شعرهای مقاومت زد و در برابر اشغال‌گران شوروی وقت و حاکمیت دست‌نشانده آنها ایستاد. در دوره جنگ‌های داخلی نیز شعرهایی با درون‌مایه انتقادی با لحنی تند و گاهی هم با طنزی تلخ سرود. حامد پس از آن که استان بلخ به دست طالبان سقوط کرد در سال ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی میهن را ترک کرد و به پاکستان و از آن‌جا به کشور دانمارک رفت و در دیار غربت نیز دست از سرایش شعر مقاومت نکشید و آثار گران‌ارج فراوانی را به گنجینه بزرگ ادبیات و شعر مقاومت افغانستان افزود. او پس از فروپاشی نظام طالبان دوباره به میهن باز گشت و کارهای فرهنگی، ادبی و رسانه‌یی را در کابل و بلخ از سر گرفت، مدتی مشاور ارشد رادیو - تلویزیون ملی افغانستان بود و با تلویزیون‌های خصوصی طلوع و آرزو نیز همکاری داشت و اکنون هم در پهلوی کارهای رسانه‌یی، شعرهایی با درون‌مایه مقاومت می‌سراید، ترانه و آهنگ می‌سازد و نقاشی می‌کند.

آثارش عبارت‌اند از: مجموعه‌های شعری «شیشه‌های تشنه» (بلخ، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «باغ‌چه‌های شهید» (بلخ، ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی)، «یادها، فریادها» (بلخ، ۱۳۷۱ هجری خورشیدی / ۱۹۹۲ میلادی)، «از دوزخ اردیبهشت» (بلخ، ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی)، «رازبن‌ها در فصل شگفتن گل

انجیر» (پیشاور، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «بگذار شب همیشه بماند!» (پیشاور، ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی)، «شب‌نامه آفتاب» (پیشاور، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)، «رنگین‌کمان بر فراز مرداب» (پیشاور، ۱۳۷۸ هجری خورشیدی / ۱۹۹۹ میلادی)، «اندمه‌یی در مه»، «در کوچه‌های کوچک پاییز»، «آبستن آبی»، «بیست و چهار ساعت زنگ‌دار»، «بید مجنون گفت بامن...» (کابل، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی)، «بریز به خیابان» (کابل، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی)، «بود نبود، یک تروریست بود» (کابل، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی)، «اوباما گم شده پشت اسامه» (کابل، ۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی) و «قفس از پرنده ندارد رهایی» (کابل، ۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی) و آثار منتور «سیاه و سپید»، «کلید در باز» (درباره بی‌دل) و «از این پرده» (درباره حافظ). (۳۵، ۳۶ - ۳۷)

### ۵-۱-۴۵: قنبرعلی تابش (۱۳۴۹ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ میلادی -)

قنبرعلی تابش، شاعر و نویسنده هزاره و از نسل اول شعر مقاومت افغانستان، در سال ۱۳۴۹ یا ۱۳۴۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ یا ۱۹۶۹ میلادی در روستای سنگ‌شاندۀ جاغوری استان غزنه زاده شد. آموزش‌های نخستین را در زادگاهش فرا گرفت و سپس به قم کوچید و در حوزه علمی قم به فراگیری دانش ادامه داد و تا اکنون در قم زنده‌گی می‌کند. او سردبیر مجله «فجر امید»، نشریه سازمان حرکت اسلامی افغانستان، بوده است.

آثارش عبارت‌اند از: دفترهای شعر «دورتر از چشم اوقیانوس» (تهران، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی)، «آدمی پرنده نیست» (تهران، ۱۳۸۵ هجری خورشیدی / ۲۰۰۶ میلادی) و «دل خونین انار» (کابل، ۱۳۹۰ هجری خورشیدی / ۲۰۱۱ میلادی). (۶، ۱۹؛ ۱۸، ۴؛ ۵۸، ۵۲۸)

### ۵-۱-۴۶: محمدحسین فیاض (۱۳۴۹ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ میلادی -)

محمدحسین فیاض، شاعر و نویسنده هزاره و از نسل دوم شعر مقاومت افغانستان، در سال ۱۳۴۹ هجری خورشیدی / ۱۹۷۰ میلادی در شهرستان مالستان استان غزنه زاده شد. آموزش‌های نخستین و نیمه‌عالی را در زادگاهش فراگرفت. در پاییز ۱۳۷۰ هجری خورشیدی /

۱۹۹۱ میلادی به مشهد کوچید و در حوزه علمی آنجا به فراگیری دانش پرداخت. باری در سال ۱۳۷۲ هجری خورشیدی / ۱۹۹۳ میلادی سفری به کابل داشت.

آثارش عبارت اند از: «زیر آسمان کابل» (درباره سفرش به کابل) (تهران، ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی)، «سنگر شیخ تراغ» (گردآوری خاطره‌های جهاد و مقاومت افغانستان) (تهران، ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی) و دفتر شعر «گنجشک تبعیدی» (تهران، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی). (۷، ۷۸۶؛ ۸۲، ۴)

### ۵-۱-۴۷: شه‌باز ایرج (۱۳۵۰ هجری خورشیدی / ۱۹۷۲ میلادی -)

شه‌باز ایرج فرزند شکوه، شاعر، نویسنده و خبرنگار ازبک، در ۱۰ بهمن ۱۳۵۰ هجری خورشیدی / ۳۰ ژانویه ۱۹۷۲ در روستای تبر استان سرپل زاده شد. در سال ۱۳۵۹ هجری خورشیدی / ۱۹۸۰ میلادی به شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، کوچید و دوره دانش‌آموزی و سپس آموزش‌های عالی را تا درجه لیسانس در رشته زبان و ادبیات دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بلخ به پایان برد. پس از آن به عضویت انجمن نویسندگان بلخ درآمد و به کارهای فرهنگی و رسانه‌یی روی آورد و در سال ۱۳۷۳ هجری خورشیدی / ۱۹۹۴ میلادی مدیر مسئول نشریه «آینده» در بلخ بود. در دوره جنگ‌های داخلی به ایران کوچید و در شهر تهران، پای‌تخت آن کشور، اقامت گزید و در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی سرگرم پژوهش‌های ادبی شد. پس از سرنگونی طالبان، در سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی دوباره به میهن برگشت و مدتی خبرنگار رادیوی آزادی در بلخ بود و به دنبال آن خبرنگار رادیوی بی بی سی در کابل و سپس در لندن، پای‌تخت انگلستان، شد. در سال ۱۳۹۴ از انگلستان به کابل برگشت و اکنون سخن‌گوی معاون اول رئیس‌جمهور افغانستان است.

آثارش عبارت اند از: «فرهنگ ترکیبات بی‌دل» و برگردان کتابی از صدرالدین عینی از الفبای سریلیک به خط فارسی دری و یک مجموعه شعر. (۳۲، ۵۸۷؛ ۳۳، ۱۰۷ - ۱۰۸)

### ۵-۱-۴۸: خالده فروغ (۱۳۵۱ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی -)

دکتر خالده فروغ، شاعران و پژوهش‌گر تاجیک، در ۲۴ دی ۱۳۵۱ هجری خورشیدی / ۱۴ ژانویه ۱۹۷۳ میلادی در کابل زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در دبیرستان مریم کابل و

آموزش‌های عالی را در دانش‌کده زبان و ادبیات دانش‌گاه کابل پی گرفت و دکترای ادبیات فارسی دری را از دانش‌گاه دولتی تاجیکستان به دست آورد. از سال ۱۳۷۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۳ میلادی به بعد در رادیوی افغانستان به عنوان مدیر بخش برنامه‌های ادبی کار کرد و در همان سال‌ها به عضویت انجمن نویسندگان افغانستان درآمد. و در زمان طالبان به پیشاور کوچید و در آن‌جا در مرکز تعاون افغانستان سردبیر مجله ادبی «صدف»، نشریه ویژه زنان، بود. پس از فروپاشی طالبان به میهن برگشت و از آن زمان تا اکنون استاد دانش‌گاه کابل و نیز گرداننده برنامه ادبی «کاخ بلند» را در تلویزیون خصوصی طلوع است.

آثارش عبارت اند از: دفترهای شعر «قیام میترا» (کابل، ۱۳۷۳ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۴ میلادی)، «پنجره‌یی بر فصل صاعقه»، «سرنوشت دست‌های نسل فانوس» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۰ میلادی)، «عبور از قرن قابیل» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۰ میلادی)، «کوچه‌های خالی دنیا»، «خیابان‌های خواب و خاطره» (پیشاور، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی)، «همیشه پنج عصر» (کابل، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی)، «رمان پایان‌ناپذیری ست گورستان»، «فردای من اتفاق می‌افتد در دی‌روز» و «قیام میترا و چند رؤیای دیگر» (کابل، ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی)؛ و کتاب پژوهشی «گام بی‌توقف شعر معاصر پارسی دری» (کابل، ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی) (۶، ۴۱؛ ۷۲، ۵۹۴ - ۵۹۵؛ ۷۸، پشت جلد کتاب؛ ۸۰، شناس‌نامه کتاب؛ ۸۱، شناس‌نامه کتاب و پشت جلد کتاب)

### ۵- ۱- ۴۹: محمدصادق عصیان (۱۳۵۲ هجری خورشیدی/ ۱۹۷۴ میلادی -)

محمدصادق عصیان فرزند محمدسعید، شاعر و پژوهش‌گر تاجیک، در ۱۴ دی ۱۳۵۲ هجری خورشیدی/ ۴ ژانویه ۱۹۷۴ میلادی در سفیدپل، مرکز شهرستان کهن‌ده استان بلخ، زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در دبستانی در زادگاه خود و نیز در دبستان امیر خسرو بلخی در شهر مزار شریف، و دبیرستان باختر آن شهر؛ و آموزش‌های عالی را در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۶ میلادی تا درجه کارشناسی در دانش‌کده ادبیات و دانش‌های انسانی دانش‌گاه بلخ در رشته زبان و ادبیات فارسی دری به پایان برد و سپس آموزش‌های عالی را در همین رشته در تاجیکستان دنبال کرد و در سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۱ میلادی

دانش‌نامه کارشناسی ارشد را از دانش‌گاه دولتی آن کشور به دست آورد. او از پس از فراغت از دانش‌گاه تا اکنون در سمت استاد دانش‌گاه بلخ کار می‌کند. عصیان از سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی / ۱۹۹۱ میلادی شعر می‌سراید. از سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی دبیر بخش شعر انجمن نویسندگان بلخ و هم‌زمان از سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی رئیس انجمن قلم در استان بلخ و مدیر مسؤول جریده «چشم‌انداز» و سپس مجله‌های علمی «بلخ» و «معرفت»، از نشریه‌های دانش‌گاه بلخ، است.

آثارش عبارت‌اند از: دفترهای شعر «فصل‌های آفتابی» (کابل، ۱۳۸۱ هجری خورشیدی / ۲۰۰۲ میلادی)، «روشن‌تر از همیشه» (کابل، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی)، «مثل اوضاع جهان» (کابل، ۱۳۹۳ هجری خورشیدی / ۲۰۱۴ میلادی) و نیز کتاب‌های پژوهشی‌یی به نام‌های «نمونه‌های شعر امروز بلخ» (کابل، ۱۳۸۴ هجری خورشیدی / ۲۰۰۵ میلادی) و «سیما و سخن» (کابل، ۱۳۸۵ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی) و «انتخاب بهارینه (گزینۀ شعر و داستان و مقاله)» (بلخ، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی). (۳۲، ۵۹۰؛ ۳۳، ۲۰۸)

### ۵-۱-۵۰: علی یعقوبی شاهد (۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی -)

علی یعقوبی شاهد، شاعر تاجیک، در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی در وزیرآباد شهر کابل به جهان آمد. در نوجوانی به ایران رفت و در آن‌جا به آموزش پرداخت و سپس در رشته مهندسی متالوژی از دانش‌گاه شریف تهران دانش‌نامه لیسانس گرفت. علی یعقوبی شاهد بنیادگذار نخستین نشست‌های هفته‌گی شعر مهاجران افغانستان در تهران بود و همراه همیشه‌گی خانه ادبیات افغانستان. او پس از سرنگونی طالبان به میهن برگشت و در کابل مسؤول گروه فرهنگی خط اول است. (۷۲، ۸۷۹ - ۸۸۰؛ ۱۵۴؛ ۱، ۱۵۵)

### ۵-۱-۵۱: محمدتقی اکبری (۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی -)

محمدتقی اکبری، شاعر، فیلم‌ساز و فیلم‌نامه‌نویس هزاره و از نسل دوم شعر مقاومت افغانستان، در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی / ۱۹۷۳ میلادی در ارزگان زاده شد. آموزش‌های نخستین را در زادگاهش فرا گرفت، سپس با خانواده خود به قم کوچید و در همان شهر دوره دبیرستان و به دنبال آن آموزش‌های اسلامی را در حوزه علمی قم به پایان برد. او مدتی را در

مرکز اسلامی آموزش فیلم‌سازی نیز دانش آموخت و در فیلم‌سازی و فیلم‌نامه‌نویسی نیز دست یافت. مجموعه‌یی از شعرهایش در سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی / ۲۰۰۱ میلادی در تهران به چاپ رسیده است. (۶، ۴۵۹؛ ۵۸، ۱۲۳)

### ۵-۱-۵: سید حمید حسینی (۱۳۵۳ هجری خورشیدی / ۱۹۷۴ میلادی -)

سید حمید حسینی، شاعر، در سال ۱۳۵۳ هجری خورشیدی / ۱۹۷۴ میلادی در شهرستان سان‌چارک استان سرپل زاده شد. در کودکی یک‌جا با خانواده خود به مشهد کوچید و فراگیری دانش را تا درجه لیسانس در رشته دانش‌های انسانی در همان‌جا به پایان برد و از اوایل دهه هفتاد هجری خورشیدی / نود میلادی به سرایش شعر روی آورد. پس از سرنگونی طالبان به میهن باز گشت و مدت‌ها در هفته‌نامه «اقتدار ملی» کار کرد و سپس برای فراگیری بیش‌تر دانش به هندوستان رفت. (۶، ۴۹۹؛ ۳۲، ۵۹۴؛ ۵۸، ۷۱۴؛ ۷۲، ۸۵۸)

### ۵-۱-۵: فایقه جواد مهاجر «ژمی» (۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی -)

فایقه جواد مهاجر «ژمی»، از شاعران نسل دوم شعر مقاومت افغانستان، در سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی در شهر کابل زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش سپری کرد و سپس به مشهد کوچید و آموزش‌های عالی را در رشته علوم سیاسی در سال ۱۳۷۷ هجری خورشیدی / ۱۹۹۸ میلادی تا درجه لیسانس در دانشگاه بزرگ فردوسی مشهد به فرجام رسانید. مدتی آموزگار مدرسه‌های خودگردان مهاجران افغانستان در آن سرزمین بود. سپس به فعالیت‌های هنری، به‌ویژه تیاتر، موسیقی، نقاشی و صنایع دستی روی آورد. شعرهایش در دفترهای یکم و دوم شعر مقاومت به چاپ رسیده‌اند. او در سال‌های پسین از ایران به کانادا کوچید و اکنون در آن کشور سرگرم فعالیت‌های فرهنگی است. (۶، ۵۳۵)

### ۵-۱-۵: علی حیدر وحید وارسته (۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی -)

علی حیدر وحید وارسته پسر غلام‌نبی مدهوش، شاعر، نویسنده، مترجم و موسیقی‌شناس تاجیک، در سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی در شهرستان دولت‌آباد استان بلخ زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش فراگرفت. سپس در سال ۱۳۷۷ هجری خورشیدی /



۱۹۹۸ میلادی به شهر پيشاور پاکستان کوچيد و در بن‌گاه تعاون به کار آموزش زبان انگلیسی و موسیقی پرداخت. در سال ۱۳۸۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۲ میلادی به میهن برگشت و در شهر کابل به کارهای فرهنگی و نشراتی سرگرم شد و از آغاز گشایش انجمن قلم افغانستان در کابل، در آن انجمن کار می‌کند.

او چندین کتاب را از انگلیسی به فارسی دری برگردان کرده است. «رمزشب»<sup>۱</sup> و «باد و پنجره»<sup>۲</sup> برگردان‌های شعر دکتر عبدالسمیع حامد اند که او انجام داده است. آثار دیگرش عبارت اند از: دفترهای شعر «آب را باید شست» (پیشاور، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۱ میلادی) و «چشمان تو را اگر نمی‌دیدم» و نیز کتابی درباره موسیقی که آماده چاپ است. (۳۲، ۶۰۰ - ۶۰۱)

### ۵-۱-۵۵: عبدالوهاب مجیر (۱۳۵۴ هجری خورشیدی / ۱۹۷۵ میلادی -)

عبدالوهاب مجیر فرزند عبدالحسین، شاعر، پژوهش‌گر و منتقد ادبی تاجیک، در ۲۱ آبان ۱۳۵۴ هجری خورشیدی/ ۲ دسامبر ۱۹۷۵ میلادی در مرکز استان بلخ زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در دبستان تجربه‌یی و دبیرستان باختر شهر مزار شریف و آموزش‌های عالی را تا درجه کارشناسی در سال ۱۳۷۷ هجری خورشیدی/ ۱۹۹۸ میلادی در دانش‌کده ادبیات و دانش‌های انسانی دانش‌گاه بلخ به پایان رسانید. از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳ میلادی مسؤول بخش تحقیق و ترجمه مرکز رسانه‌های همه‌گانی در بلخ، در سال ۱۳۸۳ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۴ میلادی مسؤول فرهنگی دفتر آئینه در استان‌های شمالی کشور و در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ میلادی کارمند روزنامه بیدار بود و از سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی بدین‌سو کارمند استان‌داری بلخ و سپس کارمند شورای ولایتی بلخ است.

مجیر عضو گروه دبیران انجمن نویسندگان بلخ و دبیر بخش نقد و پژوهش خانه قلم در بلخ است.

آثارش عبارت اند از: دفترهای شعر «همه سوحصار و زندان» (پیشاور، ۱۳۷۹ هجری خورشیدی / ۲۰۰۰ میلادی)، «یک کوچه پنجره» (بلخ، ۱۳۸۳ هجری خورشیدی / ۲۰۰۴ میلادی)، «آشفته تر از باد» (کابل، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی)، «تا همیشه‌های دیگر»، «سکوت تشنه برکه» (کابل، ۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی)، «مثل دوتا درخت» (بلخ، ۱۳۹۱ هجری خورشیدی / ۲۰۱۲ میلادی)، «ترس یک برگ روی پنجه باد» (بلخ، ۱۳۹۲ هجری خورشیدی / ۲۰۱۳ میلادی) و «از میان دود و خاکستر» (گزینه سوگ سروده‌های شاعران درباره فرخنده) (کابل، ۱۳۹۴ هجری خورشیدی / ۲۰۱۵ میلادی) و نیز کتاب‌هایی در نقد و پژوهش به نام‌های «در پیچ و خم غزل امروز بلخ» (پیشاور، ۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی) و «نگاهی به غزلیات امیر علی شیر نوایی «فانی»» (پیشاور، ۱۳۸۹ هجری خورشیدی / ۲۰۱۰ میلادی) (۳۲، ۶۰۱)

### ۵-۱-۵۶: محمود جعفری (۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی -)

محمود جعفری فرزند محمدابراهیم، شاعر، نویسنده، پژوهش‌گر، روزنامه‌نگار و منتقد ادبی هزاره، بر پایه دست‌نوشته خودش، در سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی در شهرستان قره‌باغ استان غزنه زاده شد. در سال‌های جهاد به ایران کوچید و در حوزه علمی قم درس خواند و آموزش‌های عالی را در رشته روابط بین‌الدول علوم سیاسی تا درجه لیسانس در دانشگاه کاتب و مقطع فوق لیسانس را در همان رشته در دانش‌گاه آزاد اسلامی ایران به فرجام رسانید. وی در سال ۱۳۷۳ هجری خورشیدی / ۱۹۹۴ میلادی عضو مرکز نویسندگان افغانستان و عضو هیأت تحریر فصل‌نامه «سراج» در ایران بود. پس از این که دوباره به میهن برگشت، در ۱۳۸۴ هجری خورشیدی / ۲۰۰۵ میلادی مسئول فرهنگی گروه کلید، در سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی عضو اجرایی و رئیس بخش فارسی انجمن قلم افغانستان، در سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی / ۲۰۰۸ میلادی عضو علمی ریاست امور پرورشی وزارت آموزش و پرورش؛ و هم‌چنان مسئول آموزش و پژوهش خانه ادبیات افغانستان و رئیس پژوهش‌کده زبان و ادبیات بوده است. او در گستره کارهای رسانه‌ی عضو گروه نویسندگان فصل‌نامه «نگاه معاصر» در ۱۳۸۴ هجری خورشیدی / ۲۰۰۵ میلادی، صاحب امتیاز و مدیر مسؤول هفته‌نامه «وحدت ملی»، معاون مدیر مسؤول روزنامه «سخن جدید»، مدیر مسؤول و صاحب امتیاز

هفته‌نامه ادبی «سیمرغ»، سردبیر هفته‌نامه «نما» از سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی تا ۲۰۱۵ میلادی، سردبیر بخش فارسی دری فصل‌نامه ادبی «سپیده» در ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۵ میلادی، مدیر مسئول هفته‌نامه «کلید»، سردبیر مجله تربیت وابسته به وزارت آموزش و پرورش و عضو گروه نویسندگان هفته‌نامه «هم‌دلی» و هفته‌نامه «مشارکت ملی» و گرداننده چند برنامه ادبی در رادیوهای کشور بوده است. جعفری هم‌چنان در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۳ میلادی استاد دانش‌گاه کاتب و در سال‌های ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۴ - ۲۰۱۵ میلادی آموزگار دانش‌گاه گوهرشاد بوده و از سال ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۵ میلادی بدین سو مدیر بخش پژوهش‌های دانش‌گاه گوهرشاد است.

آثار چاپ‌شده‌اش عبارت‌اند از: مجموعه‌های شعر «پروازهای منحنی» (کابل، ۱۳۸۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۲ میلادی)، «عطر لیمو» (کابل، ۱۳۸۷ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۸ میلادی)، «مرثیه آفتاب» (کابل، ۱۳۸۸ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۹ میلادی)، «بیابید تفنگ را فراموش کنیم» (مجموعه شعر ضد جنگ افغانستان) (کابل، ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی)؛ کتاب‌های پژوهشی «آموزش شعر» (کابل، ۱۳۸۵ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۶ میلادی)، «راه‌نمای نویسنده‌گی» (کابل، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی)، «شعر سپید چیست؟» (کابل، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی)، «آسیب‌شناسی ادبیات عاشورایی» (کابل، ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۲ میلادی)، «ضرب‌المثل‌های موضوعی افغانستان» (کابل، ۱۳۹۴ هجری خورشیدی/ ۲۰۱۵ میلادی) و مجموعه طنز و فکاهی «کلید خنده» (کابل، ۱۳۸۱ هجری خورشیدی/ ۲۰۰۲ میلادی).

آثار آماده چاپ عبارت‌اند از: «بگذارید این وطن دوباره وطن شود» (گزینه شعر معترض افغانستان)، «الف آخر» (مجموعه شعر سپید)، «باغ در آینه» (مجموعه نقدهای ادبی)، «آسیب‌شناسی ادبیات و فرهنگ در افغانستان»، «فرهنگ‌نامه ادبی» (معنی‌شناسی برخی از اصطلاح‌ها و موضوع‌های ادبی)، «پوسته‌یی با خشاب‌های خالی» (نخستین مجموعه شعر دادخواهی از شاعران افغانستان) و «فرهنگ سیاسی در آینه امثال و حکم فارسی افغانستان». (۲۰، ۴؛ ۵۸، ۵۹۳؛ ۱۵۷، ۱؛ ۱۵۸، ۱؛ دست‌نوشته خود محمود جعفری)

### ۵-۱-۵۷: حکیمه عارفی (۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی -)

حکیمه عارفی، شاعر بانو، فیلم‌نامه‌نویس و فیلم‌ساز هزاره، در سال ۱۳۵۷ یا ۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ یا ۱۹۷۹ میلادی زاده شد. در قم دانش‌آموخت و فعالیت‌های ادبی را با عضویت در انجمن شعر قم آغاز کرد. اکنون در کابل زنده‌گی می‌کند. از او مجموعه شعری به نام «گونه‌های سرخابی» (کابل، ۱۳۹۳ هجری خورشیدی / ۲۰۱۴ میلادی) از سوی انتشارات تاک نشر شده است.

### ۵-۱-۵۸: پرویز آرزو (۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی -)

پرویز آرزو، شاعر تاجیک، در سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی در کابل زاده شد. در کودکی با خانواده خود به مشهد کوچید و دوره دانش‌آموزی را در آن شهر سپری کرد. سپس به زادگاه خود برگشت و در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی / ۱۹۹۶ میلادی به فراگیری آموزش‌های عالی در در دانش‌کده حقوق و علوم سیاسی دانش‌گاه کابل پرداخت و به دنبال آن در سال ۱۳۸۸ هجری خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی به روسیه رفت و آموزش‌های خود را تا درجه فوق لیسانس در رشته حقوق در دانش‌گاه دولتی مسکو پی گرفت. آثارش عبارت اند از: مجموعه شعر «آوار آیین» (مشهد، ۱۳۷۶ هجری خورشیدی / ۱۹۹۷ میلادی) و داستان منظوم «یاسر و ملالی» در قالب مثنوی. (۶، ۵۸۷)

### ۵-۱-۵۹: زهرا حسین‌زاده (۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۹ میلادی -)

زهرا حسین‌زاده، شاعر بانو و نویسنده هزاره و از نسل دوم شعر مهاجرت، در سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی / ۱۹۷۹ میلادی در شهرستان لعل استان بامیان یا غور زاده شد. در کودکی یک‌جا با خانواده‌اش به مشهد کوچید و دبستان و دبیرستان را در همان‌جا به پایان رسانید و سپس در رشته دانش‌های انسانی دانش‌نامه لیسانس گرفت و هم‌چنان در حوزه علمی قم دانش‌های اسلامی را آموخت و به تدریس در زمینه‌های ادبیات عرب، فقه و عقاید در حوزه‌های علمی زنان پرداخت. او هم‌چنان ریاست بنیاد رهبر شهید، مدیریت مدرسه فاطمه زهرا و مسؤولیت دفتر هنر و ادبیات افغانستان در انجمن شاعران جوان افغانستان را در مشهد به دوش دارد.

«لاله کوهی» (تهران، ۱۳۸۶ هجری خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی) مجموعه شعر نشرشده زهرا حسین‌زاده است. (۶، ۶۳۱، ۵۸، ۲۹۲)

## ۵-۲: در گستره آرمانی شاهنامه

### ۵-۲-۱: میهن‌دوستی

یکی از درون‌مایه‌های اساسی شاهنامه فردوسی، میهن‌دوستی است و در واقع همین روحیه بلند میهن‌دوستی فردوسی انگیزه پیدایش این حماسه جاویدان یاد ملی شده است. پیش از روزگار فردوسی، آریانا یا ایران کهن بحرانی‌ترین برهه تاریخی خود را از سر گذرانده بود. استیلای تازیان بر سرزمین آریانا و سرنگونی شاهنشاهی ساسانیان و سپس کوشانیان، به‌ویژه افزون‌طلبی‌ها و برتری‌جویی‌های نژادی‌یی که امویان در مغایرت با آموزه‌های اصلی دین مقدس اسلام از خود نشان می‌دادند، مردم این سرزمین را که وارث یکی از باستانی‌ترین مدنیت‌ها و فرهنگ‌های جهان بودند در آشفته‌گی و برآشفته‌گی ژرفی فرو بردند. خودآگاهی ملی، تاریخی و فرهنگی مردم آریانای بزرگ باعث بروز واکنش‌های شدیدی از سوی آنان در برابر استیلا، خودکامه‌گی و بی‌داد امویان گردید. در اثر همین واکنش‌ها که به گونه خیزش‌های سیاسی و نظامی و اجتماعی و ادبی نشان داده شدند نهضت معروف شعوبیه شکل گرفت. سرنگونی امویان در دمشق و روی کار آمدن عباسیان به دست ابو مسلم خراسانی، یک تن از قهرمانان تاجیک، در ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲ هجری قمری / ۲۸ نوامبر ۷۴۹ میلادی و به دنبال آن اعلان استقلال خراسان توسط طاهر پوشنگی با برافکندن نام خلیفه عباسی بغداد از خطبه در سال ۲۰۶ هجری قمری / ۸۲۲ میلادی، از روی دادهایی بودند که با انگیزه میهن‌دوستی مردم آریانا به وقوع پیوستند.

روزگاری که فردوسی در آن به سرایش شاهنامه آغاز کرد همانندی نزدیکی با دوران یادشده داشت. میهن او که در دوره سامانیان بلخی (۲۸۵ - ۳۸۹ هجری قمری / ۸۹۹ - ۹۹۹ میلادی)، از بازماندگان بهرام چوبین، فرّ و شکوه دیرین خود را بازیافته بود، از گوشه و کنار مورد تاخت و تاز تیره‌های بیگانه قرار گرفته بود. بازشناسایی گذشته‌های پرافتخاری که شاهنامه به آن‌ها پرداخته است در زمینه و زمانه‌یی که فردوسی در آن می‌زیست از نیازهای اساسی برای

پرورش روحیه میهن‌پروری و پاس‌داری از ارزش‌های ملی در میان مردم این سرزمین بود. موضوع محوری بیش‌ترین داستان‌های شاه‌نامه را عشق به میهن تشکیل می‌دهد. پهلوانان اساسی شاه‌نامه همه انسان‌های میهن‌دوست اند و برای پاس‌داری از میهن و مرزهای آن، قهرمانی و از خودگذری و جان‌نثاری می‌کنند. فروسی بارها از زبان پهلوانان شاه‌نامه حسن میهن‌دوستی و میهن‌پروری را بیان داشته و یا در رفتار و کنش‌های آنان بازتاب داده است و به این گونه از عهده انتقال این حسن انسانی به خواننده‌گان اثر حماسی خود به خوبی بدر آمده است.

در شعر مقاومت افغانستان هم که در حقیقت تداوم راه و آرمان فردوسی و مانند تمام آثار حماسی ملی پس از فردوسی در میهن ما، دنباله شاه‌نامه اوست؛ میهن و میهن‌دوستی موضوع اساسی را می‌سازند. میهن‌دوستی در شعر مقاومت افغانستان جلوه‌هایی گوناگون دارد. ستایش از میهن و ستایش از پیکارجویانی که برای پاس‌داری از میهن می‌رزمند و هم‌چنان بیان اندوه افتادن میهن در اشغال بیگانه‌گان و غم غربت و دوری از میهن از مهم‌ترین جلوه‌های میهن‌دوستی در شعر مقاومت افغانستان اند. در این جا نگاهی می‌اندازیم به نمونه‌هایی از این جلوه‌ها:

استاد خلیل‌الله خلیلی، میهن را مخاطب قرار داده وضعیت آواره‌گان و حماسه‌آفرینی مجاهدان را چنین به تصویر می‌کشد:

... وطن! آن ابر تیره بر فضای دود آه کی‌ست؟

در آن تابوت گل‌گون سرو قد کج کلاه کی‌ست؟

فغانی می‌رسد از دور، اما کس نمی‌داند

میان آتش و خون کودکان بی‌گناه کی‌ست؟

در آن صحرا سیه‌خیمه‌ست یا آواره‌گان جمع اند

بگوئید ای مسلمانان که آن شهر سیاه کی‌ست؟

دل شب شعله آتش فتد در سنگر دشمن

به جز چشم مجاهد آتش خشم نگاه کی‌ست؟

برهنه‌پای تاریخ‌آفرین داستان‌انگیز

وطن! غیر از سپاه تو بگو دیگر سپاه کی‌ست؟ (۶، ۴ - ۵)

او هم‌چنان در سروده دیگری به پاس‌داران میهن خطاب می‌کند:

ای برهنه پا سرو سرافراز تویی تو  
سردار و سزاوار به هر کار تویی تو  
دشمن شکن و فاتح و سرباز تویی تو  
فرمانده این خاک ز آغاز تویی تو  
غیر از تو کسی نیست در این مرز کهن وای  
ای وای وطن وای (۶، ۹)

او حالت بی‌هویتی خود را از دوری میهن شرح می‌دهد:  
دوستان! تنها نه من راه وطن گم کرده ام  
بی‌خودم چندان که نام خویشتن گم کرده ام (۶، ۱۴)

درد دوری از میهن موضوع اصلی بیش‌ترین شعرهای استاد خلیلی را در هنگام غربت  
شاعر تشکیل می‌دهد که در این میان سروده‌یی از او با مطلع زیر سرشار از عاطفه و حس  
میهن‌دوستی و اندوه دوری از میهن می‌باشد:

من بی‌وطن که دور ز آغوش مادرم  
بنشسته ام بر آتش و در خون شناورم (۶، ۱۵)  
محمدآصف فکرت، در میهن‌دوستی و غم دوری میهن می‌سراید:  
خون دل دارم به ساغر پشت دیوار وطن  
می‌خورم در دامن گل حسرت خار وطن  
ای طیب مهربان زحمت مده ما را که نیست  
جز کف خاکی دواي درد بیمار وطن (۶، ۵۶)

عبدالقهار عاصی، میهن خود را قهرمانی می‌داند که با وجود تحمل مصایب جنگ، هنوز هم  
به پایداری خود ادامه می‌دهد:

سرزمینم مردی‌ست  
که هنوز بر بام آتش‌کده‌ها  
خسته و خشم‌آلود

قامت افراخته است... (۶۵ ۳۴)

عبدالقیوم ملک‌زاد، میهن سوگوار و زخمی خود را سرزمین شهیدان می‌نامد:

عزادار است و زخمی مام میهن  
 چکد صد جوی خون ز اندام میهن  
 خطا نبود اگر در قلب تاریخ  
 شهیدستان نویسم نام میهن (۹۶، ۶۶)  
 و عشق میهن در دل و نام میهن بر زبان دارد:  
 وطن، وطن، وطن از بس که نقش دل شده است  
 به غیر نام وطن نیست بر زبان امروز (۹۶، ۶۶)  
 و دل بسته‌گی‌اش به میهن چندان است که اگر در دیار غربت مرگ هم به سراغش بیاید  
 واپسین فریادش تنها واژه‌گان خدا و میهن خواهد بود:  
 در وقت جان‌سپاری در خاک غیر، آری  
 باشد خدا و میهن فریاد واپسینم (۹۶، ۱۷۲)  
 راحله یار، میهن را چنین می‌ستاید:  
 وطن نامت سرآغاز بیانم  
 سرود عشق تو ورد زبانم  
 تمام تار و پودم خواهش توست  
 تویی شعرم، تویی عشقم، تو جانم (۱۱۱، ۱۷۱)  
 و در سرزمین غربت به یاد میهن و لحظه‌های غم‌انگیز پدرود با میهن می‌موید و از دل-  
 پریشانی‌های خود سخن می‌گوید:  
 یاد آن دیده و حشت‌زده از دهشت جنگ  
 یاد هیهای من و یاد غمستان وطن  
 یاد آن وقت وداع من و آن لرزش تن  
 ریزش اشک من و ریزش باران وطن  
 شعله سر می‌زند از سینه من شام بهار  
 عشق من، میهن من، جان و دلم، جان وطن  
 خاطر جمع ندارم، ز لبم خنده مجو  
 دل‌پریشم چو سر زلف پریشان وطن (یار، ۱۵ - ۱۶)



لطیف پدرام، وضعیت نابه‌هنجار آواره‌گان کشور و دشواری‌های غربت واندوه بی‌کران دوری از میهن را چنین بیان می‌دارد:

اگر روزنه تاریکی

به هوای بارانی گشوده شود

هیچ گوشی آوازش را نمی‌شنود.

\*\*\*

اگر نوت محزونی در هوا گسسته شود

می‌گردد و می‌گردد و

هیچ گلویی راهش نمی‌دهد.

\*\*\*

غمی لادرا غربت، که رها شود

می‌موید و می‌موید و

خشم شادی را رم می‌دهد.

\*\*\*

اگر افغانی‌یی بمیرد

هیچ گورستانی پناهش نمی‌دهد. (۱۱۹، ۳۱۰)

سید ابوطالب مظفری که در سروده‌هایش بیش‌ترین گرایش به شاهنامه وجود دارد،

میهن‌دوستی و غم غربت را پس از بازگشتی به میهن با میهن‌چنین در میان می‌گذارد:

دوباره سوی تو برگشتم، دوباره کشور تنه‌ایم!

شبی که بار سفر بستم، نگفتمت که همی‌آیم؟

نگفتمت که پس از توفان، پس از شقاوت این دوران

به کوه‌سار تو می‌پیچد صدای هی‌هی و هیه‌ایم؟

شب دراز غریبی را بدین بهانه سحر کردم

که صبح روشن فردا را، دوباره پیش تو می‌آیم

هنوز یاد دل‌انگیزت، هنوز عشق بلاخیزت

نرفته از سر این عاشق، هنوز بر سر سودایم

به روزگار غم و غربت، در آن خرابه پرمحنت  
 هماره یاد تو روشن داشت، چراغ آن شب یلدایم  
 به رخم آن شب بی شادی، به مرگ آن شب بی باران  
 بخند تا که بخندد گل، بخند میهن زیبایم! (۶، ۳۱۷)

قنبرعلی تابش، بدین باور است که انسان در سرزمین غربت نمی تواند سازگاری یابد؛ بل که مانند برگ جداشده از شاخه درخت زیر پاهای ره گذران لگدمال و نابود می شود:

آدمی پرنده نیست  
 تا به هر کران که پَر کُشد برای او وطن شود  
 سرنوشت برگ دارد آدمی  
 برگ وقتی از بلند شاخه اش جدا شود  
 پای مال عابران کوجه ها شود (۱۲۱، ۱۳۸)

محمود جعفری، از زبان زنی، هم سر به سنگ رفته او را پاس بان عشق و میهن می داند:

در پیچ و تاب دره ها فریاد یک زن بود  
 پیچیده بر جانم چنان زنجیر بر تن بود  
 دنبال مردی، از فراز صخره یی می گفت:  
 «دیدی غریب خسته ام در حال رفتن بود؟»  
 مردی که در دستش چراغ عاشقی می سوخت  
 این جا همیشه پاس بان عشق و میهن بود...» (۱۰۰، ۶۹)

عبدالوهاب مجیر، میهن اشغال شده خود را به کشت زار آتش گرفته یی مانند می کند که دیگر نمی تواند جایی برای زیستن باشد و آرزومند است تا سرانجام کشورش دوباره آزاد شود و دوران دوری شاعر از میهن به پایان برسد:

ای کِشت در گرفته، ای زار سرزمینم!  
 از تو مرا چه کرده بی زار سرزمینم...  
 آماج گام های بیگانه گشته خاکش  
 از من نبوده دیگر، انگار، سرزمینم

از من مکن گلايه، کاین روزگار ویران

ببین من و تو کرده دیوار، سرزمینم

پا کن رها ز دست زنجیرهای ظلمت

سر از میان آتش بردار، سرزمینم! (۵۸، ۸۹)

حکیمه عارفی، کابوس‌های میهن و آن‌همه دردها و مصیبت‌هایی را که دامن‌گیر میهن

وهم‌میهنانش شده بودند چنین فضاسازی می‌کند:

می‌گویم ام‌شب برایت تاریخ دریا شدن را

با چشم‌های تب‌آلود کابوس‌های وطن را

از قلب‌های شکسته، از کوچه‌های غم‌آلود

از کوچه‌هایی که پوشید مشکی‌ترین پیرهن را

از کودکی گیج و مبهوت و در پیچش دامن باد

وقتی که می‌دید هرسو سرهای روی رسن را

ماندند فریادها در حجم گلوی پر از درد

وقتی که می‌دوخت باروت لب‌های سرخ دهن را (۱۳۷، ۶۰)

البته در سروده‌های بسیاری از سرایش‌گران شعر مقاومت، استعاره‌هایی نیز برای میهن

کاربرد داشته‌اند که از پُربسامدترین استعاره‌ها واژه‌های باغ و درخت می‌باشند. سزاوار

یادآوری‌ست که واژه درخت در شاه‌نامه فردوسی نیز کاربردی گسترده دارد و در سراسر این اثر

حماسی از آن نمادهای گوناگونی ساخته شده‌اند. به گفته دکتر مه‌دخت پور خالقی چت‌رودی

(۱۷، ۶ - ۷) «با نگاهی دقیق به شعر فردوسی می‌توان گفت: بهره‌گیری وی از «درخت» و

ارزش‌های نمادین آن چنان گسترده و عمیق است که شاید نتوان هیچ اثر ادبی ممتازی را از این

جهت با آن مقایسه کرد و این امر بی‌گمان از وسعت معلومات و آشنایی با فرهنگ قومی -

ملّی ناشی شده است. غنای اندیشه و لطف ذوق و تخیل ممتاز فردوسی سبب گردیده تا با

استفاده از این پدیده الهی در ورای پوسته ظاهری آن عالی‌ترین مضامین و اندیشه‌های عمیق را

به زیباترین شکل بیان کند و خواننده دل‌آگاه را در جست‌وجوی یافتن روابط شگرفی که میان

این نماد و آن اندیشه‌ها وجود دارد، وادارد.... در چشم‌انداز روشن و پرشکوه و رازنمای شعر

فردوسی گویی همه رازها و جلوه‌های خوش‌هستی در درخت نهفته است. تصاویر نمادین و

زیبایی که از درختان گوناگون در شاهنامه می‌بینیم بازگوکننده نگرش‌های عمیق فرهنگی شاعر در این پدیده پرشکوه و قامت‌برافراشته هستی است و بنابراین هم بیان‌کننده تقدس اند و هم نشانه زیبایی».

دکتر عبدالرزاق رویین میهن را درخت بارور می‌گوید:

سلام، سرزمین سبز من!

سلام ای درخت بارور!

هماره پُر جوانه باش! (۲۹۵، ۵۰)

قنبرعلی تابش، میهن جنگ‌زده خود را تک‌درختی ریشه در خون و شعله‌ور در باد می‌داند که با وجود زخم‌های انبوه تبر هنوز ایستاده و پابرجا مانده است.

سلام ای تک‌درخت ریشه در خون، شعله‌ور در باد

که برپا مانده ای با زخم انبوه تبر در باد

همیشه می‌پریم از خواب وقتی خواب می‌بینم

تو را با زخم‌های خون‌چکان شعله‌ور در باد

بگو روزی به آغوش تو آیا باز می‌گردم

من و این دسته دسته مرغکان در به در در باد؟

غزل می‌ریزم، ام‌شب، کوزه کوزه بر لب جویت

که تا بر شاخه‌های سبز گردد برگ و بر در باد

شبی با پاره‌های قلب خود دیوار خواهیم ساخت

نمی‌خواهم که تنها تر شوی زین بیش‌تر در باد (۶، ۴۲۰)

در سروده‌های زیر، باغ، استعاره‌ی از میهن است:

از کاوه آهنگ شفق:

خیال بیشه ز غوغای نور گشته تهی

به روی باغ چه سنگین فتاده پیکر شب (۶، ۱۷۷)

از محمدشریف سعیدی:

اگر باغ، بی‌برگ و بی‌بر نمی‌شد

دل سبز ما نیز پرپر نمی‌شد (۹۳، ۱۷۹)

از قنبرعلی تابش:

گلوی سهره مرا درید داس

و خون سبز باغ را مکید داس (۹۳، ۴۷)

## ۵-۲-۲: آزادی خواهی

آزاده‌گی و آزادی‌خواهی مضمون اساسی دیگر شاهنامه است که با سرشت پهلوانان آن درآمیخته و در گفتار و کردار آنان به گونه چشم‌گیری نمایان است. بسیاری از داستان‌های شاهنامه در بزرگ‌داشت از این ارزش والا پدید آمده‌اند و زیباترین صحنه‌های داستان‌های شاهنامه بر محور این سنجیه اخلاقی می‌چرخند. این روحیه در پهلوانان شاهنامه در سیماهای بیگانه‌ستیزی، اسارت‌ناپذیری، پیکارجویی با نامردمی‌ها، دشمنی و کینه‌توزی با زشتی‌ها و پلشتی‌ها و ایستاده‌گی در برابر متجاوزان و مهاجمان و زورگویان نمودار می‌شود. شایان یاددانه‌ای است که آزاده و آزاده‌گان سواى معنای واژگانی‌بی که دارد نام دیگری از تبار آریایی به‌ویژه تاجیکان نیز است. چنان که به گفته دکتر عبدالاحد جاوید، دانش‌مند معاصر افغانستان، حکیم ناصر خسرو بلخی بارها از نژاد و تبار خود به عنوان آزاده‌گان، احرار و دهقان که مقصود از آن اشراف قدیم تاجیکان و فارسی‌زبانان است یاد می‌کند. (۱۰۲، ط) و ده‌خدا نیز در لغت‌نامه خود گفته است که آزاده «لقب خاص ایرانیان بوده است و جز ایرانی حتی پادشاهان ملل دیگر را این نام نمی‌داده‌اند. (۴۱، ۳۱)

در شعر مقاومت افغانستان نیز آزادی و آزادی‌خواهی درون‌مایه اصلی را می‌سازد و ستایش از آزادی و آزاده‌گی، اندوه نبود آزادی، وصف راهیان راه آزادی، فراخواندن به پاس‌داری از آزادی و جان‌باختن برای آن و ... بازتاب گسترده‌یی دارند. نمونه‌هایی از این دست سروده‌ها را برمی‌خوانیم:

لطیف ناظمی، از آغازگران شعر مقاومت افغانستان، در نخستین سال برپایی نظام مارکسیستی در کشور (۱۳۵۷ هجری خورشیدی / ۱۹۷۸ میلادی) پرده از روی شعارهای دروغین آزادی و رهایی که کارگزاران نظام سر می‌دادند چنین برمی‌دارد:

بر لبان تشنه تبر

واژه رهایی درخت را نوشته‌اند

جنگل ستر سربلند را خبر کنید! (۱۰۳، ۹۹)

سرور آذرخش، آرزومندی و چشم‌به‌راهی خود را به بازآمدن آزادی چنین بیان می‌دارد:

این کی ست که می‌آید  
 با چتری از چراغ شگوفه بر تارک  
 با مشعلی از مفهوم عشق در سینه  
 با سرودی از سبزه و باران بر لب  
 و با هوایی از رهایی انسان در سر  
 به راستی این کی ست؟

\*\*\*

بانوی بالابلند آزادی؟ با سایه سیال کسی، از تبار خواب‌های پرندینه‌ام؟ (۳، ۲۵)  
 عبدالقهار عاصی، شاعری ست که به آزادی عشق می‌ورزید و بیش‌ترین سرودهایش را در  
 موضوع آزادی سروده است. او می‌خواهد که در تمام مظاهر هستی و زنده‌گی نام «آزادی» با  
 خطی هرچه درشت نگاشته شود:

درشت و هر چه درشت  
 خشن‌تر از نگه زخم‌دوز هم‌شهری  
 گرفته‌تر ز دل آفتاب‌خانه قرن  
 (جهنم من و تو)  
 به برگ برگ کتاب سوادآموزی  
 به لوحه لوحه مشق  
 به برج برج جفاکاخ‌های سرخ و سپید  
 به تخته تخته زندان‌های روی زمین  
 به روی نان و به سرپوش شیشه‌های شراب  
 به کنج کنج صلیب مسیح  
 فراز منبر و پیشانی بت بودا  
 به خط واضح و خوانا  
 درشت و هرچه درشت  
 به یک قلم بنویس: آ - زا - دی

آ - زا - دی (۶۵، ۱۷۶)

او در سروده دیگری آزادی را به زیباترین پدیده‌های جهان و از جمله به خشم مردم کشور خود که به سرافرازی صدها رستم اند تشبیه می‌کند:

بوی گل، زمزمه باد بهار، آزادی  
 عشق من، آینه قامت یار، آزادی  
 کوکوی فاخته‌ها، مهمه ماهی‌ها  
 چهچه باغ و سرود لب خار، آزادی  
 نام کوتاه خدا، شعر بلند آدم  
 کفر ابلیس و کتاب سر دار، آزادی  
 بوسه دردبرانگیز سحر از لب رود  
 کوره نور و چراغ شب تار، آزادی  
 حسرت شیشه لب ریز می از جام تهی  
 انتظار و عطش باده‌گسار، آزادی  
 منجنیق پسر آزر و خون نمرود  
 باغ گل‌های تر و سوسه بار، آزادی  
 خشم قومی به سرافرازی صدها رستم  
 ارث آبایی من، داروندار، آزادی  
 اولین نام که در زنده‌گی آموخته ام  
 آخرین گفتنیم روز شمار، آزادی (۶۵، ۷۶)

عاصی، آزادی را ثمره جهاد مسلحانه، قیام‌ها و فریادهای اعتراض و قربانی‌های فراوان هم‌میهنان خود می‌داند و می‌گوید:

... روزگاران تفنگ  
 روزگاران قدافراشتن و نبی گفتن  
 روزگاران دعا‌های بلند و تکبیر  
 اطلس خون برادرهایم  
 جامه خوابت شد

و زمین

لنگر خون عزیزانم را

به تحمل بنشست

قتل عام چمنی‌ها و بلندی‌ها را

بابت زادنت ای داعیه مردم من!

دیدم

تا تو از مادر در آتش و خون زاده شدی آزادی!

تا تو از مادر صد سال در انبوه جفا

زاده شدی

آزادی! (۶۵، ۱۹۱)

عاصی، می‌خواهد با خون ملت آزاده میهن از آزادی شاه‌نامه دیگری ساخته شود. او آزادی را میراث جاویدانه نیاکان سرافراز و پرچم پیدایی فریدون و اعتبارنامه ابومسلم خراسانی می‌نامد و می‌خواهد آن را با نام ملت خود عوض کند:

... بانگ خروس ده‌کده با نامت

این جا طنین سرخ درافکنده ست

آزادی!

شه‌نامه دگر ز تو باید ساخت

با خون ملتی که نمی‌خواهد

خالی شود

کلیشه شود

در قطی شود

ای نامه شهادت آبابی!

میراث جاودان سرافرازان

ای پرچم طلیعه فریدون

ای اعتبارنامه ابومسلم

بگذار با نام ملت



عوض کنم تو را... (۶۴، ۱۰۷ - ۱۰۸)

میریوس موج، فرجام دشواری‌های غربت و دل‌مردگی‌ها را مشروط به آمدن آزادی به میهن می‌داند:

«موج!» مرغ آرزو خفته‌ست در زندان غربت

کی نماید رخ به گلشن تا که آزادی نیاید (۹۸، ۲۲)

لیلا صراحت روشنی، یک تن از شاعرانوان پیش‌گام شعر مقاومت افغانستان، آزادی را عاشقانه می‌ستاید و آن را با زیباترین پدیده‌های جهان و زنده‌گی مانند می‌کند و شهادت و خون را یگانه راه رسیدن به آن می‌داند:

گرد آواره خورشیدسوار، آزادی!

تپش خون به رگ روح بهار، آزادی!

نفس سبز رها، قامت موزون دعا

عطش شعله فریادنثار، آزادی!

انتهای شب سنگی، شب بی‌روزن کور

وزش روح سحر در شب تار، آزادی!

گل کند بانگ انالحد ز لب تشنه تو

شعله روئیده ز تو تا سر دار، آزادی!

بال پرواز غروری، سفر مواجی

بر فراز فلکی آینه‌دار، آزادی!

پیک صبحی و ز گل‌دسته معراج خلوص

می‌دمی بر دل من تاب و قرار، آزادی!

ظلمت ظالم شب تا که به زنجیرت کرد

می‌دمد از دل این خاک شرار، آزادی!

می‌تند تار تو با بود شهادت با خون

هر گیاهی که دمد از بن خار، آزادی! (۶۰، ۱۳۹)

عبدالقیوم ملک‌زاد، نقش خون شهیدان را در هر در و دیوار میهن سرمشق آزادی برای

دیگران می‌داند:

تا شود سرمشق آزادی برای دیگران

خون گل‌رنگ شهیدان نقش دیوار و در است (۹۶، ۱۷۶ - ۱۷۷)

راحله یار، آزاده‌گی را آیین و فرهنگ خود و عشق به آزادی را انگیزه‌یی برای زیستن خود می‌داند و شب و روز آزادی را در دل و زبان به زمزمه می‌گیرد:

هر نفس هوش من و گوش دلم در زنگ است

تا نمیرم به قفس بال و پریم را رنگ است

شوق پرواز، مرا زنده نگه می‌دارد

گرچه صیاد بداندیش دلش از سنگ است

زنده‌گی چی ست که بارش به اسارت بکشیم

مرگ صدبار نکوتر ز حصار تنگ است

رسم آزاده‌گی آیین من و دین منست

خسته از بندم و آزاده‌گیم فرهنگ است

روز و شب ورد لبم زمزمه آزادی ست

سینه ام خانه این سبزترین آهنگ است (۱۱۱، ۷۲ - ۷۳)

آزادی، گم‌گشته و آرزو و آرمان اوست و برای به دست آوردن آن آماده است تا جان خود

فدا سازد:

آه ای روشنی چشم ترم، آزادی!

آرزوی دل شوریده‌سرم، آزادی!

حاصل خون شهیدان غریب وطنم

سال‌ها در طلبت دربه‌درم، آزادی!

داغ داغم ز غم هجر تو ای چشمه عشق

کاش روزی بشوی هم‌سفرم، آزادی!

لذت هر دو جهان گرمی آغوش تو باد

با تو سرچشمه صبح و سحرم، آزادی!

عاشقم در طلبت رسم وفا می‌جویم

در تمنای تو از سر گذرم، آزادی!

از تب سینه پس از مرگ بسوزد کفنم  
داغ تو تازه شود در جگرم، آزادی! (یار، ۷۶ - ۷۷)  
لطیف پدرام، در شعری که در دره پنج‌شیر سروده است با ستایش از رزمندگان راه آزادی  
میهن، به تسبیح آزادی می‌پردازد:

آنک، آنک

سبزینه جوانی از خاک

بهارینه

به هوای عشق بررسته است.

کی ست این؟

راستی کی ست این

هشت شمع فروزان

در بارگاه ایزد روشنی

فریاد منفجر هزاران تن

که آزادی را با هزار زبان تسبیح می‌گوید.

دست در دست خدا

این جا مردانی به اعماق برگشته اند

با تفنگ و تکبیر و شهادت

تا زنده گی را به وسعت تمامی زمین فریاد برآورند.

آنک،

چه گونه بررسته اند

«فرزندان هزارساله آزادی»

از اعماق سنگی این وادی

من اکنون دست به دعای امیدوار برمی‌گشایم

این جا

از فراز هندوکش

رودرروی خورشید

آزادی راتسبیحی می‌گویم. (۱۱، ۱۸۱ - ۱۸۲)

محمدآصف رحمانی «پارسی»، اشتیاق خود را برای آزادی میهن چنین به نمایش می‌گذارد:

بعد آن غربت تلخی که تحمل کردیم

جاده گم‌شده پیداست اگر بگذارند

چهره بگشای تو ای شاهد آزادی و عشق

دیده مشتاق تماشااست اگر بگذارند (۴۳، ۶۰)

احمدضیا رفعت، نام دیگر میهن خود را آزادی می‌داند:

بام و تل و کوه‌سار ما آزادی‌ست

سرو سمن و چنار ما آزادی‌ست

القصه به قاموس سرافرازی‌ها

نام دگر دیار ما آزادی‌ست (۴۶، ۹۱)

خالده فروغ، احساس خود را از نبود آزادی چنین بیان می‌دارد:

... ما ندیدیم

اگر تو آزادی را نگریستی

از چشم‌های ما یادی کن (۷۸، ۲۸)

و از دست دادن آزادی را چنین به تصویر می‌کشد:

برآمد از دماغ روزگاران دود آزادی

شنیدی ز آفتاب خاوران پدرود آزادی؟

زبور شعر خاموش است در این قوم آواره

کجایی ای صدای عشق، ای داؤود آزادی؟

به سوی چشم‌های بامداد اندیشه می‌بندند

نگاه پنجره‌های نجات‌اندود آزادی

که آن‌هایند آب روی مرجان‌های بیداری

که آن‌هایند گوهرهای درد و رود آزادی (۷۹، ۴۳)

محمدصادق عصیان، برای بیرون‌راندن اشغال‌گران از میهن و برافراشتن درفش آزادی،

پذیرفتن دشواری‌های آوردگاه را پیش‌نهاد می‌کند:

برای فتح جنگل، پرچم افرازی آزادی

ستیز پهنه نورد را باید تحمل کرد (۶، ۴۸۸)

فایقه جواد مهاجر، در سروده‌یی زیر نام «تقسیم» که با خوش‌بینی از آزادی میهن آغاز می‌شود ضمن شکوه از اختلاف‌های داخلی، از تداوم حرکت باورمندانه خود در گذرگاه آزادی سخن می‌گوید:

... دست‌هایم دوباره می‌رقصند

در غروب غربی از شادی

پای‌ها می‌دوند بی‌تردید

در مسیر عبور آزادی (۶، ۵۳۶)

علی حیدر وحید وارسته، در اندوه از دست‌دادن آزادی میهن و نبود نشانه‌های پیروزی در زمان طالبان می‌سراید:

دیگر آن کشت سبز آزادی

آشیان سیاه خار شده

نه نسیمی، نه عطر بارانی

آسمان دشمن بهار شده (۶، ۵۵۶)

### ۵-۲-۳: بی‌دادستیزی

دادگری و دادگستری و بی‌دادستیزی از ویژه‌گی‌های قهرمانان اصلی و از جان‌مایه‌های بسیاری از داستان‌های شاهنامه فردوسی است. شاهنامه، شاهان دادگر و دادگستر و پهلوانان بی‌دادستیز را ارج می‌گذارد و با بازتاب‌دادن این صفات در رفتار و گفتار آنان می‌کوشد تا این ارزش‌های اخلاقی و انسانی را به بزرگ‌داشت بگیرد و در میان مخاطبان خود تبلیغ و ترویج کند. بار عام‌دادن شاهان برای شنیدن شکوه‌ها و دادخواهی‌های مردم از صحنه‌هایی است که در داستان‌های شاهنامه حتا برای ستم‌گرترین دربارها به تصویر کشیده شده است و بسیاری از قیام‌ها، ایستاده‌گی‌ها، جنگ‌ها و کین‌توزی‌ها در داستان‌های شاهنامه نیز برای برپایی داد و از میان برداشتن سرچشمه‌های ستم‌گری شکل گرفته اند.

هم‌گونی میان شعر مقاومت افغانستان و شاه‌نامه در این بُعد آرمانی نیز بسیار روشن و هویدا است. شعر مقاومت افغانستان، مانند شاه‌نامه، داد را ستایش و بی‌داد را نکوهش می‌کند و در پهلوی مبارزه با استکبار و دشمنان بیرونی و نیروهای اشغال‌گر بیگانه، در برابر بی‌دادگران و نیروها و نظام‌های استبدادی خودی نیز هم خود می‌رزمند و هم سایر هم‌میهنان را به پیکار فرامی‌خوانند.

محمدنبی مفتون، در شعری که به خاطر سرایش آن از سوی دژخیمان نظام، به شهادت رسید، مردم را به قیام در برابر ظلم و استبداد دوران تره‌کی و امین فرا می‌خواند:

در دل ظالم اگر چه رخنه‌کردن مشکل است  
 کوششی کاین بیضه فولاد را باید شکست  
 ریشه بی‌داد را از بیخ و بن باید کشید  
 دست جور و ظلم و استبداد را باید شکست  
 هر سفیهی حالیا کوس تفرعن می‌زند  
 کو خلیلی تا سر شداد را باید شکست  
 نوجوانان را نگفت از لب و قشر زنده‌گی  
 کله بی‌مغز این استاد را باید شکست (۹۴، ۴۰)

استاد برات‌علی فدایی هروی، با فراخواندن آواره‌گان میهن به قیام در برابر بی‌دادگران متجاوز، از نزدیک‌شدن هنگام پیروزی نوید می‌دهد:

خیز و بر بند کمر تنگ و به یاری بشتاب  
 به درون، جای دل از سنگ نداری، بشتاب  
 ناز غربت مکش و سیرت اجداد مبر  
 خانه از دست مده، زادگه از یاد مبر  
 روز پیروزی و هنگام ظفر نزدیک است

دل قوی دار و برو! مرگِ خطر نزدیک است (۹۳، ۲۰۴)

استاد واصف باختری، به هم‌میهنان خود می‌گوید که تنها دو گزینش در پیش رو دارند: یا تن‌دادن به ذلت و یا پیکار با دشمن.

... های مردم، نیمه‌مستم، راست می‌گویم

راه دیگر نیست

یا بدین سانی که فرمان می‌دهد دشمن

در کران برکه‌های پاک و روشن تشنه باید بود

یا بدان سانی که باید بود و فرمان می‌دهد میهن

بر جگرگاه پلید خصم

دشنه باید بود!... (۱۰۹، ۱۴ - ۱۵)

لطیف ناظمی، از آغازگران شعر مقاومت افغانستان، بی‌داد اوایل حاکمیت عمال شوروی را

در کشور چنین به تصویر می‌کشد:

... سترون ابرها از بیم در پرواز

بلندقامت هر کاج کاجستان آزادی

شبان‌گه هیمه‌یی در کوره بی‌داد ... (۶، ۶۸)

نظام‌الدین شکوهی، پس از بیرون‌رفتن ارتش سرخ از افغانستان صبح پیروزی را نزدیک

می‌بیند و از هم‌میهنان مجاهدش می‌خواهد تا به ایستاده‌گی و نبرد خود در برابر نظام

دست‌نشانده دشمن ادامه بدهند و نگذارند که دشمن شکست‌خورده دوباره نیرومند شود و

خاطر نشان می‌سازد که هرگاه پس از تحمل این‌همه سختی‌ها به پیروزی دست نیابند برای شان

بسیار ننگ خواهد بود:

... دل غربت‌زده وقت است به جیخون بزئید

صبح نزدیک خروج است، شیخون بزئید

مرده صیاد، مترسید که جان می‌گیرد

دُم مار از پی مردن نوسان می‌گیرد

سنگر ار نیست به پشت سر هم بنشینید

ره دراز است، در این بادیه کم بنشینید

نگ ننگ است کز این ورطه به ساحل نرسیم

دانه بسیار فشانیدیم و به حاصل نرسیم... (۹۳، ۴۸)

سید ضیاءالحق سخا، هم‌میهنان را به پیکار با دشمن و ایستاده‌گی تا پای جان برای

درهم‌شکستن زنجیر اسارت فرامی‌خواند:

هم وطن! بشکن غل و زنجیر را  
 دُور افگن مایهٔ تحقیر را  
 شیوهٔ تسلیم، طوق بنده‌گی ست  
 طوق کی زبنده باشد شیر را  
 از لهیب شعلهٔ اخلاص خویش  
 آتش افگن بوتۀ تزویر را  
 نغمه‌یی، ای عندلیب بامداد!  
 بیش تر فرصت مده شب‌گیر را  
 با شرار عشق، بر بام صدا  
 داغ‌تر کن شعلهٔ تکبیر را  
 شربت سرخ شهادت را بنوش  
 بوسه‌باران کن لب شمشیر را (۵۵، ۲۲)

وحید مژده، از هم‌میهنان مجاهد می‌خواهد تا دست‌گاہ ستم و بی‌داد را سرنگون سازند و در راه آزادی از باختن سر و جان خویش دریغ نکنند:

ستم‌آباد این یغماگران زیر و زبر باید  
 به جایش ساختن دنیای دیگر را ز سر باید  
 قفس جولان‌گه پرواز شاهین کی توان گردد  
 ترا ای تیزپر، میدان جولان دگر باید  
 به جنگ شب کمر بستیم، پیمان با سحر بستیم  
 کفن با خون رنگین باید و این شب سحر باید  
 بهای اندکی تقدیم جان در راه آزادی ست  
 قدم در کوی جانان چون نهادی ترک سر باید  
 چه داری باک گر آماج تیر از شش جهت گردی  
 به لب تا هست تکبیری، پذیرای خطر باید (۹۱، ۲۱ - ۲۲)

سید فضل‌الله قدسی، شور و شوق مجاهدان برای رفتن به سنگرهای داغ نبرد نابرابر در برابر ابرقدرت شوروی و پیکارهای بی‌باکانه و از خودگذری‌های آنان را چنین به ترنم می‌نشیند:



سلاح مردم ما دست‌های خالی بود  
 عَلم به رنگ شهادت چه قدر عالی بود  
 کمر به رشته دستار تنگ می‌بستیم  
 تبر به شانه به جای تفنگ می‌بستیم  
 به سنگ حادثه صدها به سوی مرگ زدیم  
 هزار مرتبه سیلی به روی مرگ زدیم  
 شب رحیل کسی خارج از سپاه نشد  
 کسی نبود در این ره که مرد راه نشد  
 بدون واهمه تا پاس شب رکاب زدیم  
 عَلم به دامنه و کوه آفتاب زدیم (۶، ۲۹۰)

محمدآصف رحمانی، در شعری که در آخرین سال‌های حاکمیت دولت دست‌نشانده شوروی سروده است، پیروزی قریب‌الوقوع جهاد را به هم‌زمان خود نوید می‌دهد و از آنان می‌خواهد تا به ایستاده‌گی خود در برابر متجاوزان و بی‌دادگران تا دم مرگ ادامه بدهند:

هلا! نه گاه درنگ است، باره برنیدید  
 به خصم حوصله تنگ است، باره برنیدید  
 چو پای ماند ز رفتار باز باید رفت  
 گر انتهاست سرِ دار باز باید رفت  
 ز عمق حادثه بوی نبرد می‌آید  
 ببین که نعره مردانِ مرد می‌آید  
 هلا! به معرکه مرگ پانهاده بمیر  
 بیا! نه گاه درنگ است، ایستاده بمیر  
 شمار زخم تو را تازیانه می‌داند  
 و خشم خون تو را رودخانه می‌داند  
 عنان رخس خطرپوی چون به دست شماست  
 شکست قلعه این قوم در شکست شماست

هلا! که سرخی خورشید بامداد از ماست  
و پیش تازترین بیرق جهاد از ماست  
بگو به خصم که ما را ز مرگ پروا نیست  
«کسی که گشته نشد از قبیله ما نیست» (۹۳، ۴۲ - ۴۳؛ ۴۳، ۳۱ - ۳۲)

سید نادر احمدی، مردم را به ایستاده‌گی و از خودگذری و بی‌باکی در برابر دشمن تشویق می‌کند:

آی مردم! مگذارید ز کف خنجر تان  
گرچه تاراج رَوَد باز سر از پیکر تان  
وحشت از دشنه دشمن سر ما را ننگ است  
هله ای قوم! بدانید که فردا جنگ است (۶، ۳۰۸)

احمدضیا رفعت، قیام سراسری و نبرد نابرابر مردم افغانستان با دشمنان تا دندان مسلح شان را، در تاریخ پیکارهای دادخواهانه جهان پدیده تازه‌یی می‌داند:

قیام کوی و برزن تازه‌گی داشت  
خروش دشت و دامن تازه‌گی داشت  
فلک بسیار دیده جنگ، اما  
نبرد مشت و آهن تازه‌گی داشت (۴۶، ۹۳)

محمدکاظم کاظمی، ایستاده‌گی، دلاوری، آزاده‌گی و بی‌دستیزی مردم کشورش را که کشورگشایان و بی‌دادگران زیادی را به نابودی کشانده اند چنین می‌ستاید:

... هزار صخره در این کوه پای می‌شکنند

هزار دره در این ره سوار می‌فگند

هزار باد در این دشت خاک می‌روبد

هزار سیل در این عرصه پای می‌کوبد

هزار ره‌رو گستاخ خاک خورد این جا

هزار قافله از درد جان سپرد این جا

هزار جمجمه این جا نشسته بر خاک است

که یادگار ز ره‌مانده‌گان بی‌باک است... (۸۵، ۱۷؛ ۱۰۶، ۶۸)

عبدالسمیع حامد، نیز فریاد تکبیر و درآویختن با توفان ظلم و استبداد را سر می‌دهد:  
برادرهای من! تکبیر، با توفان درآویزید  
که روح ناخدایان خفته در دامانه دریا (۲۲، ۴۸)  
عبدالسمیع حامد، با برشمردن پیامدهای ناگوار تسلیم‌پذیری و تحمل ظلم و بی‌داد، شرط  
رهایی از این همه بدبختی‌ها را تنها قیام در برابر تجاوز و بی‌داد می‌داند:  
دوباره مادر گل سوگوار خواهد شد  
دوباره باغچه بی برگ و بار خواهد شد  
اگر سیاهی این فصل را تبر نزنیم  
تن سپید سپیدار دار خواهد شد  
اگر چنین به خور و خواب خو کنیم، کسی  
سکوت ساکن ما را سوار خواهد شد  
پرنده چون سر خود را به زیر بال نهفت  
شکاری از همه سو آشکار خواهد شد  
به دست‌های تو سوگند! اگر به پا خیزی  
خزان، خزانه لطف بهار خواهد شد (۲۳، ۲۸ - ۲۹)  
محمدصادق عصیان، قربانی‌دادن، فداکاری و ازخودگذری را شرط دستیابی به پیروزی  
می‌داند:

رسیدن تا حضور روشن خورشید آسان نیست  
که زخم دشمن شب‌گرد را باید تحمل کرد (۶، ۴۸۷)

## ۵-۲: در گستره واژه‌گانی

### ۵-۲-۱: اشاره به خود «شاهنامه» و «فردوسی» در شعر مقاومت

در شعر مقاومت افغانستان از خود «شاهنامه» و «فردوسی» هم یاد شده است:  
پرتو نادری در مثنوی بلندی که در دوران اشغال افغانستان سروده است، فردوسی و  
شاهنامه را چنین می‌ستاید:

حکیم سخن سنج دانای توس  
 خروشنده موجی به دریای توس...  
 تو شاهی و شه‌نامه اورنگ تو  
 زمین و زمان جمله در چنگ تو...  
 زشه‌نامه کاخ سخن شد بلند

«که از باد و باران نیاید گزند» (۱۴، ۳۹ - ۴۱)

جلیل شب‌گیر پولادیان در چکامه معروف «خراسانی سرود» خویش که برای حکیم ناصر خسرو بلخی دارد، سروده‌های او را به جاویدانه‌گی شاه‌نامه می‌خواهد:

چو آن مشکوی بشکوهی که پی افگند «پیر توس»  
 نبیند کاخ آبادان شعرت تا ابد نقصان (۱۳۴، ۴۵)

شهید عبدالقهار عاصی، آزادی را به «شه‌نامه برادری خون و اعتماد» تعبیر می‌کند:  
 ... آزادی:

هم‌زاد تاک

هم‌سفر مست نیمه‌شب

فتوای بی‌ملامتی سرب‌دارها

نقش لوای سبز علی

پرچم حسین

شه‌نامه برادری خون و اعتماد

گردان فعل مستمر سرزمین من... (۶۴، ۸۸ - ۸۹)

او در جایی دیگر، در ستایش زادگاه خود، آن‌جا را «قرارگاه دلیران شه‌نامه» می‌نامد و

دلاوارن آن را به ناهماوردی می‌ستاید:

مقام شهیدان خون جامه‌ای

مقر دلیران شه‌نامه‌ای

پلنگان افسانه‌بی مردمش

سکندر چه، داراب و رستم گمش

به فرهنگ فردوسی و مولوی  
به اعجاز شهنامه و مثنوی  
نه مردی هم‌آورد مردان آن  
نه کوهی هم‌آوی گردان آن (۶۴، ۱۱۱)  
عاصی در سروده‌یی دیگر، شهر هرات را در دوره اشغال به محجری از گور دسته‌جمعی  
دلاورانی در یک شاهنامه تشبیه می‌کند:  
... هرات محجری‌ست  
از گور دسته‌جمعی قوم دلاوری  
در شاهنامه‌یی... (۶۵، ۳۲۸)  
او در شعری دیگر، ایستاده‌گی و پایداری میهن و هم‌میهنان خود را در برابر نیروهای  
اشغال‌گر چنین به تصویر می‌کشد:  
... مردی به ظرفیت  
از زخم‌های کهنه شهنامه  
(خشونت رستم‌انه اجدادی)  
مردی برای هیبت  
مردی برای پاسخ  
مردی برای داد  
از آستان ده‌کده رو بر فلک گشود  
شیپور دردمندی آواز خویش را (۶۵، ۶۸۲)  
عاصی، هم‌چنان اندوه ویرانی میهن و شالوده‌های زنده‌گی در آن و نابودی آیین‌های  
مردمی از جمله شاهنامه‌خوانی در جامعه جنگ‌زده کشور را، چنین می‌سراید:  
... آه، ویران‌شدن پیتوجای<sup>۱</sup>  
آه، ترمرگی سنگردی‌خوان<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - جای آفتابی‌بی که در فصل سرما مردم گرد هم می‌نشینند و باهم صحبت می‌کنند.

<sup>۲</sup> - سنگردی، نوعی از ترانه‌های مردمی در استان پنج‌شیر.

آه، شه‌نامه‌خوانی

آه، سرچشمه خشکیده اطراق‌گران

آه، آن هم سفران! (۶۵، ۲۰)

صبورالله سیاه‌سنگ، فضای نو میدی‌بی را که در سال‌های تسلط بیگانه‌گان در میهن  
مستولی بود چنین به تصویر می‌کشد:

... شنیدستم کسی گفته که رستم رفته از شه‌نامه‌ها بیرون

نه مژده می‌کنده‌مان خوش، نه ماتم می‌فزاید غم

زمین سخت است، آسمان دُور و هوا تا عرش باروتی... (۶، ۲۱۱)

اسدالله عقیف باختری، دل‌خوشی به خواندن شاه‌نامه را بیهوده و رستم را پهلوانی

داستانی می‌داند که دیگر در روزگار کنونی وجود ندارد:

بیهوده دل به خواندن شه‌نامه خوش مکن

رستم تهمتنی‌ست که از داستان گذشت (۶۹، ۵۹)

شجاع‌الدین خراسانی، در شعری که در ستایش استاد واصف باختری سروده است برای

بزرگ‌داشت از شخصیت استاد، خوانش برگی از شاه‌نامه را پیش‌نهاد می‌کند:

... تبجیل چنین ستاره‌بی را

از هر قلم‌رو، آفتابی را فراخوانید

و از هر سرزمین، استوره‌بی را

و احفاظ بزرگیش را

صفحه‌بی از شه‌نامه را خوانید... (۳۰، ۱۹)

محمدکاظم کاظمی، ستایش خود از سنگ‌داران جهاد در دوران جهاد را که پس از

پیروزی به سیمای درخور نکوهش مبدل گردیدند به ستایش فردوسی از محمود تشبیه

می‌کند:

چون شاعر توس از پی خیری اگر امروز

بیتی دو سه در مدحت محمود نوشتم...

من سوخته آتش هفتاد تنورم

کافر مشماریدم اگر دود نوشتم (۸۵، ۹۵ - ۹۶)

خالده فروغ، نگاه خود را به شاهنامه‌یی تشبیه می‌کند که در آن انقلابی رخ داده است:  
 استاره شهامت من آفتاب شد  
 در شاهنامه نگهم انقلاب شد (۷۹، ۴۷)  
 هم‌چنان او آرزو می‌کند تا از روحش شاهنامه‌یی پدید آید و قهرمان جاویدانه‌گی باشد:  
 ... اما از آریای روح من  
 شه‌نامه ای باید بشگفتد  
 می‌خواهم قهرمان جاودانه‌گی باشم  
 چشم‌هایم با آسمان قرابت دارند  
 و نام شان آزادی‌ست  
 تا بی‌نهایت می‌روم  
 و عشق را تنهاترین ستاره می‌شوم (۷۹، ۲۰)

## ۵-۲-۲: کاربرد نمادهای استوره‌یی شاهنامه در شعر مقاومت

برخی از نمادهای استوره‌یی شاهنامه نیز در شعر مقاومت افغانستان کاربرد دارند. این نمادها افزون بر شاهان، پهلوانان و سایر شخصیت‌های دوران داستانی که به گونه استعاره و تلمیح بر داستان‌های شاهنامه در شعر مقاومت آمده‌اند و در بخش سوم همین فصل به تفصیل از آن‌ها سخن رفته است؛ بیش‌تر دربرگیرنده جان‌وران، گیاهان و رستنی‌ها، جای‌ها و ابزارهای شگفت‌انگیز استوره‌یی و سایر بن‌مایه‌های باورها و آیین‌های استوره‌یی‌اند که به جلوه‌هایی از آن‌ها در شعر مقاومت افغانستان، با آوردن نمونه‌ها، در این بخش اشاره می‌گردد.

**دیو:** دیو یکی از نمادهای استوره‌یی در شاهنامه است و از بزرگ‌ترین موجودات اهریمنی و زیان‌کار است که در شعر مقاومت افغانستان بازتابی بیش‌تر دارد.

دیوان و آسوراها در باورهای کهن اقوام هند و ایران در آغاز گروهی از خدایان مشترک این اقوام بودند که بعدها شاخه هندی، دیوان را تقدیس و آسوراها را موجودات اهریمنی پنداشتند و بر عکس، شاخه ایرانی به آسوراها جای‌گاه اهورایی و به دیوان مقام اهریمنی قایل شدند و به این گونه در متن‌های کهن داستان‌های نبرد میان دیوان و آسوراها یا نبردهای بدی با

نیکی شکل می‌گیرند و در آیین مزدایسنا، اهریمن رهبر دیوان پنداشته می‌شود. (۱۰۶، ۲۷۷ - ۲۸۷)

در شاه‌نامه در بسیاری از رخ‌دادهای داستان‌های بخش استوره‌یی، دیوان نقش و حضوری فعال دارند و به ستم‌کاری، افسون‌گری و رنگ‌سیاه آن‌ها اشاره شده است. تنها موردی که به رنگ غیر از سیاه و تیره برای دیو در شاه‌نامه اشاره دارد در داستان هفت‌خوان رستم متعلق به دیو سپید مازندران است که به باور نولدکه یکی از ایزدان مردم مازندران بوده است. (۱۰۶، ۲۸۹)

دیو، در شعر مقاومت افغانستان نیز، با همین ویژه‌گی‌های مَنشیِ دیوان شاه‌نامه است و هم‌چون استعاره‌یی برای نیروهای اشغال‌گر و دست‌گاہ حاکم و دژخیمان نظام به کار می‌رود. استاد واصف باختری، دیوان را به حیث استعاره‌یی برای هراس‌افکنان جهانی که در افغانستان فرمان می‌رانند و دشمن هنر موسیقی بودند چنین به کار برده است:

... ای زهره

در گوشه‌یی از یادرفته

زین سهمگین سیارهٔ ما

در سرزمینی نام آن هم‌زاد شلاق و شبیخون

دیوان آن‌سوی قرون، دیوان آن‌سوی استوره

ساطور در دست

هر روز و هر شب

جام گوش کوچه‌های شهر را

از شوکران بانگ ناهنجار خود

لب‌ریز می‌سازند:

هر تار را کز آن نوایی می‌تراود

باید گسستن

هر نای را کز آن صدایی خوش برون آید

باید بریدن

هر پرده را کز آن دلی را شاد بتوان ساخت



باید دریدن... (۱۰۹، ۵۰ - ۵۱)

سید ضیاء الحق سخا، اضافهٔ تشبیهی «دیو شب» را به حیث استعاره برای دوران اشغال افغانستان به کار می‌گیرد:

قندیل خون افروختیم، تا دیو شب را سوختیم

آسان کجا این طالعِ میمونِ ما بیدار شد (۷۸، ۵۵)

و همو ترکیب اضافی «دیو دغل» را برای حکام دست‌نشانده به کار می‌برد:

دیو دغل به ترفند، بر تخت می‌نشیند

هشیارِ پادشاهی، شاهی اگر نباشد (۶۴، ۵۴)

جلیل شب‌گیر پولادیان دیو را هم چون استعاره‌یی برای مستکبران و ستم‌گران و یغماگران

به کار می‌بندد:

دست می‌بوسند تندیس پلشت دیو را

جبهه می‌سایند بر درگاه جباران همه (۱۵۱، ۶)

\* \* \*

هزاران دیو و دد پروار شد از خوان یغمایت

ولی خود کوه کوه از بی‌نوایی کاستی میهن! (۱۵۸، ۶)

میرویس موج، «دیو شب» را به جای ارتش سرخ اشغال‌گر استفاده می‌کند:

«موج!» تا بگرفت دیو شب دیار روز را

هر نفس در زیر شلاقِ ستم افتاده ایم (۲۷، ۹۹)

سید ابوطالب مظفری، رخ‌دادهای ویران‌گر کشور را تنوری می‌داند که در دم دیو دمیده

شده باشد:

تنور حادثه ام‌شب شراره‌خیز شده‌ست

و زنگ‌خورده‌ترین تیغ فتنه، تیز شده‌ست

تنور فتنه، تنور دمیده از دم دیو،

تنور وحشی توفان، تنور بانگ غریو (۲۶۹، ۹۳)

محمدکاظم کاظمی، دیو را برای نیروهای جنگ‌افروز جهانی استعاره می‌گیرد و جنگ‌ها و نابه‌سامانی‌های سال‌های پس از پیروزی را دم‌نوی می‌داند که از حنجره آن دیو برخاسته است:

آخر از حنجره دیو، دمی نو برخاست

نفسی تازه نکردیم، غمی نو برخاست (۷۳، ۸۵)

عبدالسَّمیع حامد، دیو سپید را به جای ابرقدرت‌ها به کار می‌برد که مسبب آشفته‌گی

می‌هش می‌باشند.

از طلسم تازه دیو سپید آشفته است

جنگل آواره افسانه باد ای دریغ (۳۰، ۲۲)

**اژدها:** اژدها یکی دیگر از نمادهای استوره‌یی در شاه‌نامه است که در شعر مقاومت

افغانستان کاربرد دارد. در شاه‌نامه، بسیاری از شاهان و پهلوانان استوره‌یی مانند گرشاسپ، رستم، اسفندیار و دیگران برای آزمودن قهرمانی خود دست به اژدهاکشی زده‌اند.

در استوره‌های هند و ایرانی، ایندرا، خدای جنگاور و برکت و بخشنده، اژدهایی به نام «ورتره» را که آورنده خشکی است کشته و به این‌گونه خوش‌بختی و فراوانی را برای مردم به ارمغان آورده است و اژدهاکشی شاهان و پهلوانان نیز بر پایه همین الگوی نخستین پدید آمده است. به باور کسانی که استوره‌ها را با رخ‌دادها و پدیده‌های طبیعی پیوند می‌دهند، این اژدها همان آتش‌فشان‌ها و آب‌خیزی‌ها و زمین‌لرزه‌ها اند و اشاره‌هایی هم که به ویژه‌گی‌های اژدهایان شده است، همانندی‌های نزدیکی با ویژه‌گی‌های آتش‌فشان‌ها و پیامدهای آن‌ها که آب‌خیزی‌ها و زمین‌لرزه‌ها باشند دارند و در استوره‌ها خاموش شدن طبیعی این آتش‌فشان‌ها کار قهرمانانی نیک‌نام پنداشته شده است. (۱۰۶، ۳۲۰ - ۳۲۲)

در هر حال، اژدها در استوره‌های کهن و در شاه‌نامه در هر جا نمادی از زشتی و پلیدی و زیان‌کاری است و این ویژه‌گی برای اژدها در شعر مقاومت افغانستان هم مصداق دارد.

یحیا جواهری، تفنگ را که مایه بدبختی‌های دوران جنگ‌های داخلی میان مجاهدان شده

است به اژدها مانند می‌کند:

دهان گنده و دندان خون‌فشان دارد

روایت است که از نسل اژدهاست تفنگ (۳۱، ۲۱)

محمد کاظم کاظمی، تا هنگامی که نابه‌کاران در کشور وجود داشته باشند، سنگ و چوب را برای آن‌ها آتش و اژدها می‌خواهد:

تا رد پای ناهل در کوچه آشکار است،

سنگ آذرخش بادا، چوب اژدهار بادا! (۸۵، ۱۰۷)

عبدالسّمیع حامد، روزگار جنگ‌های داخلی میان مجاهدان را اژدهایی می‌داند که مظاهر

گوناگون تبعیض و اختلاف پاهای آنند:

ملت و مذهب، زبان و قوم یک‌سرهای های!

پای‌های اژدهای این زمان اند ای رسول! (۲۳، ۵۴)

او در شعری دیگر، حاکمیت طالبان را در کشور، بادی می‌داند که پیامدی نابودکننده‌تری

چون اژدها را در پی خواهد داشت:

... آه! تنها کاج‌های کوه‌زاد جنگل آزاد می‌دانند:

کز پی این باد - این دجال آتش‌بال -

اژدهایی از تبار دیوماران جهنم می‌رسد در باغ

- پای تا سر خنجر پاییز - (۲۴، ۳۵)

**سیمرغ:** یکی از نمادهای استوره‌ی شاهنامه، سیمرغ است که در شعر مقاومت افغانستان نیز

به گونه گسترده‌ی بازتاب یافته است.

سیمرغ در استوره‌های کهن آریایی، نمایه‌ی از عقاب و خورشید و به باور پور داوود،

شکلی دیگر از «مرغوسن»<sup>۱</sup> اوستایی به معنای «شاهین» است (۱۰۶، ۳۰۱) و سیمرغ شاهنامه

تلفیقی است از آن موجود استوره‌ی و موبدی که به همین نام در اوستا و کتاب‌های پهلوی

آمده است.

در شاهنامه مانند استوره‌های کهن، سیمرغ دارای نیروی خارق‌العاده است، پره‌های او

خاصیت درمان‌بخشی دارد و هم‌چنان دودی که از سوختن پره‌هایش پدید می‌آید توانایی

کشاندن آن را به سوی خود دارد. سیمرغ پرورنده زال، مانند پزشکی ویژه‌گی‌های دارویی

گیاهان را می‌داند، توانایی درمان زخم‌ها و جراحی زایمان را دارد و به بسیاری از رازهای آفرینش آگاه است.

البته ما در شاه‌نامه در هفت‌خوان اسفندیار به سیمرغ دیگری نیز برمی‌خوریم که جای‌گاه استوره‌یی سیمرغ پرورنده زال را ندارد و چیزی جز یک پرنده بزرگ و شگفت نیست. (۱۰۶، ۳۰۵ - ۳۰۸)

پرتو نادری، در دوران اشغال افغانستان از هم‌میهنان می‌خواهد تا سیمرغ قلّه‌های غرور روزگار باشند:

سیمرغ قلّه‌های غرور زمانه باش

کام دلت ز پستی همّت روا مخواه (۱۴، ۸۹)

و در بیتی دیگر، که در زمان طالبان سروده، صبح پیروزی را به سیمرغی شکسته‌بال تشبیه می‌کند:

سیمرغ سحر شکسته بال است

اندوه شبان تار باقی‌ست (۱۴، ۶۶)

در شعر مقاومت افغانستان، خالد فروغ، کسی‌ست که بیش‌ترین استفاده را از واژه سیمرغ برده است. او در بیتی از سروده‌هایش رهایی را به سیمرغ تشبیه می‌کند:

سیمرغ رهایی شو، استوره برویان سبز

دیوار زمین بشکن، از باغ زمان بگذر (۷۸، ۱۰)

در سروده‌یی دیگر درد را به سیمرغ تشبیه می‌کند:

... درد، سیمرغی بود

آن چه در لانه نگنجید و برفت... (۷۸، ۴۵)

و در سروده‌یی دیگر شهامت را به سیمرغ مانند می‌سازد:

نسل شهامت، نسل سیمرغ!

بر بازوان شعر من شه‌پر ببخشید (۷۹، ۱۲)

فایقه جوآد مهاجر «ژمی»، رابطه‌یی میان عشق و سیمرغ درمی‌یابد:

با مرغان مرده پغمان برادریم

سیمرغ عشق مان به همان دره‌ها رهاست (۱۲۴، ۱۳۷)

به همین‌گونه بسیاری از موجودات فراطبیعی‌یی که در شاهنامه آمده اند چون ایزدان، اهریمن و هم‌چنان جان‌ورانی چون هما و اسپ؛ گیاهان و رستنی‌هایی چون سرو و گز؛ جای‌هایی چون البرزکوه؛ ابزارهایی شگفت‌انگیز استوره‌یی چون جام جم، گرزگاوسار، ببر بیان، و سایر بن‌مایه‌های باورها و آیین‌های استوره‌یی چون فرّه ایزدی، فرّ کیانی، جشن‌های نوروز و مهرگان و سده، گذشتن از میان آتش، درمان‌های استوره‌یی توسط نوش‌دارو، پر سیم‌رخ، رویین‌تنی اسفندیار و ... در شعر مقاومت افغانستان نیز دیده می‌شوند که به خاطر پیش‌گیری از به‌درازکشیده‌شدن سخن، از یادکرد مفصل و آوردن نمونه‌های آن‌ها صرف نظر می‌شود.

### ۵-۲-۳: کاربرد نام‌های جنگ‌افزارهای آمده در شاهنامه

با آن که در جنگ‌های میان مردم افغانستان و اشغال‌گران، هر دو جانب از ابزار آتش‌بار سبک و سنگین ام‌روزیین جنگ استفاده می‌کردند، اما در شعر مقاومت در کنار نام‌های ابزارهای ام‌روزی جنگ، چون تفنگ، توپ، مسلسل، خم‌پاره، هواپیما و امثال آن‌ها، نام‌های جنگ‌افزارهای آمده در شاهنامه کاربرد چشم‌گیری دارند. سراسر شعر مقاومت افغانستان پُر است از واژه‌هایی چون شمشیر، دشنه، نیزه، تیر، کمان، سپر، زره، کله‌خود، تیغ، گرز، سوفار، خنجر، خدنگ، برگستوان و غیره که در این‌جا به ذکر نمونه‌هایی از آن‌ها بسنده می‌شود.

کاربرد شمشیر، سوفار و سپر در شعر استاد واصف باختری:

آن که شمشیر ستم بر سر ما آخته است

خود گمان کرده که بُرده‌ست، ولی باخته است

های میهن! بنگر پور تو در پهنه رزم

پیش سوفار ستم سینه سپر ساخته است (۶، ۳۸)

سپر در شعر کاوه آهنگ شفق:

ملتم بار دگر سینه سپر ساخته است

شور حماسه‌سراییی به سر انداخته است (۱۰۰، ۱۷۹)

شمشیر و تیغ در شعر محمدحسن حسین‌زاده:

بی غرور تیغ نتوان پشت خیبر را شکست

ای تمام غیرت، ای شمشیر خشماگین ما (۹۳، ۹۹)

شمشیر در شعر قنبرعلی تابش:  
 گُل کرده اندوه شمشیر در چشم آتش سواران  
 ای سروهای خمیده! شرم است این سان نشستن (۵۰، ۹۳)  
 خنجر در شعر خلیل الله رؤوفی:  
 ستیز خنجر و پیکار غازیان دلیر  
 هنوز در دل و در مغز اهرمن باقی ست (۴۵، ۶)  
 و خنجر در شعر فایقه جوآد مهاجر:  
 اما چه مانده است حال از مرام او  
 جز باغ خسته‌یی در یک خزان سرخ  
 جز خنجری که خورد از پشت بر دلش  
 با دست هم‌رهان در کاروان سرخ (۵۶، ۱۲۵)  
 خدنگ در شعر راحله یار:

دل! پاره شو، ز سینه برآ، چشم تنگ بین  
 جولان‌گه تنفر و زهر خدنگ بین (۸۶، ۱۱۱)  
 و تیغ و خدنگ در شعر محمدآصف رحمانی:  
 تو آفتاب ولی با سحر هماغوشی  
 شهاب گرم‌رکابی شراره‌بردوشی  
 خدنگ صاعقه بر خرمن سحاب زدی  
 به فرق شام سیه تیغ آفتاب زدی (۸۶، ۳۶ : ۴۳، ۲۵)  
 دشنه در شعر محمدحسین فیاض:  
 ... وقتی که دشنه‌ها دندان فشاریدند  
 عاطفه‌ها کمر کشیدند  
 مادری چشمانش را به دریا بخشید  
 و جگر تکه تکه‌اش را سنگ‌ها تشییع کردند... (۶، ۴۰۹)  
 نیزه و شمشیر در شعر عبدالقهار عاصی:

... فرزندهای سنگ و فلاخن  
فرزندهای نیزه و شمشیر  
بر ره گذار سرخ مداوم  
از استخوان سخت کمرهاشان  
پل ساختند  
تاریخ را عبور نمودند... (۶۵، ۱۹۱)  
و سپر در شعر عاصی:  
ملتم پرچمش افراخته یک بار دگر  
چرخ پیشش سپر انداخته یک بار دگر  
رستم ثانی و بومسلم خود را این قرن  
هم از این مرحله بشناخته یک بار دیگر (۶۵، ۲۶۳)  
و برگستوان در شعر عبدالسمیع حامد:  
صاعقه برگستوان برگها را پاره می کرد  
باغ را در چارراه فصلها می گشت، می زد (۲۶، ۱۹)

## ۵-۲-۴: کاربرد واژه گان دیگر شاهنامه:

افزون بر کاربرد نمادهای استوره‌ی و نام‌های جنگ‌افزارهای آمده در شاهنامه، کاربرد واژه گان دیگر شاهنامه نیز در شعر مقاومت افغانستان بسامد بالایی دارد و تمام آن‌ها دست به دست هم داده فضای ویژه حماسی شاهنامه را در شعر مقاومت انتقال می دهند. عناصر خیال و واژه گانی چون میهن، مرزوبوم، آوردگاه، سنگر، کارزار، نبرد، پیکار، رزم، ستیز، جنگ، دشمن، پتیاره، اسپ، باره، رهوار، شیهه، یال، سُم، لگام، رکاب، سوار، پهلوان، گُرد، یل، گو، تاختن، شیبور، طبل، تبیره، خون، زخم، گُشتن و امثال آن‌ها و صفت‌هایی چون خشم‌گین، پولادچنگ، شیرافگن، جنگ‌آور، نیزه‌گزار، تیرافگن، کمان‌کش، کمان‌گیر تصویرهای هیجان‌انگیزی را از صحنه‌های جنگ و دلآوری‌های قهرمانان پدید آورده اند که در زیر به آوردن نمونه‌ی چند بسنده می‌کنیم:

از عبدالکریم تمنّا:

بیار بارهٔ پولاد را که بار زنیم  
 به عمق حادثه دستی مگر به کار زنیم (۶، ۲۷)  
 در شعر لطیف ناظمی در بارهٔ آمدن ارتش سرخ به افغانستان:  
 ... به شهر آمده بودند  
 میان شبههٔ اسپان ترانه می خواندند (۱۵۱، ۵۷)  
 در شعر استاد واصف باختری:  
 دل گردان تو و قامت بالندهٔ شان  
 چه برافروخته است و چه برافراخته است (۶، ۲۸)  
 از سرور آذرخش:  
 به باد رفته نسب‌نامهٔ سلالهٔ رستم  
 در این کرانه به جز نام مستعار نداریم (۶، ۸۷)  
 و واژهٔ شب‌دیز که در شاه‌نامه نام اسپ‌های لهراسپ و گشتاسپ و بهرام گور و خسرو  
 پرویز بوده است در سروده‌یی از سرور آذرخش:  
 ... روز حادثه‌ها  
 می‌آیی  
 کف‌به‌لب نبرد آرا  
 می‌پایی، می‌پایی  
 نعش شحنه و شب‌گرد  
 هم‌چون گرد  
 زیر سمّ شب‌دیزت  
 می‌سایبی، می‌سایبی ... (۳، ۹ - ۱۰)  
 از بی‌رنگ کوه‌دامنی:  
 تا عمر جاودان به سرآید ز دست شان  
 تیرافگنان و نیزه‌گزاران ما چه شد؟



از پهنه نبرد نمی‌خیزد<sup>۱</sup> هیچ گرد  
جنگاوران و شیرشکاران ما چه شد؟ (۱۱۷، ۱۳۳)  
از سید ضیاءالحق سخا:  
شاید که پشت کوه‌ها اسپ سحر زخمی شده  
کز هیچ سو هنگامه‌یی از هی‌هی فردا نشد (۵۴، ۱۰)  
در شعر پرتو نادری:  
... مگر من با امید آتشین در دل  
و فکر راستین در سر  
به سوی برترین منزل  
چنان آذرگشسپ آسوده از تشویش می‌راندم... (۱۲، ۶۷)  
از وحید مژده:  
ای بس پیاده‌ها که لگدگوب جور شد  
از بی‌لگام‌تاختن آن سوارها (۹۱، ۱۱۱)  
نمونه‌هایی در شعر عبدالقهار عاصی:  
... مردان بزکش از کمر البرز  
اسپان فتح را  
توپ و تفنگ و هلله می‌بستند  
و ز تخت رستم آتش بیداری  
جواله‌های سرکش دیگر داشت... (۶۵، ۴۰۶)  
غم‌نامه‌ات دراز، سپهید!  
در یال اسپ هیچ تمنّایی  
رنگین‌کمان از این  
بهتر نمی‌درخشند...<sup>۲</sup> (۶۵، ۴۸۵)

<sup>۱</sup> - در این‌جا وزن شعر مشکل دارد.

<sup>۲</sup> - این شعر در باره استاد واصف باختری در پنجاه‌ساله‌گی‌اش سروده شده است.

... آخر چتر بلند حشمت کاوس  
 بر باد رفته بود  
 آخر کلاه عزّ کیانی  
 آسیب دیده بود  
 آخر لوای سبز فریدون  
 آتش گرفته بود... (۶۵، ۶۵)  
 ... ای کاش  
 مردان و اسپ‌ها و کُله‌خودهای سبز  
 ابریشمین سخن  
 پولادچنگ  
 بی آن که رو به گستره ماه آورند  
 بی آن که بازگشت  
 رھوارهای مقصد آنان را  
 از پای افگند  
 روز هزار بار  
 شهادت به نام شان  
 طبل مراد می‌زد... (۶۵، ۶۶۱ - ۶۶۲)  
 ... ای روح سرزمین گل و عرفان  
 ای دست آفتابی بیداری  
 ای شعر ناتمام بهشتی‌ها  
 کو طبل؟ تا که درخور الفاظت  
 هنگامه سرکنم (۶۵، ۱۹۱)  
 لیلا! پتیاره آمد  
 توپ و طیاره آمد  
 لیلا! بر هر خم از ده  
 خلقی خون‌خواره آمد (۶۵، ۲۴۸)

از سید ابوطالب مظفری:

... ام شب یال اسپ پدرم

چون شمشیری بر گردش افتاده است<sup>۱</sup>

و اسپ سم می‌کوبد

و مادرم بر دروازه انتظار مبهم ایستاده است

و بر قربانیان واقعه محتوم فردا

چشمه چشمه می‌گیرید... (۸۶، ۱۰۰)

و از همو:

رخش بدخوی من! نرم تر شو

یکدم از حال من باخبر شو (۸۶، ۸۶)

در شعر احمدضیا رفعت:

نه کارزار، نه سنگر، نه رزم‌کاری بود

که زور بازوی نامرد و مرد را خواندیم

غبار تاختنی از زمین نرست که ما

سوارکاری بیهوده‌گرد را خواندیم (۴۶، ۱۳)

نمونه‌هایی در شعر عبدالسمیع حامد:

در انتظار سواری مباحش توفان کن

که جای گرد از این راه گرد می‌گذرد (۲۲، ۲۹)

دم‌به‌دم مرگ می‌زند فریاد

از گلوی تبیره گردون (۲۴، ۱۸)

گاه اندر پهنه بردن یلی گردن‌فراز

گاه در میدان خوردن پهلوان اند ای رسول (۲۳، ۵۵)

گرد کو؟ گردون گذرگاه غرور گردهاست

مرد کو؟ روی زمین خفتن‌گه مُردارهاست (۲۳، ۶۹)

<sup>۱</sup> - در اصل «استاده است» بود.

... آه اما ما

باز هم تندیسۀ رویاتراش قهرمانی را

- کز نمی دانم کجا

ناگهان فواره خواهد زد

سنگ‌مشت خویش را بر فرق این آیینۀ پتیاره خواهد زد -

با لب خشکیده تقدیس بوسیدیم... (۲۴، ۴۶)

از شه‌باز ایرج:

حالا کجا شدند همان‌ها که سال‌ها

شیپور جنگ و طبل ظفر می‌نواختند؟ (۶، ۴۲۴)

از عبدالوہاب مجیر:

ماییم و خصم فاتح و دل‌های منہزم

در پهنۀ نبرد دلاور نمانده است (۸۹، ۲۷)

## ۵-۳: تلمیحات و اشارات بر داستان‌ها و شخصیت‌های شاه‌نامه

### ۵-۳-۱: ضحاک ماردوش و کاوۀ آهن‌گر

به روایت شاه‌نامه، ضحاک ماردوش پسر مرداس‌شاه تازی‌ست. او فریفته دیو یا ابلیس شد و از جای بوسه‌زدن دیو «دو مار سیه از دو کتفش برُست». بریدن این مارها از کتف‌های او نیز نتوانست به زنده‌گی آن‌ها پایان بخشد؛ زیرا آن‌ها مانند شاخ درخت بار دیگر رویدند. (۷۵، ۲۹) و این بار ابلیس به سان پزشکی نزد ضحاک رفت و به او آموخت تا برای آرام‌ساختن مارها خورشی از مغز آدمی به آن‌ها بخوراند تا مگر از این پرورش بمیرند. در همین روزگار، سران ایران از جمشید روی برتافتند و ضحاک را به شاهی خواندند. (۷۵، ۳۰) در هزار سال فرمان‌روایی ضحاک، هر شب دو مرد جوان را می‌گشتند و از مغز آنان برای مارهای دوش‌های وی خورش می‌ساختند. (۷۵، ۳۲)

<sup>۱</sup> - این شعر پس از تسلط طالبان بر بلخ، سروده شده و وضعیت آشفته روانی مردم را نشان می‌دهد.

روزی در برابر بی‌دادگری‌های ضحاک، کسی به نام کاوه آهن‌گر - که پسرش را می‌خواستند خوراک آن مارها بسازند - دست به دادخواهی زد (۷۵، ۴۱) و مردم را به دور خود فراخواند و پیش‌بند چرمی آهن‌گری خود را - که همان درفش کاوه یا کاویانی است - بر سر نیزه کرد و برافراشت و به هواخواهی فریدون، از تخمه جمشید، قیام بزرگی را در برابر ضحاک راه‌اندازی کرد. (۷۵، ۴۲) این قیام، به پیروزی کاوه و فریدون و به بندکشی‌شدن ضحاک انجامید. (۷۵، ۵۳)

در شعر مقاومت افغانستان، هر بخش از این داستان، مایه تصویرآفرینی‌های فراوانی شده است.

استاد واصف باختری، اشغال‌گران و دولت دست‌نشانده را مارهای شانه تاریخ می‌داند که همانند مارهای شانه ضحاک، ادامه هستی آنان به ناآگاهی هم‌میهنانش وابسته است:

ای راویان نسل گندآور

باری

از مارهای شانه ضحاک یاد آرید

این پیر نقالان رشک‌آیین

که حتماً معنی یک سطر شعر آب‌ها و ارغوان‌ها را نمی‌دانند

این مارهای شانه تاریخ

چون مارهای شانه ضحاک از مغز شما سیرند و پروار ... (۱۱۰، ۲۵)

از نگاه او میهن نه به فرمان‌روایی والاتبار، بل به کاوه آهن‌گری نیاز دارد که درفش داد و

آیین را بیفزاید:

کاوه‌یی باید که افرازد درفش داد و آیین

نیست غم‌گر خسرو والاتباری برنخیزد (۱۱۰، ۷۳)

وی از فرودستان میهن می‌خواهد تا نسل یاهویی نباشند و برای به‌دست‌آوردن آزادی

پرچم برافراشته سرکشی را به شانه‌های خویش بکشند:

آهن‌گران شهر شقاوت!

آیا درون کوره روح شما هنوز

یادی ز کاوه است؟

جز پرچم خمیده تسلیم

بار دیگر به شانه این نسل یاوه است؟ (۱۵۶، ۱۱۰)

لطیف ناظمی، با آن که می‌داند ضحاک سیاهِ ماربردوشی در پی به‌دست‌آوردن قدرت و حاکمیت است، اما باور کامل دارد که از بیشه‌های سرخ آزادی، کاوه‌یی آمدنی‌ست:

گر چه ضحاکِ سیاهِ ماربردوشی

در هوای حشمت و جاه است می‌دانم

کاوه‌یی از بیشه‌های سرخ آزادی

لیک در راه است، در راه است می‌دانم (۸۱، ۱۰۴)

پرتو نادری، رزمندگان میهن را به عنوان فرزندان کاوه چنین می‌ستاید:

... برادران من

از نژاد کاوه اند

و با زبان حماسه سخن می‌گویند

و در باغچه‌های ایمان شان درخت شهامت و آزادی

در چهار فصل خدا پرشگوفه است. (۱۳، ۴۴)

عبدالرحمان پرویز، از این که مارهای ضحاکیان مغز سرهای جوانان را می‌خورند و اما

خشم کاوه‌یی پیدا نیست متأثر است:

مارها مغز سر فوج جوانان می‌خورند

سایه‌بان و خشم آهن‌گر نمی‌داند چه شد؟ (۱۶، ۵۴)

شب‌گیر پولادیان، نوید می‌دهد که «آهن‌گران پیر، هم کاوه‌های گُرد» می‌شوند:

«آهن‌گران پیر» همه کاوه‌های گُرد

یعقوب لیث آتش هر روی‌گر شود (۱۳۳، ۱۹)

میرویس موج، اشغال‌گران را ضحاک روزگار می‌داند که از بی‌دادگری‌های او بسیاری از

هم‌میهنان شاعر به دورترین سرزمین‌های خاور و باختر آواره شدند؛ ضحاک‌کی که توسط

فریدون یک بار دیگر در دماوند به بند افکنده شده است:

... همه

با بال غربت رفته اند از آشیان

تا ناکجاها،

تا به جابلسا و جابلقا

ز دست ازدهاک قرن،

که با پیکار بی مانند

فریدون بار دیگر در دماندش به بند افگند (۹۹، ۶۴ - ۶۵)

و پرچم گور شهیدان را به درفش کاویانی تشبیه می کند:

... زمین انتقام آتش گرفت از خون این پاکان

درفش کاویانی بر فراز گور پرنور و سپید راهیان سرزمین صلح

به پا شد از شقایق های سرخ خاطرات شاد. (۹۷، ۴۶) (۱۴۹، ۳۰)

به همین گونه، فیاض مهرآیین، شاعر دیگر دوره پایداری، به آمدن لشکری با درفش

کاویانی برای رهایی میهن، باورمند و چشم به راه است و هنگام رسیدن آن را از میهن

می پرسد:

باز گو، کی لشکر سبز «فروهر» می رسد؟

با درفش کاوه و فرّاهورا، میهنم! (به نقل از منبع ۶۸، ۳۶)

شجاع الدین خراسانی، از نبود قهرمانانی چون کاوه و رستم و برافراشته نبودن درفش

کاویانی یا پرچم قیام در برابر ضحاکیان یا متجاوزان رنج می کشد:

غروب آمد، غروب آمد، غم آمد

بلای صد شبستان ماتم آمد

بلاهای شگفت سخت ناپاک

همه قلدر، سراسر تخم ضحاک...

کنون کس گر شریک غم کنم من

خروشی بر سر رستم کنم من

خروشم: های! تخمت یاوه مانده ست

نه از تو ماند و نی از کاوه مانده ست...

شراب آرزو در تاک تا کی؟

درفش کاویان در خاک تا کی؟

ایا رستم، ایا تنهای تنها  
نگهبان شکوه، ای مرد خارا  
قیام جنگل از شمشاد خالی ست  
صنوف عشق از استاد خالی ست (۲، ۳۰)

محمدکاظم کاظمی، در بیتی، بدون این که از کاوه و ضحاک نامی ببرد، با بیانی طنزآلود  
مغز درفش دارانی را که تهی از اندیشه اند بایسته خوراک مار می داند:

مغز عَلم به دوشان تقدیم مار بادا!  
وقتی که کله‌ها را خالی شدن کلاه است (۶۰، ۱۴۳)

و به همین گونه مغز کاوه‌های درفش به دوشی را که با پتک آهن‌گری خویش سرهای  
بی مغز را نمی‌کوبند درخور آن می‌داند تا طعمه مارهای ضحاک شود:

با پتک اگر نکویم بر کله‌های خالی  
مغز عَلم به دوشان تقدیم مار بادا! (۶۰، ۱۴۳)

فهمید فرند، در شعری که در باره بهار میهن سروده است، با تشبیه ماه به آهن‌گر یا اسپ  
کاوه؛ و گه‌کشان به کوره‌زار یا صحرا چنین تصویری را ارائه می‌دارد:

می‌جهد حداد مه در کوره‌زار گه‌کشان  
یا سمند کاوه در صحرا به جولان آمده (۷۶، ۱۰۹)

عبدالسّمیع حامد، کسانی را که از خطّ اصلی مبارزه انحراف کردند کاوه‌هایی می‌داند که  
پس از قیام به ضحاکان مبدل شدند:

بال زد سیمرغ و بعد از چرخشی دژکاک شد  
کاوه‌یی قامت کشید و ناگهان ضحاک شد (۲۴، ۲۳)

وی در بخشی از یک منظومه بلند خود، جاده‌یی را که در آن کاروان نیروهای ارتش  
سرخ در حرکت افتاده اند چونان ازدهاک کبودی می‌بیند که در پی بلعیدن مغز سبز ده‌کده یا  
میهن شاعر است:

و جاده  
از جنبش قطار «سرخ‌ها»  
ازدهاک کبودی شد



تا مغز سبز ده کده را

بیویارد (۲۵، ۳۱)

او هم چنان از نبود کاوه‌یی که با پتک خود بر مغز ماران بگوید متأسف است:

نیست رستم تا بخواهد کیفر خون سیاوش

نیست کاوه تا بگوید پتک خود بر مغز ماران (۲۳، ۶۲)

و بر ایند قیام کاوه (مجاهدان) را تحکیم پایه‌های حاکمیت فریدون یعنی فرمان‌دهان و فرمان‌روایانی می‌بیند که با ضحاک یعنی اشغال‌گران و کارگزاران آنان، در کشتار مردم هم‌دست اند:

استخوان خسته کاوه

پایه اورنگ سیار فریدون است

آفریدونی که با ضحاک

بر سر یک میز

مست از تلخایه خون است... (۲۴، ۲۵)

علی یعقوبی شاهد، شیخون‌زدن مجاهدان را، باعث پیدایی فریدونان می‌داند و به ضحاک بی‌دادگری هش‌دار می‌دهد که در برابر آهن‌گرتبارانی که چون کاوه درفش عشق به میهن را بر دوش دارند شکستی اند:

شیخونی که دی‌شب داشتی، مردآفرینی کرد

عجب مشمار اگر ام‌شب خطر زادم، فریدونم

درفشی دارم از عشق، آی ضحاک ستم، بشکن!

که آهن‌گرتبارم، کاوه می‌روید ز هامونم (۴۰، ۲۳۶)

فایقه جواد مهاجر، ارتش اشغال‌گر سرخ را که به کشتار مردم قهرمان افغانستان پرداخته

است ضحاکیان روزگار می‌نامد:

دیدم ستاره ریخت از آسمان سرخ

تا پاره پاره ریخت یک آسمان سرخ

در پای دار او مستانه کف زدند

ضحاکیان عصر، این منجیان سرخ (۱۲۵، ۵۶)

## ۵-۳-۲: زال زر (دستان) و رودابه کابلی

زال زر یا دستان پسر سام و نوه نریمان، پهلوانی ست از زابل. او را در نوزادی به دستور پدرش به خاطر سپیدبودن مویش در پای البرزکوه رها کردند و اما سیمرغی که در آن کوه آشیان داشت او را به نزد بچه‌گان خود بُرد و پرورش داد. هنگامی که زال بزرگ شد، سام بر بنیاد خوابی که دیده بود به جست‌وجویش برآمد و او را یافت و دوباره به خانه خود برد. سیمرغ در هنگام پدرود بازال، پری از خود را به او داد و گفتش که هرگاه سختی‌یی به او روی آورَد، آن را بر آتش برافکند تا به زودی خود را به یاری‌اش برساند. (۱۱۰-۱۰۶، ۷۵)

زال در سفری که از زابل به کابل داشت، به رودابه، دخترمهراب، پادشاه کابل، دل باخت و او را به زنی گرفت و جهان‌پهلوان، رستم، قهرمان اصلی شاه‌نامه، از او زاده شد. در این داستان هم‌چنان گیسوان دراز رودابه که باری به جای کمند برای به بالاکشاندن زال به ایوان شبستان رودابه به کار رفته است برجسته‌گی دارد. (۱۱۷-۱۷۱)

در شعر مقاومت افغانستان، زال، نمادی از پارینه‌گی، درخشنده‌گی، سپیدبختی و رزمنده‌گان؛ سیمرغ استعاره‌یی از دادرس و رهاننده، و رودابه استعاره‌یی از بانوان جنگ‌دیده کابل و سراسر میهن است.

دکتر عبدالرازق رویین، در شعر بلندی که زیر نام «سیمرغ‌های بی‌آشیانه البرز» دارد، از زبان سیمرغ خطاب به زال زر، داستان شاه‌نامه‌یی پرورش زال به دست سیمرغ و رخ‌دادهای فراخواندن سیمرغ با افروختن پر آن و کشته‌شدن اسفندیار با تیر گز از پر سیمرغ را با بازآفرینی بازگویی می‌کند. در این شعر سیمرغ می‌تواند نمادی از مردم افغانستان، آشیانه سیمرغ نماد میهن و زال زر استعاره از رزمنده‌گانی باشد که در دامان مردم پرورش یافته و به قهرمانی رسیده اند. جنگ رستم و اسفندیار استعاره‌یی از جنگ‌های داخلی میان رزمنده‌گان میهن است که خود رزمنده‌گان افروزنده آن بودند. پیامدهای این جنگ‌ها کشته‌شدن جوانانی چون اسفندیار، به سوگ‌نشستن خانه خانه میهن، ازهم‌پاشیدن شیرازه زنده‌گی و به قدرت‌رسیدن دیوزاده‌گانی چون هراس‌افگنان اند. مردم افغانستان یا سیمرغ از رزمنده‌گان خود یا زال زر با درمیان‌گذاشتن این سرگذشت می‌پرسند که پس از این همه دشواری‌ها چه سرنوشتی شومی در انتظار میهن و سیمرغ‌های بی‌آشیانه یا مردم آواره آن

خواهد بود؟ و در فرجام از بخدی (بلخ) که نماد دیگری از میهن یا آشیانهٔ سیمرخ و خاستگاه شاعر و هم‌میهنان آوارهٔ اوست، می‌خواهد تا او را از نبرد و ایستاده‌گی باز ندارد و انگیزه‌بی می‌جوید تا به نبردی دیگری برای آزادی میهن آماده‌گی بگیرد.

آهای زال سیمینه‌دیدار

بی‌هم‌رنگ آدمی

لیکن با هم‌رنگی در سرشت

با توام

آن‌گاه که البرز با گلوی بخدی گریستنت را می‌خواند

من بر بلندای البرزت کشاندم

با نیروی سیمرخیم در پرواز

و دیدارت را نامی ساختم بر تارک آسمان

که گم‌گشته‌آشیان تو بودم

در کودکی‌ها و بی‌خیالی‌های خودم

\*\*\*

پنجه در پنجهٔ دیوانم هنوز

ای تنها ماندهٔ بی‌آشیان

مگر رهایی را دست بدارم بدان سان که اسفندیاری

دست ببندد مرا

من به چشم‌های اسفندیار می‌اندیشم

و به بازوی رستم که سرمای دستان تو را در خود داشت

ای زال!

هیچ پرسیدی آیا

هیرمند برای که می‌گرید وقتی سرم را بر زانو نهادی؟

و تابوتم را به سپاه بی‌سپه‌دار بسپردی؟

کوچه کوچهٔ بخدی از شیون من پُر بود

آن‌گاه که شب را در خانه فرا خواندی

بی هیچ گمانی و اندیشه‌یی  
 آن‌گاه که ارجاسپ دشنه در قلبم نهاد  
 و ورهران و نوبهاران خاموش گشتند که پیامبر بهی  
 با دستان خویشش روشن کرد  
 و خرد را به کار زنده‌گانی برگماشت  
 تا دیوزاده‌گانی بر اریکه شاهی بنشینند مگر؟  
 بازیافتن را چه دشوار است راه پیمودن!  
 که هفت‌خوانی از جادو راه ببندد رفتن را و گفتن را نه یک بار!

\*\*\*

بی سرانجامی را بدین‌گونه دردمندم هنوز  
 آهای زال سیمینه‌معجز!  
 خواب‌هایت را مگر پایانی نیست؟  
 چشمی برگردان، نگاه کن  
 دیری‌ست پری از آتش نینداخته ای ما را  
 اسفندیاری در کنارم  
 و آوردگاهی در پیش!

\*\*\*

راستی را اسفندیاری نیست؟  
 شانه در شانه چه کرگسی خواهیم زد  
 آنگاه که شب را فراخوانند؟  
 و روز را به تاراج برند  
 در پای نطع‌های خون‌آلود تاریخ  
 بی آوای خشم و خروش هزارساله من  
 گنگ و روان‌برانداز!  
 که آشیانه‌های سیمرغ را در البرز و نه در آغیل‌های گوسپندان  
 سر در آخور خواب و خور،

- دیده و گشته بودم خاموش و سرداسرد  
 که زبوانه‌گی‌هایم را بالیده بودم دیری  
 در اندیشه و در کردار  
 و کنامی جُسته بودم زنده‌گیم را  
 در خور و خواب و خشم و شهوت  
 و پناه‌گاه خامیم را  
 آهای بخدی!

آغوشی برای کودکی‌هایم بودی  
 شهری نه از آب و گِل  
 که از گاهنبارانی سترگ  
 بازم مدار از آن پویه و پایش  
 دست در دست ارجاسپم منه دیگر  
 که سر بریده ام را به کجا برم ای حَلّاج!  
 خون در رگ تاکی نیست تا خوشه‌پردازد سرمستیم را  
 و دیوانه‌گیم را  
 آه، کارزاری دیگر در پیش است!  
 سلاحم کو؟ (۵۰، ۱۱ - ۱۵)

سید ضیاءالحق سخا حالت آنانی را که با شب‌های تاریک تاریخ خو کرده و  
 از کارنامه‌های آزادی‌خواهانه نیاکان خویش ناآگاه اند چنین به تصویر می‌کشد:

شب‌نامه‌نویس قلعه جادویم

شه‌نامه زال زر نمی‌دانم چیست؟ (۵۴، ۳۴)

فیاض مهرآیین، در چکامه‌ی حماسی که در ستایش میهن دارد، بر داستان سیمرغ البرز  
 چنین تلمیحی را به کار برده است:

ای بر «البرز» سرم سیمرغ گردون‌آشیان

وی به طور سینه من، نور سینا، میهنم (به نقل از منبع ۶۸، ۳۶)

فَیاض مَهْرآیین، با تشبیه کابل که مأمن رودابه است به رودابه، می‌خواهد از آن بپرسد که مگر بر سر فرزندش، رستم، چه پیش آمده است که این گونه خون می‌گریذد؟:

کابل «رودابه» ما را بگو، رستم چه شد؟

کاین چنین چشمش شده خونابه‌پالا، میهنم! (به نقل از منبع ۶۸، ۳۶)

حمیرا نکهت دست‌گیرزاده، یک‌جا با بانوان دیگر هم‌میهنش، چشم‌به‌راه و آرزومند

پیروزی، خوش‌بختی و شادمانی کشور است:

...شهر من!

شهر پرباور من!

شهر یاران ستم‌دیده من!

چشم رودابه و من

بر رخت خیره هنوز

دست‌هامان به دعا:

که سرت سبز و دلت خوش باد! (۶، ۲۴۶ - ۲۴۷)

سید ابوطالب مظفّری با بیانی طنزآلود به‌انحراف کشیده‌شدن مبارزه مردم افغانستان را

چنین نکوهش می‌کند:

سُخره سیمرغ شد دستان ما

کعبه را گم کرد ترکستان ما (۸۶، ۹۵)

کاوه آهنگ شفق، دلیل به‌سوگ‌نشستن بانوان میهن جنگ‌دیده خود را نبود فرزندان

قهرمان در این سرزمین می‌داند:

روان خسته رودابه سوگ‌نامه گریست

دیوار زخمی‌اش از مرد شاه‌نامه تهی‌ست (۱۰۰، ۱۷۲)

خالده فروغ ظهور قهرمانان شکست‌ناپذیر را در میهنش مستلزم فراهم‌آوری

پیش‌زمینه‌های مساعد آن می‌داند:

تا رستمی عجیبه تولد شود ز شرق

بخت سپید و معنی زالی برآورد (۴۰، ۱۹۹)

محمد تقی اکبری دلتنگی خود را از نبود تکیه‌گاه مطمئنی برای رهایی از دشواری‌های آن روزگار چنین بیان می‌کند:

بگو چه‌گونه بی‌فروزم آخر ای سیمرغ!  
پر تو را که تویی پرشکسته‌تر از من (۶، ۴۶۲)

### ۵-۳-۳: رستم، پهلوان اصلی شاهنامه

رستم پسر زال و رودابه است. از پیدایش او ستاره‌شناسان به سام و هم‌چنان به منوچهر آگاهی داده بودند. ولادت او به گونه غیر عادی صورت گرفت و رودابه در هنگام زادن از هوش برفت و زال سیمرغ را به یاری بخواست. سیمرغ مشوره داد تا پهلواگاه رودابه را بکافند و کودک را از پهلوی وی بیرون کشند و جای زخم را بدوزند و گیاه مخصوصی را با شیر و مشک بیامیزند و بکوبند و بر آن نهند و چنین کردند. ده دایه به رستم شیر می‌دادند و هنگامی که از شیرش بازگرفتند خوراکش غذای پنج مرد بود. (۷۵، ۱۷۰ - ۱۷۵)

کُشتن پیلی سپید مست با ضربت گرز، (۷۵، ۱۷۸ - ۱۷۹) و گشودن دژ کوه سپند و گرفتن کین خون نریمان (۷۵، ۱۸۱ - ۱۸۳) از نخستین کارهای پهلوانی رستم بود. پس از سال‌ها هنگامی که «زو»، پادشاه ایران، درگذشت در سوّمین یورش افراسیاب به ایران، زال جهان‌پهلوانی را به رستم داد و رستم به پیروزی دست یافت. (۷۵، ۲۳۲ - ۲۳۴) جنگ‌های مکرر با افراسیاب، آوردن کی قباد از البرز برای نشانیدن به اورنگ پادشاهی، (۷۵، ۲۲۶ - ۲۳۰) گذشتن از هفت‌خوان و کشتن دیو سپید و رهاندن کی کاووس از بند دیوان مازندران، (۷۵، ۲۵۶ - ۲۷۲) جنگ با شاه هاموران، (۸۳ - ۲۹۶ - ۲۹۹) نبرد هفت دلاور، (۷۵، ۳۱۰ - ۳۱۷) سفر به سمنگان و ازدواج با ته‌مین، (۷۵، ۳۱۹ - ۳۲۴) جنگ با سهراب، (۷۵، ۳۵۵ - ۳۷۵) خواستن کین سیاوش، (۷۵، ۵۰۸ - ۵۲۷) جنگ با اکوان دیو، (۷۵، ۷۸۸ - ۷۹۵) رهایی بیژن از چاه (۷۵، ۸۴۴ - ۸۵۲) و جنگ با اسفندیار (۷۵، ۱۳۰۸ - ۱۳۳۴) از مهم‌ترین روی‌دادهای زنده‌گی رستم اند که در شاهنامه فردوسی اتفاق می‌افتند. رستم در شاهنامه عمر درازی دارد و اسپ او، رخس، در تمام رخ‌دادهای پهلوانی هم‌راهش بوده است. زنده‌گی رستم با افتادن چاهی که نابردار او، شغاد، در نخجیرگاهی در کابل در راهش کنده بود به پایان می‌رسد. (۷۵، ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳)

رستم، قهرمان محوری و اصلی شاهنامه است که در بسیاری از رخداد‌های استوره‌یی حضور دارد. او در حقیقت عصاره‌یی از ملت بزرگ آریایی در درازای زمانه‌هاست و تمام آرمان‌ها و آرزوهای دست‌نیافتنی و نیز منش بزرگ، آزاده‌گی، میهن‌دوستی و بی‌دادستیزی آریایی‌تباران در هستی او فراهم آمده‌اند و از تمام آیین‌ها و ارزش‌های ملی و باوری و ویژه‌گی‌های اخلاقی و روانی مردمان این سرزمین نماینده‌گی می‌کند. به عبارتی دیگر، یادِ گروهی آریاییان شخصیّتی تاریخی را با نمونه و الگوی استوره‌یی رستم جهان‌پهلوان یکی ساخته و بزرگ‌نمایی کرده و هم‌زمان روی‌داد‌های مهم و سرنوشت‌ساز تاریخی آریاییان را به یک رشته از وقعات استوره‌یی و خارق‌العاده و شگفتی‌آور و دور از باورِ زنده‌گی او پیوند داده است. رستم دستان، خود به تنهایی ملت آریایی است و از همین رو پویایی و پایایی خود را هرگز از دست نمی‌دهد و نیرومند و سرافراز و شکست‌ناپذیر است و دربردارنده تمام ارزش‌هاست. او، در سراسر حماسه‌های ملی پیش از شاهنامه و پس از سرایش آن، همواره الگوی پهلوانی و قهرمانی بوده است و از جمله در شعر مقاومت افغانستان، نمادی نامیرایی از قهرمانان ملی و سنگرداران جهاد و مقاومت است و حماسه‌آفرینی‌های رزمندگان میهن، با نام، دل‌آوری‌ها، کارنامه‌ها و رخداد‌های زنده‌گی او پیوند ناگسستی داده شده‌اند.

در شعر مقاومت افغانستان، بخش بزرگی از داستان‌های مرتبط به رستم که در شاهنامه آمده‌اند، بازتابی گسترده دارند. در این‌جا در آغاز نمونه‌هایی از سروده‌های مقاومت را که در آن‌ها تنها نامی از رستم آمده است می‌آوریم و سپس بازتاب رخداد‌های ویژه زنده‌گی رستم را در شعر مقاومت جدا جدا به بررسی می‌گیریم:

استاد واصف باختری، در پس توفان حوادث، قهرمانی چون رستم را می‌بیند:

در پس پرده سیمایی آن گرد و غبار

یل رستم نَفَس شیرشکاری بینم (۱۱۰، ۷۷)

او، در شعری دیگر، با آوردن واژه زال به معنای پیرزن در کنار نام رستم که تداعی‌گر نام زال، پدر رستم، نیز است، نومیدانه از ناتوانی رزمندگان در میدان‌های نبرد در دوران طالبان، سخن می‌گوید:

لباس زال سزاوار پیکرش بادا

کنون که رستم ما نیز از عجوزان است (۱۰۹، ۳؛ ۱۱۰، ۱۱۴)



یحیا جواهری، چشم به راه ظهور رزمندگان چون رستم در میهن است، اما میهن را که روزگاری خاستگاه رستم بوده است، پایمال رهنان می‌بیند:

چشم‌ها سپیدی کرد، رستمی نشد پیدا

پای کوب رهن‌ها پای‌تخت زابل شد (۲۱، ۱۲)

سرور آذرخش، از نبود خودآگاهی و خودشناسی هم‌میهنان می‌گوید:

به باد رفته نسب‌نامه سلاله رستم

در این کرانه به جز نام مستعار نداریم (۱۱۶، ۱۰۰)

دکتر عبدالرزاق روین، در سروده‌یی که به نام «خراسان» در باره میهن دارد، آن را

برعکس گذشته‌های تاریخی از داشتن قهرمانانی چون رستم تهی می‌بیند:

اگر رستمی داشت مازندران

به هامونش اکنون سواری ندارد (۵۰، ۲۴ - ۲۵)

بی‌رنگ کوه‌دامنی، رستم را نماد نیروی مردم کشور می‌داند:

نمود حکمت تان پور سینا

نشان قدرت تان پور دستان (۱۱۶، ۹۹)

پرتو نادری، میهن را برای دشمنان از آن‌رو تسخیرناپذیر می‌داند که زادگاه رستم دستان

است:

این جا کلاغ لانه چه آراید؟

این زادگاه رستم دستان است (۱۴، ۷۵)

جلیل شب‌گیر پولادیان، از برافراشته‌شدن دوباره پرچم رستم دستان زابلی نوید

می‌بخشد:

خونین درفش رستم دستان زابلی

بار دگر به طارم پیروزه بر شود (۱۳۳، ۱۹)

عبدالقهار عاصی، تهمتن یعنی رستم را استعاره‌یی برای قهرمان ملی کشور، شهید

احمدشاه مسعود، گرفته حضور او را در صحنه‌های جهاد چنین می‌ستاید:

نام خدا زین آمدن، ای کوتلی، ای تهمتن

مثل نسیم رحمتی بر کشت‌زاران آمدی (۶۵، ۵۶)

و میهن را زورخانه رستم زال و خانقاه مقدسی می‌داند که دیگر در آن ارزش‌ها پامال شده بود:

در خانقاه خون و شهادت

در زورخانه پسر زال

در خانقاه پاک مولوی بلخ

در خانقاه پاک سنایی

در سرزمین من

هر چیز بوی خوک خیانت گرفته بود... (۶۵، ۶۵۲)

عاصی، دوران جهاد را برهه تاریخی بی می‌داند که در آن رستم و ابومسلم خراسانی یک بار دیگر به منصفه ظهور رسیده اند:

رستم ثانی و بومسلم خود را این قرن

هم از این مرحله بشناخته یک بار دیگر (۶۵، ۲۶۳)

او در شعری دیگر، میان پدرش، میهن و رستم چنین پیوندی را پدید می‌آورد:

پدرم کوه بلندی‌ست

آشپانی ز عقابان لجوج است به پرواز بلند

پدرم ناشکن است

لنگر آزادی‌ست

خانه خشم پُر آوازه اجداد خود است

رستم گم‌نامی‌ست. (۱۱۶، ۱۰۰)

راحله یار، چشم‌به‌راهی بی‌صبرانه خود را به ظهور قهرمانی چون رستم چنین بیان می‌دارد:

اشک‌ها خشکید، دل‌ها پاره شد

رستم زالی به میدان برنخاست (۱۱۱، ۱۱۳)

احمدضیا رفعت، از رزمندگان سنگرهای داغ آزادی میهن که در دلاوری و بی‌باکی برتر

از رستم اند سخن می‌گوید:

از اسپ و یراق و گردها می‌گویم

از داغ‌ترین نبردها می‌گویم

رستم به شمار کم‌دلان می‌آید

آن‌جا که سخن ز مردها می‌گویم (۴۶، ۹۴)

فهمیم فرند، در شعری که در بارهٔ بهار میهن سروده است کوه‌های میهن را به رزمنده‌گانی

چون رستم تشبیه می‌کند:

میهن! این مظهر سرتا قدم شمشیر و سنگ

کوه پامیر است یا رستم به میدان آمده؟ (۷۶، ۱۰۹)

عبدالسّمیع حامد، چشم‌به‌راهی برای آمدن قهرمانی چون رستم را بیهوده می‌داند و به

ظهور کدام نجات‌دهندهٔ آسمانی و زمینی باور ندارد و از هم‌میهنان می‌خواهد تا خودشان

برای دست‌یابی به پیروزی، برخیزند و برزند:

های ای منتظران!

چشم در راه کسی منشینید

گوش‌ها منتظر نغمهٔ نرم جرسی منشینید

آسمان بی‌مهر است

و زمین خونالود

نی «مَلک»، نی «رستم» خواهد آمد

آرزومند نوید نَفَسِ دادرسی منشینید... (۲۳، ۳۷)

خالده فروغ، با تعبیر بهار پیروزی به رستم سبز، آن را رخ‌دای می‌داند که با

حماسه‌آفرینی و قهرمانی رزمنده‌گان در برابر پاییز سختی‌های روزگار به منصهٔ ظهور رسیده

است:

اگرچه رستم سبز بهار حادثه است

مگر حماسه منم، قهرمان پاییزم (۷۹، ۳۱)

او در شعری دیگر، از نقش و جای‌گاه خود به نماینده‌گی از بانوان در استوره‌های زمان

چنین به دفاع برمی‌خیزد:

من در اساطیر دریا، ای رستم گوهر! آیا  
 اندازه قطره‌یی هم، پاسخ بگو! جا ندارم؟ (۷۸، ۱۶)  
 و در شعری دیگر، سرزمینش را رستم می‌نامد:  
 سرزمینم پامیری است سوخته  
 سرزمینم رستم است. (۱۱۶، ۱۰۰)  
 و یا: پدرم چندین هزارساله است  
 جغرافیای آزادی‌ست  
 زبان من است، هفت‌خوانی است پُر از رستم  
 کهن‌سال خاکستری‌مو  
 مرا پرورده است  
 دو بازویش دو سیم‌رخ مهربانی  
 در دست‌هایش ستاره‌یی است  
 که اندک اندک  
 شب را تسخیر می‌کند  
 و آن ستاره منم. (۱۱۶، ۱۰۰)  
 علی‌حیدر وحید وارسته، رستم یا قهرمانان واقعی را به کاروان حقیقتی تشبیه می‌کند که  
 شهر شعر و شهادت را ترک گفته است و دیگر نشانه‌یی از آن پیدا نیست:  
 چو کاروان حقیقت ز شهر شعر و شهادت  
 برفت رستم و گردی از آن تبار ندیدم (۶، ۵۵۷)  
 زهرا حسین‌زاده، در شعری که برای رزمندگی سروده است، اعتماد به نفس و ایستاده‌گی  
 او در برابر دشمن را چنین می‌ستاید:  
 روبه‌روی دیو محکم ایستاد  
 مطمئن با نفس رستم ایستاد (۲۷، ۱۰۰)

### ۵-۳-۴: رخش رستم

رخش نام اسپ رستم است. بر بنیاد شاهنامه، رستم این اسپ را در هنگام جوانی، از میان گله‌یی از اسپان کابلی برای سواری خویش برگزید. رخش، رنگی سرخ با خال‌های سپید داشته و در همهٔ نبردها با رستم بوده است. (۷۵، ۲۲۳ - ۲۲۴)

در شعر مقاومت، واژهٔ رخش بازتاب گسترده‌یی دارد و حتی واژه‌گان آذررخش و رخش به معنای درخشنده‌گی نیز به گونه‌یی رخش رستم را تداعی می‌کنند. عصیان، آزادی، رهایی، غرور، شهامت و زمان به رخش تشبیه شده اند و شیئهٔ رخش به آواز تیره و شیپور رزم، آزادی و بیداری و فریاد آرمان‌ها گفته شده است. به همین‌گونه رخش زین کردن و بر رخش سوارشدن و رخش‌راندن استعاره‌هایی کنایی از قیام و خیزش و رزمیدن اند.

استاد واصف باختری، مبارزان را به هم‌دستی و هم‌بستگی فرا می‌خواند و از آنان می‌خواهد تا سرنوشت خویش را خود رقم بزنند:

... برگرد و دست‌هایت - این دو کبوتر سفید را از آشیان دست‌های من پرواز بده

سرانگشتانت - این دو مخمس بی‌همتا - را به ذهن دست‌های من بسیار

و به زبان مخملین بلاغت باران‌ها

بر صحیفه‌های شعور سرخ شقایق بنویس

که سرانجام چابک‌سوار شیئهٔ کدام رخش

در کدام جنگل دست‌ها و بازوها

حصار خواب کدامین تهمتن را فتح خواهد کرد؟... (۱۱۰، ۲۸۷)

از دیدگاه او برای رسیدن به پیروزی تنها مجهزبودن با جنگ‌افزارها بسنده نیست، بل که

هم‌زمان به خیزشی قهرمانانه نیاز است:

تیغی چو کاووس بستیم، رخی چو رستم نراندیم

حق بود ای پیر اگر تو ما را ز درگاه راندی (۱۱۰، ۹۴)

او باورمندی خود را به پیروزی پیکارجویان چنین ابراز می‌دارد:

باز گوش کاغذین دفتر کبود یادهای من

می‌نیوشد از هجا هجای یادهای دور

شیهه تیره‌وار رخس تان

گویا

باز قامت رواق شب

می‌شود خمیده تا که بگذرد درفش تان

باز لرزه می‌فتد بر استخوان شب

ز آذرخش دشنه‌های پُردرخس تان... (۱۱۰، ۲۱۱)

سرور آذرخش، سوگ‌واری مادر میهن را در مرگ سرخ فرزندان قهرمانش چنین به

تصویر می‌کشد:

... تک‌سواری ناگهان بر خاک می‌غلند

کوه‌واری ناگهان از پای می‌افتد

شهر خون‌آلود عیاران

جامه شب‌رنگ ماتم بر تن تبار

مادری از درد می‌نالد

مادری فریاد می‌دارد:

رخس رستم بعد از این هرگز سواری بر فراز خود نخواهد دید (۱، ۶۹)

بی‌رنگ کوه‌دامنی، در جست‌وجوی رستمی است تا به نبرد با متجاوزان برخیزد و رخس

خود را براند:

دیو آمد و دیو آمد، با بانگ و غریو آمد

کو رستم دستانی؟ تا رخس خودش راند (۱۱۶، ۹۹)

سید ضیاء‌الحق سخا، بعید نمی‌داند که سرانجام قهرمانی به قیام دیگرگونه‌یی دست بزند

و پیروزی و آزادی و آینده درخشان را به میهن و مردم به ارمغان بیاورد:

خدارا چه دیدی؟ چه دانی که ناگه

سواری - دگرگونه - قد برفرازد

سواری چو تندر، تکاور سواری

که خود را چو دیگر سواران نبازد

تہمتن صفت، رخس خود را به هر دژ  
 بتازد، بتازد، بتازد، بتازد  
 به گریزی گران بشکند قفل‌ها را  
 و شیپور و سرنایِ نصرت نواز  
 غل و بند و زنجیر زندانیان را  
 چو موم از لہیبِ نہیش گدازد  
 پس آن‌گہ بکوبد بہ طبلِ رهایی  
 سرود دگر بہر فردا بسازد (۵۴، ۳ - ۴)

سنا، ہم چنان شہامت را بہ رخصی تشبیہ می‌کند کہ رزمندہ گان میهن در روزگاران سیاہ  
 اشغال کشورشان سوار بر آن، عاشقانہ تا رسیدن بہ سپیدہ دم و سرمزل پیروزی می‌رانند:

سوار رخص شہامت در این سیاہی شب

غریو عشق بہ لب تا سپیدہ می‌رانی (۵۵، ۳۵)

از نگاہ او فریفتہ بودن بہ مادیات مانع پیش روی و رسیدن بہ پیروزی ست:

تا رخص در عنایت آخور ستادہ است

کی می‌رسد از این رہ دشوار بگذریم؟ (۵۳، ۳۸)

پرتو نادری، از آزادہ گی و آزادی خواهی و سردادن فریادہای آزادی خواهانہ خود سخن بہ

میان می‌آورد:

... دیوانہ گی من شاید

شبان عاشقی است

کہ زبان گرگان بیابانی را نمی‌فہمد

و پنجہ در پنجہ حادثہ یی

گوسفندانش را از درخت اعتماد

برگ می‌تکاند.

شاید رخصی است کہ رهایی را در دشت‌های استورہ تنہایی می‌چرد

و شیہہ بلندش

شیپور معرکہ‌های تازہ یی خواهد بود... (۱۳، ۷۸)

وی که از بنیادگذاران شعر مقاومت افغانستان و در سرایش شعر حماسی متأثر از شاهنامه است، با تشبیه شعر فردوسی به رستم؛ و زمان به رخس؛ شاهنامه را اثری جاویدانه و ماندگار در جهان می‌خواند:

چو شعرت به رخس زمان رستم است

سر روزگاران به پایت خم است (۶، ۱۷۲)

جلیل شب‌گیر پولادیان، میهن را به رستمی تشبیه می‌کند که همواره سوار رخس عصیان‌ها بوده است:

جهان‌گرد جهان‌پیما، سوار رخس عصیان‌ها

ز پا ننشسته برخاسته چون رستم دستان (۱۳۳، ۴۲)

محمدیونس طغیان ساکایی، از مبارزان می‌خواهد که بدون نگرانی و هراس در برابر دشمنان برزمنند، زیرا مبارزه آنان برحق و پیروزشدنی است:

با خصم گلاویز شو و هیچ میندیش

رهواره تو رخس و از او مرکب لنگ است (۶، ۱۷۲)

عبدالقهار عاصی، روحیه عصیان‌گری، پرخاش‌گری و آزادی‌خواهی خود را چنین به نمایش می‌گذارد:

جنون ناتمامی در رگانم رخس می‌راند

سپاهی سخت عاصی در من آشوب آرزو دارند

نمی‌گنجد در این ویرانه نعلی از سوارانم... (۶۵، ۶۸۹)

عبدالقیوم ملک‌زاد، آرزوهای دست‌نیافتنی خود را به رخسی تشبیه می‌کند که پایش در گِل فرو رفته باشد:

رخس تمنا تا به کی پایش همی اندر گِل است

از صبحدم تا شام‌گه نالدن آیین دل است (۹۶، ۱۱۳)

شجاع‌الدین خراسانی، زمانه را از رستم و رخس یعنی قهرمانان تهی می‌بیند:

نمانده تهمتن در این زمانه

جهان بی رستم و بی رخس و زین است (۳۰، ۱)



خالده فروغ، از این که مطلوبش برای رهایی او آمدنی است تمام نگرانی‌های خود را به دست فراموشی می‌سپارد:

غم سنگین رستاخیز را از سر کشم چون تو  
سوار رخس آژیر نجاتی شاد می‌آیی (۷۹، ۳۵)  
لطیف پدرام، از رزمنده‌گان می‌پرسد:  
بازمانده کدام سپاهی؟

ای سوار بر پشت رخس (۱۱۶، ۱۰۰)

محمدآصف رحمانی، با تأکید بر نقش سرنوشت‌ساز مجاهدان، پیروزی و شکست آنان را عین پیروزی و شکست مردم افغانستان می‌داند:

عنان رخس خطرپوی چون به دست شماست  
شکست قلعه این قوم در شکست شماست (۸۶، ۴۳)  
سید ابوطالب مظفری، غرور را به رخس تشبیه می‌کند:

دی‌شب ربود از آخورش رخس غرورم را

باید بگردم کوه‌ها را با تفنگ ام‌شب (۹۳، ۲۶۵)

عبدالسّمیع حامد، با تشبیه آزادی به رخس و با به‌کاربستن استعاره رستم برای رزمنده‌گان، اشغال میهن را نتیجه ناآگاهی رزمنده‌گان می‌داند:

رخس آزادی چو رستم را به خواب ناز دید

زین گذرگاه خراب آواره گشت و برنگشت (۲۳، ۳۳)

و در جایی دیگر، آرمان‌های خود را در آن روزگار تار، دست نیافتنی می‌یابد:

رخسی که آرزوی مرا شیهه می‌کشید

گم‌گشته در جزیره شب بی‌سوار بود (۲۴، ۸)

و در شعری دیگر با تشبیه روز به رخس، رسیدن به آینده تاب‌ناک را اعلام می‌کند:

برخیز و آذررخس بزن رخس روز را

فصل سفر به سرحد فردا رسیده است (۲۶، ۸)

خالده فروغ، کلام سبز معشوق را به رخس مانند می‌کند:

...سخن بگوی که بی‌آفتاب می‌مانم

سخن بگوی، صدایت صدای نسل وفاست

سخن بگوی

و رخس کلام سبزت را

هماره زین کن و با من زعشق گرد برآر

که قهرمانی گامت غرور بادیه‌هاست... (۷۸، ۴۸)

محمدتقی اکبری ناشکیبایی خود را از اندوه شهادت یک تن از رهبران جهادی به رخس

عنان گسیخته تعبیر می‌کند و می‌گوید:

بامن رهاست در پی آن ردّ سوخته

رخس عنان گسیخته صبر سرخ‌فام (به نقل از منبع ۱۹، ۵۴)

حمید حسینی، میهن را رخس بلندقامت تاریخ خطاب می‌کند و از ایستاده‌گی خود و

هم‌میهنان خود به آن اطمینان می‌دهد:

... ای زیباترین غرور

پیشانی بلند!

ای رخس بلند قامت تاریخ!

ما ایستاده‌ایم (۹۵، ۱۹۱)

## ۵ - ۳ - ۵: رستم و افراسیاب

افراسیاب پسر پشنگ، شاه توران، از دوده تور است که نخستین بار به دستور پدر، در هنگام پادشاهی نوذر، از توران به ایران لشکر کشید (۷۵، ۱۹۴) و از آن پس تا هنگامی که به فرمان کی خسرو کشته شد، (۷۵، ۱۰۷۴) هرازگاهی به ایران تاخت‌وتاز می‌کرد و در بیش‌ترین جنگ‌ها هم‌اورد رستم بوده است.

در شعر مقاومت، افراسیاب استعاری برای اشغال‌گران و متجاوزان و بیگانه‌گان و نماد دشمنی، کین‌توزی، جنگ‌افروزی و دورنگی‌ست و برعکس، رستم استعاری است برای سنگرداران جهاد و پایداری و پاس‌داران میهن و آزادی و نمادی‌ست از ملت آزاده افغانستان و شکست‌ناپذیری، آزاده‌گی، خشم، غرور و سربلندی این ملت؛ و این هر دو، در برابر هم قرار دارند.

استاد واصف باختری، با اشاره به هم‌خونی زال زر و افراسیاب بر بنیاد روایت برادری ایرج و تور در شاهنامه، (۷۵، ۵۷) به گونه‌ی نمادین، خود را آمیزه‌یی از تبار آن هر دو دانسته به حماسی‌بودن زبان شعرش می‌بالد و کسی را هم‌آورد خویش نمی‌شناسد:

زبان مادرم شب‌نامه‌یی افتاده در پس‌کوچه‌های شهر غربت بود

که من آن را نهران از چشم بیدار پدر هر روز می‌خواندم

و گاهی نیز در صحرای سبز کودکی‌هایم

سوار باره‌رستم

به فرمان پدر از شارسان زال زر تا قلعه‌ی افراسیاب پیر می‌راندم

ولی افراسیاب از اوج ایوان بلند خویش

به جای تیر زهرآگین

به سویم سکه‌های روشن لب‌خند می‌افشاند

و من بر جای می‌ماندم

و می‌پنداشتم افراسیاب از من هراسان است

و مادر نیمه‌شب‌ها با زبان رازگون خویشتن در گوش من می‌گفت:

ایا گم‌گشته‌کودک در غبار کاروان‌های قبایل هیچ می‌دانی؟

که آن سالار صحرازاد صحراگرد را با خویش پیمان است

که خون‌آمیزه‌ی ایل و تبار خویش را در رگ رگ برنا و پیر این بزرگ آفاق بشناسد

به‌سان می‌گسارانی که طعم باده‌های گونه‌گون را از برون شیشه می‌دانند

و او با خنده‌یی روئیده بر متن کبود کینه‌جویی نیز

که دارد با نیای پار و پیرارت

تو را از خویش می‌داند

تو را از خویش می‌داند

\*\*\*

زبان من حریرین است

ولی این پرنیان را قطره‌یی از خون پولاد است در هر تار

به جنگ من میا زنه‌ار (۱۱۰، ۲۵۶ - ۲۵۷)

میرویس موج، با بهره‌گیری از روی داد خشم‌گین شدن رستم بر افراسیاب به خاطر به چاه افکنده‌شدن بیژن توسط او در شاه‌نامه، قیام مسلحانه مردم افغانستان را در برابر متجاوزان به تصویر می‌کشد:

باز رستم خشم بگرفته‌ست بر افراسیاب

زان که در ژرفای چاهی جای بیژن کرده است (۹۹، ۱۶)

و پرتو نادری در شعری که در ستایش فردوسی دارد آرزو می‌کند تا دیگر روزگار به کام اشغال‌گران نباشد:

مبادا زمانه بنوشد شراب

به رسم و به آیین افراسیاب (۱۴، ۴۳)

## ۵-۳-۶: هفت‌خوان رستم

هنگامی که کاووس، شاه ایران (آریانا)، در مازندران در تنگ‌نا می‌افتد، رستم برای رهایی او و کشتن دیو سپید ره‌سپار مازندران می‌شود و در راه از هفت‌خوان یا هفت مانع بزرگ با پیروزمندی می‌گذرد.

در خوان یکم، رستم هنگامی که رخس را به چرا می‌گذارد و می‌خواهد، شیری بر رخس حمله می‌آورد و اما رخس با لگزدن بر سر شیر، او را از پا درمی‌آورد؛ در خوان دوم، رستم و رخس از گرما و تشنه‌گی به ستوه می‌آیند، اما میشی پدیدار می‌شود و رستم با دنبال کردن او به چشمه آب زلالی می‌رسد و از آن خود و رخس را سیراب می‌کند؛ در خوان سوم، رستم با ازدهایی می‌جنگد و او را می‌کشد؛ در خوان چهارم، زنی جادو را از پا درمی‌آورد؛ در خوان پنجم، پهلوانی به نام اولاد را به بند می‌کشد و از او نشانی نشیمن‌گاه دیو سپید و جای کاووس را می‌یابد؛ در خوان ششم، با ارژنگ دیو درمی‌افتد و او را نابود می‌کند؛ و در خوان هفتم، بر دیو سپید دست می‌یابد و او را از بین می‌برد و سرانجام کاووس را از بند می‌رهاند. (۲۵۶، ۷۵ - ۲۷۲)

هفت‌خوان رستم در شعر مقاومت بسامد بالایی دارد. در شعر مقاومت، «هفت‌خوان» استعاره‌ی است برای دوره‌های دشوارگذار جهاد و پایداری ملت افغانستان و مراد از «هفت‌خوان» خطرها، دشواری‌ها و رنج‌هایی اند که مجاهدان در راه رسیدن به آماج خود باید

با آن‌ها دست و پنجه نرم کنند تا سر انجام با گذشتن از «خوان هفتم» به پیروزی فرجامین برسند.

با «هفت خوان» ترکیب‌های اضافی تشبیهی و وصفی فراوانی ساخته شده اند و نیز گاهی هفت تاهای دیگری چون «هفت وادی خطر»، «هفت حصار»، «هفت میدان» و غیره تداعی‌گر هفت خوان اند و حتی هفت خوان، گاهی به معنای دومی هفت سفره نیز به کار برده شده است و گاهی در تداوم هفت خوان از خوان هشتم نیز سخن رفته است. استاد واصف باختری، خوان هفتم تاریخ را که تعبیریست از پیروزی به دیده تردید می‌نگرد:

زبان خشم و غرور از که می‌توان آموخت؟

که خوان هفتم تاریخ جاودانه تهی‌ست (۱۱۰، ۸۳)

یحیا جواهری وضعیت پریشان و دشوار پیروان یکی از رهبران جهادی را بعد از شهادت او به گرفتاری به خوان هفتم همانند می‌کند و می‌گوید:

بگو که قافله بعد تو پرتلاطم شد

و لشکر تو گرفتار خوان هفتم شد. (به نقل از منبع ۱۹، ۱۹۱)

سید ضیاء‌الحق سخا، شرط رسیدن به پیروزی را گذشتن از هفت خوان پرمخاطره مبارزه وانمود می‌کند:

آن تاج پُرگهر نشود ز آن ما، مگر

وقتی ز هفت خوان پُر از مار بگذریم (۵۳، ۳۸)

پرتو نادری، از فضای بی‌اعتمادی و به حقیقت پیوستن هفت خوان رستم در دوره مقاومت سخن به میان می‌آورد:

... در زمین چیزی نیست

در زمین کسی به سایه خود اعتماد ندارد

و خم هر کوچه

گذرگاهی است

که هفت خوان رستم را

با حقیقت تاریخ

پیوند زده است... (۱۲۰، ۵۱)

محمدیونس طغیان ساکایی، در شعری که زیر عنوان «خوان هفتم» سروده است، با بهره‌گیری از تلمیح‌ها و اشاره‌ها به روایت‌های شاه‌نامه و از جمله هفت‌خوان، فضای دوران نبرد و پایداری را چنین می‌نمایاند:

در سکوت جنگل خاموش یک نی‌زار  
 رهروانی از تبار آفریدون  
 راه می‌پیود  
 خوان هفتم بود.  
 شیشه‌های آب‌روی رفته‌گان برکف،  
 آرزوی صد هزاران راه‌رو بر دوش،  
 پرچم آزاده‌گی بر چنگ،  
 روح شان آرام،  
 قلب شان پر جوش،  
 ساغر افسرده‌گی بر سنگ.

\*\*\*

لیک سالار سپاه دیو  
 این سیاوشان صلح باصفا را  
 جمله جادو کرد.  
 ز آهن و پولاد،  
 چار سو را برج و بارو کرد.  
 با کلید خونِ سالار سپاه دیو  
 راه باریکی به سوی رفته‌گان شهر  
 پیدا بود. (۶، ۱۷۵ - ۱۷۶)

عبدالقهار عاصی، از سپری‌کردن خطرها، رنج‌ها و دشواری‌های فراوان دوران جهاد و

مقاومت سخن می‌زند:

... من از گذرگه سیلاب‌ها و حادثه‌ها

فراز می‌آیم

و از حوالی بی‌آفتاب و بی‌باران

گذار داشته‌ام

هزار معرکه را قصه‌ام

و هفت خوان شدن را

گذشتانده‌ام... (۶۴، ۱۴)

لیلا صراحت روشنی، ضمن به‌تصویرکشیدن فضای خفقان‌آلود دوران استیلای بیگانه‌گان در میهن و بی‌داد و استبداد آن‌ها، هرگونه خیزش و کوششی را به خاطر رهایی از این وضعیت ناکارآ و بی‌ثمر می‌داند:

از هفتمین حصار

با هفت درب مفرغی‌اش بسته

و هفت قفل سنگی طلسم‌شده بر آن نشسته

قامت چه‌گونه برخواهی افراشت؟

زندانی!

در امتداد این شب بی‌روزن

در جاده

در بیابان

شلاق حاکم است...

این ناله شکسته به جایی نمی‌رسد

زندانی!

در هفتمین حصار

با هفت درب مفرغی‌اش بسته

و هفت قفل سنگی طلسم‌شده بر آن نشسته

می‌میری (۶۰، ۱۹۵ - ۱۹۶)

شجاع‌الدین خراسانی، در شعری که در ستایش استاد واصف باختری سروده است، اراده او را کلید خوان هفتم می‌خواند:

چه دریامردی!

حضورش عبادت است و

نگاهش آزادی و

اراده‌اش کلید خوان هفتم... (۳۰، ۱۹)

سید ابوطالب مظفری، از خطرهای فراوان دوران جهاد و مقاومت می‌سراید:

کاووس اسیر رنگ و ریو است ام‌شب

جنگل نه که هفت خوان دیو است ام‌شب

در دخمه شب به تار گیسو بسته

کو دست تهمتان جادوخته؟ (۸۶، ۹۱) و (۹۲، ۳۵)

و از نزدیک شدن مجاهدان به پیروزی به اشغال‌گران هش‌دار می‌دهد:

از هفت خوان خوف هم بگذشت پور زال

دیگر مخواب آسوده ای پور پشنگ ام‌شب (۹۳، ۲۶۶) و (۹۲، ۷۱)

مظفری هم‌چنان به نقش ارژنگ‌دیو در داستان هفت‌خوان رستم چنین اشاره‌ی تلمیحی

دارد:

که بر من گماریده ارژنگ را

که بر بال من بسته این سنگ را (۱۴۴، ۶۸)

محمدکاظم کاظمی، از مشخص‌نبودن هدف در مسیر پرخطر جهاد و پایداری روایت

می‌کند:

هفت وادی خطر این جاست، سفر سنگین است

رد پا گم شده در برف، روایت این است (۸۵، ۶۶)

او جنگ‌های داخلی را عامل نابودی مجاهدان می‌داند:

به جرم هفت خوان قربانی نامردمی گشت

نکشت این چاه، ننگ آن برادر گشت رستم را (۸۵، ۷۱)

وی در سوگ‌سرودی که زیر نام «سیاوش» برای عبدالقهار عاصی، شاعر شهید

افغانستان، سروده است، یادآور می‌شود که امروز جهانیان، ملت افغانستان را پس از چهارده

خوان آتش یا چهارده سال جهاد، به فراموشی سپرده اند:



و اینک پس از چارده خوان آتش  
 زمین و زمان کرده انکار ما را (۸۵، ۸۰)  
 او باورمند به شکست‌ناپذیری مجاهدان و چشم به راه پیروزی‌ست:  
 شکستم و، همه گفتند برنخواهد خاست  
 شکستم و...، نشکستم، که خوان هفتم هست (۸۴، ۱۱۴)  
 و در جایی دیگر، زمینه را برای مقابله با چالش‌هایی که فراراه پیروزی قرار دارند بسیار  
 تنگ می‌بیند:

دستِ امداد که بود این سوی پرچین واماند؟  
 این خدا کی ست که در خوان نخستین واماند؟ (۱۴۱، ۵۴)  
 وی هم‌چنان از هفت خوان هم‌زمان معنای هفت سفره را نیز در نظر داشته با ابراز  
 طنزآلود شگفتی نمرود مدعیان دروغین نبرد و پیکار از اثر پرخوری و شکم‌باره‌گی، فرو  
 افتادن آن‌ها را در منجلاب تنعم و لذات مادی به باد انتقاد می‌گیرد:  
 هفت خوان را همه خوردند چنان رستم زال  
 و عجیب این که نمردند چنان رستم زال (۹۳، ۲۴۸)  
 عبدالسمیع حامد، نبردهای سنگین هم‌میهنان را با دشمن تاندان مسلح، خوان هشتم و  
 ادامه خوان هفتم که جنگ رستم و دیو سپید است می‌داند:  
 «خوان هفتم» بود جنگ «رستم» و «دیو سپید»  
 خوان هشتم جنگل جنگ من و پولادهاست (۲۲، ۱۸)  
 عبدالسمیع حامد، کسانی را که زیر نام جهاد و مبارزه دست به یغماگری و تاراج‌گری  
 زده اند با زبان طنزآلود چنین به نکوهش می‌گیرد:

شه‌سواران سترگ ما

طبل کوبیدند

دیگران

هفت میدان را

یک نفس با توسن تاراج طی کردند

شه‌سواران بزرگ ما

طبل در اصطبل کوبیدند (۲۴، ۴۱)

خالده فروغ، داشتن عزم راسخ را پیش‌زمینه دست‌یافتن به پیروزی می‌داند:

هزارن انتظار و هفت‌خوان کاغذین دنیا

حماسه آن کسی گردد که گام آتشین دارد (۷۸، ۹)

وی از فضای تاریک و بسته دوران مقاومت می‌گوید:

... چه کسی می‌نگردد؟

اگر چشمی هفت‌خوانی شود

و رستم از آن سواره بگذرد

نه، سرگشته اند نگاهان

و چهره‌ها زندانی

که مبادا

کلاغان

نگین چشم‌ها را ربایند

نمی‌نگردد... (۷۸، ۱۸)

و عشق را انگیزه‌یی نیرومند برای گام‌گذاشتن استوار در هفت‌خوان راه پرمخاطره مبارزه

می‌داند:

اگرچه زخم سنانش زدند و بیمار است

به نام عشق در این هفت‌خوان صداس رسیده<sup>۱</sup> (۷۸، ۲۷)

خالده فروغ، هم‌چنان از جاویدانه‌شدن خود و از مبدل‌شدن روح خود به حماسه در

هفتمین خوان رهایی، سخن می‌گوید:

... راز سحر در من نهفته‌ست

از ذهن آفاق

هرگز نخواهم شد فراموش

اسپ سپید روح من در هفتمین خوان نجاتش

<sup>۱</sup> - این شعر در منبع (۱۴۷، ۴۱۶ - ۴۱۷) با اندک تغییری آمده است.

حماسه خواهد شد. (۷۸، ۸)  
 و پیروزی نهایی را هدف خود قرار می‌دهد:  
 من و حماسه‌شدن فارسی نظاره بکن  
 که هفت‌خوان رسیدن مرا نشان افتاد (۷۹، ۴۶)  
 او با خواندن یک هفت‌خوان ترانه، قهرمان خواستنی‌اش را به جست‌وجو فرامی‌خواند:  
 یک هفت‌خوان ترانه خواهم خواند  
 تا رستم دریا  
 به جست‌وجو برآید (۱۱۶، ۱۰۰)

### ۵-۳-۷: ته‌مینه و رستم و جنگ رستم و سهراب

به گزارش شاهنامه، روزی رستم به آهنگ نخچیر سوی سمنگان روی آورد و در دشتی در آن حوالی گوری چند را شکار کرد و پس از خوردن به خواب رفت. در این هنگام سوارانی که از آن دشت می‌گذشتند، رخس را به بند کشیدند و با خود به شهر بردند. رستم که بیدار شد و رخس را ندید، سراسیمه سوی سمنگان شتافت. شاه سمنگان با آگاه‌شدن از آمدن رستم، از او پذیرایی کرد. رستم گم‌شدن اسپ خود را با او در میان گذاشت و هش‌دار داد که اگر رخس پیدا نشود سران بسیاری را بی‌سر خواهد کرد. شاه سمنگان از او خواست تا شبی را میهمانش باشد. رستم پذیرفت و شب را در کاخ او میهمان شد. بهره‌یی از شب گذشته بود که ته‌مینه، دختر شاه سمنگان، به بالین او آمد و دل‌باختگی خود را به او آشکار کرد. رستم ته‌مینه را از شاه سمنگان خواست‌گار شد و او پذیرفت. در شب زفاف، رستم مهره‌یی را به ته‌مینه سپرد تا آن را به حیث نشان پدر اگر فرزندش دختر باشد به گیسویش و اگر پسر باشد به بازویش ببندد. بامدادان رخس را پیدا کردند و به رستم سپردند. (۷۵، ۳۱۹ - ۳۲۴)

سهراب، پسر ته‌مینه دختر شاه سمنگان، است که چون جوان شد و سوارکاری و پهلوانی بیاموخت فرستاده‌گان افراسیاب، او را به جنگ با کاووس، شاه آریانا (ایران)، تشویق کردند و هم‌راه با سپاه توران به جنگ با رستم کشاندند. (۷۵، ۳۲۵ - ۳۲۷) سهراب با آن که در جست‌وجوی پدر خود، رستم، بود، ناشناخته با او هم‌وارد شد و سرانجام به دست پدر کشته

شد. وی به گاه مرگ، خود را به رستم معرفی کرد و به او هشدار داد که پدرش، رستم، کین او را خواهد ستاند. رستم از او نشان خود را خواست و سهراب مهرهٔ بازوی خود را به او بنمود. (۷۵، ۳۶۶ - ۳۶۸) رستم برای التیام زخم سهراب و رهایی او از چنگال مرگ از کاووس خواست تا نوش دارویی را که در گنج دارد به او بفرستد، اما او از فرستادن نوش دارو خودداری کرد و سهراب جان داد. (۷۵، ۳۷۱ - ۳۷۲)

در شعر مقاومت تلمیح‌ها و اشاره‌هایی به گوشه‌های گوناگون این داستان، چون: به‌خواب‌رفتن رستم، گم‌شدن رخس، جنگ رستم و سهراب، خودداری کاووس از فرستادن نوش‌دارو به رستم برای درمان زخم سهراب، کشته‌شدن سهراب به دست پدر و به سوگ‌نشستن تهمینه وجود دارند. در این جا رخس به معنای آزادی، شیبهٔ رخس به معنای فریاد آزادی‌خواهانه، خواب رستم به معنای غفلت و ناآگاهی رزمندگان، جنگ رستم و سهراب به مفهوم جنگ‌های ذات‌البینی مجاهدان، سهراب به مفهوم جوانان قربانی جنگ، تهمینه به مفهوم تمام مادرانی که پسران جوان خود را در دوران جهاد و مقاومت از دست داده‌اند و کاووس به مفهوم کسانی که بی‌تفاوت و بی‌اعتنا به گُشت‌وخون‌ها بر اریکهٔ رهبری و قدرت نشسته‌اند می‌باشند.

استاد واصف باختری، در شعری که زیر نام «نوش‌دارو» سروده است، با تشبیه نوش‌دارو به انتقام، با زبانی نمادین خبر می‌دهد که مردم سرزمینش در آینده به بیداری و خودآگاهی فرهنگی و تاریخی خواهند رسید و از میان نسل‌های آیندهٔ میهن باز قهرمانانی چون سهراب‌ها و رستم‌ها پدیدار خواهند شد، با این تفاوت که این بار آنان از کاووس‌های روزگار انتقام زخم باستانی خود را خواهند گرفت:

... نیای من

به پذیرهٔ بزرگ‌نا و هزارهٔ دیگر

که حتّاً

آوای بوسهٔ باد بر لبان بادبان‌هاش را می‌توان شنفت

از خواب مومیایی سده‌های آماسیدهٔ بیمار

برخواهد خاست

و آسمانهٔ این تاریخ شیشه‌یی تبعیدشده از جغرافیا را

خواهند شگافت...

نیای من

زخم باستانی خویش را

با نوش داروی انتقام خواهد شست (۱۱۰، ۳۱۵-۳۱۶)

و باز در شعری که به نام «سهراب زنده است» سروده است، به تهمینه‌ها که نمادی از مادران سوگوار است از زنده‌بودن سهراب‌ها یا فرزندان شهید شان و سرنگونی افراسیاب‌ها یا اشغال‌گران نوید می‌دهد:

تهمینه!

بالابلند بانو

ای یادگار عشق بزرگت

آویزبند بازوی سهراب

تهمینه، ای تمامت ذات زنانه‌گی!

ای مرمر جهنده پستانت

آوردگاه پنجه رستم

- آن تک‌سوار توسن تاریخ -

تهمینه!

بالابلند بانو

ای بر بلور پیکر پاکت

پیرایه‌یی ز جوشن تاریخ

ای قامت قصیده عشقت

والا تر

از تاج شهریار سمنگان

تهمینه!

بالابلند بانو

می‌دانی؟

سهراب زنده است

بنگر به سوی مشرق، بنگر

فرزند نام‌دار تو آنک

با گیسوان سرخ پریشیده

برکرده سر ز روزن تاریخ

تهمینه!

بالابلند بانو

می‌دانی؟

کایا صدای شبیهٔ رخس از کدام سو

برخاست؟

کافراسیاب را

این سان فتاده لرزه بر اندام

تهمینه!

بالابلند بانو

می‌دانی؟

کی؟ کی؟ کی؟

بر تاج و گاه و درگهٔ افراسیاب‌ها

خواهد فتاد بهمن تاریخ (۱۱۰، ۱۶۲ - ۱۶۳)

لطیف ناظمی، ضمن به‌تصویرکشیدن فضای خفقان‌آوری که در دورهٔ اشغال در میهن

حکم‌فرما بود، تمام تهمینه‌ها یا بانوان کشور را در اندوه و سوگ عزیزان شان فرو رفته

می‌بیند:

زنده‌گی این جا چه کوتاه است می‌دانم

قامتش چون قامت آه است می‌دانم

رستم این جا سخت بی‌قدر است می‌بینم

کوه این جا کم‌تر از گاه است می‌دانم

هر کجا تهمینه می‌بینی عزادار است

بیژن این جا طعمهٔ چاه است می‌دانم (۸۱، ۱۰۴)

جلیل شب‌گیر پولادیان، نیز دلیل برپایی جشن سوگ از سوی تهمینه‌ها یا بانوان میهن را، شهادت جوانان مجاهد می‌داند:

جوان مرد جوان مرگی چو «سهراب» سمنگانی  
که جشن سوگ، بر «تهمینه»ها آراستی میهن (۱۰۰، ۷۶)  
او هم چنان باورمند پیدایی سهراب‌ها یا قهرمانانی از سواد سمنگان یا میهن و سرنگونی  
و نابودی افراسیاب‌ها یا اشغال‌گران و متجاوزان و کارگزاران آن‌هاست:

سهراب از سواد سمنگان کند طلوع  
افراسیاب طعمه‌ کام سقر شود (۱۳۳، ۱۹)  
شجاع‌الدین خراسانی، در شعر عاشقانه‌یی، از دل‌داده‌گی خود که به خاطره‌ها پیوسته  
است سخن می‌گوید و معشوقش را می‌ستاید و او را به تهمینه‌یی تعبیر می‌کند که در  
خواب‌گاه ذهنش تصویر می‌یابد و به این ترتیب اشاره‌یی دارد به داستان رفتن تهمینه به  
خواب‌گاه رستم و اظهار عشق بر او:

نمی‌دانم که او را  
هیچ دیگر دیده‌ام یا نه  
فقط آن‌جا که شعر است و شراب بزم یک‌رنگی‌ست  
فقط آن‌جا که مهر است و بهار جشن سرسبزی‌ست  
چنان تهمینه‌یی در خواب‌گاه عاصیِ ذهنم  
کسی تصویر می‌یابد... (۳۰، ۳۴)

وی در شعری دیگر، با آوردن استعارهٔ سمنگان برای میهن و سهراب برای قهرمانان،  
اندوه تهی‌شدن سرزمینش را از مبارزان، چنین در میان می‌گذارد:

زالال چشمه‌ها مرداب بینم  
سمنگان خالی از سهراب بینم  
غمینم این که از نقش‌ت نیاید  
صدای شیئهٔ رخشت نیاید (۳۰، ۲)

خراسانی، هم‌چنان به قدرت رسیدن کارگزاران بیگانه را در میهن با اشارهٔ تلمیحی بر  
داستان رفتن تهمینه به خواب‌گاه رستم و سپس جنگ رستم و سهراب چنین روایت می‌کند:

... هندوزاده‌های کابلی

عشقی را که به شهنشاهی پدر خریدند

لگدمال می‌کنند

و تهمینه‌ها به خواب‌گاه غلامان می‌آیند

می‌دانم:

که زیباترین شعر،

رجزخوانی سهراب

و زیباترین تصویر

شعله شمشیر رستم است

اما

شیادی بر بلندای تزویر

شاید به نامردی یک مرد

و استوره زابل

در چاه ناله می‌کند... (۳۰، ۳۵ - ۳۶)

احمدضیا رفعت، قهرمانان آرمانی خود را در زنده‌گی عینی در روزگار خود نمی‌یابد و

ناگزیر به شاه‌نامه پناه می‌برد و رستم‌ها و سهراب‌ها را در آن جا جست‌وجو می‌کند:

ای قصه‌گوی ریش سفید درازدرد

کوتاه آمدیم دگر از سراغ مرد

جنگاوری در این طرف روزگار نیست

قصه کنید از آن سوی تاریخ از نبرد

ما را هنوز رستم و سهراب گفتنی ست

شاه‌نامه هرچه داشت در این باب گفتنی ست

ای قصه‌گوی ریش سفید سحرنشین

هر صحبتی که داد به ما خواب، گفتنی ست (۴۶، ۸۱ - ۸۲)

و در شعری دیگر، به رستم‌های نام‌نهاد روزگار خود، تهمینه‌شدن‌ها یعنی زنانه‌گی‌ها را

سزاوار دریغ می‌داند:



حیف است به این رستم، تهمینه‌شدن‌ها

آهن‌گری و این همه پشمینه‌شدن‌ها (۲۲، ۴۶)

محمدکاظم کاظمی، غزلی دارد زیر نام «تهمینه» که در آن تهمینه هم‌چون استعاره‌یی برای آن بانوان کشور به کار رفته است که فرزندان شان را به سنگ‌های جهاد و مقاومت فرستاده اند و اما در فرجام آنان را قربانی افزون‌خواهی‌های نیروهای خودی می‌یابند. او در این شعر ژرفای اندوه این مادران در سوگ‌نشسته را با زبانی سرشار از عاطفه به تصویر می‌کشد:

بنشین و قصهٔ دگری سر کن، ای قصه‌گوی شوکت دیرینه!

کوتاه کن حکایت رستم را، باری بگو حکایت تهمینه!

ای ماه خوش نصیب سمنگانی! یک صفحه داشت دفتر اقبال

آن شب که گیسوان تو شد شانه، آن شب که دست‌های تو شد خینه

دیگر سکوت بود و سیاهی بود، امید بود و چشم‌به‌راهی بود

با غنچه‌یی شگفته به تنهایی، با گوهری نهفته به گنجینه

دیگر نه نامه‌یی و نه پیغامی، یا دیدن مسافری از بامی

نی رخت تازه دوخته‌یی در بر، نی چهره‌یی مقابل آینه

بستی امید تا که نهالت را، آن تک‌درخت پیر به بر گیرد

آری گرفت، لیک به دشت کین، با دشنه‌یی که کاشت بر آن سینه

دیگر حماسه بود و خطر پی‌هم، میدان باز و هیمنهٔ رستم

در خانه‌یی تکیده و تنها هم یک شمع‌دان شکست و یک آینه

ای ماه نامراد سمنگانی! خود دست مهر جانب او بردی،

اینک بگو چه‌گونه توانی داشت در دل زقاتل پسر ت کینه؟ (۸۵، ۱۱۷ - ۱۱۸)

دکتر عبدالقدیر روستا، در زمانه و زمینه‌یی که غبار جنگ، میهن را به کام خود کشیده است، خود را در اندوه مادران یا تهمینه‌هایی که فرزندان جوان خود را از دست داده اند انباز می‌خواند:

غباری شهر را بلعیده، مردم با هم افتاده

و من در بیشه‌یی، تنها، غم تهمینه‌یی دارم (۴۹، ۴۲)

عبدالسمیع حامد، تلمیحی دارد بر داستان گم‌شدن رخس در سواد شهر سمنگان؛ و رخس را هم‌چون استعاره‌یی برای فریادگران آزادی میهن و آرمان شاعر به کار می‌برد:

رخسی که آرزوی مرا شیبه می‌کشید

گم‌گشته در جزیره شب بی‌سوار بود (۲۴، ۸)

و نیز در منظومه‌یی روایتی، با تلمیحی بر داستان گم‌شدن رخس در حومه سمنگان، از گم‌شدن شاعر به جست‌وجوی شیبه آواره رخس، که باز هم می‌تواند استعاره‌یی از آرمان‌های دست‌نیافتنی مردم باشد، در حوالی سمنگان یا آرمان‌شهرش یادآور می‌شود و بلافاصله به راهی اشاره می‌کند که مانند نواری «چارسو»ی این شهر را به «تخت رستم» یا چکاد پیروزی پیوند می‌زند؛ پیروزی‌یی که فروفرستادنی از آسمان یا عالم بالا نیست، بل که سرنوشت آینده، خود بدان متکی ست و با نبرد باید به دستش آورد.

... و من

شیبه آواره رخس را

در سواد سبز «سمنگان»

به جست‌وجو گم می‌شدم

نواری از جاده

«چارسو» را به «تخت رستم»

که آسمان بر فراز آن تکیه داده بود

پیوند می‌زد<sup>۱</sup> (۲۵، ۱۷)

او در جایی دیگر، آزادی را به رخسی تشبیه می‌کند که به سبب به‌خواب‌رفتن رستم یا ناآگاهی و غفلت رزمندگان از گذرگاه خراب یا میهن، آواره و گم شده است:

رخس آزادی چو رستم را به خواب ناز دید

زین گذرگاه خراب آواره گشت و برنگشت (۲۳، ۳۳)

<sup>۱</sup> - گفتنی ست که «سمنگان»، «چارسو» و «تخت رستم» نام‌جای‌هایی اند که در جغرافیای افغانستان امروز موقعیت دارند.

همچنان او تداوم جنگ‌های تحمیلی درون‌گروهی مجاهدان را جنگ پیهم رستم و سهراب تعبیر می‌کند:

در چکاچاک دریغ و درد صد بار دگر

سینه سهراب با چنگال رستم چاک شد (۲۴، ۲۳)

و در شعری دیگر، از فرمان‌دهان جهادی می‌خواهد تا از جنگ‌هایی که به کشته‌شدن هم‌میهنان شان می‌انجامد دست بکشند و آگاه باشند که ادامه این جنگ‌ها نه تنها خود آنان، بل که راه و آرمان آنان را نیز به نابودی خواهد کشاند:

رستم، ای رستم!

بعد از این ببر بیانت را به دور افگن!

پیکر پژمرده سهراب را با برگ خونین سیاوشان

پوشان!

آذرخش انگیز میدان‌ها - کمانت - را به دور افگن!

هان! مینداری:

بار دیگر چاه در راه است

بعد از این

راه در چاه است (۲۴، ۲۵)

البته در این شعر «ببر بیان» همان لباسی است که رستم در هنگام نبرد می‌پوشید، «سیاوشان» که نام گیاهی است به گونه‌ی تداعی‌گر «سیاوش» قهرمان دیگر شاهنامه، و «آذرخش» تداعی‌گر «رخش» نیز است و هم‌چنان «چاه» اشاره به چاهی است که شغاد، نابردار رستم، در راه رستم کنده بود و رستم در آن چاه بیفتاد و بمرد.

خالده فروغ، از شاعرانی است که در سروده‌های خود بیش‌ترین بهره را از داستان رستم و سهراب و تهمینه و موضوع نوش‌دارو برده است.

او با تشبیه عقلی - حسّی وفا به شاهنامه؛ و عشق به خوان؛ تهمینه یا بانویی را که دل‌باخته رستم یعنی هم‌سر خود باشد نویدی از وفا برای آن مرد می‌داند:

بشارتی ست ز شه‌نامه وفا، رستم

به خوان عشق تو تهمینه‌یی که بیدار است (۷۹، ۲۷)

او هم چنان پدید آمدن قهرمانانی چون رستم و سیاوش را بدون موجودیت زنانی شکبیا و ویرا چون تهمینه و فرنگیس در شاهنامه روزگار، غیر ممکن می‌داند:

... رستمستانی به سلام سیمرخ عشق

بر نمی‌خیزد

سیاوشستانی سوار بر آفتاب

نمی‌گذرد

اگر تهمینه شکبیا

و فرنگیس ویرا را

راهی بر شاهنامه روزگار نباشد (۱۵۷۹)

هم چنان با بهره‌گیری از ترکیب‌های اضافی تشبیهی نوش داروی وفا و کاووس غربت و استعاره نخل سترگ و زخمی این بادیه برای سهراب، چنین مضمون آفرینی می‌کند:

نخل سترگ و زخمی این بادیه دور است، های

از نوش داروی وفا کاووس غربت شاه شد (۳۶، ۷۸)

او در شعری دیگر، پدیده هنر را زخمی‌یی می‌انگارد که رو به نابودی‌ست و نوش دارویی برایش نرسیده است:

به زخم‌های هنر نوش دارویی نرسید

همیشه در تب اندوه و درد بر دوشیم (۳۶، ۷۹)

از نگاه او عشق و آزادی نوش دارویی است که می‌توان با آن زخم‌های سرنوشت خود را

مرهم گذاشت:

... پاییز دستانی‌ست نیرومند

اما وفادارش نمی‌ماند کسی سهراب زخمی‌ست

از قطره‌های زرد خونس خال زردی می‌گذارد بر جبین عشق

از برگ‌های نیم‌سبز و نیم‌قرمزگون دستانش

در من شکوه جنگلی باز از تفکر شکل می‌گیرد

او می‌درآند جامه‌ها را از تن شب‌های بی‌دردی

من زخم‌های سرنوشتم را

مرهم‌گذاری می‌کنم با نوش داروی سلام پادشاه عشق و آزادی... (۷۹، ۹)

عبدالوهاب مجیر، هم‌میهنان خود را سهراب‌هایی می‌انگارد که پس از تحمّل سختی‌های بی‌شمار مبارزه همین که نوش داروی پیروزی را به دست آوردند، جان دادند:

سهراب‌وار زخم گرفتیم و یافتیم  
وقتی دوی خویش، به زیر زمین شدیم (۸۹، ۳۸)

### ۵-۳-۸: کشته‌شدن سیاوش و کین‌خواهی رستم

سیاوش، سیاوخش و یا سیاوش پسر کاووس شهنشاه کیانی‌ست که در دامان پرورش رستم بزرگ شد و چون به دربار برگشت، سودابه، یکی از هم‌سران کاووس، به او دل باخت (۷۵، ۳۸۵ - ۳۸۷) و از او کام خواست، اما سیاوش نپذیرفت و از این رو سودابه به او بهتان دست‌درازی بست. (فردوسی، ۳۹۸ - ۳۹۹) سرانجام از سیاوش خواستند تا برای اثبات بی‌گناهی خویش از میان آتش فروزان بگذرد (۷۵، ۴۰۵) و او در میان کوهی از آتش بتاخت و به سلامتی از آن بیرون شد. (۷۵، ۴۰۷)

سیاوش هم‌راه با رستم در جنگی با افراسیاب که به مرزهای ایران تاخته بود در بلخ شرکت جست و بر افراسیاب چیره گشت (۷۵، ۴۱۴) و با او پیمان آشتی بست؛ (۷۵، ۴۲۴) اما کاووس آن را نپذیرفت. (۷۵، ۴۲۸) همان بود که سیاوش، به فراخوان افراسیاب که در مشوره با پیران ویسه به او رسیده بود پاسخ مثبت گفت و به توران رفت. (۷۵، ۴۳۹)

سیاوش در توران با جریره، دختر پیران ویسه وزیر افراسیاب، (۷۵، ۴۵۰) و نیز با فرنگیس، دختر افراسیاب، (۷۵، ۴۵۵) ازدواج کرد و در آن سرزمین، سیاوش گرد را ساخت (۷۵، ۴۶۴) تا سرانجام به بدگویی گرسیوز، افراسیاب بر او خشم گرفت و به دست پهلوانی به نام گروی زره در تشتی سر بریده شد. (۷۵، ۴۹۴)

از سیاوش و فرنگیس، پسری به نام فرود به جا ماند. بعد از کشته‌شدن سیاوش، رستم به کین‌خواهی او به توران لشکر کشید و آن سرزمین را با خاک و خون یک‌سان ساخت.

داستان کشته‌شدن سیاوش غم‌انگیزترین رخ‌داد استوره‌یی است که در فرهنگ و ادبیات آریانای کهن عمیقاً تأثیرگذار بوده است تا اندازه‌یی که حتّاً سیاه‌پوشیدن در هنگام سوگ‌واری را نیز با واژه سیاوش پیوند می‌دادند و چنین می‌پنداشتند که مردم این سرزمین نخستین‌بار

در سوگ سیاوش سپاهپوش شده اند. (۱۰۱، ۴۳ - ۴۴) و از همین رو در شعر مقاومت افغانستان نیز برای به تصویرکشیدن رخ داده‌های خونین و اندوه‌بار دوران جهاد و مقاومت که بیش از یک و نیم میلیون شهید در پی داشت از اشاره‌های تلمیحی بر این داستان سود فراوان جُسته شده است.

استاد واصف باختری، در شعر «بشارت» خود، هم‌میهنان را از ظهور سیاوش یاقهرمانی نوید می‌دهد که به‌روزی و پیروزی را با خود خواهد آورد و سلطهٔ افراسیاب یا نیروهای اشغال‌گر را از این سرزمین برخواهد چید:

ز شهرستان مشرق نعرهٔ شیپور می‌آید

که سالار سپاه سرزمین‌های عبیر و نور می‌آید

بشارت باد!

بشارت چشم درراهان میلاد شقایق را

سیاوش شه‌سوار شهر آتش از دیاری دور می‌آید

سمندش از ستام لاژوردین صد بدخشان است

کمندش دست‌باف پهلوان زاولستان است

شراب سرخ پیروزی به چرخشش

نگین لعل پیروزی در انگشتش

ایا افراسیاب خیره‌سر پدرود گو با افسر و اورنگ!

گله‌خودت - اگر پولاد - چون موم است در مشتش (۱۱۰، ۱۵۹)

و در دو بیت زیر نومی‌دی خود را از ظهور قهرمانی مانند رستم و یا اسفندیار که بتوانند به خون‌خواهی سیاوش یا شهیدان برخیزند ابراز می‌دارد:

نیست گر رستم که خواهد کیفر خون سیاوش

آه زین میدان چرا اسفندیاری برنخیزد؟

نی غلط گفتم کهن شد قصهٔ اسفندیاران

دیگر از بن‌گاه شان جز سنگ‌واری برنخیزد (۱۱۰، ۷۳)

لطیف ناظمی در شعر «برف سرخ» خود، ضمن به‌تصویرکشیدن فضای هراس‌انگیز سال‌های آغازین کودتای هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۷ / ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ میلادی یادآور

می‌شود که در برابر آن همه بی‌داد و شکنجه و کشتاری که زیر شعارهای فریبنده انجام داده می‌شدند، هیچ کسی را یارای آن نبود تا فریاد خون‌خواهی سیاووش‌ها یا شهیدان شان را سر دهد:

... نه ما این چامه‌سازان دروغین را  
توانی بود تا فریاد برداریم و بخروشیم  
که: این اشک خراسان است پنهان در دل هر چکّه باران  
که: این خون سیاووش است در آیهٔ مرجانی سبزینه‌برگ تاک  
مگو برف است،  
این حرف است:

عصیر و شیرۀ جان و روان ماست در زهدان گرم خاک  
رگ بریدهٔ ما را کسی آویخته چون تاک بر آوند... (۱۰۳، ۱۰۷)  
سرورآذرخش، در شعر بلندی که به نام «سرودی از سیاووش‌گرد» دارد، سرتاسر داستان سیاووش را بازآفرینی می‌کند. در این بازآفرینی سیاووش نماد شهیدان و فرنگیس نماد زنانی است که عزیزان خویش را در جنگ از دست داده‌اند. شاعر در یک گفت‌وگو با مخاطب خویش داستان سیاووش را با هم مرور می‌کنند و می‌بینند و پیام‌های سیاووش، فرنگیس و فرود را می‌شنوند و درمی‌یابند. مخاطب پی می‌برد که او و خسرو هردو فرزندان فرنگیس، این مادر سوگوار، اند و سرانجام شاعر و مخاطب نیز هم‌دیگر خود را برادران هم‌زاد و هم‌راه می‌یابند. در تصویرسازی این بازآفرینی از نام‌های دیگری که در شاهنامه با این داستان پیوند دارند، مانند سیاووش‌گرد، افراسیاب، گروی، پیران ویسه، رستم و خسرو نیز بهره جسته شده است:

شب است و شب  
و شهر شب همه در موج شطّ شب فرو رفته  
و من از شهر شب افسانه می‌گویم  
و تو از شهر شب افسانه می‌خوانی  
و ما افسانه می‌گوییم و شهر اینک  
میان شب فرو رفته

\*\*\*

تو می‌گویی که «ام‌شب زیر نور مرده مه‌تاب  
صدایی از سیاوش گرد بر می‌خاست»  
که: خون من بگیرد دامن افراسیاب آخر

\*\*\*

تو می‌گویی که «یک لشکر گروی ترک  
به روی نیزه‌ها سرهای یک لشکر سیاوش را  
میان مذبح افراسیاب و ویسه می‌بردند  
سیاوش از فراز نیزه‌های تیز  
ز رستم یآوری می‌خواست  
و رستم را میان دشت  
شغاد گرگ‌های کشور شب زنده می‌خوردند  
و ز آن سرهای بی‌بیکر  
صدایی از فراز مذبح افراسیاب و ویسه برمی‌خاست  
که: خون من بگیرد دامن افراسیاب آخر

\*\*\*

تو این می‌گویی و می‌گویی «اینک منتظر می‌باش  
که من هم چشم‌در راهم.»  
تو می‌بینی و من هم خوب می‌بینم  
که اندر زیر نور مرده مه‌تاب شب‌هنگام  
فرنگیس و فرود از گرد ره نالنده می‌آیند  
و هر دو در سیاوش گرد  
به ناخن چهره و چشم به خون آغشته می‌آیند  
فرود از درد می‌نالند  
و او این را نمی‌داند  
که فردا دختر پیران



به سوگش پیرهن صد چاک خواهد کرد

\*\*\*

تو می بینی و من هم خوب می بینم

که اندر زیر نور مرده مه تاب

فرنگیس و فرود اندر سیاوش گرد می آیند

و نعل خسرو از دوش فرنگیس است آویزان

مبارک خاک و خون غلتان

سر خسرو تو گویی نیست بر پیکر

تن بی سر

فتاده روی دوش خسته مادر

و مادر -

آه! مادر گیسوانش غرقه اندر خون و خاکستر

\*\*\*

تو می بینی و من هم خوب می بینم

که لب های فرنگیس از سرودی سرد می لرزد:

«شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل»

- که خواهد بُرد نعل کشته گان تا آن سوی ساحل؟

\*\*\*

تو ناگه سخت می نالی

که «اینک مادرم را یافتم ای دوست!

من و خسرو برادرهای هم زادیم

من و خسرو دو فرزند فرنگسیم

برادرهای ناشادیم.»

\*\*\*

تو این می گویی و دستان خونالود مادر را

میان دست های خویش می گیری

تو می نالی

فرود از اوج با فریاد می خواند

فرود از اوج این آیات می خواند:

«از کی خسرو و یا خضر نبی بشنیده‌ام یک‌شب

که امواج شعاع خشم آتش‌ناک بعثت را

و میلاد بلند کاج قامت را

نمی‌گردد کسی منکر

چرا کاندلر سیاوش گرد

سیاوش آخرین فریاد خود را می‌کشد آخر»

\*\*\*

من و تو هر دو اینک چشم‌درراهیم

من و تو هم برادرهای هم‌زادیم و همراهیم (۱، ۵ - ۸)

جیل شب‌گیر پولادیان، در یکی از چکامه‌های خویش امیدوارانه فریاد برمی‌آورد که یاد

و خاطره سیاوش‌ها یا شهیدان میهن، جاویدانه و فراموش‌ناشدنی‌ست و تهمت‌ان یا مجاهدان

کشور انتقام آنان را خواهند گرفت:

جوش دگر ز خون سیاوش زَند برون

شمشیر انتقام تهمتن بدر شود (۱۳۳، ۱۹)

شجاع‌الدین خراسانی، وارونه‌اندیشی و بینش دور از واقعیت ناآگاهان روزگار خود را با

تلمیحی بر داستان سیاوش چنین بیان می‌دارد:

... روشن‌گران خجولی را می‌بینم

که پاس‌داری سیاوشان را

در آستان افراسیاب می‌جویند... (۳۰، ۳۹)

لطیف پدram، در شعری، خطاب به میهن تاریخی خود، خراسان، که در دوران اشغال

کشور توسط ارتش سرخ در سرزمین پنج‌شیر سروده است، می‌گوید که سرانجام مانند

سیاوش از میان کوهی از آتش روی داده‌های بزرگ به سلامتی گذر خواهد کرد:

... با کمربندی از سنگ و آفتاب

زخم‌های شگفته‌ات بر تن  
 کتاب مقدّست در دست  
 از میان آتش عظیم برخواهی گذشت  
 از واقعات عظیم  
 چنان که سیاوش  
 چنان که ابراهیم. (۱۱، ۱۷۱)

محمدآصف رحمانی «پارسی» کوه و دشت میهن را سیاوش خیز یا خاست‌گاه مجاهدان سرسپرده می‌داند و نیز با آتش‌خیزخواندن سنگ و ریگ این سرزمین، اشاره‌ی هم به روی‌داد تاختن سیاوش در میان آتش، دارد:

سنگ و ریگی که در این بادیه، آتش‌خیز است  
 دشت و گه‌سار کهن‌قلعه، سیاوش خیز است (۴۳، ۱۷)  
 سید نادر احمدی، در شعری که زیر عنوان سیاوش‌مرد دارد می‌گوید:  
 آن سیاوش‌مرد، آن استوره‌زاد

جوهر ققنوس را بر جا گذاشت (به نقل از منبع ۱۹، ۳۴)

محمدکاظم کاظمی در شعری که برای افغانستان و بوسنی سروده است، این سرزمین‌ها را نیازمند قهرمانانی می‌داند که در برابر بی‌داد و استبداد و به خون‌خواهی سیاوش‌ها یا شهیدان بی‌گناه، قیام و خیزشی را به راه اندازند و مردم مجاهد افغانستان را از راهیان پیشین این آرمان می‌داند که دیگر با خود درگیر اند:

کی‌ست برخیزد از این دشت معطل در برف؟  
 می‌دود خون کسی آن‌سوی جنگل در برف  
 کی‌ست برخیزد و این مویه مدفون از کی‌ست؟  
 بوی کم‌بختی ما می‌دهد این خون از کی‌ست؟  
 کی‌ست برخیزد و در جوش، چه می‌بینم؟ آه!  
 خون معصوم سیاوش، چه می‌بینم؟ آه!...  
 آن‌چه تا دی‌روز، خون‌خواه سیاوش‌شان بود  
 دست ما بود که آویخته گردن شد (۱۴۰، ۵۴)

کاظمی هم‌چنان در سوگ عبدالقهار عاصی، سرایش‌گر دیگر شعر مقاومت افغانستان، سروده‌یی دارد به نام «سیاوش» که در آن دوره چهارده‌ساله جهاد به چهارده خوان آتش، افغانستان به سرزمین آتش و عاصی به سیاوش تعبیر شده اند و امیدوار است که شهادت عاصی انگیزه‌یی برای بیداری ملت گردد:

و اینک پس از چارده خوان آتش

زمین و زمان کرده انکار ما را

مگر بعدِ عمری از این خواب سنگین

تکانی دهد مرگ قهار ما را

سیاوش تنهای این آتشتستان

که می‌دید سرگرم بازار ما را (۸۵، ۸۰ - ۸۱)

عبدالسّمیع حامد، به خون همیشه‌جاری سیاوش‌ها یا شهیدان میهن سوگند یاد می‌کند که این رستم‌ها یا فرمان‌دهان اند که به جای قیام در برابر ستم‌گران بر آستان آنان سر تسلیم فرود آورده اند:

قَسَم به خون سیاوش - که هم‌چنان جاری‌ست -

بر آستان ستم رستم است، سر مانده (۲۶، ۱۳)

جناس ستم با رستم در بیت نیز درخور یادکرد است.

وی هم‌چنان از نبود قهرمانانی رستم‌گونه که به خون‌خواهی سیاوشان یا شهیدان برخیزند و یا مانند کاوه در برابر ضحاکان یا اشغال‌گران بایستند، نگران است:

نیست رستم تا بخواهد کیفر خون سیاوش

نیست کاوه تا بگوید پتک خود بر مغز ماران (۲۳، ۶۲)

قنبرعلی تابش، کشور را در آن شب‌های تار تاریخ، دردمند و سوگوار دلیرانی چون

سیاوش می‌بیند:

قریه در سوگ سیاوشان به خود می‌پیچید ام‌شب

نیست کس تا آشنا سازد مرا با سرزمینم (۹۳، ۵۵)

### ۵-۳-۹: آرش کمانگیر و تیر او

داستان آرش کمانگیر و تیراندازی او برای تعیین مرزهای آریانا، در شاهنامه نیامده است، و تنها از آرش در ردیف پهلوانان دیگر آریایی نام گرفته شده و نیز به توانایی او به تیراندازی و پرتاب تیر سرنوشت‌ساز او اشاره‌هایی و جود دارند.

فردوسی از زبان بهرام چوبین می‌گوید:

من از تخمه نام‌ورآرشم

چو جنگ آورم آتش سرکشم (۷۵، ج ۲، ۲۱۳۷)

و هم‌چنان در گفت‌وگو میان خسرو و بهرام چوبین سخن در باره آرش می‌رود:

که بُد شاه هنگام آرش بگوی؟

سراید مگر بر من این گفت‌وگوی

بدو گفت بهرام: کان‌گاه شاه

منوچهر بُد با کلاه و سپاه

بدو گفت خسرو که: ای بدنهان!

چو دانی که او بود شاه جهان

ندانی که آرش و را بنده بود

به فرمان و رایش سر افکنده بود؟ (۷۵، ج ۲، ۲۱۴۰)

و به همین‌گونه از تیر او یادآوری می‌شود:

بمیرد کسی کو ز مادر بزاد

ز کی خسرو آغاز تا کی قباد...

چو آرش که بردی به فرسنگ تیر

چو پیروزگر قارن شیرگیر (۷۵، ج ۲، ۲۳۲۸)

و اما این داستان در منابع معتبر دیگری چون تاریخ محمد بن جریر طبری، تاریخ محمد بن محمد بلعمی، شاهنامه حسین بن محمد ثعالبی و غیره با جزئیات بیش‌تری بیان شده است. (۵۹، ۲۷۲ - ۲۷۵) به گفته مه‌دخت پورخالقی چت‌رودی، (به نقل از ۴۲، ۷۳) بر بنیاد سرچشمه‌های یادشده، این داستان چنین بوده است که منوچهر، شاه پیش‌دادی، در جنگی با

افراسیاب، فرمان‌روای توران، از وی شکست می‌خورد و به مازندران پناهنده می‌شود. در یک مصالحه قرار بر این می‌شود تا افراسیاب به مسافت یک تیررس از سرزمین آریانا را به منوچهر واگذارد و پهلوانی آریایی تیری رها کند و هر جا که تیر فرود آید، همان جا مرز آریانا (ایران) و توران باشد. همان بود که تیری ساختند و آرش دست به کمان بُرد و آن را از فراز کوه البرز و یا کوه دیگری با همه نیروی خود پرتاب کرد. این تیر از بامداد تا نیمروز پرواز کرد تا در فرغانه - یا به اختلاف روایات در جای دیگری - بر تنه درختی فرود آمد و آن جا مرز آریانا و توران شناخته شد. آرش در پرتاب این تیر برای تعیین مرز و آزادی میهن چنان نیرویی به کار گرفت که در دم جان سپرد.

در شعر مقاومت افغانستان، آرش استعاره‌ی است برای مبارزانی که با پرتاب تیر یعنی با دادن جان‌های شیرین خود از آزادی و مرزهای میهن و از ارزش‌های ملی خویش پاس‌داری می‌کنند و البرز استعاره‌ی برای کوه‌ساران آسمان‌سای میهن است که سنگر مبارزان بوده اند.

یحیا جواهری آرش را استعاره‌ی برای مجاهدان می‌گیرد و می‌سراید:

صدا صدای ملایک، صدای تکبیر است

فراز قلعه پر از آرش کمان‌گیر است (به نقل از منبع ۱۹، ۱۹۱)

جلیل شب‌گیر پولادیان، مردم افغانستان را آرش‌هایی می‌داند که در دوره اشغال، جان‌های خویش را در تیر نهاده با از خودگذری از مرزها و آزادی سرزمین خویش پاس‌داری می‌کنند:

اگرچه تیر زهرآلود دوران را برآماج اند

ولی جان‌شان بود در تیر چون آرش پی پیمان...

نمودار است چون رنگین‌کمان طیف آزادی

چو اوج کوهه البرز آرش را خم چوگان (۱۳۳، ۴۱)

او هم‌چنان در بیتی از یک چکامه خود، مجاهدان کشور را آرش‌نژاده‌های می‌داند که برج و باره بی‌داد را آماج تیراندازی خویش قرار می‌دهند:

پیکان تند سرکش آرش‌نژادها

زوبین‌گذار باره بی‌دادگر شود (۱۳۳، ۱۹)

عبدالقهار عاصی در سروده‌یی، تمام مردم مجاهد افغانستان را به دلاورانی چون رستم و کمان‌کشانی چون آرش تشبیه می‌کند:

خیال من، یقین من، جناب کفر و دین من  
بهشت هفتمین من، دیار نازنین من  
گه و کمر غلام شان، چه آفتاب و آتشی  
قیامتی قیام شان، چه مردمان سرکشی  
شهادت و مراد را به گوش سنگ سنگ خود  
چه سخت نعره می‌کشد گلوی سرزمین من  
به خانه خانه رستمی، به خانه خانه آرشی  
برای روز امتحان، دلاوری، کمان‌کشی  
چه سرفراز ملّتی، چه سربلند مردمی

که خاک راه شان بود شرافت جبین من (۶۵، ۲۲۹ - ۲۳۰)

و به همین‌گونه در سروده‌یی دیگر، باز هم سراسر کشور را پر از قهرمانی مانند آرش می‌داند:

در این خطّه کوه و کمر سرکش است

دِه و درّه زین خاک‌دان آرش است (۶۵، ۲۰۳ - ۲۰۴)

او در شعری دیگر، چشم‌به‌راه آن است تا روزی قهرمانانی مانند آرش و یا رستم پدید آیند و به این همه خون‌ریزی و بی‌سرنوشتی در میهن، پایان بخشند:

ماییم و انتظاری، کز آفتاب یاری

دیوار شب بریزد، بن‌بست شب بساید

در باش‌گاه مرگ و بی‌سرنوشتی ما

یا آرشی ببالد، یا رستمی بزاید (۶۵، ۶۰۷)

فیاض مهرآیین، میهن را به آرش آزاده‌گی تشبیه می‌کند:

پنج‌شیر پایداری، آرش آزاده‌گی

و ز شمالی شهامت، عشق پایا، میهنم! (به نقل از منبع ۶۸، ۳۵)

را حله یار، در روزگاری که سرنوشت میهن و مردم در دست سنگ‌مغزان بود، برای آزادی میهن و رهایی هم‌میهمان ظهور رزمنده‌گانی چون رستم و آرش کمان‌گیر را آرزو می‌برد:

حالا که سرنوشت به چنگ جهالت است

رستم کجاست؟ آرش و تیر و کمان کجاست؟ (۱۱۱، ۱۸)

اسدالله عفیف باختری، کوهی در شرق باختر یا بلخ را که می‌تواند استعاره‌ی از میهن باشد، یادگاه پهلوانانی چون سیاوش، سهراب و آرش می‌داند:

در دوردست دامنه‌ی شرق باختر

کوهی کشیده سر

کوهی که آشیان عقابان سرکش است

کوهی که سال‌هاست در اندیشه‌ی زمان

یادآور سیاوش و سهراب و آرش است... (۶۹، ۳۹)

خالده‌ی نیازی لهیب، از رزمنده‌گان میهن که به آرش تعبیر شان کرده است می‌خواهد تا برای از میان برداشتن ضحاکِ فاصله یا دوران دوری‌ها و آواره‌گی‌ها دست به کمان بَرند و با بی‌داد بستینند:

بگو به آرش این خطّه تا کمان گیرد

ضحاک فاصله بی‌داد می‌کند بی‌داد (۱۰۰، ۱۴۷)

محمدکاظم کاظمی در سروده‌ی «کمان‌گیر» خود، ضمن ابراز ناخوش‌نودی از وضعیتی که پس از پیروزی جهاد در افغانستان پیش آمد، با تشبیه مجاهدان به آرش کمان‌گیر و مادیات و دنیاپرستی به دست‌بند، بدین اندیشه است که اگر مجاهدان به منافع دنیایی و مادیات روی نمی‌آوردند ابعاد گسترده‌ی پیروزی آنان غیر قابل اندازه‌گیری می‌بود:

خدایا اگر دست‌بند تجمل

نمی‌بست دست کمان‌گیر ما را

کسی تا قیامت نمی‌کرد پیدا

از آن گوشه‌ی که کشان تیر ما را (۸۴، ۱۲۲؛ ۹۱، ۵۴)



### ۵-۳-۱۰: منیژه و بیژن

به روایت شاهنامه، بیژن پسر گیو و دخترزاده رستم است. او پس از جنگ با گرازان در مرز ایران و توران و نابودساختن آن‌ها (۷۵، ۸۰۳ - ۸۰۵) به دیدار منیژه، دختر افراسیاب، که در آن سوی مرز در دشتی بزم آراسته بود شتافت. آن دو از دُور هم‌دیگر را دیدند و به هم دل باختند. منیژه بیژن را به خیمه خود فرا خواند و سپس او را داروی هوش‌بر خوراند و پنهانی به کاخ خود بُرد. چند گاهی هر دو دل‌داده در آن کاخ به شادی گذراندند تا این راز از پرده برافتاد. افراسیاب دستور داد تا بیژن را بکشند، اما با پادرمیانی پیران ویسه او را در چاهی تاریک به بند افگند و منیژه را هم از خانه بیرون راند. از آن پس منیژه از هر دری نان می‌چید و از سوراخ چاه به بیژن می‌انداخت. (۷۵، ۸۰۷ - ۸۲۰) سرانجام کی خسرو، شاه کیانی، در جام گیتی نمای، به جست‌وجوی بیژن پرداخت و او را در چاهی که زندانی بود بدید و از رستم خواستار رهایی او شد. (۷۵، ۸۲۷ - ۸۲۹) رستم در لباس بازرگانان به توران رفت (۷۵، ۸۴۳) و به هم‌کاری منیژه به چاه بیژن راه یافت، او را از چاه برآورد (۷۵، ۸۵۰) و پس از شیبخون‌زدن در ایوان افراسیاب و شکستن سپاه توران در مرز، بیژن و منیژه را به ایران آورد. (۷۵، ۸۵۲ - ۸۵۶)

در شعر مقاومت افغانستان تلمیح‌های زیبا بر این داستان بسته شده اند و در همه جا منیژه استعاره‌یی برای زنان داغ‌داری‌ست که هم‌سران و عزیزان شان توسط دشیمان نظام‌های دست‌نشانده زندانی و یا سرب‌نیست شده اند و به همین‌گونه بیژن استعاره‌یی برای زندانیان و قربانیان آزادی‌خواه میهن و رستم استعاره‌یی است برای مجاهدانی که به خاطر رهایی ملت و آزادی میهن می‌رزمند.

عبدالکریم تمنا ضمن به‌تصویرکشیدن فضای خشونت‌بار آن روزگار، با کاربرد «رودابه» و «منیژه» هم‌چون استعاره‌هایی برای بانوان کشور، به حاشیه‌راندن شدن زنان از اجتماع را بدین گونه بیان می‌دارد:

یکی ز دوده رودابه روی بام نپوید

یکی ز ایل منیژه به صد نگاه نبینی (۶، ۲۶)

لطیف ناظمی بیژن را هم‌چون استعاره‌یی برای آن عده از مبارزان میهن به کار می‌برد که از سوی نظام دست‌نشانده اشغال‌گران به زندان افکنده شده اند:

هر کجا تهمینه می‌بینی عزادار است

بیژن این جا طعمه چاه است می‌دانم (۸۱، ۱۰۴)

سرور آذرخش نیز بیژن را برای زندانیان نظام‌های دست‌نشانده بیگانه‌گان استعاره گرفته از اندوه بانوان و خانواده‌هایی که عزیزان شان بسته غل و زنجیر درخیمان اند سخن می‌گوید:

ویسه از رامین جدا افتاده است

پیکر بیژن به چاه افتاده است (۱، ۳۹)

میرویس موج با استعاره گرفتن رستم برای مجاهدان، افراسیاب برای اشغال‌گران و کارگزاران داخلی آنان و بیژن برای مردم آزاده میهن؛ آرمان جهاد در برابر متجاوزان را پاس‌داری از آزادی میهن و رهایی ملت می‌خواند:

باز رستم خشم بگرفته‌ست بر افراسیاب

ز آن که در ژرفای چاهی جای بیژن کرده است (۹۹، ۱۶)

خالده فروغ، میهن را در آن سال‌های درد و مصیبت که به کشتارگاه و زندان آزادی‌خواهانی مانند بیژن و به ماتم‌سرای زنان داغ‌داری چون منیژه مبدل گردیده است، دیگر سرزمینی برای زیستن و ماندن نمی‌داند:

بی چشمه چشم منیژه چیست این جا مانده‌ای

رفتند آزادی‌سرایان، بیژنی در چاه شد (۷۸، ۳۶)

### ۵-۳-۱۱: رستم و اسفندیار

اسفندیار پسر گشتاسپ، شهنشاه آریایی بلخ، است. گشتاسپ، اسفندیار را برای به‌بندکشیدن رستم به سیستان فرستاد (۷۵، ۱۲۶۱) و اسفندیار با وجود بازداشتن مادرش، کتابیون، به این کار تن داد و به زابلستان رفت. (۷۵، ۱۲۶۳ - ۱۲۶۵)

در جنگی که میان رستم و اسفندیار پیش آمد، رستم و رخش زخم برداشتند. (۷۵، ۱۳۱۴) رستم می‌خواست تا از جنگ دست بکشد، اما زال او را از این کار باز داشت و با آتش‌زدن پر سیمرخ، سیمرخ را خواست و از او چاره زخم رستم و رخش را جویا شد.

سیمرغ از تن رستم و رخس پیکان‌ها را بیرون آورد و با منقار خود از جاهای زخم‌ها خون کشید و پری از خود را به زال داد تا آن را با شیر تر گرداند و به زخم‌ها بمالد. سیمرغ هم‌چنان به رستم آموخت تا برای گشتن اسفندیار رویین تن تیری از چوب گز بسازد و به چشم او که یگانه جای آسیب‌پذیر پیکرش است بزند و هم‌زمان هوش‌دار داد که هر که اسفندیار را بکشد، روزگار خودش نیز به سر خواهد رسید و تا زنده است در شوربختی به سر خواهد بُرد. (۷۵، ۱۳۱۹ - ۱۳۲۳) رستم فرموده سیمرغ را به کار بست و با زدن تیر گز به چشم اسفندیار، او را از پا درآورد. (۷۵، ۱۳۲۶ - ۱۳۲۸)

در شعر مقاومت، از این داستان بیش‌تر در بیان روی‌دادهای دوران پس از پیروزی جهاد که جنگ‌های میان‌گروهی در کشور دامن‌گستر شد بهره جسته شده است. در سروده‌های شاعران در این دوره، اسفندیار بیش‌ترین هم‌چون استعاره‌ی برای شهیدان و قربانیان جنگ‌های ذات‌البینی سازمان‌ها و گروه‌های جهادی و گاهی برای کافه ملّت دربند و به‌خون‌نشسته افغانستان و به‌ویژه برای مجاهدان و راهیان راه و آرمان‌های شهیدان به کار رفته است و اما اسفندیار و رستم در تقابل هم، گاهی استعاره‌ی برای ملّت و گاهی برای دشمنان اند.

در شعر مقاومت با بهره‌گیری از جزئیات دیگر این داستان و با اشاره به «پر سیمرغ»، «مکر زال» و «دوختن چشم اسفندیار با تیر دوسر» نیز خیال‌پردازی‌ها و تصویرآفرینی‌هایی صورت گرفته اند.

استاد واصف باختری، سیاوش را استعاره‌ی برای شهیدان؛ و رستم و اسفندیار را استعاره‌هایی برای راهیان راه و آرمان‌های آنان گرفته از نبود و پدیدنیامدن قهرمانانی که بتوانند راه و آرمان‌های شهیدان را دنبال کنند رنج می‌برد و اصلاً از ظهور چنین کسانی نومید است.

نیست گر رستم که خواهد کیفر خون سیاوش

آه! زین میدان چرا اسفندیاری برنخیزد؟

نی غلط گفتم، کهن شد قصه اسفندیاران

دیگر از بن‌گاه شان جز سنگ‌واری برنخیزد (۶، ۳۹)

استاد واصف باختری، در شعری دیگر، که بخشی از آن در این جا نقل می‌شود، با بهره‌جستن از داستان جنگ رستم و اسفندیار و تلمیح‌بستن بر گوشه‌های گوناگون آن، به تصویرآفرینی فضای جنگ و برادرکشی در کشور و هش‌دار به جنگ‌افروزان و نفاق‌افگان می‌پردازد:

... سواران ره‌وار کاغذین فصل نیامدنی را

که رؤیای حادثه را نیکومعبران اند

از بیشه‌های تصویر صدا کن

تا باز برای این دست آن‌سو افتاده از پیکر

خواب مشت‌شدن را به تعبیر برنخیزند

و بر دوش شیئه زخم‌گین رخشی دیگر

از خلوت خون‌آلود اسفندیار

عبور نکنند

خواب مشت‌شدن را از آن گونه

که بار دیگر پتکی شود

جمجمه‌هاشان را... (۱۱۰، ۲۹۶ - ۲۹۷)

یحیا جواهری مجاهدانی را که فرمان‌ده و رهبر خود را از دست داده اند، به قلعه‌گیانی تعبیر می‌کند که آرزومند برگشت اسفندیار یعنی فرمان‌ده و رهبر خود استند:

تمام قلعه‌گیان قلعه‌دار می‌خواهند

سلاح خون به تن، اسفندیار می‌خواهند (به نقل از منبع ۱۹، ۱۹۱)

دکتر عبدالرّازق رویین، دلیل تنهایی و وامانده‌گی میهن در هفت‌خوان رخ‌دادهای جنگ و نابه‌سامانی را نداشتن قهرمانانی چون اسفندیار رویین‌تن می‌داند:

چه تنها، چه وامانده در هفت‌خوانش

که رویین‌تن اسفندیاری ندارد (۲۵، ۵۰)

و بدین باور است که سیمرغ روزگار تیر دوسر را حتماً به چشم بدکنشان - که سزاوار

آن است - خواهد زد:

تیر گزین تراست، که سیمرغ روزگار  
زخمی به چشم بدکنشان آوریدنی ست (۲۸، ۵۰)  
او در شعری که به نام «اسفندیار غربت خاکم» دارد، خود را در دیار غربت به اسفندیاری  
تشبیه می‌کند که از تیر ساخته شده از پر سیمرغ زخم برداشته و امید درمانی ندارد:  
... شهر از زبان عشق نمی‌گوید

شهر

دستی به التیام نمی‌ساید

زیرا:

زخمی که دیده‌ام

زخمی ست جاودانه

از ناوک گزین پر سیمرغ

اسفندیار غربت خاکم من

داروم نیست

شاید

کاووس شاهی

آن را نهفته باز به جایی

شهر از زبان عشق نمی‌گوید (۴۳ - ۴۴، ۵۰)

پرتو نادری، با اشاره بر یگانه جای آسیب‌پذیر در تن رویین اسفندیار و تشبیه لحظه‌های  
شهادت به سیمرغ، با تمام هستی خود پذیرا بودن و آماده‌گی خویش را برای جان‌باختن در  
راه پیروزی نشان می‌دهد:

... اما تمام هستی من چشم است

تا زآن چکاد برتر هستی

یک روز آفتابی بی‌شام، سیمرغ لحظه‌های شهادت

آن سایه‌های روشن بال نجیب خویش

بر سینۀ ستمبر من اندازد. (۱۲، ۴۷)

جلیل شب‌گیر پولادیان، اسفندیار و گردآفرید، یکی از قهرمانان زن در شاه‌نامه، را استعاره‌هایی برای تمام پسران و دختران دلاور و سرسپرده میهن می‌گیرد و به هم‌میهنان دل‌گرمی می‌بخشد که همه مردم این سرزمین، اعم از زن و مرد، در برابر دشمن به پا خواهند ایستاد:

«اسفندیار»، زاده هر مادری بود

«گردآفرید» خواهر شوریده‌سر شود (۱۳۳، ۱۹)

محمدیونس طغیان ساکایی، «اسفندیار» را هم‌چون استعاره‌یی برای ملت دربند و یا میهن اشغال‌شده به کار گرفته، ظهور قهرمانی را آرزو می‌کند تا آزادی را به میهن و ملت به ارمغان بیاورد:

بازوی زورآوری آید به کار

بشکند زنجیر بر اسفندیار (۶، ۱۷۴)

شجاع‌الدین خراسانی، در شرایطی که دشمنان، در صدد از بین‌بردن آزادی میهن اند، جویای رزمنده‌گانی چون اسفندیار می‌شود:

... کهن‌دژ!

خراب شوی

اسفندیارت کو؟

نازپروران کی به تاراج می‌روند

و چادرنشینی چند

چه بی‌آزم،

آزادی را

بر دار می‌کشند... (۳۰، ۳۶)

سید ابوطالب مظفری در شعری که برای یک تن از شهیدان سروده است، با کاربرد استعاره «اسفندیار از سیستان برگشته» برای آن شهید، به باد فراموشی سپرده‌شدن آرمان‌های شهیدان میهن را پس از پیروزی جهاد، چنین به تصویر می‌کشد:

... سواران آمدند

و کسی به استقبال اسفندیار

از سیستان برگشته نرفت

و خاطرۀ ایشان از یادها کوچید... (۱۴۸، ۵۲)

و به این گونه، به گفته محمدکاظم کاظمی، (۱۴۴، ۶۸) «اسفندیار که در شاهنامه در برابر رستم یک ضلّ قهرمان به حساب می‌آید، در شعر مظفری کسوت قهرمانی می‌پوشد». محمدکاظم کاظمی با به‌کارگیری استعاره «رستم» به ملت افغانستان، استعاره «حیله‌جنگی اسفندیار» به جنگ‌های ذات‌البینی گروه‌های جهادی و استعاره «سیمرغ» به نجات‌دهنده بیرونی؛ بدین باور است که ملت با وجود زخم‌برداشتن از این همه جنگ و برادرکشی، باز هم به خود متکی خواهد بود و انتظار چاره بیرون‌رفت از این وضعیّت را از بیرون نخواهد داشت:

کلاه اگر نه، سرم با من است، می‌دانم

و آسمان، پدرم، با من است، می‌دانم

به حیله‌جنگی اسفندیار، خسته منم

و رستمی که به سیمرغ دل نبسته منم (۸۴، ۱۱۴؛ ۸۵، ۵۰)

وی هم‌چنان در سروده «اسفندیار» خود، «دوختن چشم اسفندیار با تیر دوسر» را هم‌چون استعاره‌ی برای حواله ضربتی کاری به دشمن شکست‌ناپذیر و پیروزی نهایی بر آن و «رستم» را هم‌چون استعاره‌ی برای ملت افغانستان به کار می‌گیرد و شکستن طلسم شکست‌ناپذیری متجاوزان و پیروزی بر آنان را تنها با دست‌ان توانای ملت افغانستان متصور و ممکن می‌انگارد:

گفت: می‌دوزدش به تیر دوسر چشم اسفندیار اگر باشد

گفتم: آری، چنین تواند کرد، رستم نام‌دار اگر باشد (۸۵، ۱۰۵؛ ۱۴۲، ۵۵)

کاظمی، در جایی دیگر، «رویین‌تن» یا اسفندیار را استعاره‌ی برای خود یا ملت افغانستان، «تهمتن» یا رستم را استعاره‌ی برای دشمن، «ساحل هلمند» را برای کشور و زدن تیر دوسر به مکر زال به این ساحل» را برای واپسین و کاری‌ترین ضربت دشمن به میهن، به کار می‌گیرد و تأکید می‌ورزد که دشمن اگر با تمام توان و نیرو و ترفند خویش هم افغانستان را آماج یورش قرار بدهد و جنگ و برادرکشی را به راه بیندازد باز هم بر مردم این سرزمین دست نخواهد یافت و این ملت هم‌چنان شکست‌ناپذیر و جاویدانه باقی خواهد ماند:

رویین‌تینم، اگر چه تهمتن به مکر زال  
تیر دوسر به ساحل هلمند مان زند (۸۵، ۱۲۶)

### ۵-۳-۱۲: رستم و چاه شغاد

شغاد برادر ناتنی رستم از یک کنیزک زال بود. ستاره‌شناسان تباهی تخمهٔ سام را به دست او پیش‌بینی کرده بودند و از همان‌رو، زال او را نزد شاه کابل فرستاده بود تا از خانواده دور باشد.

باری شغاد در مخالفت با باج‌دادن کابلستان به رستم، یک‌جا با شاه کابل نقشهٔ نابودی رستم را کشید. او از شاه کابل خواست تا در نخچیرگاهی چاهی چند بکند و در بن آن‌ها تیغ‌های دراز و شمشیرها و جنگ‌افزارهای دیگر را درنشانند و سر چاه‌ها را با خاشاک بپوشانند؛ و خود به زابل رفت و به بهانه‌ی رستم را بفریفت و پای او را به کابل کشانید.

شاه کابل، رستم را به تفرج‌گاهی میهمان کرد و سپس او را به آن نخچیرگاه رهنمون شد و بدین‌گونه، رستم به یکی از چاه‌هایی که در راهش کنده بودند افتاد و کشته شد. (۷۵، ۱۳۴۵-۱۳۵۳)

در شعر مقاومت، در هر جا که اشاره به این داستان می‌رود، «رستم» نماد و استعاره‌ی از رزمندگان راستین، عشق، آزادی و میهن؛ «شغاد» نماد و استعاره‌ی از مجاهدنمایان فریفتهٔ قدرت و ثروت، دشمنان درون‌مرزی، کارگزاران نظام دست‌نشانده و عاملان جنگ‌های داخلی؛ و «چاه شغاد» نماد و استعاره‌ی از جنگ‌های داخلی و عاملان آن‌ها، بن‌بست در مبارزه و محل نابودی مبارزه، عشق و آزادی اند.

عبدالکریم تمنّا در سرودهٔ «هزار چاه» خود، نیز عاملان جنگ‌های داخلی را به «شغاد» و دسیسه‌های آنان را به «چاه» و مبارزان راستین را به «رستم»‌هایی تعبیر می‌کند که قربانی این توطئه‌ها می‌شوند:

هزار چاه گرسنه شغاد کنده به هر سوی

چه‌گونه رستم ما را به کام چاه نبینی (۶، ۲۵)

دکتر اسدالله حبیب، با تلمیحی بر این داستان از اندوه نابودی قهرمانان می‌گوید:



مشعل عشق و امید رستم

در سیه‌چاه که خاموش شده؟

دفتر خاطره‌هایی ست که در بارش و باد

بین ویرانهٔ تقویم فراموش شده‌ست (۱۱۶، ۹۹)

استاد واصف باختری، در بیتی، «رستم» را نمادی از پیکارجویان و «شغاد» را نمادی از کارگزاران دست‌گاہ حاکم می‌داند و بر این نکته تأکید می‌ورزد که فه‌رمانان تا پای جان دست از مبارزه نخواهند کشید:

بگو که کید شغادان به چاه‌سارش کُشت

مگو که وای ببین رستم از نبرد گذشت (۱۱۰، ۸۴)

لطیف ناظمی، از بنیادگذاران شعر مقاومت افغانستان، با بستن تلمیحی بر داستان افتادن رستم در چاه شغاد، وضعیّت وحشت‌بار میهن را در آستانهٔ تهاجم ارتش سرخ اتّحاد شوروی، چنین به تصویر می‌کشد:

من در میان غربت شب بودم

با قامتی خمیده ز وحشت

بغض غمین و تنبل خاموشی

پیچیده در گلوی زمان بود.

در گاه‌وار کودک آزادی

صدها هزار مار نهان بود

\* \* \*

خورشید رفته بود به شهر دور

فریاد من به جنگل شب پیچید:

«ای شهر خسته رستم دستانم آرزوست

زین هم‌رهان سست‌عناصر دلم گرفت

از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست»

\* \* \*

باد از درون قلعهٔ شب غرّید:

رستم کجاست؟ بیّهده می گردی  
 دیر است ای مسافر شب، دیر است  
 رستم درون چاه شغاد است  
 رستم اسیر شهر اساطیر است (۱۰۳، ۱۰۴ - ۱۰۵)  
 سرور آذرخش نیز در سروده‌یی که از پادرامدن یک تن از رزمندگان کشور و مویه مادر  
 او را در مرگش به تصویر می‌کشد، به گونه غیر مستقیم اشاره به چاه شغادافتادن رستم دارد:  
 ... تک‌سواری ناگهان بر خاک می‌غلند  
 کوه‌واری ناگهان از پای می‌افتد  
 شهر خون‌آلود عیاران  
 جامه شب‌رنگ ماتم بر تن تباردار  
 مادری از درد می‌نالند  
 مادری فریاد می‌دارد:  
 رخس رستم بعد از این هرگز سواری بر فراز خود نخواهد دید... (۱، ۶۹)  
 او در شعری دیگر، به جز از آزادی‌خواهان هر کسی را که جنگ‌افزار دارد «چاه شغاد»  
 یعنی عامل برادرکشی می‌خواند:  
 ... از من به پتک‌ساز بگویند  
 گر آن که پتک‌دار نمی‌بود  
 پتک شما نه مستی پولادین می‌بود  
 زیرا که آدمی  
 چاه شغاد آدمیان است... (۲، ۶۲)  
 دکتر عبدالرزاق رویین، نسل زراندوز و خون‌ریز و بی‌مهر روزگار خود را شغادهایی  
 می‌داند که در راه هم‌خونان رستم کیش خویش چاه می‌کنند:  
 ... چاه‌کن‌های ره هم‌خونان  
 مایه ذلت رستم‌کیشان  
 گویی از قرن شغاد آمده‌ایم  
 دست‌هامان خونین

قلب‌هامان خالی

چشم‌هامان پی اندوختن اند... (۱۷۲، ۵۰)

او، می‌خواهد به میهن باستانی‌اش که ریشه در استوره‌های کهن دارد آگاهی دهند که رستم نمرده است و کابل و زابل دوباره آزاد خواهند شد:

مازندران بیشه استوره را بگوی

رستم نمرده، کابل و زابل رهیدنی ست (۲۸، ۵۰)

پرتو نادری در سروده «سوگیانه» خود با تشبیه عشق و آزادی به «رستم» و مدفن عشق و آزادی به «چاه شغاد» از گریستن خود و اندوه بزرگ نهفته در واژه‌های شعرش چنین تصویری ارائه می‌دارد:

... گریستم

گریستم

تمام شب گریستم

بی آن که بتوانم شعری بسرایم

شاید واژه‌ها

در مراسم به‌خاک‌سپاری عشق و آزادی

سرگرم مرثیه‌خوانی بودند

شاید واژه‌ها

سوگیانه رستم را

کنار چاه شغاد

مویه می‌کردند. (۱۳، ۵۱)

و در شعری دیگر، با تلمیحی بر داستان رستم و چاه شغاد آرزو می‌کند تا رزمندگان، دیگر درگیر جنگ‌های داخلی نشوند:

برادر به چاه سیاه شغاد

چو رستم بیفتد مبادا مبادا! (۱۵، ۴۴)

جلیل شب‌گیر پولادیان با آوردن استعاره‌های «شغاد» و «چنگیز» برای دشمنان درون‌مرزی و برون‌مرزی و تشبیه میهن به رستم، اظهار می‌دارد که در نابودی میهن نه عوامل بیرونی، بل که عوامل درونی دست به کار بوده اند:

نه «چنگیزی»، شغاد نابردار گورچالت کند

«تهمت» وار دام مرگ را ژرفاستی میهن! (۱۰۰، ۷۴)

او حالت هم‌میهنان خود را با اشاره تلمیحی دیگری بر داستان رستم و شغاد چنین به تصویر می‌کشد:

قوم من عقده سرکوفته خواب اسیر وحشی

نقش آینه کابوس سیه‌چال فساد

در گذرگاه عفاریت و شیاطین، دد و دام

جان پرپر شده رستم و آیین شغاد (۱۱۶، ۱۰۰)

محمدیونس طغیان ساکایی در سوگ یک تن از رهبران جهادی که به دست طالبان به شهادت رسیده است، رستم را استعاره‌ی از او و شغاد را استعاره‌ی برای طالبان می‌گیرد و می‌سراید:

... باز امروز

این شغادان

چاه‌کن‌ها

رستمی را

در مسیر سرخ کابل گشته‌اند

از برای مرگ ماتم‌زای رویین‌تن

خنده‌ها را

از گلوی بلخ تا لب‌های زابل گشته‌اند (به نقل از منبع ۱۹، ۲۹۵ - ۲۹۶).

میرویس موج، مجاهدان را بهم‌هایی می‌داند که برای کشیدن کین نیاکان در برابر دشمنان به سنگرها شتافته اند:

تا گشد کین پدر در کارزار از دشمنان

باز بهم‌ن جای خود بر پشت توسن کرده است (۹۹، ۱۶)

شجاع‌الدین خراسانی، از هم‌سوئی خود با آزاده‌گان و رزمنده‌گان حماسه‌ساز استوره و تاریخ سرزمین خود سخن می‌زند و راه خود را از نابرداران بیگانه با عشق و بدگوهر که از تبار شغاد اند جدا اعلام می‌دارد:

... اگر به خانه من آمدی

از طالع بهار بگوی

از انهدام پنجره‌های قفس

از زیبایی پرواز عقاب در اوج

و از چهجه فردوسی در تالار تاریخ

من حماسه را به خاطر سهراب می‌خوانم

و تغنی را به خاطر فرهاد

و تو

راه دیگری نورد

باب دیگری بکوب. (۱۷، ۳۰)

شجاع‌الدین خراسانی، اندوه نابودی نسل رستم و کاوه و تداوم نسل شغاد را می‌خروشد و بر آیین بی‌داد نفرین می‌فرستد:

کنون گر کس شریک غم کنم من

خروشی بر سر رستم کنم من

خروشم: های! تخمت یاوه مانده‌ست

نه از تو ماند و نی از کاوه مانده‌ست

فقط شغاد ماند و تخم شغاد

که نفرین باد بر آیین بی‌داد (۳، ۳۰)

و باز هم در شعری دیگر با اشاره‌ی تلمیحی بر داستان کشته‌شدن رستم به دست نابردارش، شغاد، در چاه، از ناهم‌خونی نامردمان حاکم بر میهنش با مردم آزاده این مرز و بوم سخن می‌زند:

... اما،

شیتادی بر بلندای تزویر می‌خندد

شاید به نامردی یک مرد  
و استوره زابل  
در چاه  
ناله می‌کند.

می‌شنوی؟  
زخم‌های تنش  
شیبه رخشش  
و شمشیر خفته در نیامش  
فریاد می‌زند:

که نامرد را  
خون مشترک نیست. (۳۰، ۳۶)

سید نادر احمدی پی‌روان یک تن از رهبران جهادی را پس از شهادت وی به دست طالبان، به فانوس‌هایی تعبیر می‌کند که در معرض وزش باد قرار گرفته باشند و یا کسانی که به دست شغادان کشته شده باشند:

فانوس به دست باد ماندیم  
ما کشته‌شد شغاد ماندیم (به نقل از منبع ۱۹، ۳۰).

سید ابوطالب مظفری مجاهدنمایان را شغادی می‌داند که سبب جنگ‌های داخلی و برادرکشی اند:

دشنه در مشت و ماشه بر انگشت  
سال‌ها در کمین هم بودیم  
تا به رسم شغاد رستم‌کش

راه‌ها را به خنجر آلودیم (۸۶، ۹۷ - ۹۸؛ ۹۲، ۷۴)<sup>۱</sup>

مظفری در جایی دیگر، سوء قصدها و دسیسه‌های عاملان جنگ‌های ذات‌البینی گروه‌های جهادی را به «چاه نابردار» که اشاره به چاه شغاد دارد تعبیر می‌کند و آرزومند

<sup>۱</sup> - در منبع دومی: دشنه و مشت... ماشه و انگشت...

ظهور «فرامرز» یا قهرمانی ست که به انتقام خون قربانیان این جنگ‌ها برخیزد و به این برادرکشی پایان بخشد:

فصل تزویر است و چاه نابردار، پیش رو

کو فرامرزی که گیرد از عدو کین مرا؟ (۸۶، ۲۶۷ - ۲۶۸) (۹۲، ۷۱)

او هم چنان به کشته شدن یک تن از رهبران جهادی به دست طالبان چنین اشاره دارد:

تهمنتی که برآمد ز هفت خوان بیرون

ولی ز چاه برادر بُرد جان بیرون

شغادها همه گی سر به چاه حیلہ شدند

نشد که تن بکشد از حضيض شان بیرون (به نقل از منبع ۱۹، ۵۰۰ - ۵۰۱)

و نیز در همین پیوند می گوید:

سوار، از جگر رود تشنه آمده بود

ز هفت خوانِ دد و دیو و دشنه آمده بود (به نقل از منبع ۱۹، ۵۴)

محمدکاظم کاظمی، با به کارگیری استعاره «سیمرغ» به سیمای آرمانی مجاهدان در دوره جهاد و استعاره «شغاد» به چهره پس از پیروزی آنان؛ روی گرداندن مجاهدان را به مادیات و مستولی شدن فضای بی اعتمادی و جنگ و برادرکشی میان آنان را چنین به تصویر می کشد:

نگفته بودم و دیدم که نان دهان را بست

غرور پرواز، درهای آسمان را بست

نگفته بودم و سیمرغ‌ها شغاد شدند

برادران سر تقسیم حق زیاد شدند (۸۴، ۱۱۲؛ ۹۱، ۴۹)

کاظمی در جایی دیگر، با کاربرد استعاره «رستم تنهای زابلستان» به مهاجران بی کس بازگشته به میهن و «چاه شغاد» به جنگ‌های داخلی، می گوید که اگرچه بر این ملت تحمیل شده است تا تاریخ خونین دیرینه خود و اندوه قربانیان جنگ‌های داخلی معاصر را درک نکنند، اما درد فاجعه کشتار جمعی مهاجران بی گناه تازه به میهن برگشته چنان بزرگ است که نمی توان آن حس نکرد:

اگرچه خواسته اند آن چه قرن‌ها رفته ست

بر این قبیله آتش نژاد حس نکنم

و درد رستم تنهای زابلستان را  
که درفاده به چاه شغاد، حس نکنم  
ولی چه گونه توانم حضور تیغی را

که خورد بر جگر اعتماد، حس نکنم؟ (۸۵، ۸۳)

عبدالسمیع حامد در شعری که زیر عنوان «بار دیگر چاه» دارد، با اشاره به چاه شغاد از مجاهدان می‌خواهد که دیگر از مبارزه دست بکشند و چنین نیندیشند که باز هم مبارزه به بن‌بست خواهد انجامید، بل که آگاه باشند که بعد از این اصلاً حقایق خود مبارزه پرش برانگیز است:

رستم، ای رستم!

بعد از این ببر بیانت را به دُور افگن!

پیکر پژمرده سهراب را با برگ خونین سیاوشان بپوشان!

آذرخش‌انگیز میدان‌ها - کمانت - را به دور افگن!

هان! مینداری:

بار دیگر چاه در راه است

بعد از این

راه در چاه است. (۲۴، ۲۵)

عبدالوهاب مجیر با تلمیح ظریفی بر این داستان، «یاران» را هم‌چون استعاره‌ی برای مبارزان و ایهامی از رستم و «چاه نهان» را به حیث استعاره‌ی برای دسیسه‌های دشمنان و ایهامی از «چاه شغاد» به کار گرفته آزادی‌خواهان میهن را هشدار می‌دهد که بایستی با آگاهی کامل وارد صحنه شوند؛ زیرا دشمنان، دسیسه‌های بی‌شماری را در برابر آنان چیده اند:

یاران! هزار چاه نهان است پیش رُو

باید قدم نه در ره بی اعتماد زد (۸۹، ۶)

پرویز آرزو، خود را در غربت به رستمی که در چاه شغاد افتاده است تشبیه می‌کند:

گاهی میان این همه غربت احساس می‌کنم که چه دورم

چون رستمی به چاه شغادم، یک قهرمان زنده‌به‌گورم (۴۰، ۲۵)



### ۵-۳-۱۳: اشاره‌هایی بر روی داده‌های دیگر شاهنامه در شعر مقاومت

افزون از داستان‌های یادشده پیشین، اشاره‌هایی بر برخی از روی داده‌های دیگر شاهنامه نیز در لابه‌لای شعر مقاومت دیده می‌شوند که در این جا به آن‌ها نگاه گذرابی انداخته می‌شود: استاد واصف باختری به سه تن از شخصیت‌های شاهنامه‌یی: سام پسر نریمان و پدر زال، (۴۵، ۵۲۸)، زردشت، پیامبری آریایی که در زمان پادشاهی گشتاسپ در بلخ آیین خود را بنیاد گذاشت (۴۵، ۴۹۹ - ۵۰۱) و مزدک، سخن‌گویی با رای و دانش که آیینی نو آورد، اما به فرمان شاه کشته شد (۴۵، ۹۹۱ - ۹۹۳): در کنار نام بودا چنین اشاره می‌کند:

حال بودا کو و مزدک کو و زردشت کجاست؟

سام تا بر سر دیوان بزند مشمت کجاست؟ (۱۱۰، ۷۷)

او هم چنان به جاماسپ که وزیر خردمند و راه‌نمای لهراسپ و گشتاسپ کیانی بود (۴۵،

۳۰۱ - ۳۰۴) چنین اشاره‌یی دارد:

آن خردمند کهن خرقه دیرین جاماسپ

تا که بر دفتر شیطان نهاد انگشت کجاست؟ (۱۱۰، ۷۷)

یحیا جواهری، کیانیان، دومین سلسله پادشاهان آریایی در آریانای کهن، را استعاره‌یی برای بزرگی تباری گرفته، کسانی را که بر اریکه قدرت و حاکمیت میهن تکیه زده اند نه تنها از نگاه تبار و نسب بزرگ نمی‌شمارد، بل که کودن‌ترین مردم جهان نیز می‌داند:

نه از تخم کیان است و نه از کی

نه مردی از تبار حاتم طی

وزیر است آن، به تحقیق ار بینی

نباشد از جهان احمق‌تر از وی (۲۱، ۲۲)

جلیل شب‌گیر پولادیان از قارن که نام هشت تن از پهلوانان شاهنامه و مشهورترین آنان پسر کاوه آهن‌گر و سپه‌دار فریدون بود (۴۵، ۷۳۵ - ۷۴۰) در شعر خود چنین نام گرفته است:

آید غریو نیزک گردان ز بادغیس

قارن ز موج‌های هریوا بدر شود (۱۳۳، ۱۹)

محمدیونس طغیان ساکایی، اشاره‌ی دارد بر فرجام زنده‌گی زریر فرزند لهراسپ که باظهور زردشت به دین او گروید و در پادشاهی گشتاسپ سپه‌دار آریانا بود. این شاه‌زاده بلخی در نبرد با ارجاسپ تورانی، با پرتاب پنهانی زوبینی از سوی بیدرفش، کشته شد (۴۵، ۵۰۶ - ۵۰۷):

بی درفش و بی کلاه و بی سریر

پای کوبد بر سر گور زریر (۶، ۱۷۴)

او هم‌چنان به شب‌رنگ که اسپ سیاوش است (۴۵، ۶۱۹) این گونه اشاره می‌کند:

تا که بر شب‌رنگ دیگر زین نهد

بلخ بامی را ز نو آیین نهد (۶، ۱۷۴)

عبدالسمیع حامد، با تشبیه بهاران پیروزی به زردشت، از آزادی میهن و رهایی مردم از

بند اسارت نوید می‌دهد:

زنجیر تیغ‌دیس یخ از پای جوی‌بار

با دست زردهشت بهاران شکستنی‌ست (۲۶، ۴)

افزون بر این‌ها در شعر مقاومت به مناسبت‌های گوناگون نام‌های بسیاری از شخصیت‌ها

و نیز اعلام دیگر شاه‌نامه از جمله نام‌جای‌ها آمده‌اند.

## ۶: نتیجه‌گیری و پیشنهادهای

همان‌گونه که دیدیم افغانستان امروز یا خراسان بزرگ دی‌روز و آریانای کهن نه تنها بستر سرایش شاه‌نامه، بل که محل وقوع بسیاری از روی‌دادهای پهلوانی و خاست‌گاه پهلوانان اصلی آن نیز است و در حقیقت، این باورها، بینش‌ها، آرمان‌ها و آیین‌ها و منش‌های اقوام آریایی بوده که دست به دست هم داده انگیزه پیدایش و سرایش حماسه‌های ملی و از جمله شاه‌نامه، گردیده‌اند و از همین‌رو شاه‌نامه یکی از دوست‌داشتنی‌ترین کتاب‌ها و شاه‌نامه‌خوانی از آیین‌های بایستینه مردم این سرزمین بوده و نقش بزرگی را در انتقال و پرورش آن بینش‌ها و منش‌ها و روحیه آزادمنشی و احساس آزادی‌خواهی و میهن‌دوستی در میان نسل‌های بعدی و سمت‌وسوهای شعر و ادبیات آنان داشته است.

برآیند این پژوهش نشان‌دهنده آن است که در سال‌های جهاد و مقاومت مردم افغانستان در برابر مهاجمان بیرونی و نظام‌های دست‌نشانده آنان، از یک سو با درنظرداشت تأثیر آیین شاه‌نامه‌خوانی در پرورش آزادمنشی و دلاوری در میان خواننده‌گان و شنونده‌گان آن، بیش‌ترین سنگ‌های داغ جهاد و پایداری در مناطقی قرار داشته که شاه‌نامه‌خوانی در آن‌جاها مروج بوده است و از سوی دیگر روی‌کرد به شاه‌نامه و شاه‌نامه‌خوانی افزون بر این که باعث پیدایی شعر مقاومت در افغانستان شده؛ بر شعر مقاومت، هم از نگاه جان‌مایه و هم از لحاظ زبانی تأثیرگذار بوده است.

در این پژوهش با مروری بر شعر مقاومت جهان به‌ویژه فلسطین و ایران و تثبیت جای‌گاه شعر مقاومت افغانستان در آن و شناخت بیش‌تر ماهیت و شناسه‌های شعر مقاومت افغانستان و نیز دوره‌ها و حوزه‌های شعر مقاومت، به گوشه‌های گوناگون تأثیر شاه‌نامه به این جریان شعر از جمله زمینه‌هایی آرمانی چون میهن‌دوستی، آزاده‌گی و آزادی‌خواهی،

بیگانه‌ستیزی و ایستاده‌گی و پایداری و نبرد با مهاجمان و ستم‌گران بیرونی و درونی و هم‌چنان کاربرد نام‌های جنگ‌افزارها، نمادهای استوره‌یی و واژه‌گان دیگر و تلمیح‌ها و اشاره‌ها بر داستان‌ها و روی‌دادهای پهلوانی، روشنی انداخته شد و نشان داده شد که شعر مقاومت در بلندبردن سطح خودشناسی و خودآگاهی ملی، تاریخی و فرهنگی و سمت‌وسو دهی مردم نقش‌سازنده‌یی دارد. این پژوهش به خواننده‌گان کمک می‌کند تا در کنار این که درباره‌ گوشه‌های گوناگون اثرگذاری شاه‌نامه بر شعر مقاومت آگاهی‌های بایسته‌یی را به دست می‌آورند با آفرینش‌گران شعر مقاومت افغانستان و نمونه‌هایی از سروده‌های آنان نیز آشنا شوند.

همان‌گونه که گفته آمدیم، تا کنون پژوهش‌گسترده‌یی در زمینه شعر مقاومت افغانستان انجام داده نشده است و تا جایی که معلوم است به استثنای مقاله‌های پراگنده چاپ‌شده در برخی از نشریه‌های علمی و ادواری آثار مستقلی در نقد و پژوهش کارشناسانه این جریان شعری در دست‌رس نیستند و حتا از شعر مقاومت افغانستان دفترهای مستقل فراوانی به نشر نرسیده و نمونه‌های این شعر را باید بیش‌تر در لابه‌لای دفترها و گزینه‌های آمیخته با دیگر سروده‌ها و یا در برگ‌های نشریه‌های ادبی جست‌وجو کرد، و بخصوص پژوهش در زمینه تأثیر شاه‌نامه بر شعر مقاومت افغانستان به کلی تازه‌گی دارد؛ اما با آن‌هم برآیند به دست‌آمده از این تحقیق بیان‌گر آن است که شاه‌نامه بر شعر مقاومت افغانستان اثرگذاری ژرفی داشته است، تا جایی که بسیاری از سروده‌های مقاومت را نمی‌توان بدون آگاهی از شاه‌نامه تأویل و تفسیر کرد و از این‌رو خواننده و شنونده شعر مقاومت افغانستان برای درک کامل و درست آن باید حتماً با شاه‌نامه، بخصوص روی‌دادهای و شخصیت‌های دوره استوره‌یی و پهلوانی آن آشنایی داشته باشد.

در فرایند تحقیق به این واقعیت پی برده می‌شود که شاه‌نامه در گذشته‌ها نیز، بر شعر کهن فارسی دری، چه بر شعر کهن و چه بر شعر معاصر، اثرگذار بوده و مورد استقبال گرم و گسترده سخن‌وران نامی در تمام دوره‌ها قرار گرفته است و از این‌رو تأثیر شاه‌نامه بر شعر مقاومت با وجود آن که موضوع آن از نگاه پیشینه تحقیق، نو است، با توجه به جان‌مایه‌های یگانه هر دو که نبرد با بیگانه‌گان و ستم‌گران و دفاع از مرزهای میهن و ارزش‌های ملی و فرهنگی است، نمی‌تواند غیر منتظره باشد و همین مشترکات باعث آن شده اند که شعر

مقاومت افغانستان با آن که زاده دوران جهاد و پایداری مردم این کشور برای برپایی یک نظام اسلامی است از شاهنامه که بر مبنای استوره‌های کهن ملی پیش از اسلام پدید آمده و دربرگیرنده روی‌دادها و پهلوانی‌های آن دوره‌هاست اثرپذیر باشد.

با این نتیجه‌گیری می‌توان موارد زیر را پیش‌نهاد کرد:

۱ - بازخوانی شعر مقاومت افغانستان با مراجعه مستقیم به آثار شاعران دوره جهاد و مقاومت این کشور، می‌تواند بر گوشه‌های ناشناخته فجایع نظام‌های دست‌نشانده بیگانه‌گان و اشغال‌گران روشنی بیشتری بیندازد و از این‌رو باید آثار چاپ‌نشده شاعران دوره جهاد و مقاومت از سوی نهادهای مسؤول فرهنگی کشور فراهم‌آوری، تدوین و به دست نشر سپرده شوند و آثار چاپ‌شده موجود از نو منتشر گردند.

۲ - شاهنامه‌خوانی و روی‌کرد به شاهنامه و سایر آثار ادبی حماسی، می‌تواند موجبات تقویّه روحیّه میهن‌دوستی، آزادی‌خواهی و بی‌دادستیزی مردم این سرزمین را فراهم آورد. به خاطر زنده‌سازی دوباره این آیین خجسته باید تدابیر مشخصی از سوی نهادهای مسؤول علمی، فرهنگی و آموزشی روی دست گرفته شوند.

۳ - تحقیق در ابعاد گوناگون ادبیات و شعر مقاومت افغانستان، می‌تواند این بخش مهم از گنجینه بزرگ ادبیات این سرزمین را از خطر فراموشی نگاه دارد. به خاطر برآورده‌شدن این مأمول باید نهادهای علمی و فرهنگی به‌ویژه دانش‌گاه‌ها و فرهنگستان کشور برای پژوهش در این زمینه‌ها سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی گسترده‌یی را انجام بدهند.

۴- در پایان باید گفت که شعر مقاومت افغانستان تنها از شاهنامه که حماسه‌یی استوره‌یی و ملی است متأثر نیست، بل که از حماسه‌های تاریخی و آیینی نیز اثرپذیر است؛ به‌ویژه حماسه عاشورای حسینی بیش‌ترین تأثیر را بر شعر مقاومت داشته و جلوه‌های فراوانی از این تأثیرگذاری را در سراسر شعر مقاومت می‌توان ردیابی کرد که باید پژوهش‌گران ادبیات، ابعاد گوناگون این اثرپذیری را نیز به بررسی و پژوهش بگیرند.



## ۷: فهرست منابع و مآخذ

### ۷-۱: فهرست کتابها

- ۱ - آذرخش، سرور، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷، یسنای تلخ حجم مصیبت، چاپ یکم، پیشاور، بی نا.
- ۲ - آذرخش، سرور، ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹، در اوج التقای رگ و خنجر، چاپ یکم، پیشاور، مرکز نشراتی میوند.
- ۳ - آذرخش، سرور، ۱۳۸۰ / ۲۰۰۱، انگاره بر آئینه چرخشت، چاپ یکم، پیشاور، مرکز نشراتی آرش.
- ۴ - احمدی، سیدنادر، ۱۳۸۲ / ۲۰۰۳، گل پیراهن سارا، چاپ یکم، تهران، عرفان (محمدابراهیم شریعتی افغانستانی).
- ۵ - امین پور، قیصر، ۱۳۷۴ / ۱۹۹۵، تنفس صبح، چاپ دوم، تهران، سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران).
- ۶ - انوشه، حسن و شریعتی «سحر»، حفیظ الله، ۱۳۸۲، افغانستان در غربت، تهران، انتشارات نسیم بخارا.
- ۷ - انوشه، حسن، ۱۳۸۱ / ۲۰۰۲، دانش نامه ادب فارسی، جلد ۳، چاپ دوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۸ - بلخی، شهید سید اسماعیل، ۱۳۶۸ / ۱۹۸۹، دیوان بلخی، جلد ۱، چاپ یکم، بی جا، بن گاه سید جمال الدین حسینی.
- ۹ - بی دل، میرزا عبدالقادر، ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷، گزیده غزلیات بیدل، به کوشش محمدکاظم کاظمی، چاپ یکم، تهران، عرفان (محمدابراهیم شریعتی افغانستانی).

- ۱۰ - بی‌نام، ۱۳۶۶ / ۱۹۸۷، تاریخ سیستان، به تصحیح محمدتقی بهار، کابل، انتشارات وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان.
- ۱۱ - پدرام، لطیف، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴، یک‌سره بدخشانم با تو، چاپ یکم، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان).
- ۱۲ - پرتو نادری، نصرالله، ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰، قفلی بر درگاه خاکستر، چاپ یکم، کابل، انجمن نویسندگان افغانستان.
- ۱۳ - پرتو نادری، نصرالله، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰، تصویر بزرگ، آیینۀ کوچک، چاپ یکم، پیشاور، مرکز نشراتی آرش.
- ۱۴ - پرتو نادری، نصرالله، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸، ... و گریه صد قرن در گلو دارم، چاپ یکم، کابل، بن‌گاه انتشارات میوند.
- ۱۵ - پرتو نادری، نصرالله، ۱۳۸۹ / ۲۰۱۰، ده‌کده بی بامداد، چاپ یکم، کابل، انتشارات میوند.
- ۱۶ - پرویز، عبدالرحمان، ۱۳۷۳ / ۱۹۹۴، سرود آزادی، چاپ یکم، کابل، بی‌نا.
- ۱۷ - پورخالقی چت‌رودی، دکتر مه‌دخت، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸، درخت شاهنامه، چاپ دوم، مشهد، به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی).
- ۱۸ - تابش، قنبرعلی، ۱۳۹۰ / ۲۰۱۲، دل خونین انار، چاپ یکم، کابل، انتشارات سعید.
- ۱۹ - جاوید، محمدجاوید، ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳، تبر و باغ گل سرخ، چاپ یکم، کابل، انتشارات امیری.
- ۲۰ - جعفری، محمود، ۱۳۸۱ / ۲۰۰۲، پروازهای منحنی، چاپ یکم، کابل، انتشارات میوند.
- ۲۱ - جواهری، غلام‌یحیا، ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹، شهر هزارچهره من، چاپ یکم، کابل، انجمن قلم افغانستان.
- ۲۲ - حامد، دکتر عبدالسمیع، ۱۳۷۱ / ۱۹۹۲، شیشه‌های تشنه، بلخ، انجمن نویسندگان بلخ.
- ۲۳ - حامد، دکتر عبدالسمیع، ۱۳۷۲ / ۱۹۹۳، از دوزخ اردیبهشت، بلخ، انجمن نویسندگان بلخ.



- ۲۴ - حامد، دکتر عبدالسمیع، ۱۳۷۷ / ۱۹۹۸، بگذار شب همیشه بماند!، پیشاور، مرکز نشراتی میوند.
- ۲۵ - حامد، دکتر عبدالسمیع، ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹، رنگین کمان بر فراز مرداب، پیشاور، مرکز نشراتی میوند.
- ۲۶ - حامد، دکتر عبدالسمیع، ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹، شب‌نامه آفتاب، پیشاور، مرکز نشراتی میوند.
- ۲۷ - حسین‌زاده، زهرا، ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷، نامه‌یی از لاله کوهی، چاپ دوم، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی.
- ۲۸ - حسین‌زاده، محمدحسن، ۱۳۸۹ / ۲۰۱۰، زنبق و زمستان، چاپ یکم، تهران، انتشارات عرفان.
- ۲۹ - حمید کشمیری؛ ملا حمیدالله، ۱۳۳۰ / ۱۹۵۱، اکبرنامه، کابل، انتشارات انجمن تاریخ.
- ۳۰ - خراسانی، شجاع‌الدین، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴، ستاره و سیاهی، چاپ یکم، کابل، انتشارات مرکز علمی و فرهنگی.
- ۳۱ - خلیق، صالح‌محمد، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴، فریاد آزادی، چاپ یکم، بلخ، انجمن نویسندگان بلخ.
- ۳۲ - خلیق، صالح‌محمد، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸، تاریخ ادبیات بلخ، چاپ یکم، کابل، انجمن نویسندگان بلخ.
- ۳۳ - خلیق، صالح‌محمد، ۱۳۸۹ / ۲۰۱۱، تاریخ روزنامه‌نگاری بلخ، چاپ یکم، تهران، انجمن نویسندگان بلخ.
- ۳۴ - خلیق، صالح‌محمد، ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳، آهنگ کیانی، چاپ یکم، کابل، کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی.
- ۳۵ - خلیق، صالح‌محمد، ۱۳۹۴ / ۲۰۱۵، آیین در آیین، چاپ یکم، کابل، انجمن نویسندگان بلخ.
- ۳۶ - خلیقی، محمود، ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷، اوستا در شاهنامه، چاپ یکم، لوس آنجلس، شرکت چاپ.

۳۷ - خلیلی، استاد خلیل‌الله، ۱۳۷۷/۱۹۹۸، گزیده اشعار استاد خلیل‌الله خلیلی، به کوشش فضل‌الرحمان فاضل، چاپ یکم، دهلی نو، اداره روابط فرهنگی سفارت کبرای افغانستان در هندوستان.

۳۸ - خلیلی، استاد خلیل‌الله، ۱۳۹۰/۲۰۱۱، دیوان خلیل‌الله خلیلی، به کوشش محمدکاظم کاظمی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات عرفان (محمدابراهیم شریعتی افغانستانی).

۳۹ - درویش، محمود، ۱۳۵۸/۱۹۷۹، آخر شب، برگردان موسی اسوار، چاپ یکم، تهران، انتشارات سروش.

۴۰ - دفتر شعر جوان، ۱۳۸۱/۲۰۰۲، شعر جوان جهان - افغانستان، چاپ یکم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۴۱ - دهخدا، علی اکبر، ۱۳۸۵/۲۰۰۶، فرهنگ متوسط دهخدا، زیر نظر دکتر سید جعفر شهیدی، به کوشش دکتر غلام‌رضا ستوده و دیگران، جلد یکم، چاپ یکم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانش‌گاه تهران.

۴۲ - راشد محصل، دکتر محمدرضا، ۱۳۸۵/۲۰۰۶، شاه‌نامه پژوهی، دفتر ۱ چاپ یکم، مشهد، انتشارات فرهنگ‌سرای فردوسی.

۴۳ - رحمانی «پارسی»، محمدآصف، ۱۳۸۷/۲۰۰۸، سیب و فریب، چاپ یکم، هرات، انتشارات فدایی هروی.

۴۴ - رزم‌جو، حسین، ۱۳۸۸/۲۰۰۹، قلم‌رو ادبیات حماسی ایران، جلد ۱ و ۲، چاپ دوم، تهران، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۴۵ - رست‌گار فسایی، منصور، ۱۳۸۸/۲۰۰۹، فرهنگ نام‌های شاهنامه، چاپ سوم، تهران، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۴۶ - رفعت، احمدضیا، ۱۳۸۲/۲۰۰۳، کنار خیابان، چاپ یکم، کابل، مطبعه و بنیاد انتشارات میوند.

۴۷ - رفعت، احمدضیا، ۱۳۹۲/۲۰۱۳، اشتباه مشترک، چاپ یکم، کابل، انجمن قلم افغانستان.

۴۸ - رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد، ۱۳۵۳ / ۱۹۷۴، شعرها (به زبان فارسی و خط سیریلیک)، با مقدمه، ترتیب و توضیح عثمان کریموف و صدری سعدی‌یف و زیر نظر هادی‌زاده و محمدنور عثمانوف، دوشنبه، نشریات عرفان.

۴۹ - روستا، عبدالقدیر، ۱۳۸۰ / ۲۰۰۱، با دعای گل انجیر، چاپ یکم، بی جا، نشریه ادبی پرتو.

۵۰ - رویین، دکتر عبدالرازق، ۱۳۹۱ / ۲۰۱۲، سیمرغ‌های بی آشیانه البرز، چاپ یکم، کابل، انتشارات سعید.

۵۱ - ره‌بین، محمدافسر، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰، ترانه‌های شبان‌گاهی، پیشاور، انتشارات آرش.

۵۲ - ریاحی، محمد امین، ۱۳۷۲ / ۱۹۹۳، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، چاپ یکم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهش‌گاه)

۵۳ - سخا، سید ضیاءالحق، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴، سورنامه‌ی در سوگ، چاپ یکم، هرات، انجمن ادبی هرات.

۵۴ - سخا، سید ضیاءالحق، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴، غزلی در باد، چاپ یکم، هرات، انجمن ادبی هرات.

۵۵ - سخا، سید ضیاءالحق، ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷، در لحظه‌های آتش و باروت، هرات، انجمن ادبی هرات.

۵۶ - سعیدی، محمدشریف، ۱۳۹۳ / ۲۰۱۴، حریق لاله، چاپ یکم، کابل، انتشارات امیری.

۵۷ - شیرمحمدیان، بهرام؛ عابدزاده، داداجان، ۱۳۷۵ / ۱۹۹۶، قصه‌ها پیرامون فردوسی و قهرمان‌های شاه‌نامه، چاپ یکم، دوشنبه، سفارت جمهوری اسلامی ایران در دوشنبه.

۵۸ - صابری هروی، سید جلیل، ۱۳۸۹ / ۲۰۱۰، شعراي عصر حاضر افغانستان، جلد یکم، چاپ دوم، مشهد، نشر نوند.

۵۹ - صدیقیان، دکتر مهین‌دخت، ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷، فرهنگ اساطیری - حماسی ایران، جلد یکم، چاپ دوم، تهران، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۶۰ - صراحت روشنی، لیلا، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸، و شب دوباره شب، به کوشش حاج محمدصادق حیدری، بی جا، بی نا.

۶۱ - صفا، دکتر ذبیح‌الله، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، چاپ هجدهم، تهران، انتشارات فردوس.

۶۲ - صفا، دکتر ذبیح‌الله، ۱۳۸۹ / ۲۰۱۰، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ نهم، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.

۶۳ - طغیان ساکایی، محمدیونس، ۱۳۹۱ / ۲۰۱۲، تاریخ ادبیات فارسی دری سده‌های ۷ و ۸ هجری، چاپ دوم، کابل، بی نا.

۶۴ - عاصی، عبدالقهار، ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰، دیوان عاشقانه باغ، کابل، انجمن نویسندگان افغانستان.

۶۵ - عاصی، عبدالقهار، ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹، کلیات اشعار قهار عاصی، چاپ دوم، پيشاور، انتشارات خيام.

۶۶ - عاصی، عبدالقهار، ۱۳۹۱ / ۲۰۱۲، نسیم دورترین رودخانه عالم، کابل، انجمن قلم افغانستان.

۶۷ - عاصی، عبدالقهار، ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳، کلیات قهار عاصی، باتصحیح و مقدمه احمد معروف کبیری، چاپ یکم، مشهد، انتشارات بدخشان.

۶۸ - عصیان، محمدصادق، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵، نمونه‌های شعر امروز بلخ، کابل، انجمن نویسندگان بلخ.

۶۹ - عقیف باختری، اسدالله، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴، آوازه‌های خاکستری، چاپ یکم، بلخ، انجمن نویسندگان بلخ.

۷۰ - عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد، ۱۳۶۳ / ۱۹۸۴، دیوان عنصری بلخی، به تصحیح و مقدمه دکتر سید محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.

۷۱ - غبار، میر غلام محمد، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد ۱ و ۲، چاپ پنجم، کابل، بن‌گاه انتشارات میوند.

۷۲ - فایز، محمداسحاق، ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳، پیشینه تجدد، پیدایش و بالنده‌گی شعر نو در افغانستان، کابل، انتشارات سعید.

۷۳ - فدایی، برات‌علی، ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹، راه روشن، هرات، انتشارات فدایی هروی.

- ۷۴ - فرّخی سیستانی، ابوالحسن حکیم علی بن جولوغ، ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹، دیوان حکیم فرّخی سیستانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات زوار.
- ۷۵ - فردوسی، حکیم ابوالقاسم، ۱۳۸۵ / ۲۰۰۶، شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، جلد ۱، چاپ یکم، تهران، انتشارات روزنه.
- ۷۶ - فرند، عبدالفهم، ۱۳۸۵ / ۲۰۰۶، اعلام ماه، چاپ یکم، کابل، واحد انتشارات مسعود شهید.
- ۷۷ - فرند، عبدالفهم، ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹، زنده باد عشق!، چاپ یکم، کابل، بی نا.
- ۷۸ - فروغ، خالده، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰، سرنوشت دست‌های نسل فانوس، پیشاور، مرکز نشراتی میوند.
- ۷۹ - فروغ، خالده، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰، عبور از قرن قایل، پیشاور، مرکز نشراتی میوند.
- ۸۰ - فروغ، خالده، ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷، همیشه پنج عصر، چاپ یکم، کابل، انتشارات میوند.
- ۸۱ - فروغ، خالده، ۱۳۹۰ / ۲۰۱۱، گام بی توقف شعر پارسی دری، چاپ یکم، کابل، انتشارات برگ.
- ۸۲ - فیاض، محمدحسین، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸، گنجشک تبعیدی، چاپ یکم، تهران، عرفان (محمدابراهیم شریعتی افغانستانی).
- ۸۳ - قویم، دکتر عبدالقیوم، ۱۳۸۵ / ۲۰۰۶، مروری بر ادبیات معاصر دری، بخش ۱، چاپ یکم، کابل، چاپخانه فجر.
- ۸۴ - کاظمی، محمدکاظم، ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱، پیاده آمده بودم...، چاپ یکم، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۸۵ - کاظمی، محمدکاظم، ۱۳۸۵ / ۲۰۰۶، قصه سنگ و خشت، چاپ سوم، تهران، کتاب نیسان.
- ۸۶ - کاظمی، محمدکاظم، و رحمانی، محمد آصف، ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱، شعر مقاومت افغانستان، چاپ یکم، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۸۷ - کهزاد، دکتر احمدعلی و دیگران، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴، تاریخ ادبیات افغانستان، پیشاور، کتابخانه رشیدیّه و کتابخانه نشراتی اقرأ.

- ۸۸ - کهزاد، دکتر احمدعلی، ۱۳۵۵ / ۱۹۷۶، افغانستان در شاهنامه، چاپ یکم، کابل، نشر بیهقی.
- ۸۹ - جیر، عبدالوهاب، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰، همه سو حصار و زندان، چاپ یکم، پیشاور، مرکز نشراتی میوند.
- ۹۰ - مردانی «ناصر»، نصرالله، ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱، خون‌نامه خاک، چاپ دوم، تهران، مؤسسه کیهان.
- ۹۱ - مزده، وحید، ۱۳۷۱ / ۱۹۹۲، ستیز با توفان، چاپ یکم، پیشاور، بنیاد فرهنگی امید.
- ۹۲ - مظفری، سید ابوطالب، ۱۳۷۲ / ۱۹۹۳، سوگ‌نامه بلخ، چاپ یکم، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۹۳ - مظفری، سید ابوطالب؛ احمدی، سید نادر، ۱۳۷۲ / ۱۹۹۳، شعر مقاومت افغانستان، دفتر دوم، چاپ یکم، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۹۴ - مفتون، محمدنبی، ۱۳۶۴ / ۱۹۸۵، در امتداد کوچۀ فریاد، به کوشش محمداسحاق دل‌گیر، چاپ یکم، بلخ، انجمن نویسندگان بلخ.
- ۹۵ - ملک جعفریان، محمدحسین، ۱۳۷۱ / ۱۹۹۲، شانه‌های زخمی پامیر، چاپ یکم، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۹۶ - ملک‌زاد، عبدالقیوم، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴، دعای سبز علف، چاپ یکم، کابل، واحد انتشارات بنیاد مسعود شهید.
- ۹۷ - موج، میرویس، ۱۳۶۶ / ۱۳۸۷، شهریند واژه‌ها، چاپ یکم، بلخ، انجمن نویسندگان بلخ.
- ۹۸ - موج، میرویس، ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱، در سوگ سپیداران، چاپ یکم، لاهور، انجمن کلتوری افغانستان.
- ۹۹ - موج، میرویس، ۱۳۷۲ / ۱۹۹۳، ... تا گریستن بویحیی، چاپ یکم، پیشاور، خود شاعر.
- ۱۰۰ - مهرین، محمدنصیر، ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹، ترانه‌های غربت، پیشاور، مرکز نشراتی آرش.
- ۱۰۱ - میرعابدینی، سید ابوطالب، ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹، فرهنگ اساطیری - حماسی ایران، جلد دوم، تهران، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۰۲ - ناصر خسرو بلخی، حکیم، ۱۳۶۶ / ۱۹۸۷، دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، جلد یکم، چاپ یکم، کابل، دانش سرای زبان و ادب دری، مرکز زبان‌ها و ادبیات فرهنگستان علوم افغانستان.

۱۰۳ - ناظمی، لطیف، ۱۳۶۵ / ۱۹۸۶، سایه و مرداب، چاپ یکم، کابل، انجمن نویسندگان افغانستان.

۱۰۴ - نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، ۱۳۶۶ / ۱۹۸۷، تاریخ بخارا، برگردان ابونصر احمد بن محمد بن نصرالقبای، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، چاپ یکم، کابل، انتشارات وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان.

۱۰۵ - نکهت دست‌گیرزاده، حمیرا، ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰، شطّ آبی رهایی، چاپ یکم، کابل، انجمن نویسندگان افغانستان.

۱۰۶ - واحد دوست، دکتر مهوش، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸، نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش.

۱۰۷ - واصف باختری، محمدشاه، ۱۳۶۲ / ۱۹۸۳، ... و آفتاب نمی‌میرد، چاپ یکم، کابل، انجمن نویسندگان افغانستان.

۱۰۸ - واصف باختری، محمدشاه، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰، در غیاب تاریخ، چاپ یکم، پيشاور، بنياد نشراتی پرنیان.

۱۰۹ - واصف باختری، محمدشاه، ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰، مویه‌های اسفندیار گم‌شده، چاپ یکم، پيشاور، بن یاد نشراتی پرنیان.

۱۱۰ - واصف باختری، محمدشاه، ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹، سفالینه‌یی چند بر پیش‌خوان بلورین فردا، چاپ یکم، کابل، بن یاد انتشارات پرنیان.

۱۱۱ - یار، راحله، ۱۳۸۳ / ۲۰۰۴، دریا چرا ز ماتم ما دم نمیزند؟، چاپ یکم، بوشهر، انتشارات شروع.

۱۱۲ - یار، راحله، ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸، از تلخی ترانه، بوشهر، انتشارات بهارستان جنوب.

## ۷-۲: فهرست نشریه‌ها

- ۱۱۳ - آرمان، عباس، ۱۳۹۰ / ۲۰۱۱، ادبیات مقاومت و ادبیات پسا مقاومت، سیمرخ، سال یکم، شماره ۸، (۲).
- ۱۱۴ - آریان‌فر، دکتر شمس‌الحق، ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳، شعر مقاومت در دو دهه جنگ، بیدار، سال نود و دوم، شماره ۳، (۳، ۹).
- ۱۱۵ - اثنی‌عشری، آرزو، ۱۳۹۱ / ۲۰۱۲، مقایسه شاه‌نامه با ۳ اثر حماسی جهان (گفت‌وگو با دکتر میرجلال کزازی)، بزرگ‌داشت حکیم ابوالقاسم فردوسی، سال یکم، شماره ۱، (۲۸ - ۳۱).
- ۱۱۶ - اکبرزاده، سیده شگوفه، ۱۳۹۱ / ۲۰۱۲، جای‌گاه شاه‌نامه در افغانستان، بزرگ‌داشت حکیم ابوالقاسم فردوسی، سال یکم، شماره ۱، (۹ - ۱۰۱).
- ۱۱۷ - بی‌رنگ کوه‌دامنی، محمدعاقل، ۱۳۷۸ / ۲۰۰۸، خط عروج، درّ دری، شماره ۱۱ و ۱۲، (۱۳۳).
- ۱۱۸ - بی‌نام، ۱۳۷۳ / ۱۹۹۴، شاعری، جست‌وجوی حقیقت است (گفت‌وگو با سید ابوطالب مظفری)، شعر، سال دوم، شماره ۱۴، (۸۴ - ۸۷).
- ۱۱۹ - پدرام، لطیف، ۱۳۸۲ / ۲۰۰۴، یادداشت (۱)، خط سوم، شماره ۳ و ۴، (۳۱۰).
- ۱۲۰ - پرتو نادری، نصرالله، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷، کوچه‌های یخزده سکوت، درّ دری، سال یکم، شماره ۲، (۵۱).
- ۱۲۱ - تابش، قنبر علی، ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹، سرنوشت، درّ دری، شماره ۱۱ و ۱۲، (۱۳۸).
- ۱۲۲ - تجبر، دکتر نیما، ۱۳۹۱ / ۲۰۱۲، نقلی دیگر از نقالی تا سرایش شاه‌نامه، بزرگ‌داشت حکیم ابوالقاسم فردوسی، سال یکم، شماره ۱، (۱۲۲ - ۱۲۳).
- ۱۲۳ - جاوید، دکتر عبدالاحمد، بی سال نشر، ایران در شاه‌نامه، سپیده، شماره ۱۴ و ۱۵، (۱۱۸ - ۱۲۵).
- ۱۲۴ - جواد مهاجر «ژمی»، فایقه، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷، واژه‌گان شرمی، درّ دری، شماره ۱۱ و ۱۲، (۱۳۷).



۱۲۵ - جواد مهاجر، فایقه، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷، یک راه سبز بود... درّ دری، سال یکم، شماره ۲، (۵۶).

۱۲۶ - جوادی، محمد آصف، ۱۳۸۲ / ۲۰۰۳، نگاه تطبیقی میان شعر مشروطیت ایران و افغانستان، خطّ سوم، شماره ۳ و ۴، (۲۵۰ - ۲۵۹).

۱۲۷ - چهرقانی برجلویی، رضا، ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳، از حنجره‌های شرقی، عقاب آزادی، سال دوم، شماره ۹ (۳ - ۴)، شماره ۱۰ (۳ - ۴).

۱۲۸ - حسنی، سید محمدابراهیم، ۱۳۸۵ / ۲۰۰۶، تحلیلی بر شعر مقاومت، رسالت، شماره ۵۸۸۷، (۷).

۱۲۹ - خراسانی، شجاع الدین، شناختی از شخصیت فردوسی، ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰، ژوندون، سال نهم، شماره ۳، (۴۲ - ۴۷).

۱۳۰ - راسخ ایلدرم، محمدصالح، ۱۳۷۴ / ۱۹۹۵، ایران فردوسی را دریابیم! راه، دور یکم، سال یکم، شماره ۵ و ۶، (۱ و ۳ و ۵ و ۷).

۱۳۱ - زارعی، شیما، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵، بزرگداشت فردوسی، کتاب ماه، ادبیات و فلسفه، سال هشتم، شماره ۷، (۱۳۰ - ۱۳۳).

۱۳۲ - سپیدنامه، بهروز، ۱۳۷۲ / ۱۹۹۳، تفنگ یتیم، کیهان فرهنگی، سال دهم، شماره ۷ (۱۰۲)، (۳۹).

۱۳۳ - شبگیر پولادیان، جلیل، ۱۳۶۵ / ۱۹۸۶، چکامه‌یی برای طلوع، ژوندون، سال پنجم، شماره ۱، (۱۷ - ۲۰).

۱۳۴ - شبگیر پولادیان، جلیل، ۱۳۶۵ / ۱۹۸۶، خراسانی سرود، ژوندون، سال پنجم، شماره ۵ و ۶، (۳۹ - ۴۵).

۱۳۵ - طغیان ساکایی، محمدیونس، ۱۳۹۰ / ۲۰۱۱، شاهنامه خوانی در افغانستان، سیمرخ، سال یکم، شماره ۲، (۲)؛ شماره ۳، (۲)؛ شماره ۴، (۲).

۱۳۶ - طغیان ساکایی، محمدیونس، ۱۳۹۱ / ۲۰۱۲، نام رستم در جغرافیای افغانستان، سیمرخ، سال دوم، شماره ۱۶، (۲)؛ شماره ۱۷، (۳).

۱۳۷ - عارفی، حکیمه، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷، من اندیشه‌ها، درّ دری، سال یکم، شماره ۲، (۶۰).

- ۱۳۸ - عاصی، عبدالقهار، ۱۳۷۳ / ۱۹۹۴، انجمن نویسندگان و وضع کنونی آن، شعر، سال دوم، شماره ۱۴، (۳۱ - ۳۲).
- ۱۳۹ - قسیم ترشیزی، دکتر سهیلا، ۱۳۹۱ / ۲۰۱۲، مبانی نظری تفسیر اساطیر شاهنامه، بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی، سال یکم، شماره ۱، (۶۰ - ۶۳).
- ۱۴۰ - کاظمی، محمدکاظم، ۱۳۷۳ / ۱۹۹۴، کارنامه شعر هجرت در ایران اسلامی، شعر، سال دوم، شماره ۱۴، (۲۳ - ۳۰).
- ۱۴۱ - کاظمی، محمدکاظم، ۱۳۷۳ / ۱۹۹۴، کفران، شعر، سال دوم، شماره ۱۴، (۵۴ - ۵۵).
- ۱۴۲ - کاظمی، محمدکاظم، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷، پشت این برف‌ها سرتاسر، درّ دری، سال یکم، شماره ۲، (۵۵).
- ۱۴۳ - کاظمی، محمدکاظم، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷، شب هم‌چنان سیاه، درّ دری، سال یکم، شماره ۱، (۶۰).
- ۱۴۴ - کاظمی، محمدکاظم، ۱۳۸۵ / ۲۰۰۶، آفرین بر یل قبیلۀ ما، فرخار، سال سوم، شماره ۳، (۶۴ - ۷۱).
- ۱۴۵ - کاکایی، عبدالجبار، ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳، شعری برای شهید، بیدار، سال نود و دوم، شماره ۳، (۳).
- ۱۴۶ - کهدویی، دکتر محمدکاظم، ۱۳۸۹ / ۲۰۱۰، نگاهی به شعر مقاومت افغانستان، فرخار، شماره ۵، (۹ - ۳۳).
- ۱۴۷ - مشعوف، میر محمد یعقوب، ۱۳۸۲ / ۲۰۰۳، روشن‌فکران افغانستان در گذر زمان، خط سوم، شماره ۳ و ۴، (۵۴ - ۶۲).
- ۱۴۸ - مظفری، سید ابوبال، ۱۳۷۳ / ۱۹۹۴، عقاب چگونه می‌میرد؟، شعر، سال دوم، شماره ۱۴، (۵۲).
- ۱۴۹ - موج، میرویس، ۱۳۶۵ / ۱۹۸۶، شهر بلورین صداقت، ژوندون، سال پنجم، شماره ۱، (۳۰).
- ۱۵۰ - مهرورز، حمید، ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰، فردوسی و پایایی فرهنگ آریایی، ژوندون، سال نهم، شماره ۳، (۵۳ - ۵۸).

- ۱۵۱ - ناظمی، لطیف، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷، منطق سرخ، درّ دری، سال یکم، شماره ۳، (۵۷).
- ۱۵۲ - واصف باختری، محمدشاه، ۱۳۷۳ / ۱۹۹۴، دی روز، امروز و فردای شعر افغانستان، شعر، سال دوم، شماره ۱۴، (۷۰ - ۸۷).
- ۱۵۳ - یحیایی رودبارکی، فایزه، ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳، شعر مقاومت و شعر جنگ در جهان، پیروزی، سال یکم، شماره ۳۳ (۵)، شماره ۳۴ (۵)، شماره ۳۵ (۵).

### ۷ - ۳: فهرست سایت‌های اینترنتی:

- ۱۵۴ - ارزگان (urozgan.org)
- ۱۵۵ - چنداول، بلاگفا ( chendavol.blogfa.com )
- ۱۵۶ - سایت پیام آفتاب، انتشار: شنبه ۲۶ جدی ۱۳۸۸ / ۱۶ ژانویه ۲۰۱۰، ساعت ۱۶:۳۶  
([www.payam-aftab](http://www.payam-aftab))
- ۱۵۷ - سایت شعر نو (Shereno)
- ۱۵۸ - سایت هفته، (hafteh)، نرگس هاشمی، ۲۹ بهمن ۱۳۹۳ / ۱۸ فوریه ۲۰۱۵.



## ۸: فهرست نام‌های کسان و جای‌ها

### ۸ - ۱: فهرست نام‌های کسان

- آتش، ذبیح‌الله: ۱۱۵.
- آئینوس (Athenaeus): ۵۰.
- آفونس دوده: ۱۳۱.
- آئنده: ۱۰۳.
- آخوندزاده، مولانا محمدغلام: ۶۴.
- آهورودی، ش، — شب‌گیر پولادیان
- آخیلوس (Akheilos) — آشیل.
- آهنگ «شفق»، کاوه: ۷، ۱۸، ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۲۲، ۱۶۱.
- آدم (ع): ۳۰، ۱۰۵.
- آهنگ، محمدآصف: ۱۶۱.
- آذر برزین: ۶۰.
- آبراهیم (ع): ۱۹۰، ۲۵۹.
- آذرخش، سرور: ۶، ۱۷، ۱۹، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۸۲، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۸۷.
- آبراهیم‌زاده، محمد: ۱۱۳.
- آذری، حکیم — ایران‌شاه بن ابی‌الخیر
- ابن اثیر: ۵۹.
- آذریون: ۱۵۰.
- ابن بطوطه: ۱۲۹.
- آذیش، آرش: ۱۲۵.
- ابن بلخی: ۴۸.
- آرزو، پرویز: ۸، ۱۸، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۷۲، ۲۸۰.
- ابن خردادبه: ۴۸.
- آرش: ۹، ۳۳، ۴۹، ۹۹، ۱۲۷، ۲۶۱ - ۲۶۴.
- ابن سینا، ابوعلی (پورسینا): ۱۶۱، ۲۲۵.
- ابن فقیه: ۴۸.
- آرمان، عباس: ۹۱.
- ابن الندیم: ۳۲.
- آریان‌فر، دکتر شمس‌الحق: ۸۸، ۲۹۶.
- ابوالمؤید بلخی: ۳۵.
- آزاد، گل‌احمد: ۵۴.
- ابوجعفر، احمد بن محمد — بوجعفر.
- ابوجعفر، اسکندر: ۱۰۷.
- آفریدون: — فریدون.
- ابودلف، امیر: ۶۰.
- آستوریاس: ۱۱۷.
- ابوسلمی — الکریمی، عبدالکریم: ۹۲، ۹۳.
- آستیاگ: ۵۰.
- آشفته باختری، سید حسین: ۱۱۲.

- ابوشکور بلخی: ۴۳.  
ابومسلم خراسانی: ۱۵۱، ۱۷۳، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۲۶.
- اشراقی، غلام‌نبی: ۱۲۵.  
اشکش: ۳۶.  
افتخار، عالم: ۱۳۴.  
افراسیاب: ۹، ۳۶، ۶۰، ۶۲، ۱۲۷، ۲۲۳، ۲۳۴ - ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵ - ۲۴۷، ۲۵۳ - ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۷.  
افریدون: — فریدون.  
افشار، ایرج: ۳۹.  
افغان، سید جمال‌الدین: ۷۱، ۲۸۷.  
افغانی نویس، عبدالله: ۷۰.  
افندی، علی: ۳۹.  
اقبال لاهوری، علامه دکترا: ۱۱۷، ۱۳۰.  
اکبر: ۴۸.  
اکبرزاده، سیده شگوفه: ۲۹۶.  
اکبری، محمدتقی: ۸، ۱۸، ۱۲۰، ۱۶۷، ۲۳۳، ۲۳۴.  
اکوان دیو: ۳۴، ۳۵، ۲۲۳.  
امامی هروی: ۵۸.  
امان‌الله، شاه: ۱۲۸.  
امیدوار هراتی، محمد‌هاشم: ۱۳۱.  
امیر خسرو: ۵۹، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۶۶.  
امیر کبیر: ۲۹۲.  
امین‌پور، قیصر: ۹۹، ۱۰۰، ۲۸۷.  
امینی دره‌بی، محمدسمیع: ۱۲۵.  
انصاری کابلی، سعدالدین احمد: ۶۵.  
انوری ابیوردی بلخی: ۵۸.  
انوشه، حسن: ۲۰، ۱۱۹.  
انوشیروان: ۳۴، ۸۲، ۱۵۹، ۲۸۷.  
انه‌اید (Eneide): ۲۷، ۳۷.
- اتکینسون: ۳۹.  
اثنی عشری، آرزو: ۲۹۶.  
احمد — حسن (پدر فردوسی).  
احمدی، سید نادر: ۷، ۱۸، ۲۰، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۴، ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۹۴.  
احمدی، محمدظاهر: ۱۲۰.  
أداتیس (Odatis): ۵۰.  
ادیب صابر: ۵۸.  
ارجاسپ: ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۸۲.  
ارجونا (Arjuna): ۲۸.  
اردشیر بابکان: ۲۱، ۳۲، ۳۴.  
ارزقی هروی: ۵۸.  
ارژنگ‌دیو: ۲۳۶، ۲۴۰.  
ارغند، ببرک: ۱۳۴.  
ارژدهاک — ضحاک.  
اسامه: ۱۶۴.  
اسحاق — حسن (پدر فردوسی).  
اسدی توسی، حکیم ابونصر علی بن احمد: ۵۸ - ۶۱.  
اسفندیار: ۹، ۱۹، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۴۳، ۴۹، ۶۰، ۶۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۸ - ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۵۴، ۲۶۶ - ۲۷۱، ۲۹۵.  
اسکندر مقدونی: ۲۳، ۳۴، ۳۵، ۵۹، ۱۹۶.  
اسیر، محمدنسیم: ۱۲۵.

- انینوس (Ennius): ۲۷.  
 انیس الزمان: ۱۰۶.  
 اوباما: ۱۶۴.  
 اوحدی مراغه‌یی: ۵۸.  
 اورو: ۲۸.  
 اولاد: ۲۳۶.  
 اولیس (Ulysse): ۲۹، ۳۷.  
 اومیروس (Evhemere): ۲۳.  
 اوناشانکار: ۱۱۷.  
 اهورا: ۳۱، ۲۱۵.  
 ایاز: ۱۲۹.  
 ایتالو پیزی (Italo Pizzi): ۴۰.  
 ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، حکیم: ۶۱، ۶۳.  
 ایرج: ۴۹، ۲۳۵.  
 ایرج، شه‌باز: ۷، ۱۸، ۱۶۵، ۲۱۲.  
 ایشر (Ichter): ۲۸.  
 ایلیا: ۳۰.  
 ایندرا: ۲۰۲.  
 ایوب، حاج سید: ۵۴.  
 اینیاتسیو بوتیتا: ۱۰۴.  
 بابیر: ۱۲۹.  
 باجراکتاروی، ف. (F. Bajraktarvi): ۴۱.  
 بارش، محب‌الله: ۱۱۵.  
 باسکاها (Baskes): ۲۹.  
 بانخلوم (B. Bnxhlom): ۴۱.  
 بانوگشسپ: ۶۰.  
 برزو: ۴۸، ۴۹، ۶۰، ۶۳.
- برزین: ۳۶.  
 برزین (پدر شاذان): ۳۴.  
 برنس، الکساندر: ۶۵.  
 بلاذری: ۴۸.  
 بلخی، شهید علّامه سید اسماعیل: ۷۱، ۸۰.  
 ۲۸۷، ۸۱.  
 بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد: ۱۱۱.  
 ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۹۷، ۲۲۶.  
 بلعمی، محمد بن محمد: ۲۶۱.  
 بنونیست (Benveniste): ۳۱.  
 بوجعفر احمد بن محمد: ۴۴.  
 بودا: ۱۸۲، ۲۸۱.  
 بومسلم — ابومسلم خراسانی.  
 بویحیی: ۱۹، ۲۹۴.  
 بهادری، عبدالاحد: ۱۲۰.  
 بهار، محمد تقی: ۲۸۸.  
 بهرام: ۴۹.  
 بهرام (پدر خورشید): ۳۴.  
 بهرام چوبین: ۳۲، ۱۷۳، ۲۶۱.  
 بهرام گور: ۳۴، ۲۰۸.  
 بهمن: ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۲۷۶.  
 بهمن، گل‌نور: ۱۱۵.  
 بی‌تاب، ملک‌الشعرا: ۱۲۸.  
 بی‌درفش: ۲۸۲.  
 بی‌دل، میرزا عبدالقادر: ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۴.  
 ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۸۷.  
 بیرنگ کوه‌دامنی، محمد عاقل: ۶، ۱۷.  
 ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۴۱، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۹۶.

- بیژن: ۹، ۳۴ - ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۶۱، ۸۱  
 ۱۲۷، ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۶۵، ۲۶۶.
- بیسد، استاد عبدالقیوم: ۱۵۱.  
 بیہقی: ۲۹۴.  
 پاپلونودا: ۱۰۳.  
 پاریس (Paris): ۲۸.  
 پتیارہ: ۶۲.  
 پدرام، لطیف: ۷، ۱۸، ۱۹، ۱۱۱ - ۱۱۳،  
 ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۳۳، ۲۵۸، ۲۸۸،  
 ۲۹۶.  
 پرتو نادری، نصر اللہ: ۶، ۱۷، ۱۹، ۱۰۸،  
 ۱۱۰ - ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۴۲،  
 ۱۴۳، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۶،  
 ۲۳۷، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۸، ۲۹۶.  
 پرتو، ر. — پرتو نادری.  
 پرتو، عبدالقیوم: ۱۴۲.  
 پرویز، عبدالرحمان: ۶، ۱۷ - ۱۹، ۱۲۲،  
 ۱۴۴، ۲۱۴، ۲۸۸.  
 پری دخت: ۶۲.  
 پڑواک، عبدالرحمان: ۱۱۴، ۱۱۶.  
 پشنگ: ۲۳۴، ۲۴۰.  
 پنج شیری، ملا مظفر: ۵۴.  
 پنلوب: ۲۹.  
 پورخالقی چت رودی، مہدخت: ۱۷۹،  
 ۲۶۱، ۲۸۸.  
 پوشکین، الکساندر: ۱۳۵.  
 پولاد: ۳۶.  
 پویان، غلام رسول: ۱۱۳.
- پیران ویسہ: ۳۲، ۱۴۶، ۲۵۳، ۲۵۵،  
 ۲۵۶، ۲۶۵.
- پیرزادہ، ابوذر: ۱۱۸.  
 پیغام، شریف: ۱۱۴.  
 پیلسم: ۶۲.  
 پیمان، سید فضل اللہ: ۱۲۱.  
 تابش، سعادت ملوک: ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۴.  
 تابش، فتنبر علی: ۷، ۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۶۴،  
 ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۶، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۶.  
 تارشی، عبدالاحد: ۱۱۴، ۱۲۲.  
 تاسہ (Tasse): ۲۷.  
 تاگور: ۱۳۰.  
 تائب، میرزا محمد علی: ۱۲۸.  
 تجبر، دکتر نیما: ۵۰، ۵۱، ۲۹۶.  
 تحسین، خالدہ: ۱۱۵.  
 ترشیزی، شہاب: ۴۵.  
 تقوا، عبدالجبار: ۱۱۴.  
 تقوا، محمد سرور: ۱۲۰.  
 تلماک (Telemaque): ۲۹.  
 تمنّا، عبدالکریم: ۵، ۱۷، ۱۳۳، ۲۰۷، ۲۶۵،  
 ۲۷۲.  
 تنویر، دکتر حلیم: ۱۵۳.  
 تور: ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۹.  
 تورنر ماکان (Turner Macan): ۴۰.  
 تورولدوس (Tuoldus): ۲۹.  
 توسی، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق:  
 ۳۳.  
 توکل ہروی، عبدالجبار: ۱۲۵.



- جوادی، سید محمود: ۱۲۰،  
 جوادی، محمدآصف: ۲۹۷، ۷۹،  
 جواهری، غلام‌یحیا: ۵، ۱۷، ۱۹، ۱۲۳،  
 ۱۳۸، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۸،  
 جوینی، علاء‌الدین عطا ملک: ۵۹،  
 جهان‌گیر: ۶۱،  
 جهانی: ۱۱۹،  
 جیمز اتکینسون (Atkinson): ۳۹،  
 جیمز فریزر (Jimz Frazier): ۲۳،  
 چاه‌آبی، وکیل ایشان‌جان: ۵۴،  
 چهرقانی برچلوبی، رضا: ۱۱۷، ۲۹۷،  
 حاتم: ۸۲، ۲۸۱،  
 حافظ: ۵۸، ۱۶۴،  
 حافظ‌الرحمان، حسن: ۱۰۶،  
 حامد، دکتر عبدالسمیع: ۷، ۱۸، ۲۰،  
 ۹۰، ۱۰۹، ۱۱۱ - ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲،  
 ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۱،  
 ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۸۰،  
 ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹،  
 حبیب، جمعه‌گل: ۱۲۵،  
 حبیب، دکتر اسدالله: ۵، ۱۷، ۱۳۳، ۲۷۲،  
 حبیب‌الله‌خان، امیر: ۷۱، ۷۳، ۷۴،  
 حبیبی، اسد: ۱۲۵،  
 حبیبی، عبدالحی: ۴۸،  
 حسن (پدر فردوسی): ۳۲،  
 حسن‌زاده، سیمین: ۱۲۰،  
 حسنی، سید محمدابراهیم: ۲۹۷،  
 حسین (رض): ۸۲، ۱۹۶،  
 تهمتن — رستم: ۱۹۸، ۲۲۵، ۲۲۹،  
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۵۸، ۲۷۱، ۳۷۲، ۲۷۶،  
 ۲۷۹،  
 تهمینه: ۹، ۴۷، ۴۹، ۱۲۷، ۲۲۳، ۲۴۳ -  
 ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۶،  
 تیمور: ۴۸،  
 تیمورشاه: ۴۵،  
 تیمورشاه، ملا: ۶۴،  
 تئودور نلدکه (Noldeke): ۳۲،  
 ثعالبی، حسین بن محمد: ۲۶۱،  
 جام، شیخ‌احمد: ۳۳، ۵۸،  
 جاماسپ: ۲۸۱،  
 جامی، عبدالرحمان: ۵۹، ۱۳۷،  
 جاوید، دکتر عبدالاحمد: ۱۸۱، ۲۹۶،  
 جاوید، محمد‌جاوید: ۲۰، ۲۸۸،  
 جبارخان: ۵۴،  
 جرج واشنگتن (George Washington): ۳۹،  
 جریره: ۲۵۳،  
 جعفری، محمود: ۸، ۱۸، ۱۲۰، ۱۷۰،  
 ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۸۸،  
 جمالی مهریجودی — ایران‌شاه بن  
 ابی‌الخیر: ۶۱، ۶۳،  
 جمشید: ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۲۱۲، ۲۱۳،  
 جنید، محمدرفیع: ۱۱۴، ۱۲۴،  
 جواد مهاجر «ژمی»، فایقه: ۸، ۱۸، ۱۲۰،  
 ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۹۶، ۲۹۷،  
 جوادی، دکتر حسن: ۳۹،

- حسین زاده، زهرا: ۸، ۱۸، ۲۰، ۱۲۰، ۱۷۲،  
۱۷۳، ۲۲۸، ۲۸۹.
- حسین زاده، محمدحسن: ۷، ۱۸، ۱۱۳،  
۱۲۰، ۱۲۴، ۱۵۴، ۲۰۵، ۲۸۹.
- حسین علی: ۵۴.
- حسینی، حسن: ۹۹.
- حسینی، سید جمال الدین — افغان،  
سید جمال الدین.
- حسینی، سید حبیب الله: ۱۲۰.
- حسینی، سید حمید: ۸، ۱۸، ۱۲۰، ۱۶۸،  
۲۲۴.
- حضرت خلیفه پای منار — انصاری  
کابلی.
- حکیمی هروی، علی: ۱۱۳.
- حکیمی، محمود: ۱۱۵.
- حکمت، ناظم: ۱۰۴.
- حمید کشمیری، ملا حمیدالله: ۶۸.
- حمیدی، وحید: ۱۲۵.
- حنیف بلخی، مولوی محمدحنیف:  
۱۱۴، ۱۲۴.
- حنیفی، پاییز: ۱۰۸.
- حوا: ۳۰، ۱۴۸.
- حیدری و جودی: ۱۱۵.
- حیدری، حاج محمدصادق: ۲۹۱.
- حیدریان، حمیدالله: ۱۲۵.
- حیی قتیب: ۳۶.
- خاقانی شروانی: ۵۸.
- خاکی قندهاری، مولوی  
عبدالرؤف خان: ۷۱.
- خان محمد: ۵۴.
- خاور، فیروز: ۱۱۲.
- خراد: ۳۶.
- خراسانی، شجاع الدین: ۷، ۱۸، ۱۹، ۳۳،  
۱۱۲، ۱۲۱، ۱۵۵، ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۹،  
۲۴۷، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۸۹.
- خراسانی، عبدالحی: ۱۳۱.
- خسرو: ۸۲، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۵۷،  
۲۶۵، ۲۶۱، ۲۵۸.
- خسرو پرویز: ۲۰۸.
- خسرو تورمانیدزه (Khosraw  
Thourmanjdz): ۳۹.
- خضر (ع): ۲۵۸.
- خلیق، صالح محمد: ۲۸۹.
- خلیقی، محمود: ۲۸۹.
- خلیل — ابراهیم (ع).
- خلیل، محمدابراهیم: ۶۹.
- خلیلی، استاد خلیل الله: ۵، ۱۷، ۱۱۳، ۱۱۴،  
۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۷۴،  
۱۷۵، ۱۹۰، ۲۹۰.
- خواجوی کرمانی، کمال الدین ابوالعطاء  
محمود بن علی: ۵۹، ۶۲.
- خواجه عبدالله مصری (ناحیه): ۱۳۲.
- خیام: ۲۹۲.
- داراب: ۱۹۶.
- داریوش: ۸۲.

- رام (Ram): ۲۸.  
راوندی، محمد بن علی بن سلیمان: ۵۸.
- رائد، سها: ۱۲۰.  
ربانی، امام: ۱۳۰.  
ربانی، استاد برهان‌الدین: ۱۴۳.  
رجو: ۱۰۴.  
رحمانی «پارسی»، محمد آصف: ۱۸، ۷ -  
۲۰، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۵۶، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۶،  
۲۳۳، ۲۵۹، ۲۹۰، ۲۹۳.  
رحمانی، محمد عارف: ۱۲۰.  
رحیم داد، صوفی: ۵۴.  
رحیمی «حصین»، عبدالرزاق: ۱۲۵.  
رحیمی، فریدون: ۱۲۰، ۱۲۵.  
رحیمی، محمد بشیر: ۱۲۴.  
رزم‌جو، حسین: ۳۹، ۶۱، ۲۹۰.  
رستگار فسایی، منصور: ۲۹۰.  
رستم (پور داستان): ۸، ۹، ۳۲، ۳۴ - ۳۶،  
۳۹ - ۴۳، ۴۷ - ۴۹، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۸۱، ۸۲  
۱۲۷، ۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۷ - ۲۰۹،  
۲۱۵ - ۲۱۹، ۲۲۲ - ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲ -  
۲۳۷، ۲۴۰ - ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۰،  
۲۶۳ - ۲۶۸، ۲۷۱ - ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۹۷.  
رستمی هروی، ظاهر: ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۴.  
رسولی، زهرا: ۱۲۰.  
رضایی، عبدالحکیم: ۱۲۰.  
رضایی‌نیا: ۹۹.  
رفعت حسینی: ۱۱۳.
- دانته الیگیری (Dante Alighiri): ۲۷، ۳۰.  
داوی «پرشان»، عبدالهادی: ۷۲، ۷۳، ۸۰.  
دبیر سیاقی، دکتر سید محمد: ۲۹۲، ۲۹۳.  
درانی، احمدشاه: ۴۵، ۵۷، ۶۴.  
درویش، محمود: ۹۵.  
درویش، میر فیض‌الدین: ۶۵.  
درویش محمدخان: ۷۰.  
دستان: — زال زر.  
دقیقی بلخی: ۲۱، ۳۴ - ۳۶، ۴۳.  
دل‌جو حسینی، سید اسحاق: ۱۱۴، ۱۲۱.  
دل‌گیر، محمد اسحاق: ۱۱۲، ۲۹۴.  
دوست محمدخان، امیر: ۶۵، ۶۸، ۷۰.  
ده‌خدا، علی‌اکبر: ۱۸۱، ۲۹۰.  
دیک دیویس (Divis): ۳۹.  
دیو سپید: ۶۲، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۴۱.  
ذاکر سانچارکی، نجم‌الدین: ۷۰.  
ذبیحی، حبیب‌الله: ۱۱۳، ۱۲۵.  
ذوالفقار: ۷۰.  
ذی‌غم، میر احمد: ۱۱۴.  
رابعه بلخی: ۱۴۸.  
رادو آنتال (Rado Antal): ۴۲.  
راسخ ایلدرم، محمد صالح: ۴۳، ۲۹۷.  
راشد محصل، دکتر محمد رضا: ۲۹۰.  
راعون، محمد هارون: ۱۱۵.  
راکعی، فاطمه: ۹۹.

- زردہشت: — زردشت. ۱۹، ۱۸، ۷، احمدضیا: ۱۹، ۱۸، ۷، ۲۹۰، ۲۴۸، ۲۲۶، ۲۱۱، ۱۹۴، ۱۸۸، ۱۵۹، ۱۱۸
- زرغونہ: ۱۵۲.
- زرکوب، فضل اللہ: ۱۲۰.
- زرگرپور، علی احمد: ۱۱۳، ۱۲۵.
- زرگرپور، محمد: ۱۲۵.
- زریادرس (Zariadres): ۵۰.
- زویر (زویران): ۲۱، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۲۸۲.
- زکی زادہ، سید موسیٰ: ۱۲۰.
- زمریالی، امین اللہ: ۶۵.
- زنگہ: ۳۶.
- زو: ۲۲۳.
- زوارہ: ۳۶.
- زیگفرید (Zigfrid): ۳۰.
- ژان ہوس: ۱۵۶.
- ژوزف اوربلی (Joseph Orbely): ۴۱.
- ژوزف چمپیون (Jozef Champion): ۳۹.
- ژول مول (J. Mohl): ۴۱.
- سارا: ۱۵۷، ۲۸۷.
- ساعد باقری: ۹۹.
- ساعی، صالحہ: ۱۳۰.
- سام: ۴۳، ۶۲، ۸۱، ۸۲، ۲۱۸، ۲۲۳.
- ۲۷۲، ۲۸۱.
- سامع، حبیب اللہ: ۱۱۴.
- سبزواری، حمید: ۹۹.
- سبکتگین، ناصر الدین: ۳۳.
- سپیدنامہ، بہروز: ۹۹، ۱۰۰، ۲۹۷.
- روفت ہروی، احمدضیا: ۷، ۱۸، ۱۹، ۲۹۰، ۲۴۸، ۲۲۶، ۲۱۱، ۱۹۴، ۱۸۸، ۱۵۹، ۱۱۸
- رودابہ: ۴۱ - ۴۳، ۴۹، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۶۵.
- رودکی، ابو عبد اللہ جعفر بن محمد: ۴۴، ۱۳۴، ۱۴۳، ۲۹۱.
- روستا، دکتر عبدالقدیر: ۷، ۱۸، ۱۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۶۱، ۲۴۹.
- روشن: — حسین زادہ، محمد حسن.
- روشن دل، دکتر م.: ۱۲۵.
- رولاند (Roland): ۲۹.
- رونسرو (Roncero): ۲۹.
- رونق نادری: ۱۰۸، ۱۱۲.
- رویین، دکتر عبدالرزاق: ۶، ۱۷، ۱۹، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۹۱.
- رہبین، محمدافسر: ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۴، ۲۹۱.
- رؤوفی، خلیل اللہ: ۵، ۱۷، ۱۳۶، ۲۰۶.
- ریاحی، محمد امین: ۵۲، ۲۹۱.
- ریاضی ہروی، محمد یوسف: ۱۳۸.
- زارعی، شیمہ: ۲۹۷.
- زال زر: ۸، ۳۶، ۴۱ - ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۶۱ - ۶۳، ۸۱، ۸۲، ۱۲۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۸ - ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۶۶، ۲۶۷ - ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۱.
- زرتشت: — زردشت.
- زردشت: ۳۴، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۲۸۱، ۲۸۲.

- سپیده کاشانی: ۹۹.
- ستوده، دکتر غلامرضا: ۲۹۰.
- سُدجاسی، شمس الدین: ۵۹.
- سخا، سید ضیاءالحق: ۶، ۱۷، ۱۰، ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۹۱.
- سخاورز، بشیر: ۱۱۹.
- سر ویلیام جونس (S. W. Jones): ۳۹.
- سرافیون ساباش ویلی (Seraphion Sabachvily): ۳۹.
- سرشار شمالی روشنی: ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۴۸.
- سرمد، داؤود: ۱۰۸، ۱۱۲.
- سرورعلی، آخوند: ۵۴.
- سعدی شیرازی: ۵۸، ۵۹، ۱۲۹.
- سعیدی، محسن: ۱۲۰.
- سعیدی، محمدشریف: ۷، ۱۸، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۲، ۱۸۰، ۲۹۱.
- سکندر: — اسکندر مقدونی.
- سلطانی، ضیاگل: ۱۲۲.
- سلیم، ملا: ۱۵۰.
- سمرقندی، دولت شاه: ۵۹.
- سمیح القاسم: ۹۵.
- سنا غزنوی، اکبر: ۱۱۵.
- سنایی غزنوی، حکیم: ۳۳، ۵۸، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۲۲۶، ۲۹۲.
- سنجرخان، وکیل: ۵۴.
- سودا، برات محمد: ۱۱۴، ۱۱۹.
- سودابه: ۴۰، ۴۹، ۲۵۳.
- سوری، شیرشاه: ۱۴۰.
- سوزنی سمرقندی: ۵۸.
- سوسن (خنیباگر تورانی): ۶۲.
- سوکولوف (Sokoloph): ۴۱.
- سوی پسر مغیره: ۳۲.
- سهراب: ۹، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۶۰، ۶۱، ۱۲۷، ۱۴۶، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵.
- ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۰.
- سهیلا، طیبه: ۱۱۵.
- سیاوخش: — سیاوش.
- سیاوش: — سیاوش.
- سیاوش: ۹، ۳۶، ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۱۲۷، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۷.
- سیاه سنگ، صبورالله: ۶، ۱۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۹۸.
- سیتة (Sytta): ۲۸.
- سید شاه حسین: ۵۴.
- سید محمدعمر شهید، مولوی: ۱۲۵.
- سیروس: — کوروش.
- سینا، هژیر: ۱۵۲.
- شاپور: ۴۹.
- شاپور (پدر یزدان داد): ۳۳.
- شاذان پسر برزین: ۳۴.
- شارلمانی (Sheryl Many): ۲۹.
- شاک، آ. اف. (A. F. Shack): ۴۰.

- شاندور پتوفی: ۱۰۲.
- شاه شجاع: ۶۵.
- شاه‌بی‌بی: ۱۲۱.
- شاه‌رخ: ۴۸.
- شاهوی: — ماهوی.
- شباهنګ، منصور: ۱۲۵.
- شب‌گیر پولادیان، جلیل: ۶، ۱۷، ۱۰۹، ۱۱۱ — ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۹۷.
- شلی نعمانی: ۵۹.
- شیراحمد، مولانا: ۱۳۰.
- شجاعی، سید مهدی: ۹۹.
- شرف‌شاه: ۳۲.
- شریعی «سحر»، حفیظ‌الله: ۲۰، ۱۱۹، ۲۸۷.
- شریعی افغانستانی، محمدابراهیم: ۲۸۷، ۲۸۸ — ۲۹۰، ۲۹۳.
- شعله، جمشیدخان: ۵۴.
- شغاد: ۹، ۳۶، ۶۳، ۱۲۷، ۲۲۳، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۷۲ — ۲۸۰.
- شفق، استاد: ۱۱۹.
- شکران، غلام‌علی: ۱۰۸، ۱۱۲.
- شکوه: ۱۶۵.
- شکوه، سید محمود: ۱۱۴.
- شکوهی، نظام‌الدین: ۶، ۱۷، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۹۱.
- شهریار (سپه‌سالار هند): ۶۳۰.
- شهریار، استاد: ۹۹.
- شهریار، سپه‌بد: ۳۳.
- شهیدی، دکتر سید جعفر: ۲۹۰.
- شیخ تراغ: ۱۶۵.
- شیخ‌الاسلام تگاب: ۱۳۰.
- شیرعلی خان، امیر: ۷۱.
- شیرمحمدیان، بهرام: ۲۹۱.
- شیوا، بشیر: ۱۱۲.
- صبا، فتح‌علی خان: ۵۹.
- صبوری، امیرجان: ۱۱۵.
- صدری سعدی‌یف: ۲۹۱.
- صدیق، خالد: ۱۲۵.
- صدیقیان، دکتر مهین‌دخت: ۲۹۱.
- صراحت روشنی، لیلا: ۶، ۱۷، ۱۹، ۱۱۱ — ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۸۵، ۲۳۹، ۲۹۱.
- صفا، دکتر ذبیح‌الله: ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۹، ۴۲، ۶۱، ۲۹۲.
- صفا، محمدابراهیم: ۶۵.
- صفی، مولانا فخرالدین علی: ۵۹.
- ضحاک: ۸، ۳۶، ۴۷، ۶۱، ۶۳، ۸۱ — ۸۳، ۱۲۷، ۲۱۲ — ۲۱۷، ۲۶۰، ۲۶۴.
- طاهر پوشنگی: ۱۷۳.
- طبری، محمد بن جریر: ۲۶۱.
- طرزی، محمود: ۷۲، ۷۹، ۸۰.
- طغیان ساکایی، دکتر محمدیونس: ۶، ۱۷، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۱۲۵، ۱۴۵، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۷.
- طوقان، ابراهیم: ۹۲، ۹۳.
- طوقان، فدوی: ۹۳، ۹۴.

- طهوری، ناصر: ۱۱۵.
- عروضی سمرقندی: ۵۸.
- ظهیر فاریابی: ۵۸.
- عزیزپور، سلطان: ۱۲۵.
- ظهیرای هروی: ۴۵.
- عزیزی، احمد: ۹۹.
- عابدزاده، داداجان: ۲۹۱.
- عزیزی، واحد: ۹۹.
- عاشرت سیالکوتی قرشی، نظام‌الدین: ۶۴.
- عادل، محمدصادق: ۱۲۱.
- عارفی، حکیمه: ۸، ۱۸، ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۹۷.
- عاصی، عبدالقهار: ۶، ۱۷، ۱۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۵، ۱۸۲ – ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۹۲، ۲۹۸.
- عباب احمدی، علی‌شاه: ۱۲۳.
- عباس، شاه: ۵۲.
- عبدالحسین: ۱۶۹.
- عبدالرحمان خان، امیر: ۴۵، ۴۶، ۷۱.
- عبدالرزاق: ۵۴.
- عبدالصمد: ۱۳۲.
- عبدالصمد: ۱۴۷.
- عبدالغیاث، صوفی: ۵۴.
- عبدالله، کلان‌تر: ۵۴.
- عبدالملک برمکی: ۱۵۰.
- عبدالملکیان: ۹۹.
- عبوج، نوحا: ۹۷.
- عثمان ثانی، سلطان: ۳۹.
- عثمانوف، محمدنور: ۲۹۱.
- عدیل، محمدعمر: ۱۵۲.
- عذرا: ۵۹.
- عرفانی، شکرپه: ۱۲۱.
- عزیزی، واحد: ۹۹.
- عاشرت سیالکوتی قرشی، نظام‌الدین: ۶۴.
- عصیان، محمدصادق: ۸، ۱۸، ۱۱۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۹۲.
- عطار نیشاپوری: ۵۸.
- عطایی رازی، خواجه عمید عطاء بن ناکوک: ۶۰، ۶۱، ۶۳.
- عفیف باختری، اسدالله: ۷، ۱۸، ۱۹، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۹۸، ۲۶۴، ۲۹۲.
- عفیف باختری، محمدامین: ۱۵۳.
- عفیفی، دکتر: ۶۱.
- علوی نژاد بلخی، سید حیدر: ۱۲۱، ۱۲۴.
- علی: — حسن (پدر فردوسی).
- علی «ک»: ۱۳۷، ۱۹۶.
- علی دیم بولدلف: ۳۶.
- علی احمدخان، میرزا: ۵۴.
- علی پور، مصطفی: ۹۹.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد: ۴۴، ۵۹، ۲۹۲.
- عوض علی: ۵۴.
- عوفی: محمد، ۵۸.
- عینی، صدرالدین، ۱۶۵.
- غبار: میر غلام محمد، ۲۹۲.
- غبرا: کمال‌الدین، ۱۱۴.

- غرغشت: ۱۴۹.
- غزالی، امام احمد: ۳۳.
- غلام حضرت: ۵۴.
- غلام سخی: ۱۳۹.
- غلامی کوهستانی: — آخوندزاده.
- غلامی، محبوب: ۱۲۵.
- غوث الاعظم: ۱۳۰.
- غوربندی، شریفه: ۱۲۵.
- غیاث الدین غوری، سلطان: ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۶۳.
- فارانی، فاروق: ۱۲۵.
- فارانی، فرزانه: ۱۲۵.
- فارانی، محمود: ۱۰۸، ۱۱۲.
- فاضل، فضل الرحمن: ۱۳۱، ۲۹۰.
- فاطمه «رض»: ۱۷۲.
- فانوس، ج: — شب گیر پولادیان.
- فانوس، سلطان: ۱۲۵.
- فانی، رازق: ۱۱۳.
- فتحی، مولانا: ۵۲.
- فدایی هروی، استاد برات علی: ۵، ۱۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۹۰، ۲۹۰، ۲۹۲.
- فرامرز: ۳۶، ۴۸، ۴۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۲۷۹.
- فراهانی، ادیب الممالک: ۵۸.
- فرخ، سید مهدی: ۱۳۸.
- فرخاد، ناصر: ۱۱۳.
- فرخنده: ۱۷۰.
- فرخی سیستانی، ابوالحسن حکیم علی بن جولوغ: ۴۴، ۵۲، ۲۹۳.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم منصور (یا حسن یا احمد): ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۴، ۷۹، ۸۰، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۷۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸.
- فردوسی، ملا اسحاق: ۵۴.
- فرناندو کوستا آندراده: ۱۰۲.
- فرنند، عبدالفہیم: ۷، ۱۸، ۱۹، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۶۰، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۹۳.
- فرنگیس: ۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷.
- فروغ: ۱۴۶، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸.
- فروغ، خالدہ: ۷، ۱۸، ۲۰، ۹۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۶۵، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۶۶، ۲۹۳.
- فروهر: ۲۱۵.
- فروید (Froyd): ۲۳.
- فرهاد: ۳۶، ۴۹.
- فرهاد، جاوید: ۱۱۵.
- فرہیختہ، جلال: ۱۱۴.
- فریبرز: ۴۹.
- فریدریش روکرت (Friedrich Rueckert): ۴۰.
- فریدون: ۳۵، ۳۶، ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۸۱.



- فريومدی، ابن يمین: ۵۸.
- فضل، نادیه: ۱۲۵.
- فغفور: ۶۲.
- فقیري: ۵۴.
- فکرت، محمدآصف: ۵، ۱۷، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۷۵.
- الفنستون: ۴۸، ۵۵.
- فولزايي، عبدالله خان: ۴۶.
- فياض، محمدحسين: ۷، ۱۸، ۱۲۱، ۱۶۴، ۲۰۶، ۲۹۳.
- فيض الله: ۵۴.
- قارن: ۲۶۱، ۲۸۱.
- قاري زاده، ضيا: ۸۴.
- قاسمي هروي، غلامحيدر: ۱۲۱.
- قاسمي، سيد محمدضيا: ۱۲۱.
- قانع، مسعود: ۱۲۵.
- قابل زاده، باقي: ۸۴.
- قباد: ۸۲، ۲۲۳، ۲۶۱.
- قبادخان: ۵۴.
- قبايي، نزار: ۱۰۵.
- القبواي، ابونصر احمد بن محمد بن نصر: ۲۹۵.
- قدسي، سيد فضل الله: ۷، ۱۸، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۵۴، ۱۹۲.
- قراسي قرويڼي، تاج الدين احمد: —
- کاراسي.
- قربان، مولوي: ۵۴.
- قزوه، علي رضا: ۹۹، ۱۱۷.
- قرويڼي، عمادالدين زکريا: ۵۹.
- قسيمي ترشيزي، دکتر سهيلا: ۲۲، ۲۹۸.
- قويم، دکتر عبدالقيوم: ۲۹۳.
- قهوچي، حبيب: ۹۵.
- کاتب: ۱۷۰، ۱۷۱.
- کاراسي: ۵۲.
- کارولي، ف. (F. karoly): ۴۲.
- کاظمي، محمد کاظم: ۷، ۱۸، ۲۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۴۰، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۸.
- کاکايي، عبدالجبار: ۹۹، ۱۰۰، ۲۹۸.
- کاووس: ۴۷، ۴۸، ۶۳، ۸۲، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۹.
- کاوه: ۳۶، ۴۷، ۸۱، ۸۳، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۶۰، ۲۷۷.
- کاوه، پرويز: ۱۱۵.
- کتابون: ۴۹، ۲۶۶.
- کربلايي، ملا يعقوب: ۵۴.
- الکرمي، عبدالکريم: ۹۲.
- کريستينسن، آرتور (Arthur Christensen): ۴۱.
- کريشنا (Krishna): ۲۸.
- کريمسکي، آ. (A. Krymskii): ۴۰.
- کريموف، عثمان: ۲۹۱.
- کزآي، دکتر مير جلال: ۳۷، ۲۹۶.

- کلکانی، امیر حبیب اللہ: ۱۲۸.
- گلکوریس (Gorres): ۴۰.
- کلکانی، مجید: ۱۴۹.
- گوهرشاد: ۱۷۱.
- کلپشتک (Klopstock): ۲۷، ۳۰.
- گیگر (Geiger): ۳۱.
- کمالی، محمدنعیم: ۱۲۱.
- گیلگامش (Gilgamesh): ۲۷، ۲۸.
- گیو: ۳۶، ۶۰، ۶۱، ۲۶۵.
- کورووش: ۵۰، ۸۲.
- لات: ۶۶، ۶۸.
- کوریانگی (T. Kuroyanagi): ۴۱.
- لاونیا (Lavanya): ۳۸.
- کوش پیل دندان: ۶۳.
- لیبب، جیلانی: ۱۲۵.
- کولت، د. (D. Colt): ۴۰.
- لودین «کبریت»، عبدالرحمان خان: ۷۲.
- کوه زاد، کک: ۶۲.
- لومسدن (Lumsden): ۳۹.
- کھدوی، دکتر محمد کاظم: ۱۰۸، ۲۹۸.
- کھ زاد، دکتر احمد علی: ۴۳، ۶۹، ۲۹۳.
- ۲۹۴.
- کی خسرو: — خسرو.
- کیسلوا، ن.: ۱۳۴.
- کی قباد — قباد.
- کی کاووس: — کاووس.
- کیومرث: ۳۵، ۳۸، ۴۹.
- گرد آفرید: ۴۹، ۲۷۰.
- گرسیوز: ۲۵۳.
- گرشاسپ: ۳۵، ۵۱، ۵۹ - ۶۳، ۲۰۲.
- گرگین: ۳۶.
- گروزینسکی (A. E. Gruzinski): ۴۱.
- ۴۱.
- گروی زره: ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶.
- گشتاسپ: ۲۱، ۳۴ - ۳۶، ۴۳، ۴۹، ۲۰۸.
- ۲۶۶، ۲۸۱، ۲۸۲.
- گنجہ بی، نظامی: ۵۸.
- گودرز: ۳۶، ۱۴۶.
- ۴۲.
- ماکس مولر (Max Muller): ۳۳.
- ماہوی، خورشید پسر بہرام: ۳۳، ۳۴.
- مایل ہروی: ۸۴.
- مبشر، حمید: ۱۱۹.
- مجتبایی، دکتر فتح اللہ: ۵۹.
- مجیدی، غلام دست گیر: ۱۵۲.
- مجیر، عبدالوہاب: ۸، ۱۸، ۲۰، ۱۱۲، ۱۲۳.
- ۱۶۹، ۱۷۸، ۲۱۲، ۲۵۳، ۲۸۰.

- محبوب، سید فاضل: ۱۲۱.  
 محمّد «ص»: ۵۴، ۴۴.  
 محمّد بن زفر بن عمر: ۲۹۵.  
 محمّد سعید: ۱۶۶.  
 محمّد ابراهیم: ۱۷۰.  
 محمّد اسحاق خان، سردار: ۴۶، ۷۱، ۱۱۲.  
 محمّد افضل: ۵۴.  
 محمّد افضل خان، امیر: ۴۶، ۷۰.  
 محمّد اکبر خان، وزیر: ۶۵، ۶۸.  
 محمّد الله، قاری: ۱۳۴.  
 محمّد امین پسر ملک شیرگ: ۶۵.  
 محمّد حسین مستوفی الممالک: ۱۲۸.  
 محمّد حسین، میرزا: ۱۳۸.  
 محمّد داؤد خان: ۸۴، ۱۳۳.  
 محمّد ظاهر شاه: ۱۲۹.  
 محمّد علم: ۱۴۵.  
 محمّد قسیم: ۱۶۰.  
 محمّد نادر شاه: ۱۲۸.  
 محمّدی، جلال: ۹۹.  
 محمّدی، سید رضا: ۱۱۴، ۱۲۱.  
 محمود: ۱۳۰.  
 محمود (حاکم محلّی سر پل): ۷۰.  
 محمود سدوزایی، شهزاده: ۴۵.  
 محمود غزنوی، سلطان: ۳۳، ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۱۲۹.  
 محمود، عبدالرحیم: ۹۲.  
 محمودی، سهیل: ۹۹.
- مختار، کاکا: ۵۴.  
 مختاری غزنوی، سراج الدین عثمان بن  
 محمّد: ۶۳.  
 مختاری، عثمان: ۵۸.  
 مخلص، میرزا شیر احمد: ۷۹.  
 مداینی، مهدی: ۱۳۱.  
 مدرّس رضوی: ۲۹۵.  
 مدهوش، غلام نبی: ۱۶۸.  
 مرتضوی، سید ابراهیم: ۱۵۸.  
 مرداس شاه: ۲۱۲.  
 مردانی «ناصر»، نصرالله: ۹۹.  
 مریم، ۱۴۸، ۱۶۵.  
 مزاری، سید ابوالحسن: ۱۲۰.  
 مزدک: ۲۸۱.  
 مژده، احمد وحید: ۶، ۱۷، ۱۹، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۹۴.  
 مژده، عبدالحکیم: ۱۴۳.  
 مستغنی، عبدالعلی: ۷۹.  
 مستوفی قزوینی، حمدالله: ۲۷، ۵۹.  
 مسعود بن ابراهیم غزنوی، سلطان: ۶۳.  
 مسعود سعد سلمان: ۵۸.  
 مسعود، احمد شاه: ۱۲۹، ۱۵۲، ۱۶۱، ۲۲۵، ۲۹۳، ۲۹۴.  
 مسعودی مروزی: ۳۲، ۳۵.  
 مسیح «ع»: ۳۰، ۱۸۲.  
 مشعوف، میر محمّد یعقوب: ۲۹۸.  
 مشفق کاشانی: ۹۹.  
 مظفری، شاه شجاع: ۵۸.



- ناصر خسرو بلخی، حکیم: ۴۴، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۸۹، ۲۹۵.
- ناظم باختری، خلیل الله: ۱۲۵.
- ناظمی، لطیف: ۵، ۱۷، ۱۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۹۵، ۲۹۹.
- نایل لاجوردین شهری: ۱۱۴.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر: ۲۹۵.
- نریمان: ۴۷، ۴۹، ۶۲، ۸۱، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۸۱.
- نزیهی جلوه، محمد کریم: ۷۸.
- نصر: ۳۶.
- نصر بن احمد: ۴۴.
- نظری آریانا: ۱۳۴.
- نعیمی، علی احمد: ۶۹.
- نقاش زاده، فریدون: ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵.
- نکته دستگیرزاده، دکتر حمیرا: ۶، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۵۲، ۲۲۲، ۲۹۵.
- نکیسا، هریوا: ۱۵۲.
- نوایی «فانی»، امیر علی شیر: ۱۷۰.
- نوح سامانی: ۴۳، ۴۴.
- نوذر: ۲۳۴.
- نوذر الیاس، عظیم: ۱۱۳، ۱۲۳.
- نور، استاد عظامحمد: ۱۵۴.
- نوشاد (رای هند): ۶۳.
- نهراس دیو: ۶۰.
- نهفته، عزیزالله: ۱۲۳.
- نهیک فلاح، جلیل احمد: ۱۱۳.
- نیزک: ۲۸۱.
- نیلاب رحیمی: ۱۴۷.
- واحد دوست، دکتر مهوش: ۲۳، ۲۹۵.
- واحدی، ثریا: ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۴۹.
- وارسته، فریدون: ۱۲۵.
- واصف باختری، استاد محمدشاه: ۵، ۱۷، ۱۹، ۸۳، ۹۷، ۱۰۸ - ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۶۲، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۹.
- واصف، مولوی محمد سرور: ۷۱، ۸۰.
- واصفی هروی، زین الدین: ۵۹.
- واعظ «نبرد»، محمدشاه: ۱۰۸، ۱۱۲.
- والمیکی (Valmiki): ۲۸.
- وامق: ۵۹.
- وانر، آ. (A. Waner): ۴۰.
- وثوق، نورالله: ۱۱۳، ۱۲۴.
- وثوقی، بهروز: ۱۵۳.
- وحید وارسته، علی حیدر: ۸، ۱۸، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۲۸.
- وراق، ابونصر: ۳۶.
- ورتره (نام اژدهایی): ۲۰۲.
- وسمقی، صدیقه: ۹۹.
- ولتر (Welter): ۲۶.
- ولوالجی، اسدالله: ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵.

- ولی خان: ۵۴.
- همایون: ۵۹.
- ونوس (Wenus): ۲۹.
- همدانی، میر سید علی: ۱۴۶.
- وهریز، حضرت: ۱۱۵.
- هومر (Homer): ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۹، ۵۵.
- ویاسا (Vyasa): ۲۸.
- یار، راحله: ۶، ۱۸، ۱۹، ۱۲۰، ۱۵۳، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۶۴، ۲۹۵.
- ویرژیل (Virgil): ۲۷، ۲۹.
- یارقین دیباج، شفیقه: ۱۱۵.
- وینسیوس دمورائس: ۱۰۴.
- یارمحمد، صوفی: ۵۴.
- هادی زاده: ۲۹۱.
- یاسر: ۱۷۲.
- هاشمی، سید احمد: ۱۱۳.
- یاسمی، بهروز: ۹۹.
- هاشمی، شهید: ۱۵۲.
- یحیایی رودبارکی، فایزه: ۱۰۲، ۲۹۹.
- هاشمی، نرگس: ۲۹۹.
- یزدان داد پسر شاپور: ۳۳.
- هراتی، سلمان: ۹۹.
- یزدان علی، حاج: ۵۴.
- هرتسفلد: ۴۸.
- یزدگرد سوم: ۳۵.
- هرملین، آکسل اریک (Axel Erik Hermelin): ۴۲.
- یزدی، شرف الدین علی: ۵۸.
- هروی، محمدیوسف: ۱۲۵.
- یعقوب لیث: ۲۱۴.
- هکتور (Hektor): ۳۷.
- یعقوبی شاهد، علی: ۸، ۱۸، ۱۲۱، ۱۶۷، ۲۱۷.
- هلن (Helen): ۲۹.
- یوسف «ع»: ۱۱۸، ۱۵۹.
- همای: ۵۹.
- یوسف الخطیب: ۹۴.
- همایون: ۴۸.

## ۷ - ۱: فهرست نام‌های جای‌ها

- آخور اسپ رستم: ۴۸.
- آستان قدس رضوی: ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۸۸.
- آخور رستم: — آخور اسپ رستم.
- آسترالی: ۱۵۷.
- آذربایجان: ۱۰۵.
- آسیا: ۵۵، ۶۸.
- آریانا: ۱۱ - ۱۴، ۱۷، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۳.
- آسیای کوچک: ۲۸، ۵۲.
- ۳۵، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۵۳، ۶۱، ۶۳، ۶۸، ۱۷۳.
- آفریقا: ۶۰، ۸۸.
- ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۱ - ۲۸۳.
- آقچه: ۷۰.
- آریاناویژه: ۳۰.







- پکتیا: ۱۴۹.
- ترکیه: ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۱.
- پل چرخي: ۱۴۲.
- تروا (Trawa): ۲۸، ۲۹، ۳۷.
- پل رستم (ده کده): ۴۹.
- تنگاب: ۱۳۰.
- پلخمان رستم: ۴۹.
- توپ دره: ۴۸.
- پنج شیر: ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۶.
- توران: ۶۰، ۶۳، ۱۴۶، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۵۳.
- ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۵۸، ۲۶۳.
- ۲۶۵، ۲۶۲.
- پونتو دل استه: ۱۰۲.
- تورنتو: ۱۲۳.
- پیشاور: ۱۹، ۲۰، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۰.
- توس: ۳۲، ۳۴، ۱۹۶، ۱۹۸.
- ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷ -
- تهران: ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۶۱، ۱۱۴، ۱۱۸ -
- ۱۲۱، ۱۲۳ - ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸ -
- ۱۴۰ - ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۴ - ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲ -
- ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۲۸۷ - ۲۹۵.
- تاجیکان: ۱۲۹.
- تیمارگاه اسپ رستم: — قرنین.
- تاجیکستان: ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۶.
- جابلسا: ۲۱۵.
- ۱۶۰، ۱۶۶.
- جابلقا: ۲۱۵.
- تاشکند: ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۱.
- جاغوری: ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴.
- تالقان: ۱۵۳.
- جبل السراج: — تاجیکان.
- تبر: ۱۶۵.
- جده: ۱۲۹.
- تبرستان: ۳۳.
- جر شاهبابا (روستا): ۱۴۲.
- تپه بی بی مهرؤ: ۶۵.
- جرم: ۵۴.
- تپه رستم: ۴۸.
- جرمن: — آلمان.
- تخار: ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۵.
- جمشیدشهر: ۴۸.
- تخت رستم (در سمنگان): ۴۷، ۴۸،
- جنگلک: ۵۴.
- ۲۰۹، ۲۵۰.
- جوین: ۴۹.
- تخت رستم (در بلخ): ۴۸.
- جوین (قلعه): ۴۸.
- تخته پل: ۵۳.
- چارسو: ۲۵۰.
- تخناباد: ۵۴.
- چاری کار: ۱۴۸.
- ترکستان: ۲۲۲.
- چاه بیژن: ۸۱، ۱۲۷، ۲۶۵.
- ترکمنستان: ۱۴۱.

- چاه رستم: ۴۹.  
چاه آب: ۵۴.  
چرغی: ۵۴.  
چشمه پروند (روستا): ۱۴۵.  
چشمه رستم: ۴۹.  
چک: ۱۵۶.  
چمتال: ۱۳۸.  
چین: ۶۲.  
حجاز: ۴۴.  
خانه تهمینه: ۴۷.  
خراسان: ۴، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷ -  
۱۹، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۴۵،  
۴۶، ۵۱، ۵۳، ۶۲، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۱،  
۱۴۴، ۱۷۳، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۸۳.  
خرم و ساریاغ: ۱۵۰.  
خواجه سبزپوش: ۱۳۰.  
خوست: ۱۴۹.  
خیبر: ۹۹، ۲۰۵.  
خیبر: ۱۳۱.  
دانمارک: ۱۶۳.  
دایکندی: ۴۹.  
دربار (گذر): ۱۳۴:.  
درواز: ۱۵۵.  
دره رستم: ۴۹.  
دژ رستم: ۴۸.  
دشت رستم: ۴۸، ۴۹.  
دماوند: ۲۱۴، ۲۱۵.  
دمشق: ۱۷۳.  
دورتموند: ۱۴۷.
- دوشنبه: ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۶۰،  
۲۹۱.  
ده یحیا: ۶۵.  
دهلی: ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۷.  
دهلی نو: ۱۲۳، ۱۳۱، ۲۹۰.  
رانیهاوزن: ۱۱۹، ۱۴۵.  
رخه: ۱۶۰.  
رستاق: ۱۴۴.  
رستم الشدید: — شهر رستم.  
رود بلخ: ۴۷.  
روسیه: ۱۱۵، ۱۱۲، ۸۷، ۱۵،  
۱۱۶، ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۷۲.  
روم: ۲۷، ۲۹، ۳۸.  
رومانی: ۲۳.  
زابیل: ۴۴، ۸۱، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۴۸، ۲۵۴،  
۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸ - ۲۸۰.  
زابلیستان: — زابیل.  
زاوولستان: — زابیل.  
زرنج: ۴۸.  
زرنج (دریاچه): ۴۸.  
زنده جان: ۱۳۳.  
سان چارک: ۱۶۸.  
سبزوار: ۴۸.  
ستورگاه مرکبان رستم دستان: —  
قرنین.
- سر پل: ۵۳، ۷۰، ۱۶۸.  
سر پل (ده کده): ۵۴.  
سروستان: ۱۳۳.

- سریلانکا: ۳۰.  
 سعید (بندر): ۹۵.  
 سفیدپل: ۱۶۶.  
 سلواکی: ۱۵۶.  
 سمنگان: ۴۷، ۴۸، ۱۵۰، ۲۲۳، ۲۴۳.  
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰.  
 سنگ‌شاندِه (روستا): ۱۶۴.  
 سودان: ۱۰۶.  
 سوریه: ۹۵، ۱۲۹، ۱۶۰.  
 سوئد: ۴۲، ۱۶۲.  
 سه‌دکان (گذر): ۱۳۸.  
 سهرابی: ۴۷.  
 سیاگرد: — سیاووش‌گرد.  
 سیاووش‌گرد: — سیاووش‌گرد.  
 سیاووش‌گرد: ۴۷، ۲۵۳، ۲۵۵ - ۲۵۸.  
 سیدنی: ۱۵۷.  
 سیستان: ۳۳، ۴۴، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۶۰ - ۶۲.  
 ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۸، ۲۹۳.  
 سینا: ۲۲۱.  
 شادمنه (روستا): ۱۴۰.  
 شبرغان: ۷۰.  
 شکردره: ۳۱۹.  
 شمالی: ۲۶۳.  
 شهر بزرگ: ۱۵۵، ۱۶۳.  
 شهر رستم: ۴۸.  
 شهر ضحاک: ۴۷.  
 شهرستان: ۵۴.  
 شهر کاووس: — جمشیدشهر.
- شیلی: ۱۰۱.  
 صوفیه: ۱۴۰.  
 طبران: ۳۲.  
 عبدالملک برمکی (ده‌کده): ۱۵۰.  
 عراق: ۴۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۲۹.  
 عربستان سعودی: ۱۲۹.  
 عمان (دریا): ۶۶.  
 غزنه: ۳۳، ۴۳، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۱۴۹.  
 ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۰.  
 غزنین: — غزنه.  
 غلغله: ۴۷.  
 غور: ۱۷۲.  
 فارس: ۴۸.  
 فاریاب: ۴۹، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۵۱.  
 فاز: — باژ.  
 فرارودان: ۱۵، ۸۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶.  
 فرامرز (منطقه‌یی در ارزگان): ۴۸.  
 فرانسه: ۲۹، ۸۸، ۱۰۲، ۱۵۶، ۱۵۸.  
 فرانکفورت: ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۶۱.  
 فراه: ۴۸، ۴۹.  
 فرخار: ۲۰، ۲۹۸.  
 فرغانه: ۲۶۲.  
 فسوطه: ۹۵.  
 فلسطین: ۵، ۸۷، ۸۸، ۹۲ - ۹۵، ۱۰۱.  
 ۲۸۳.  
 فوشنج: — زنده جان.  
 فیض‌آباد: ۱۴۴.  
 قدس: ۹۹.

قرنین: ۴۸.	کوه خواجه: ۴۸.
قوه‌باغ: ۱۷۰.	کوه زور: — قلعه رستم.
قطر: ۱۲۹.	کوه‌دامن: ۱۴۱.
قفقاز: ۵۲.	کوهستان: ۱۳۰، ۱۵۶.
قلعه رستم: — دژ رستم.	کویت: ۱۲۹.
قلعه زال: ۴۷.	کویته: ۱۱۴، ۱۱۹.
قم: ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۶۲.	کهن‌دژ: — کندز.
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲.	کریلا: ۷۰.
قندهار: ۴۶، ۱۲۹.	گالو (دره): ۴۷.
قونیہ: ۱۲۹، ۱۴۳.	گرجستان: ۳۹.
قیصار: ۴۹.	گردیز: ۴۸، ۱۴۹.
کابل: ۱۸ — ۲۰، ۵۲، ۵۳، ۶۴ — ۶۶، ۶۹ —	گل‌ران: ۱۳۳.
۷۲، ۷۳، ۸۳، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۸ — ۱۳۱، ۱۳۳	گوسفندی: ۵۴.
— ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۷۲، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۷۲.	لاتین: ۳۸.
۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۸ — ۲۹۵.	لاتیوم (Lateum): — لاتین.
کابلستان: — کابل.	لاهور: ۱۹، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۹۴.
کانادا: ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۸.	لبنان: ۱۰۵.
کانال (سویز): ۹۵.	لعل: ۱۷۲.
کرمان (دره): ۵۴.	لغمان: ۶۵.
کشم ۱۴۲:.	لندن: ۶۰، ۶۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۵.
کشن‌ده: ۱۶۶.	لوس آنجلس: ۲۸۹.
کعبه: ۲۲۲.	لوگر: ۴۸، ۱۴۷.
کلکنه: ۶۸.	لیدن: ۱۴۸.
کندز: ۱۳۷، ۲۷۰.	مادرید: ۱۰۵.
کنر: ۴۹.	مازندران: ۳۶، ۳۶، ۲۰۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۶.
کولمبیا: ۱۳۵.	۲۶۲، ۲۷۵.
کولن: ۱۳۴.	مالستان: ۵۴، ۱۶۴.
کوه بابا: ۴۹.	مجارستان: ۱۰۲.

- مرو: ۳۵.
- نیوجرسی: ۱۱۸، ۱۳۰.
- مزار شریف: ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸ - ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹.
- مسکو: ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۷۲.
- مشهد: ۲۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۴ - ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۲۸۸، ۲۹۰ - ۲۹۲.
- مصر: ۹۴.
- المغرب: ۱۲۹.
- ملیمه (روستا): ۱۲۲، ۱۴۶.
- میانرودان: ۲۷.
- میخ اسپ رستم: ۴۹.
- میدان رستم: ۴۸.
- میمنه: ۷۰، ۱۳۳، ۱۵۱.
- میوند: ۲۸۸، ۲۸۹ - ۲۹۳.
- نابلس (کوه): ۹۳.
- نامبو آنگو نگو: ۱۰۲.
- ناهور (دشت): ۴۹، ۵۴.
- نخجوان: ۶۰.
- نریمان (بخشی از برج‌های دره گالو): ۴۷.
- نوبهار (آتش کده): ۴۸، ۶۳، ۲۲۰.
- نوبهاران: — نوبهار.
- نیشاپور: ۳۴.
- هرات: ۱۹، ۳۳، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۶۱، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸ - ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶ - ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۹۷، ۲۹۰ - ۲۹۲.
- هریوا: ۲۸۱.
- هلمند: — هیرمند.
- هلند: ۱۴۸، ۱۵۲.
- هند: — هندوستان.
- هندوستان: ۲۷، ۲۸، ۵۷، ۶۰ - ۶۴، ۶۸، ۷۱، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۶۸، ۱۹۹، ۲۹۰.
- هندوکش: ۱۵۶، ۱۸۷.
- هیرمند: ۴۸، ۲۱۹، ۲۷۱، ۲۷۲.
- هیروشیما: ۱۰۴.
- یزد: ۱۰۸.
- یکاولنگ: ۴۹.
- یمگان: ۱۳۰.
- یونان: ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۵۰.



territory. Unfortunately, little has been done to date to further illustrate this priceless literature treasury of the country. The only obvious efforts in this area include publication of a few poetry collections and some articles about them. There is a possibility that as time passes, similar to the outcome and successes of the Jihad and resistance of the people of Afghanistan, the moral substance of the *Resistance Poetry* would be left unknown and will be forgotten or unfairly judged. Hence, there is a serious need to safeguard this great heritage and transfer it untouched to the next generations by research on various aspects of the *Resistance Poetry* in Afghanistan, particularly in finding the roots and revealing their unique relations with our greatest national epic, *Shahnama*.

This research illustrates that *Shahnama* is greatly admired by poets of all poetic periods and it has been the cause for writing national epics and other poems for liberty, reform, and protest. It is due to the fact that portions of *Shahnama* were written in Afghanistan and it is the place where most of the events of *Shahnama* have occurred and many of its mythical knights came to existence. The tradition of *Shahnama Khwani* (reciting *Shahnama* in gatherings) is being practiced in most parts of the country since long time ago.

Finally, this research provides an introduction to the *Resistance Poetry*, its regional coverage and other aspects based on the first hand resources. It further illustrates the direct, broad and in-depth influence of *Shahnama* on the *Resistance Poetry* of Afghanistan. It also shows that the committed poets of the resistance period have commenced this literary war with their in-depth knowledge of the national history and culture and they have accompanied the freedom fighters of the country at every stage of their war.

### Key words:

Shahnameh of Ferdowsi, Afghanistan's Resistance Poem, Afghanistan, Shahnameh, Poem, Resistance

## Preface

Today's Afghanistan or the former Khurasan and old Iran is the place of origin for the Aryan's six-thousand-year old culture and civilization. A reflection of most of the old Iranian beliefs, traditions, myths, and epics which were born in this territory is apparent in the Persian literature, particularly the *Shahnama*, authored by the fifth century's wise and intelligent poet of Khurasan, *Hakim Abul Qasem Ferdawsi*. *Shahnama* presents the historic ups and downs, beliefs, traditions, hopes, and defensive wars of the Iranian tribes from the ancient times to the beginning of the Islamic period. It has therefore had an impact over the succeeding national epics and has always been admired by the previous and current Persian speaking poets, especially in writing poems for liberty, justice, and patriotism. One of the important aspects of the current Persian poetry in Afghanistan is the *Resistance Poetry*, mostly influenced by *Shahnama*, covering twenty-five years (۱۳۰۷ – ۱۳۸۰) of war of the people of this country against the Soviet occupation and their puppet governments and the international terrorists. The main focus of this research is on the influence of *Shahnama* over the *Resistance Poetry* in Afghanistan.

This research sheds light on the relation between *Shahnama* and the people and country of Afghanistan and the influence of *Shahnama* on the Persian epics of the country. It gives an overview of the *Resistance Poetry* of the world and Afghanistan; *Shahnama*'s different aspects of influence particularly on matters surrounding liberty, justice, and patriotism, usage of *Shahnama* terms and vocabs for mythical figures, weapons and others, and hints and references to stories and characters of *Shahnama* in the *Resistance Poetry* of Afghanistan.

Though, the *Resistance Poetry* in Afghanistan, comprising the biggest part of the current Persian poetry in the literary history of the country, is a new phenomenon, has its roots in the old poetry of this





## درباره نویسنده این کتاب

صالح محمد خلیق فرزند صوفی محمد عیسا، نویسنده این کتاب، در آدینه روز ۱۲ آبان ۱۳۳۴ / ۴ نوامبر ۱۹۵۵ در گذر استالی‌های شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، به جهان آمد. پس از سپری کردن دوره دانش‌آموزی، آموزش‌های فنی را در رشته زمین‌شناسی در دانش‌سرای تکنیکی نفت و گاز بلخ و آموزش‌های عالی را تا درجه لیسانس در رشته ادبیات فارسی دری در دانش‌کده ادبیات و دانش‌های انسانی دانش‌گاه بلخ و دوره فوق لیسانس (ماستری) را در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانش‌گاه پیام نور جمهوری اسلامی ایران به پایان بُرد. به سمت‌های کارمند کارخانه کود شیمیایی بلخ، رئیس انجمن نویسندگان بلخ، کارگزار امور فرهنگی استان‌های شمالی کشور و مدیر مسؤول و سردبیر مجله «ام‌البلاد»، روزنامه «بیدار» و مجله «کیان» کار کرده است و از بنیادگذاران انجمن نویسندگان بلخ و عضو کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، کانون فرهنگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و چند کانون دیگر و عضو گروه دبیران چندین نشریه بود و اکنون رئیس اداره اطلاعات و فرهنگ استان بلخ و هم‌زمان رئیس انجمن نویسندگان بلخ است.

خلیق تا اکنون به این همایش‌های بین‌المللی شرکت کرده است:

- نخستین همایش بین‌المللی تاجیکان و فارسی‌زبانان، انجمن پیوند، شهر دوشنبه، ۱۸ - ۲۵ شهریور ۱۳۷۱؛
- دومین همایش بین‌المللی تاجیکان و فارسی‌زبانان، انجمن پیوند، شهرهای دوشنبه، کولاب و خجند، ۱۷ - ۲۹ شهریور ۱۳۷۲؛
- سومین همایش بین‌المللی مسعودشناسی، دولت انتقالی افغانستان، کابل، ۱۶ - ۱۷ شهریور ۱۳۸۳؛
- همایش بین‌المللی علمی - پژوهشی بلخ در گذرگاه تاریخ، وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان، بلخ، ۱۴ - ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۴؛
- همایش بین‌المللی تاجیکان و فارسی‌زبانان و ۲۷۰۰ ساله‌گی شهر کولاب، انجمن پیوند، شهرهای دوشنبه و کولاب، ۱۶ - ۲۰ شهریور ۱۳۸۵؛
- همایش بین‌المللی بزرگ‌داشت از هشت‌صدمین سال‌زاد مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان، کابل و بلخ، ۲۲ - ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۶؛
- همایش میراث‌های مشترک مکتوب افغانستان و ایران، مجلس شورای اسلامی ایران، تهران، ۱۲ تیر ۱۳۸۹؛
- همایش بین‌المللی بررسی اندیشه‌های علامه شهید سید اسماعیل بلخی، فرهنگستان علوم افغانستان و بنیاد عالی علمی - پژوهشی علامه شهید سید اسماعیل بلخی، کابل، ۲۲ - ۲۳ تیر ۱۳۸۹؛
- همایش بین‌المللی برای حفاظت از میراث‌های فرهنگی افغانستان، وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان، کابل، ۲۶ - ۲۸ تیر ۱۳۸۹؛
- دومین همایش بین‌المللی شعر باران غدیر، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی ایران، تهران و شیراز، ۲۲ - ۲۴ آبان ۱۳۹۰؛
- همایش بین‌المللی بزرگ‌داشت از بیدل در پیوند با سه‌صدمین سال وفاتش، دانشگاه بلخ، بلخ، ۶ و ۷ مهر ۱۳۹۲؛
- سومین دور همایش بین‌المللی گفت‌وگوی افغانستان و آسیای میانه، مرکز مطالعات راه‌بردی افغانستان، ۲۶ و ۲۷ آذر ۱۳۹۴؛

- همایش بین‌المللی ادیبان حوزه نوروب، دولت جمهوری تاجیکستان، شهر دوشنبه، ۲۶ اسفند ۱۳۹۴ تا ۵ فروردین ۱۳۹۵؛

- همایش بین‌المللی امیر علی شیر نوایی، در پیوند با ۵۷۵مین سال‌زاد او، وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان، شهرهای کابل، بلخ و هرات، ۲۳ تا ۲۷ فروردین ۱۳۹۵.

و نیز سفرهایی به کشورهای ایران، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، پاکستان، هندوستان، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، فرانسه، لهستان، ترکیه و ایالات متحده آمریکا انجام داده است. او شعر می‌گوید، در زمینه‌های فرهنگ، ادبیات و زبان می‌نویسد و در گستره‌های تاریخ و دانش و فناوری نو آثاری را از زبان روسی برگردان کرده است.

در ۱۹ بهمن ۱۳۹۳ هجری خورشیدی از چهلمین سال سرایش شعر خلیق از سوی انجمن ادبی هشت‌بهشت با برگزاری همایشی در بلخ بزرگ‌داشت شد، در جشن نوروب سال ۱۳۹۴ برایش لقب «پژوهش‌گر» بلخ داده شد و در ۱۹ آبان ۱۳۹۴ از جای‌گاه وی به عنوان یک نویسنده پیش‌کسوت کشور از سوی نهاد دانش‌آموخته‌گان افغانستان با برگزاری همایشی در بلخ گرامی‌داشت گردید.

آثار چاپ‌شده‌اش عبارت‌اند از: دفترهای شعر «سلام به آفتاب» (بلخ، ۱۳۶۳)، «کاج بلند سبز» (بلخ، ۱۳۶۶)، «بر پای راه ابریشم» (بلخ، ۱۳۷۲)، «یک آسمان ستاره» (بلخ، ۱۳۸۲)، «از اوج‌های آبی...» (کابل، ۱۳۸۶)، «سرود ملی عشاق» (کابل، ۱۳۹۱)، «در بامیان قلب منی» (کابل، ۱۳۹۲)، «آهنگ کیانی» (گزینۀ شعر درباره درۀ کیان با معرفی سرایش‌گران آن‌ها) (کابل، ۱۳۹۲)، «مراد از بلخ، تو بودی...» (کابل، ۱۳۹۳)، «نقطه و نقطه، باز هم نقطه» (کابل، ۱۳۹۳)، «اینک فقط تو مانده‌ای» (کابل، ۱۳۹۳)، «سوگ‌نامه گل سرخ» (کابل، ۱۳۹۴)، «آخرین مرز بی‌کرانی» (کابل، ۱۳۹۴)؛ و کتاب‌های پژوهشی «جشن‌های آریایی» (بلخ، ۱۳۷۰)، «غقباب در فرهنگ ملی و جهانی و سروده‌ها» (تهران، ۱۳۷۵)، «سرگذشت روزنامه بیدار» (پیشاور، ۱۳۸۰)، «فریاد آزادی» (نگرشی بر سروده‌های علامه سید اسماعیل بلخی) (بلخ، ۱۳۸۳)، «تاریخ ادبیات بلخ» (کابل، ۱۳۸۷)، «تاریخ روزنامه‌نگاری بلخ» (تهران، ۱۳۸۹)، «ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی بلخ» (تهران، ۱۳۹۴)، «آیین در آیین» (پژوهش، نقد و نظر) (کابل، ۱۳۹۴) و «تأثیر شاه‌نامه بر شعر مقاومت افغانستان» (تهران، ۱۳۹۵).



## سپاس‌گزاری

انجمن نویسندگان بلخ از جناب محترم محمد ابراهیم غضنفر، رئیس مجتمع شرکت‌های غضنفر و صاحب امتیاز رادیو - تلویزیون لحظه که هزینه چاپ این کتاب را پرداخته‌اند، سپاس‌گزاری می‌کند و از خداوند لوح و قلم برای شان پیروزی‌های روزافزون در همه گستره‌های زنده‌گی آرزو دارد.



**The influence of Shahnameh on the  
poetry of the resistance in  
Afghanistan**

**By  
Saleh Mohammad Khaleeq**